

شاه محمد اکمل آله آبادی

ادب فارسی

تألیف

دکتر اختر مهدی

استادیاره انشکاد و جمال هندوستان

مرکز تحقیقات فارسی رینزنی فرنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دہلی نو

SHAH AJMAL'S CONTRIBUTION TO PERSIAN LITERATURE

By
DR. AKHTAR MAHDI
Assistant Professor
Jawaharlal Nehru University, New Delhi

*Persian Research Centre Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi
INDIA*

توضیحات و استفساری

توابع
نگار

۲۸

۱

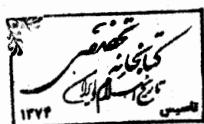
۶

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب که در این عالم
 خیر است و در این
 اوست و در این
 و در این
 و در این

شاہ محمد احمد اہل آبادی

اسکن شد

ادب فارسی



تأليف

دکتر اختر مهدی

استاد یار دانش گاہ جواہر لعل نہرو۔ دہلی نو

مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دہلی نو

مُشخّصات کتاب

نام کتاب : شاه محمّد ابراهیم آبادی و ادب فارسی
نام مؤلف : دکتر اختر مهدی استاد یار دانشگاه جواهر لعل نهرو - دہلی نو
ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ، راینر نی فرینگی سفارت جمہوری اسلامی ایران - دہلی نو
چاپ : اس . آ . پرنٹرز - شمارہ ۱۷۲۰/۵ مسجد جامع کیلاش نگر - دہلی
قیمت : ۲۰۰ (دو سہت) روپیہ ہندی یا معادل آن
حق چاپ محفوظ است

تقدیم به :

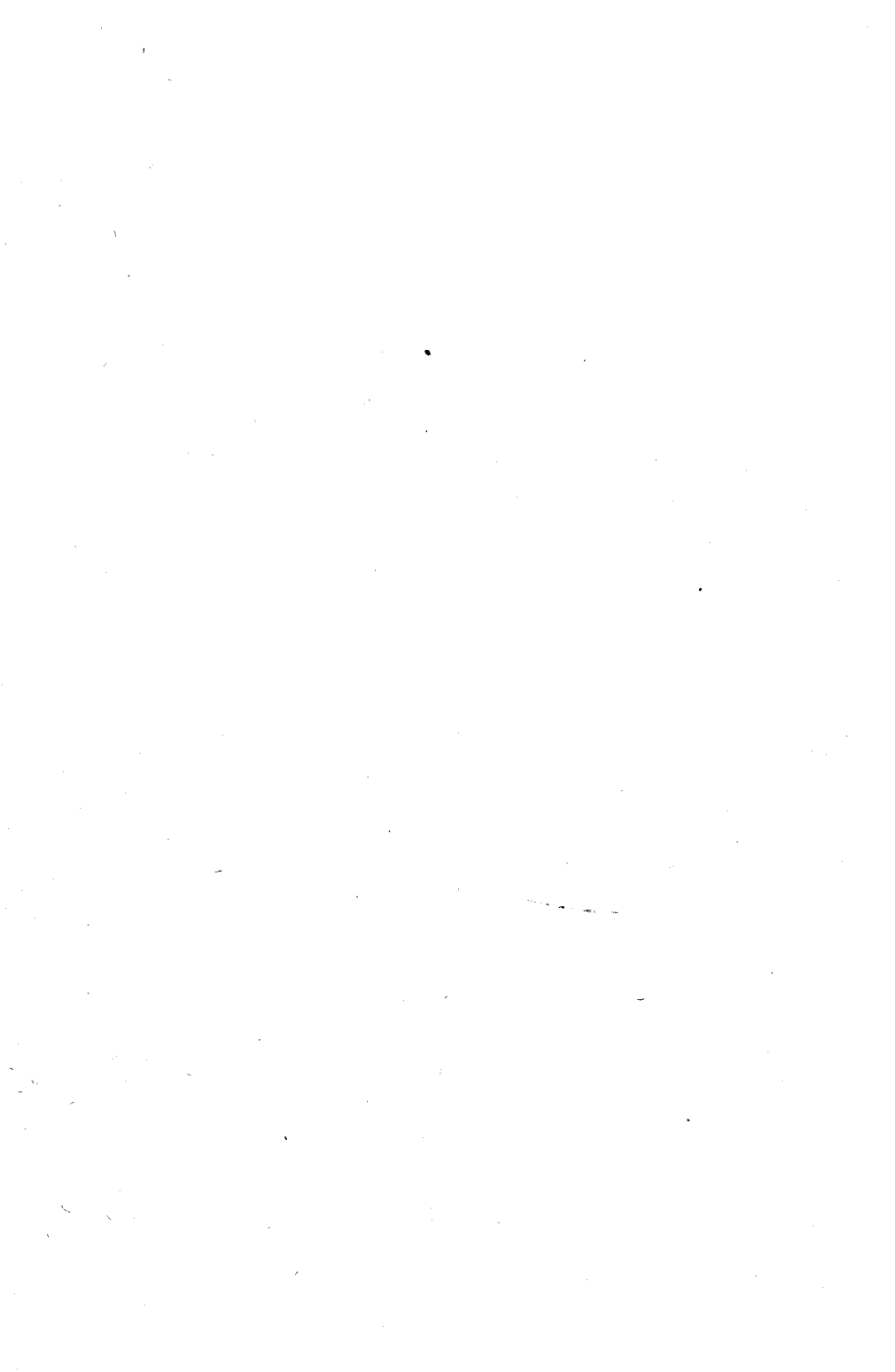
استادم پروفیسور سید محمد رفیق کہ
اقیانوس بی کران زبان و ادب فارسی
را نخستین بار «او» به من نمود .

شاه محمد اجمل اله آبادی و ادب فارسی

فهرست مندرجات

۱۳-۵	الف-ح	۱	پیشگفتار
۱۳-۵	۱۳-۵	۲	مقدمه
۴۳-۱۷	۴۳-۱۷	۳	باب اول تاریخ فرهنگی شهر اله آباد در عهد هندوان و مسلمانان
۱۰۴-۴۷	۱۰۴-۴۷	۴	باب دوم ظهور دایره‌ها در صحنه تاریخ فرهنگی اله آباد ۴۷-۱۰۴
۱۸۴-۱۰۷	۱۸۴-۱۰۷	۵	باب سوم نیاکان شاه اجمل و سهم شان در تحول ادب فارسی
۲۲۶-۱۸۷	۲۲۶-۱۸۷	۶	باب چهارم ولادت و کودکی و تحصیلات مقدماتی و شعر و وفات و سیرت شاه اجمل
۲۵۹-۲۲۹	۲۵۹-۲۲۹	۷	باب پنجم معاصرین از علما و شعرا
۲۹۱-۲۶۳	۲۹۱-۲۶۳	۸	باب ششم تبصره انتقادی از قصائد شاه اجمل
۳۶۱-۲۹۵	۳۶۱-۲۹۵	۹	باب هفتم مطالعه انتقادی از مشویات شاه اجمل
۴۳۱-۴۶۵	۴۳۱-۴۶۵	۱۰	باب هشتم مقدمه‌های بر غزل‌ها و رباعی‌ها و نعت‌ها و غیره
۴۳۱-۴۲۹	۴۳۱-۴۲۹	۱۱	پایان (تکرار و تلخیص مباحث)
۴۴۰-۴۳۵	۴۴۰-۴۳۵	۱۲	فهرست مآخذ و مدارک





پیشگفتار

(دربارهٔ تالیف و مؤلف)

پروفسور سید رضا مصطفوی
استاد دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

استاد اکبر ثبوت
مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو

پروفسور سید امیر حسن عابدی
استاد ممتاز، دانشگاه دهلی، دهلی

پروفسور ع. و. اظهر دهلوی
استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از پژوهش‌هایی که باید در هند، سرزمین دیرینه زبان و ادب فارسی انجام پذیرد، تألیف و تدوین «تاریخ ادبیات فارسی هند» است. شبه قاره هند و پاکستان که زبان فارسی حدود نهصد سال زبان رسمی حکومت‌های آن سامان بود یکی از مراکز گسترده زبان فارسی و فرهنگ ایرانی محسوب می‌گردد که هزاران شاعر و نویسنده و عارف و ادیب را در دامان خود پرورانده اما آثار و نوشته‌هایشان متأسفانه در گوشه کتابخانه‌ها و مخازن نسخه‌های خطی پراکنده است و خاک می‌خورد و با شرایط نامساعدی که جای نگهداری یا بهتر بگوییم «انبارهای» آنها دارد بویژه در هوای نامناسب هند هر روز خرابتر و پوسیده‌تر می‌گردد و دریغ که به زودی به نابودی کامل خواهد انجامید و صد افسوس که کسی نیز در اندیشه احیای این سخنوران بی زبان و ذخیره‌های گران قدر زبان و ادب فارسی نیست.

شکی نیست که برای تدوین «تاریخ ادبیات فارسی هند» قدم نخست آنست که این مخطوطات معرفی و تصحیح گردد و در معرض مطالعه و نقد اهل تحقیق قرار گیرد. جای خوشوقتی است که آقای دکتر اختر مهدی استادیار دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلی در این خصوص به سهم خود قدمی سودمند برداشته و درباره شاه اجمل اله‌آبادی یکی از شعرای زادگاه خود اله‌آباد تحقیقی مفید انجام داده‌اند و ضمن شناساندن تاریخ فرهنگی آن سامان و «سهم اله‌آباد در تحول زبان و ادب فارسی» شاه اجمل و نمونه‌های شعر او را نیز معرفی کرده‌اند.

(ب)

امیدواریم آقای دکتر اختر مهدی با توجه به علاقه خاصی که به زادگاه خود ابراز داشته اند ، نسبت به تصحیح و چاپ همه غزلیات و قصاید و مثنویها و رباعیات شاه اجمل نیز توفیق یابند و همچنین دیگر پژوهندگان و محققان سرزمین بارور و بویژه اعضا هیأت علمی فارسی دانشگاه های هند که مسئولیت بیشتری در قبال زبان و ادب فارسی دارند ، دامن همت به کمر زنند و هر يك گوشه ای از این سرزمین پربرکت را بکاوند و کانهای گرانبهایش را در معرض مطالعه پژوهشگران قرار دهند . باشد که قدمهای نخستین در راه تدوین « تاریخ ادبیات فارسی هند » برداشته شود و آغازی گردد برای انجامی ستایش آمیز و درخشان .

دکتر رضا مصطفوی

(استاد دانشگاه علامه طباطبائی ، تهران)

بیستم امرداد ماه ۱۳۷۱ ، دهلی نو

نسختین تذکره شاعران فارسی - باب الالباب - در شبه قاره تدوین شد و پس از آن نیز معظم آثاری که در این باب نگارش یافت در این سرزمین پنهان بود. و با کمیتی که حتی تهیه فهرست آنها و پرداختن به بررسی کوتاهی در این باره، تألیف کتابی بزرگ را میطلبد. و در اعصار اخیر هم تحقیق در زندگی فردی و اجتماعی شاعران ایران به شیوه منطقی و سودمند، و تحایل و نقادی میراث هنری و فکری آنان بر اساس روشهای صحیح، با شعرالعجم، به خامه شبلی نعمانی محقق بزرگ شبه قاره - آغاز شد. و زان پس نیز آثار متعددی پدید آمد که در خلال هر کدام، شخصیت و هنر شاعران فارسی - بالعموم - یافرد و افرادی از برجسته ترین آنان به تجزیه و تحلیل نهاده شد چنانکه کارنامه شعر و شاعران فارسی در هر بخش از سرزمین پنهان هند - به صورت جدا جدا - نیز در نگاشته‌های مبسوط و مستقلى ارائه گردید و از آن میان :

مقالات الشعرا و تکمله آن در معرفی هشتصد پارسی سرای سند.

تذکره شاعران کشمیر.

فارسی گویان پاکستان.

شعر فارسی در بلوچستان.

سر هند مین فارسی ادب.

کتاب حاضر که به کوشش آقای دکتر اختر مهدی فراهم

آمده، پژوهش سودمندی است پیرامون زادگاه مؤلف فاضل - اله آباد - و موقعیت فرهنگی - ادبی آن و چگونگی شیوع فارسی در این ناحیه،

وخصوصاً نقش شاه اجمل اله آبادی در این مورد که خود از درخشان ترین چهره‌ها در تاریخ منطقه به شمار می‌رود.

سعی جمیل مؤلف در شناساندن شخصیت‌ها و صاحب اثراتی که با داشتن پایگاه شایسته در عالم معرفت و ادب - برای بیشتر پارسی زبانان ناشناخته مانده اند و حق ایشان ادا نشده ، بسی مشکور است و امید آنکه با تداوم و استمرار اینگونه تحقیقات و فعالیت‌ها ، پیوند آن گذشتگان دانا با اخلاف امروزی ایشان تجدید ، و پیوند این اخلاف نیز با دنیای پارسی زبان استوار تر گردد و از سرمایه عظیم معنوی که ما به الاشتراك دو ملت عظیم آریائی است ، بخش‌های بیشتری به صورت قابل عرضه و در خور استفاده در آید :

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تالك است

اکبر ثبوت

(مدیر مرکز تحقیقات فارسی ، دهلی نو)

ادبیات فارسی هند گنجینه گرانبها و خزانه ذیقیمت زبان و ادبیات فارسی می باشد. علاقمندان و دوستداران زبان فارسی در سراسر جهان آن قسمت ادب فارسی را با توجه بیشتر و علاقه زیاد مطالعه میکنند و همین طور محققان و پژوهندگان که در زمینه تاریخ و زبان و ادب و فرهنگ و جامعه مطالعات می کنند تمام اسناد و مدارك معتبر و مهم و درجه يك مربوط به دوره متوسط تاریخ هند به همین زبان شیرین و رسا است. باوجودیکه هزاران هزار نسخه های خطی در کتابخانه های هند موجود می باشد ولی متأسفانه تا بحال فهرستی مستند مبنی بر همین منابع و مراجع ترتیب نیافته است. دانشمندان و مورخان بعضی ازین مصادر را مورد استفاده قرار داده تاریخ هند را عرضه می کنند ولی این جزئی از کل است. درست است این کار خیلی بزرگ است زیرا که هند با آن پهناوری و وسعت و تنوع و گوناگونی نمی تواند در دایره و حیطه مطالعه يك نفر یا چند نفر قرار بگیرد بایستی يك هیئت و گروهی عبارت از دانشمندان و پژوهشگران متخصص زبان و ادبیات فارسی و زبانشناسان هند آریایی و مورخان و تاریخ شناسان هند و مطالعه کنندگان فرهنگ و جامعه هندی تشکیل شود و قبل از آن تمام نسخه های خطی فارسی که در سراسر هند پراکنده و منتشر هست فهرست شود و در اختیار دانشمندان گذارده شود.

من سعی نمودم که دانشجویان دوره تحقیق و پژوهش، دوره های تاریخ متوسط هند را با دوار مختلف قسمت نموده، مورد مطالعه قرار

بدهند ولی کار خیلی گسترده و وسیع است و فقط مراکز بزرگ در دوره‌های مختلف مورد توجه آنان قرار گرفته است . در ذیل این مراکز و مصادر شهرستانهای هند هم دارای اهمیت زیاد اند . حال دوست فاضل و عزیز آقای دکتر سید اختر مهدی استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو تالیف تازه خودش را بعنوان « ادب فارسی و شاه اجمل اله آبادی » در اختیار علاقمندان قرار داده است . این خدمتی است شایسته و اقدامی است قابل ستایش . اگر ادبیات فارسی هند که در شهرستانها و مراکز علمی بوجود آمده در اختیار مردم و علاقمندان گذاشته شود و آن هم بوسیله شیفتگان و دوستداران و پاسداران واقعی و اصلی و حقیقی فارسی و محققان جوان و پژوهندگان پرکار و فاضل ، به ما اطمینان میدهد که شمع فارسی در هند خاموش نخواهد شد بل از يك شمع چند شمع دیگر روشن می شود .

دکتر سید امیر حسن عابدی
(استاد ممتاز دانشگاه دهلی)

فارسی در شبه قاره هند علاوه بر این که يك زبان رابطه واداری و دولتی بشمار می رود نگهدارنده و محافظ افکار و اندیشه های هندی هم بوده است. در حدود نه قرن گذشته آنچه هندیان می اندیشیدند و بیشتر آن قابل توجه و شایسته غور و فکر می بود، زبان فارسی آنرا در بر میدارد.

عبادت و ریاضت بصورت يك حلقه از دیر باز میان مسیحیان و بودائیان وجود داشت و از طریق تصوف داخل دین مبین اسلام شد. تقریباً تمام سلسله های عارفان و صوفیان در هند اعم از چشتیه و سهروردیه و نقشبندیه و شاخهای آنان مثل نظامیه و صابریه همه مجالس میداشتند و شیخ و مرشد در وسط میان حلقه مریدان و ارادتمندان قرار میگرفت، و سخنانی می گفت که یکی از مریدان آنرا می نگاشت و ادبیات ملفوظاتی بوجود آمد که در بعضی موارد منبع و مرجع مهم و معتبر تاریخ فرهنگی آن دوره محسوب می شود. در هند دور از مراکز بزرگ و هیاهوی شهرها، در شهرستانها اشخاص برجسته ماندگار شدند و سرشار از افکار بزرگ و با ثروت قناعت مشغول به ریاضت بودند و به تزکیه نفس و اصلاح دیگران پرداختند.

از لحاظ فکر و اندیشه، عمق و بکرو گوناگونی و جذب در آن دیده می شود و از حیث فکر و اندیشه و فلسفه و تصوف دهلی، لاهور، ملتان، جونپور، ناگور، اله آباد، کشمیر و بهار شریف دارای مرکزیت و اهمیت بوده است.

سهم اله آباد و دایره هایش بالاخص دایره شاه اجمل و دایره شاه

محب‌اله‌آبادی شایسته توجه است و در مطالعه تاریخ فکر هند نمی توانیم آنرا نادیده بگیریم. دوست عزیز و همکار گرامیم آقای دکتر اختر مهدی درین زمینه مطالعه خاصی کرده‌اند و شایسته است که ایشان تشویق و تقدیر بشوند تا در همین زمینه مطالعات را ادامه بدهند و سهم اله‌آباد را در فکر و اندیشه و تصوف و فلسفه و زبان و ادبیات بررسی بکنند و تطبیقی میان افکار شیخ اکبر و وحدت الوجود و فلسفه بودایی و افکار شنکرآچاریه بدهند تا خدمتی ارزنده برای محققان و پژوهندگان دیگر باشد.

این خدمت بزرگ‌گست به تصوف و اسلام و زبان و ادبیات فارسی و فکر و اندیشه و فلسفه هند و پژوهندگان درین زمینه قابل تبریک و لایق تحسین‌اند، خداوند متعال به آنان بیشتر توفیق بدهاد بمنه و کرمه.

پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی

(استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلوی نو)

مقدمه

زبان فارسی تا قرن‌ها زبان رسمی و فرهنگی هند بوده و از آن بعنوان زبان تعلیم در طبقات دانشور استفاده می‌شده . خدمات ادباء و شعرای فارسی نویس هند را نه تنها محققین خارجی بلکه اهل زبان ایران هم اعتراف کرده و به آنها بدیده احترام و توقیر نگریسته اند . در این جا اگر یاد آوری کنیم که صائب تبریزی برای غنی کشمیری چه قدر احترام قائل بود بی محل نخواهد بود . میگویند که وقتی يك نفر سیاح یا مسافر هندی به ایران برای ملاقات میرزا صائب میرفت میرزا از وی می پرسید که برای ما چه سوغات از هند آورده ای ؟ و مقصودش از شعر تازه غنی کشمیری بود و همین طور معروف است که شاه عباس بزرگ میگفت که من چند آنکه از قلم ابوالفضل میترسم از شمشیر اکبر نمی ترسم . این روایتها دلالت میکند که ادباء و شعراء فارسی نویس هند نزد ایرانیان از چه احترامی برخوردار بوده اند . و اکنون که کشور ما (هند) به استقلال نائل آمده و روابط فرهنگی هند و ایران تجدید شده است میخواهیم که ادبیات فارسی که در اواخر عهد مغولها در هند بوجود آمده ولی در نتیجه استیلای انگلیس مورد غفلت قرار گرفته به فارسی زبانان و خاور شناسان بشناسانیم . پر واضح است که این کاری دامنه دار است و اگرچه دانشمندان کشور راجع به تأثیر ایران در ادبیات هندی از جواب مختلف کارهای ارزشمندی کرده اند و تاکنون نیز دنباله کار ادامه دارد ، ولی باوجود دائر شدن مراکزی بعنوان موسسه برای پژوهش در ادبیات فارسی هند

هنوز کار زیادی صورت نگرفته است. گذشته از مراکز بزرگ ادبیات فارسی در هند مانند دهلی، لاهور و آگره مراکز کوچکتری هم وجود داشته اند که در این روزگار، عصر احیاء ادبیات فارسی هند، توجه ما را جلب می کنند. زیرا در همین مراکز کوچک است که حلقه های گم شده تاریخ ادبیات ما بدست می آید که بدون آنها ارزشیابی ادبیات ما از دیدگاه سخن سنجی نوامکان ندارد. در بین این مراکز مرکز کوچک اله آباد مخصوصاً مورد غفلت بوده است و این امر خیلی غریب بنظر میرسد زیرا در عهد مغولها یا بسیار پیشتر از آن هم، و قتیکه اله آباد رسماً بوجود نیامده بود، در نواحی اله آباد مراکزی وجود داشت که از لحاظ ادبی و فرهنگی دارای اهمیت عظیمی بود، و پس از بوجود آمدن شهر اله آباد اهمیت این مراکز همسایه باین شهر منتقل شده در يك جا قرار گرفت. در این شهر از ابتداء عهد اسلامی عدّه معتابیهی از ادباء و شعراء فارسی نویس یافت میشوند و فعالیت ادبی اله آباد از همین دوائر سرچشمه میگردد و این دائره ها منبع زندگی فرهنگی این منطقه حساب می آیند. از این دائره ها دائره شاه اجمل داری اهمیت بخصوصی است. بعنوان سکنه اله آباد علاقه بنده باین شهر و نواحیش خیلی طبیعی و فطری است. و همچنین در میان دوستان و اقرباء اینجانب عده ای با زندگی ادبی و فرهنگی اله آباد بطور غیر عادی همبستگی دارند و بنده هم طبق مناسبت ذهنی خودم به زندگی فرهنگی اله آباد همواره علاقمند بوده ام. و در این اثنا بین من و دوست نوجوانم اکمل اجملی که از دائره شاه اجمل است ملاقاتی اتفاق افتاد. بوسیله او با بزرگان دیگر دائره تماس گرفتم. و چون نگاه من بر ذخائر ادبی آن بقعه افتاد چشمم خیره ماند و بدون اختیار فریاد زدم که اگر این تصانیف و اصحاب تصانیف به جهان

دانش شناسا نده نشوند از نظر ادبی و فرهنگی ظلمی عظیم خواهد بود .
 چه حیف اگر این ذخیره ادبی و گرانها همینطور در زوایای احوال بماند ،
 پوسیده شود و سر انجام از بین برود .

با این همبستگی و ارتباط شخصی و عاطفی با دائرة شاه اجمل
 وقتیکه تصمیم گرفتیم که برای تحصیل درجه دکترا وارد پژوهش شوم
 در انتخاب موضوعی مناسب هیچ دشواری نداشتیم و لذا شخصیت عظیم و
 بلند پایه این دائرة یعنی شاه اجمل را بعنوان موضوع خود انتخاب کردم .
 از خاطر خاطر خوانندگان گم مباد که در عهد شاه اجمل بود که این
 دائرة شهرت و مقبولیت فوق العاده بدست آورد .

در این پایان نامه کوشیده ام که هر جنبه از جوانب مختلف زندگی
 شاه اجمل را مورد بررسی قرار داده زندگی ادبی و فرهنگی وی را مخصوصاً
 مورد رسیدگی و بحث قرار دهم . این رساله برهشت باب مشتمل است
 که در باب اول تاریخچه اجمالی از شهر اله آباد عرضه شده و
 سخن از اهمیت ادبی و فرهنگی باختصار گفته شده ؛ مخصوصاً سعی شده
 تا نشان داده شود که تمدن این شهر که از نتیجه آمیزش فرهنگ دو
 کشور کهن سال بوده چه خدمات گران قدری به علم و ادب انجام داده
 است و به چه سبب بود که بزرگان تصوف بویژه اله آباد را مرکز تعلیمات و
 تبلیغات خود قرار دادند . این باب به دو بخش تقسیم شده است در بخش
 اول از ورود صوفیه در عهد راجه های هند و خدمات ادبی شان بحث
 شده است . در بخش دوم عهد پادشاهان اسلام و اینکه در موقعیت ادبی
 این شهر چه پیشرفتی ها صورت گرفت مورد بررسی قرار گرفته است . از
 بزرگان تصوف افراد کدامین گروه و سلسله اینجا آمده سکونت گزیدند و
 بهضت تصوف در فضای دینی این شهر تا چه اندازه موفق شد .

در باب دوم نشان داده ام که در آن محیط ادبی و فرهنگی دایره‌ها چه طور بوجود آمدند و این دایره‌ها در حین تبلیغ اسلام به ادبیات فارسی چه خدماتی انجام دادند. لفظ دایره را فقط بزرگان تصوف شهر اله‌آباد بکار برده اند. اگرچه در شهرهای دیگر هند بزرگان تصوف ظهور کرده اند ولی این لفظ مخصوص به مراکز تصوف اله‌آباد بوده است. آخر سبب چیست؟ پس از توضیح لفظ دایره، تعداد دایره‌ها ذکر شده و آنها را به دو قسمت تقسیم کرده‌ام. یکی بزرگ و دیگری کوچک. با ذکر مختصری از دایره‌های کوچک، ذکر دایره‌های مهم و حالات زندگی بزرگان آنها، زندگی ادبی و علمی آنها هم حتی المقدور کاملاً رسیدگی شده است. در آخر باب دایره شاه اجمل را بعنوان مهم‌ترین دایره شهر ذکر کرده‌ام و تا آنجا که معلومات ناقص اینجانب اجازه داده است دلایل و اهمیتش هم بیان شده است.

باب سوم بر ذکر نیاکان شاه اجمل مشتمل است. درین باب احوال هر بزرگ از اجداد شاه اجمل بیان شده و نیز خدمات علمی و کلامی شان مورد تبصره قرار گرفته. از نخستین جد وی شاه افضل گرفته تا آخرین آنها شاه غلام خوب الله نجفی همگی شعرای دارای دیوان بوده‌اند و در عین حال عده بزرگی از آنها مولف کتب عربی و فارسی بوده‌اند. گرچه بسیاری از تالیفات این بزرگان دیگر باقی نیست لیکن تبصره سرمایه ادبی که بصورت نسخ خطی محفوظ است نیازمند نشر رسالات متعددی خواهد بود.

در باب چهارم، تحصیلات مقدماتی شاه اجمل، زندگانی ابتدائی و جنبه‌های وقایع مختلف آن مورد رسیدگی قرار گرفته است. حضرت شاه خودش درباره احوال کودکی، تحصیلات مقدماتی، تعلیم و تربیت خود چیزهای بسیار نوشته است و بمناسبت تحصیلات مقدماتی،

از احوال اجمالی استادان شاه اجمل هم گفته‌گو شده است . در میان آنها بعضی هستند که از موقعیت علمی شان دنیای علم و ادب تا امروز بی خبر است گرچه در تذکره ها حالات آنها بطور پراکنده موجود است .

باب پنجم بر احوال شعراء و علمای همعصر شاه اجمل مشتمل است . در این باب بعد از ذکر کوتاهی از احوال علماء و شعرای معاصر با شاه اجمل این امر بیشتر مورد تا کید قرار گرفته که در میان اجمل و این علماء چه نوع رابطه‌ای وجود داشت . و اینها با چه عبارات و الفاظ به صلاحیت علمی و شعری شاه اجمل اعتراف کرده اند . و در پایان حداعلای کوشش شده است تا نشان داده شود که شاه اجمل در زندگانی خویش بعنوان بلند مرتبه ترین شاعر فارسی شناخته شده و شهرت غیر عادی بدست آورده بود . نه تنها ادباء هند بلکه متقدان کشور های اسلامی دیگر بصلاحیت شعری وی معترف بوده اند ولی نابسنگی وی به یکی از دربار های دولتی و فقر و قناعت وی او را پس از وفات بگوشه نسیان سپرد و اهمیتش را از یاد برد .

در باب ششم از قصائد اجمل بحث بعمل آمده است و پیش از آنکه تبصره انتقادی از آنها عرضه شود ذکر کوتاهی از قصیده گوئی ادب فارسی لازم شمرده شد بلکه مخصوصاً قصیده گوئی شعرائیکه شاه اجمل از کلام شان استفاده کرده مورد بحث قرار داده شد در عین حال از میان این تاریخ اجمالی قصیده گوئی فارسی ، يك مقصد مهم مدنظر بوده است که در زمینه قصیده گوئی شاه اجمل از کدامین اساتید فن استفاده کرده است . در ممدوحین شاه اجمل ذات باری تعالی ، حضرت رسول (ص) و دخترش فاطمه زهرا (س) ، حضرت علی ابن ابیطالب (ع) و سایر حضرات ائمه علیهم السلام هستند . مهمترین صفت شاه اجمل اینست که او هیچ يك از افراد دنیوی را موضوع قصیده خود قرار نداده .

در باب هفتم يك مطالعه انتقادی از مثنویات شاه اجمل عرضه شده است دیوان وی مشتمل بر سه مثنوی است که همگی براندیشه های عشقی مبتنی است . بعنوان يك نفر صوفی بلند پایه شاه اجمل به عهده داشت که رموز و اسرار عشق را شرح دهد و مضامین عشق را با تسلسل بیان کند ، و برای این مقصود چه صنف سخن بهتر از مثنوی تواند بود ؟ شاه اجمل از آن دسته از بزرگان تصوف بشمار میرود که مجاز را وسیله ای برای رسیدن به حقیقت قرار میدهند . در دیوان اجمل مثنویهای مطّول و کوتاه هر دو به چشم میخورد . کوتاه ترین مثنوی در دیوان وی « عاشق و معشوق » است که بر هفتاد و شش بیت مشتمل است و بعنوان نمونه مثنوی مطّول « جگر خراش » را میتوان ذکر کرد که تعداد ابیاتش يك هزار و نهصد و نود و شش است . گذشته از این مثنوی های عاشقانه ، حکایات کوتاه هم در دیوان شاه اجمل پیدا میشود که مشتمل بر اندیشه های اخلاقی و فیلسوفانه است . در این حکایات شاه اجمل تاحدی از شیخ سعدی پیروی کرده و این مجموعه حکایات را بوستان اجمل می نامند .

در باب هشتم تبصره انتقادی از غزلیات و رباعیات و نعت های اجمل عرضه شده است . در غزلیات اجمل تأثیر شیخ سعدی ، امیر خسرو دهلوی و شیخ علی حزین کاملاً هویدا است . بلکه چنین بنظر میرسد که او کلام این اساتید غزل سرا را پیش چشم نهاده بسیاری از غزلیاتش را سروده است . بعنوان نمونه در این باب کوشش شده که غزلیاتی عرضه شود که در آنها با تقلید از بحور و قوافی از مضامین و اندیشه های خسرو و سعدی و حزین پیروی شده . معشوق اجمل از همین دنیا است ولی معشوق حقیقی را از نظر دور نتوان داشت . اجمل نعت هم سروده ولی در میان غزل و نعت فقط این فرق است که در غزل معشوق گاه گاهی تغیر میکند یعنی گاهی

او بصورت محبوب حقیقی و گاهی بصورت معشوق مجازی پیش می آید ولی در نعت فقط ذات نمی اکرم (ص) محبوب و معشوق اجمل است. اجمل را عقیده بر اینست که برای نجات از جمله آلام و مصائب دنیا جز محبت نبی اکرم (ص) و اهل بیتش راه دیگر وجود ندارد، و این ذوات مقدسه نه تنها وسیله نجات از مصائب دنیا هستند، بلکه در آخرت هم جز ایشان ناصر و یاری نیست که دستگیری کند. در این باب رباعیات اجمل هم مورد بررسی قرار گرفته است. تعداد رباعیات وی تقریباً پانصد است که بسیاری از آنها را آئینه افکار مذهبی و مضامین دینی میتوان خواند ولی نباید نتیجه گرفت که موضوع رباعیات اجمل تنها توضیح عقائد و افکار مذهبی است، بلکه شکایت از روزگار و اهل روزگار، انقلاب لیل و نهار و شوون دیگر که آنها را دنیوی میتوان گفت هم در رباعیاتش وجود دارد که در آنها افکار خود را با استدلال فیلسوفانه عرضه کرده است. علاوه بر رباعیات، اشعار دیگری هم وجود دارد که آنها را در تحت عنوان متفرقات ذکر کرده ام.

بعد از ارائه مطالعه انتقادی از دیوان شاه اجمل، در پایان کوشش شده است که مقام اجمل بعنوان شاعر مورد بررسی واقع شود. اجمل بدون تردید يك شاعر نامور و بزرگ دوره خود بود، ولی حیف که با چنین شاعر با کمالی از دیدگاه ادب منصفانه برخورد نشده. یگانه علت آن عوامی بودن او و استفاده کردن از زبان ساده و عامیانه است. ظاهر است که طبقه اشرافی را با شاعر توده‌ها چه نسبت توان بود ولی امروز که کار توده ها و عامه بالا گرفته است، و از اهمیت بیشتری برخوردار است، درین روزگار که بوسیله جوهر و کمال ذاتی، هر فرد بر دیگری حتی بر اعضاء طبقات اشرافی میتواند

برتری و تفوق بدست آورد ، اقتضای انصاف است که اجمل مقام واقعی خویش را بدست آورد .

وظیفه خود میدانم که از را هنمائیهای بی دریغ و شفقت آموز استاد گرانمایه خویش جناب پروفیسور سید محمد رفیق که از ابتدا تا مرحله تکمیل این رساله همیشه شامل حال اینجانب بوده تشکر نمایم و اضافه کنم که بدون التفات ایشان که به خانواده‌ای صوفی انتساب داشته و استادی فاضل میباشند ، شاید تکمیل این رساله میسر نمی گردید . سخن گفتن در مورد پروفیسور رفیق با آنان که این استاد گرانمایه را میشناسند و از وسعت دانش وی مطلع هستند چیزی جز جسارت نخواهد بود . معظم له به ادبیات کلاسیک و جدید فارسی توجه خاصی دارند و میزان علاقه ایشان به زبان ادبیات فارسی را تنها کسانی میدانند که در خدمت ایشان به کسب فیض پرداخته باشند و اینجانب افتخار میکنم که سعادت شاگردی ایشان را داشته و از را هنمائیهایشان استفاده نموده‌ام . لازم میدانم به خود اجازه جسارت داده عرض نمایم که اگر استادان محترم زبان فارسی همچون پروفیسور محمد رفیق دانش اندوخته خویش را به دیگران انتقال میدادند و مشوق دانشجویان این رشته میگردیدند بی التفاتی به زبان فارسی در این کشور تبدیل به علاقمندی میگردد .

همچنین لازم میدانم که از جناب پروفیسور سید محمد عقیل رضوی و پروفیسور جعفر رضا که همواره در طول مدت تهیه این رساله از مشورت‌های مفید و بی دریغشان بهره مند بوده‌ام تشکر نمایم .

لازم است مراتب تشکر خود را نسبت به سازمان اعانه دانشگاهی هند (University Grants Commission) نیز که با اختصاص بورس تحصیلی

از نظر مادی اکمال رساله حاضر را فراهم آورد ابراز کنم .
 برادر فاضل و دانشمند آقای حسن عسکری راد راین فرهنگی
 سابق جمهوری اسلامی ایران در هند با محبت و اخلاص مشوق اصلی
 اینجانب در منتشر نمودن این رساله بوده‌اند و مقدمات انتشار آن را
 با ارسال نسخه‌ای برای آقای ثبوت مدبر وقت مرکز تحقیقات زبان
 فارسی پاکستان به منظور اظهار نظر و اصلاح فراهم آوردند . از هر
 دوی این بزرگواران صمیمانه تشکر مینمایم .

همچنین و وظیفه میدانم مراتب سپاسگزاری خویش را نسبت به
 جناب آقای باقر کریمیان راین فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بخاطر
 مساعدتشان در انتشار این رساله ابراز نمایم .

از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر مصطفوی استاد دانشگاه
 علامه طباطبائی و عضو هیئت مولفان لغت نامه فارسی در موسسه لغت نامه
 دهخدا ، تهران برای نوشتن پیشگفتار این کتاب و نیز از جهت
 فعالیتهای پرثمر شان برای گسترش زبان فارسی در هند سپاسگزارم .
 همچنین از آقایان پروفسور سید امیر حسن عابدی و پروفسور
 عبدالودود اظهر دهلوی که همواره در چاپ رسیدن رساله مشوق
 اینجانب بودند تشکر مینمایم .

در خاتمه باید از دوست گرامی آقای دکتر محسن شجاع خانی
 که زحمت ویرایش رساله را تقبل نمودند سپاسگزاری نمایم .

دکتر اختر مهدی

دانشگاه جواهر لعل نهرو

سپتامبر ۱۹۹۲ میلادی

باب اول

تاریخ فرهنگی شهر اله آباد در عهد هندوان و مسلمانان

اهمیت تاریخی و فرهنگی اله‌آباد در عهد هندوان

اله‌آباد که در محل اتصال رود خانه‌های مقدس گنگ و جمنا قرار دارد در دوره‌های ودا هم دارای اهمیت فراوانی بوده است. اگرچه در آن روزگار نامش اله‌آباد نبوده بلکه پریاگ که معنی لغویش بزبان سنسکریت قربان‌گاه می‌باشد خوانده میشد. اله‌آباد از دیر باز یک مرکز فرهنگی بشمار میرفته زیرا مرتا ضهای هندو که در آنجا زندگی میکردند علاوه بر تفکرو مراقبه نفس و کسب معارف صوفیانه به تعلیم و تعالیم هم اشتغال داشتند و بعد از فتوحات مسلمانان، مبلّغین اسلامی و صوفیه در اینجا توطن‌گزیدند و همراه با تعلیم و تدریس به کار تبلیغ دین نیز دست زدند.

چون مورخین مسلمان قرون وسطی یا نویسندگانی که با استناد به آنان بنوشتن تاریخ اله‌آباد دست زده‌اند بزبان سنسکریت و یا سرماییه تاریخی که در آن وجود دارد آشنا نبودند از این جهت گرفتار شدن آنان به افسانه‌های بسی بنیاد و اشتباهات گوناگون امری طبیعی بوده است. بطور مثال ژنرال کائینگهام روایت زیر را در گزارش باستان‌شناسی خود درج کرده است.

«پراگ در حقیقت نام یک نفر برهمن بود که در عهد پادشاه اکبرمیزبسته و مردی بود حقیر و بی‌مقدار ولی راز شهرت وی فقط در این داستان نهفته است که چون فرمان اکبر تعمیر قلعه اله‌آباد آغاز شد دیوارهای مقابل رودخانه بار بار بنا میشد

و می افتاد . مساعی متصدیان تعمیر همه به هدر رفت لذا به مشورت ، صلاح مردم کار دیده و دانا به اطلاع پادشاه رساندند که مادامیکه پی قلعه به خون انسان آغشته نشود قلعه ثبات نخواهد یافت بنابر این يك اعلام عمومی کردند و يك نفر برهنه که نامش پراگ بود برضا و رغبت خودش پیش آمد و جان خودش را بدین شرط تقدیم کرد که نام قلعه بنام وی گذاشته شود ، (۱)

ظاهر است که این روایت کاملاً بی اساس است زیرا در اثر انتشار یافتن زبان سنسکریت و میراث تاریخی که در آن یافته شده این مطالب ثابت گردید که پریاگ در عصره بودائی Buddhism جای مقدسی به شمار می آمده و در قرون بعدی نیز اهمیتش برقرار ماند . آقای سی دی . استیل در ذکر حالاتیکه به اله آباد ربط دارد چنین رقم طراز است :

« نام کنونی اله آباد را اکبر نهاده بود و تا آن روزگار نام آن پریاگ بر زبان مردم جاری بود . این نام را به ظن اغلب پورو نهاده بود که ششمین نسل « بوده » بوده و مشهور است که همو بود که شالوده شهر قدیم را بیست و يك قرن پیش از مسیح ریخته بود قدیمی ترین کتاب تاریخ اله آباد موسوم به پریاگ ساهیتیبه تا امروز وجود دارد ، (۲)

نزد نویسنده این مطلب که نام کنونی اله آباد را اکبر نهاده و تا آن زمان نامش پریاگ بوده درست است زیرا تذکره نویسان و مورخان

۱. گذارش نامه آرشیو از ژانرال کانینگهام بخش اول ص ۳۰۰

۲. ترجمه از نگلیسی Distt. Gazettier Published in 1884 Vol VIII Page 161

عهد اکبر نیز این اندیشه را تأیید میکنند که اکبر در این شهر قلعه ای ساخت و شهری تعمیر کرد و نامش را اله آباس گذاشت که بعداً بصورت اله آباد درآمد ورنه پریاگ نام قدیم این شهر است . در روایت بالا لفظ « بوده » واضح نیست که نام چه کسی است اگر این لفظ را « بده » خوانند بطوریکه بسا اوقات واو غیر ملفوظ در الفاظی مینویسند . معلوم است که از اولاد « بودا » هیچ کس بنام پورو در پشت ششمین وی پیدا نیست و از هیچ يك از زندگینامه های بودا این نکته ثابت نمی شود . و اگر گویند که این لفظ « بوده » است مطابق دستور زبان سنسکریت معنای « بوده » (۱) پورو بودا می باشد . اکنون سوالیکه پیش می آید اینست که کدام يك از پیروان بودا اینجا مقصور است اشتباه دیگر این است که وی شهر را بیست و يك قرن پیش از حضرت مسیح بنیان نهاد . معلوم است که نژاد آریائی حد اکثر دو هزار یا دو هزار پانصد سال پیش از حضرت مسیح به هند وارد شدند و این نکته ایست که اصحاب تاریخ بر آن اجماع کلی دارند و نیز معلوم است که بودا هم به نژاد آریائی تعلق داشت و وفاتش در قرن ششم قبل از حضرت مسیح صورت گرفت . بنابر این امکان صحت مطلب که اله آباد توسط پورو، نسل ششم بودا ، در بیست و يك قرن قبل از میلادی حضرت مسیح بسیار ضعیف میباشد .

حقیقت اینست که هندوان قدیم دارای ذوق تاریخ نویسی نبوده اند و برازمان آنان رنگ اساطیری غالب بوده . بدین علت از نوشته های آنها فقط همان مطالب که در مآخذ بیگانه هم یافت میشود شایسته اعتماد

۱. بفتح باء عربی و سکون واو و دال ثقیل هند

می باشد . مانند سفر نامه های سیاحان چینی یا بیگانگان دیگری که احوال مفصل این کشور را برشته تحریر کشیده اند . آقای و یلسون در کتاب خودش . تئاتر هندوستان بدینگونه رقم طراز است :

مادامیکه اکبر این شهر را معمور ساخت شهر یکه نامش اله آباد (پرباگ) باشد وجود نداشت . (۱)

در پرتو چیزها نیکه در بالا گفتیم این مطلب هم بی اساس است . آقای سید مقبول احمد بمناسبت موقعیت تاریخی اله آباد بقرار ذیل مینویسد :

« پرباگ آن جای معروف تاریخی است که در آنجا مهاراجه قنوج هرش وردهن اعیاد و اجتماعات مذهبی برپامی ساخت . (۲)

از سفرنامه جهانگرد چینی هون سانگ هم چنین برمیاید . سفرنامه مزبور بقلم آقای بیل (Beal) به انگلیسی ترجمه شده است و کاملاً واضح است که آقای مقبول احمد این مطلب را از سفرنامه هیون سانگ اخذ کرده ولی متأسفانه بدان اعتراف نه کرده است

فرمایش حکیم سید منظور احمد در خلاصه التواریخ و اظهار داشتن آقای ویلیام بیل در مفتاح التواریخ که اکبر قعله را تعمیر کرد و شهری را که در این جا وجود داشته بنام اله آباس موسوم کرد و شاه جهان آنرا به اله آباد تبدیل کرده یا اینکه در عهد شاهجهان بنام اله آباد شهرت یافت البته قرین قیاس میباشد .

بهر حال وجود این شهر از روزگار قدیم و اینکه مرکز مقدس

فرهنگی ، مذهبی و تعلیمی بوده ثابت است و برای اثبات این نظر عین نوشته یو-این-رای ذیلاً عرض میشود :

“ Although it failed to grow into a city, it came to be known as king of Tirthas and occupied a prominent place in the cultural life of Indian people”¹

اهمیت این شهر مقدس بعنوان يك مركز تعلیمی از آنرو بیشتر است که اقامتگاه و آموز شگاه پیر معروف « باردواج » بود و آموز شگاهش از محله ایکه امروز باردواج آشرام نام دارد تا خیابان صفر (Zero Road) کنونی امتداد داشت . کلبه های مرتاضانی که در اینجا اقامت داشتند نیز تاخیایان نامبرده امتداد داشته . اگرچه از روی مهابارات یقین این امور کار یست دشوار زیـرا مهابارات را در اعصار مختلف نوشته اند و بآن پیوسته اضافاتی کرده اند و آن را تالیف فرد واحد بحساب نمی توان آورد ولی بهر حال چنین بنظر میرسد که زمان باردواج قبل از حضرت مسیح است . از طرفی اقامتگاه صوفی بزرگ هندو مذهب بار دواج پریاگ بوده است و این موضوع خود دلیلی است بر وجود این شهر در آن زمان .



اله آباد در عهد مسلمانان

اله آباد در عهد مسلمانان

اوضاع اله آباد را کمی پیش از فتح مسلمانان در بالامتذکر شدیم . می توان گفت که این شهر از دیر باز دارای اهمیت گوناگون بوده است . اگر گفته شود که این شهر در ریختن قالب سنن فرهنگی و مذهبی هند و محفوظ داشتن آنها سهم بزرگی داشته است مبالغه نه خواهد بود .

از جمله این شهر يك مركز مذهبی بسیار بزرگ بوده است و این موقعیت را تا كنون بصورت شاه زیارتگاه ها (یعنی تیرتهراج که بزبان سنسکریت لقب اله آباد است) نگاه داشته است و پهلویه پهلوبا مذهب این شهر در تاریخ هند شمالی نقش موثری ایفا کرده و خدمات خیلی مهمی انجام داده و چون این شهر از لحاظ مذهبی از يك اهمیت بخصوصی در قرون متمادی برخوردار بوده است علماء و فضلاء عصر از جامای دیگر مهاجرت کرده و این شهر را اقامتگاه خود ساخته برای بسط و اشاعه مذهب خود به علوم و فنون استناد جستند و باتبحر علمی خود به توسعه این سرزمین پرداختند .

پس از حمله محمود غزنوی تاثیر فرهنگی و تمدنی مسلمانان در فرهنگ و تمدن هند به سرعت در هند شمالی روزما شد و علت اصلی آن این بود که راجه های آن روزگار يك جهتی و اتحاد خود را تا اندازه ای از دست داده بودند و با هم دست به گریبان بودند و ریشه کن کردن يك دیگر کار آنان قرار گرفته بود که مثال آن عداوت متقابل راجه پرتوی راج و راجه جی چند است و همین دشمنی بود که از يك

طرف نام و نشان پرتوی راج را از صفحه هستی محو کرد و از جهت دیگر راجه جی چند را چنین گزیندها رسانید که او را از بین برد و بعد از جنگ تاراین که در سال ۱۱۹۲ میلادی صورت گرفت، نقشه کشور بطور کلی تغییر یافت. و در نتیجه تحولاتی سیاسی و فرهنگی بوجود آمد که اگرچه در تمام هند نبود ولی در هند شمالی موجب تشکیل حکومت اسلامی گردید و تمامی هند شمالی بصورت یک مرکز مهم علوم اسلامی در آمده و چون پریاگ (نام قدیم الهآباد کنونی) یک مقام مقدس تمدن هندو بود مبلغین و پیشوایان مسلمان این شهر را مرکز خاص فعالیت های خود ساخته و در ترویج و تبلیغ فرهنگ اسلامی خدمات شایانی انجام دادند.

شهر الهآباد را از دوره حکومت التتمش بصورت مهد علوم اسلامی می یابیم. الهآباد کنونی در آن روزگار قسمت مهمی از کره (۱) بود که رفته رفته به صورت یک مرکز مهم علوم اسلامی در آمد و قتیکه ما تاریخ فرهنگی و ادبی را مورد بررسی قرار می دهیم نخستین شخصیتی که خود نمایی میکند سید قطب الدین الحسنی است. نامبرده را بعنوان یکی از نخستین علمای علوم اسلامی یاد میکنند. او به خانواده سادات حسنی نسبت داشت. مطالعه تذکرها میسراند که سید قطب الدین بسال ۵۸۱ هـ برابر ۱۱۸۵ میلادی در غزنی پا به عرصه وجود گذاشت ولی اوضاع آن زمان را ناسازگار یافته رو به هند آورد. سبب اختیار کردن سفر هند را تذکره نویسان مختلف نیز این قرار داده اند که زمینه تبلیغ اسلام در این کشور تازه فتح شده نسبت به جاهای دیگر بیشتر بود. وی پس از تشریف فرمائی به هند

۱. کره استانی از استانهای هند بود و در زمان سلاطین خلجی مرکز مهم علوم اسلامی بشمار میرفت.

در نزدیکی فتحپور هنسواه در دهی موسوم به کره سادات اقامت گزید ولی بعد از چندی از آنجا ترك اقامت فرموده به کره رفته و در آنجا اقامت گزید و در روز سوم رمضان المبارک ۶۷۷ هـ مصادف با سال ۱۲۷۸ م بسن نودوشش سالگی از این جهان چشم بر بست . مزار شریفش امروز هم مرجع خلائق است . بموجب آئینه اوده و مطابق قول ملفوظ سید احمد بخاری ، سید قطب الدین در سلسله سهروردی جانشین شیخ نجیب الدین سهروردی بود . برخی را عقیده بر آنست که سید نامبرده خلیفه نجم الدین بوده و قطب الدین ایبک در حلقه مریدانش قرار داشت . سید قطب الدین به دهلی آمد و در جنگ با کفار مساعدتها و خدمات پرارزش انجام داد و کفار را بقتل رسانیده رونق اسلام را در چندان ساخت و بالاخره در دوره حکومت ناصر الدین بن شمس الدین در کره وفات یافت . عبارت ملفوظ سید احمد بخاری بقرار ذیل است :

« سید قطب الدین عمّ زاده غوث الثقلین یکی از خلفای شیخ نجیب الدین سهروردی و بقولای از خلفای نجم الدین کبری بود . باستدعای سلطان قطب الدین که یکی از مریدان ایشان بود بطرف دهلی آمده در جهاد کفاران (۱) ممدو و معاون بوده سعی و کوشش بسیار مینمود برقتل کفاران و رونق اسلام سعی میکرد . در ایام سلطان ناصر الدین بن شمس الدین التمش و در بلد کره وفات یافت . زیارت گاه او و اولادش

۱. کفاران از روی دستور ولغت درست نیست زیرا کفار خودش جمع کافر است لذا اضافه آن برای جمع ضرورتی ندارد

هما نجاست . قبرش حاجت روای خلق و اولادش صاحب حال
دلق است » ۱

سید قطب الدین یک عالم جلیل در عصر خود بود . در تمام تذکره‌های
ادبی هندوستان احوال زندگانش مفصلاً یافت میشود و مخصوصاً
صاحب تذکره علمای هند او را عالمی متجرب فقیه صاحب ولایت و
مجاهدی فی سبیل الله شمرده است و برخی از تذکره نویسان او را صاحب
تصانیف هم دانسته اند ولی متأسفانه هیچ یک از تالیفاتش در دست نیست . وی
بزبان عربی هم ملفوظات داشته اما آنها نیز از بین رفته اند . از مطالعه تاریخ
فیروز شاهی بر می آید که سید قطب الدین در ملفوظات خود احوال زندگانی
خود را بوضوح متذکره شده بود . پس از وی از اخلاف وی سید تاج
الدین عالم زیر دست روزگار خود بود . گرچه همه فرزندان صاحب علم
و فضل بودند ولی سید تاج الدین یک شهرت فوق العاده بدست آورده و تا یک
مدت مدیدی منصب قضا را دارا بود . در فیروز شاهی احوالش بوضوح
و تفصیل یاد شده و نامبرده را صاحب کشف کرامات دانسته است .

در دوره خلجی این مرکز علم و ادب کمره را با اهمیت ادبی
خودش در عین حال بعنوان یک مرکز سیاسی و نظامی نیز می یابیم .
علاءالدین خلجی نواب همین ایالت بوده و از همین جاپس از گرد آوردن
یک سپاه به دیوگری حمله برد و در روز هفدهم ژوئیه ۱۲۹۶ میلادی به مکرو
فریب عمویش ابراهیم پادشاه دهلی شد . پوشیده نماند که نخستین سلسله
اسلامی که بر هند فرمانروائی داشته به سلسله غلامان معروف است که از
۱۲۰۶ تا ۱۲۹۰ میلادی حکومت کردند و پس از برانداختن حکومت ایشان

خلجیان روی کار آمدند . بعضی از مورخین واقعه کشته شدن جلال الدین عموی علاء الدین را مورد بررسی قرار داده چنین نوشته اند که هنگامیکه علاء الدین برضد عمویش علم مخالفت برافراشت سلطان جلال الدین برای سرکوبیش سفر اختیار کرد ولی بدام فریب علاء الدین گرفتار شده بقتل رسید . ملاحظه شود عبارت مندرجه ذیل تا وقایع مزبور بخوبی معلوم شود .

« فیروز شاه (۱) باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کره متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حيله گرفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه چه ضرور بود که من بهر صورت تابع دار فرمانم بالجمله فیروز شاه با چند کسان از طرف مانیکپور که آن سوی دریای کسنگ است و علاء الدین از طرف کره برکشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند و درعین ملاقات یکی از ملا زمان علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروز شاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برد . او فرمود تاسر آن پادشاه مظلوم را بر سر نیزه در کره و مانیکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی بودند بقتل رسانیدند . این مقدمه بتاریخ هفدهم رمضان در سال ششصد و نود و پنج هجری درعین برسات (باران) بوقوع آمده بعد از شهادت سلطان فیروز شاه علاء الدین پادشاه هند شد » . (۲)

۱ . ویلیام بیل نام جلال الدین عموی علاء الدین خلجی را سلطان جلال الدین فیروز شاه نوشته است .

۲ . مفتاح التواریخ ص ۷۵

در سایر کتب تاریخ مانند تاریخ فرشته و غیره این واقعه کمابیش به همین صورت یاد شده و در پرتوش میتوان گفت که از دیدگاه سیاسی این سرزمین دارای اهمیت عظیمی بوده ولی نباید نتیجه گرفت که اهمیت ادبی و فرهنگی آن از بین رفته بود بلکه طی همین دوران یکی از علماء عظام معروف علوم اسلامی بنام شاه کرک مجذوب در همین جا به تبلیغ اسلام اشتغال داشت اگرچه شاه نامبرده ظاهراً به تبلیغ اشتغال نداشته ولی به برکت صفات وی ذاتش موجب جذب غیر مسلمین به دین مبین اسلام بوده . و مردم آن دیار دربارش را کلیلد حاجت روائی و کعبه آمال خود می دانستند . معلوم است که عده کثیری از سکنه آن دیار فقط بمشاهده طهارت و اخلاق و زندگی بی غرضانه این مردان خدا وارد اسلام شده اند . چنانکه در بنگال شیخ علاءالحق پندوی موجب اسلام آوردن عده زیادی از مسلمانان این ایالت بود .

غرضکه شاه کرک مجذوب مردی عارف بود که قتل جلال الدین و به سلطنت رسیدن علاء الدین را پیشگویی کرده بود . در مفتاح التواریخ (۱) واقعه پیشگویی شاه کرک اینطور آمده .

« سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پمچیده نزدیک کره رسید . علاء الدین مخوف شده بود خدمت شاه

۱. مفتاح التواریخ کتابی است در تاریخ از تالیف یکی از دانشمندان انگلیسی که ویلیام بیسل نام داشته و قایع تاریخ اسلام با کمال خوبی و حسن سلیقه ترتیب داده اگرچه چیزی از خود نیفزود باز هم کتاب مزبور را چنین ترتیب داده که آن واقعه که مطلوب خواننده باشد در آن با کمال سهولت پیدا میتوان کرد نخستین و آخرین بار در هند بشهر کلکته چاپ

كرك دريافت و بسيار فروتنی نمود . مجذوب سر برداشته گفت :
 هر كه بيايد بر سر جنگ سر در كشتی ، تن در گنگ
 سلطان فيروز شاه به همان وضع كشته شد ، . ۱

شاه كرك مجذوب نام يك شخصيت علمی بوده و با علم دين شعر
 فارسی را هم جمع ميكرده است . وی همه وقت در عالم جذب ميبوده و از
 همین جهت است كه به مجذوب ملقب شد . در تصانیف منشور ، ملفوظات
 شاه كرك دارای اهمیت عظیمی است و از اصناف دیگری سخن رباعیاتش
 از مقبولیت عظیمی برخوردار شد زیرا كه دارای طبع عمیق تصوف است .
 ملاحظه شود رباعی ذیل كه بزبان حال از تصوف صحبت می كند و نیز در
 ابراز اهمیت كره . مد و معاون

قانع شده ام بخشك نانی و تره میلم نبود بسوی بریان پره
 دهلی و سمرقند و بخارا و عراق این چار تراباد و مراباد كره

سوم رجب روز جمعه سال ۷۰۵ هـ مصادف يك هزا و سیصد و پنج
 مسیحی شاه كرك از این عالم فانی به عالم باقی شتافت . گذشته از رباعی
 مزبور كه در بالا گذشت شعر ذیل شاه كرك بگفته بحر ذخار زبان زد
 خاص و عام است .

اندر طلب دوست چو مردانه شدم

اول قدم آن بود كه بیگانه شدم (۲)

شده و به علت حسن ترتیبش از ماخذ و دیگر صرف نظر كرده بنده همواره
 در بیان وقایع تاریخ از آن اشتهاد كرده ام .

۱. مفتاح التواریخ ولیم

۲. بحر ذخار ص ۷۶

گذشته از شاه كرك چند تن از مشاهیر علم و ادب هم در تاریخ الهآباد یافت می شدند که در جهان علم و ادب شهرت و مقبولیت عظیمی بدست آوردند که ذکر آنها در اینجا ممکن نیست. علاوه بر که در این دوره مانیکپور هم در علوم اسلامی دارای اهمیت زیادی بود هنگام ترتیب دادن تاریخ ادبی الهآباد بدون ذکر خدمات علمی این بزرگوارن يك گام هم نتوان برداشت. مانند که در مانیکپور نخستین شخصیت علمی که نظر میرسد مولانا جلال الدین مانیکپوری است. مولانای نامبرده عالم بسیار بزرگ عصر خود بوده و با داشتن تسلط در علوم متداوله روزگار در فن خطاطی شهرت بسنرا بدست آورد. در نزد مردم مورد احترام عظیمی بود مصاحفی که می نوشت هدیه میکرد. مطالعه بعضی از تذکرها میرساند که مصحف نوشته او را در دهلی به قیمت گران میخریدند. علاوه بر جلال الدین، دانشمند دیگری بنام حسام الدین مانیکپوری هم ذکر را شاید. شاه حسام الدین مانیکپوری صاحب تصانیف بود و ملفوظاتش از یادگار های برجسته زبان فارسی بشمار میرود. در این دوره تاریخ ادبی هند این مجموعه ملفوظات دارای مقام مهمی است.

بعد از پایان دولت خلجی هند را زیر حکومت سلاطین تغلق می بینیم. دوره پادشاهان تغلق از ۱۲۴۰ میلادی آغاز میشود و تا ۱۴۱۴ میلادی این سلسله برهند فرمانروایی داشتند. الهآباد هم زیر نگین همین حکمرانان بود. در این عهد جهونسی را که قریه ای معروف از الهآباد است، بصورت يك مرکز مهم علوم اسلامی می یابیم. ذکر علمای این دوره در تذکرها بخوبی یافت می شود. از علمای این منطقه (یعنی جهونسی) شاه صدر الحق معروف به شاه تقي مخدوم و شاه معین الحق شایان ذکر میباشد.

اسم مبارك شاه شعبان المات سید علی مرتضی بود ولی باعث شهرتش

لقب وی علی شعبان بود - بیشتر تذکره نگاران در اسم شریفش اختلاف نظر دارند . صاحب مرآة الاسرار او را بنام شاه رمضان یاد کرده است . و بعضی مردم را عقیده هست که او بنام ثعبان (۱) الملت معروف بود . و بدین مناسبت کرامت وی را که در دربار حاکم عصر صورت گرفت از کار میکنند و معتقدند که این واقعه به فرزندش شاه تقی منسوب است . بحرذخار در ضمن ذکر احوالش بدین واقعه این طور اشاره میکنند .

« راجه اینجا بونگ نام داشت ، کافر بود و بودن شیخ او را خوش نمی آمد روزی در اطعمه دعوت شیخ گوشت مار آورد شیخ از فراست باطن در یافته مار را فرمود برخیز و برو . فی الحال مار جسم گرفته برفت . از آن روز در هر مقام که اسم شاه تقی میگیرند . دخل مار نمی شود (۲) »

گذشته از این مولف فضائل التقی هم چنین می نویسد :

« نام نامی آنحضرت سید علی مرتضی و لقب علی شعبان »
حضرت عین روز شبرات پیر اهن زیست پوشید . ازین سبب بنام شعبان مشهور شدند « (۳)

۱. معنی ثعبان بزبان عرب اژدها میباشد و سببی که بدان به این لقب شاه تقی اشتها دارد در تذکره بحرذخار مذکور است .

۲. بحرذخار - ص ۶۷۴

۳. فضائل التقی از شاه غلام کبریا

لازم به ذکر است که شاه غلام کبریا مولف کتاب فضائل التقی یکی از اعضا همین خانواده بود و ذکر نیاکانش را به تفصیل بیان کرده است. بهر صورت شاه شعبان عالمی بس بزرگ در روزگار خود بود. در آن روزگار در اطراف و نواحی او را ثانی نبود. او در دهی از شهرک بهکر تولد یافت از تذکره ها چنین بر می آید که از نیاکانش میرسید محمد مطابق فرمان حضرت رسول (ص) از عربستان به هند تشریف و در امکانه مختلف اقامت کنندگان به استان بهکر رسید و از آنجا شاه شعبان سفر جهونسی اختیار کرد و هرگاه در سفر نبود همین جا اقامت داشت و بالاخره همین جا وفات هم یافت. مزار مبارکش در جهونسی امروز هم مرجع خلائق است.

پس از شاه شعبان فرزندش شاه تقی عالم بزرگ آن دوره بود. نامش سید صدر الحق و لقبش شاه تقی مخدوم بود. شاه تقی در سال ۷۲۰ هـ مصافوف؛ ۱۲۱۸ مسیحی متولد شد.

تحصیلات مقدماتی را زیر نظر پدر بزرگوارش انجام داد سپس مدارج ترك و سلوك را هم بخدمتش طی نمود و بر دستش در سلسله سهروردی وارد حلقه ارادت شد و پس از آن به ترویج و تبایغ علوم اسلامی مشغول گشت. با علوم دینی خدماتی در گسترش زبان و ادبیات فارسی هم انجام داده بلکه تا اندازه ای این ادعا ناصواب نخواهد بود که شاه نامبرده در تبلیغ علوم اسلامی زبان فارسی را وسیله خصوصی خود قرار داد. وی در عین حال که مردی صوفی و خدا شناس بود از شعراء بزرگ فارسی هم بشمار میرفت و دیوانی از خود بیادگار گذاشت. افسوس که دیوانش بدست کسی از خانواده اش افتاده که آنرا میراث ابدی پنداشته به سینه چسبانیده و به کسی اجازه مطالعه آن را نمی دهد.

ولی در تذکرها چند تا از رباعیات وی پیدا میشود که به کمک آنها به اندازه صلاحیت شعری آنحضرت می توان پی برد . اگر دیوان مکملش فراهم میشد در تجزیه شعر فارسی آن دوره کمک عظیم و گران بهائی بدست می آمد اینک يك رباعی از وی :

رخت هستی بر در ۰۰۰ می باید کشید
عمر اندك است می بسیار می باید کشید
قطره اشکم اگر شد بر در مژگان گره
خوب شد غماز را بردار می باید کشید

بجز دیوان ، از آثار ادبی وی هیچ اثری دیگری پیدا نیست . صاحب بحرذخار ، شاه نامبرده را بدین عبارت یاد کرده است :

« آن ولی بکرامت باهر ، آن خدیو را خوارق ظاهر ، آن سرمایه عشق و جوانمردی حضرت شاه تقی سهروردی در کتب احوال مشائخ او را چابك می نویسند . شاه فقیر الله فرزند آنحضرت گوید جدم انصاری بود . چون شاه فقیر الله نسبت به دامادی در فرزندان قاضی فخر الدین بجنوری دارد نزدیک نگارنده بحرذخار انصاریت جد او از این جا تصدیق می نماید . مولوی جامی فرماید .

بنده عشق شدی ترك نسب کن جامی
که در این راه فلان ابن فلان چیزی نیست » (۱)

بعد از شاه تقی مخدوم از اخلاف وی شاه معین الحق از اهل علم

و ادب محسوب می شود . او در جهونسی پابصره وجود گذاشت بعد از بدست آوردن تسلط کامل به علوم عربی و فارسی به وطن عزیز نیا کانش رونهاد و تا مدت طولانی به بهکر اقامت گزید سپس به جهونسی مراجعت فرمود و تذکره گرانیهایی موسوم به منبع الانساب برشته تحریر کشید . تذکره مذکور به فارسی است و ذوق ادبی شاه را نشان می دهد . این تالیف وی از این لحاظ نیز دارای اهمیت است که اولین سرمایه نثری این شهر ادب نواز میباشد که به آن صاحب مفتاح التواریخ و تذکره نویسان دیگر هم اعتراف کرده اند .

از لحاظ مجموعی اله آباد در عهد تغلق ها يك مركز مهم اسلامی و در عین حال يك مركز بلند پایه به شمار میرفته است . در این دوره از جنبش های سیاسی و نهضت های دیگر اثری مشهود نیست و تا انتهای عهد سلاطین دهلی این شهر اهمیت ادبی خود را نگاه داشته است . دوره حکومت سلاطین دهلی تا سال ۹۳۱ هـ مصادف با ۱۵۲۵ میلادی بوده است و در همین سال بدست بابر بنیان گذار سلسله مغول در هند حکومت ابراهیم لودی خاتمه یافت و حکومت گورکانیان بوجود آمد . در ابتدای عهد مغول از موقعیت سابق ادبی و سیاسی اله آباد چیزی باقی نمانده بود و در این زمان این شهر از جهان تاریخ منفصل شده و در گمنامی به سر می برد . ولی باوجود گمنامی این شهر سنن مذهبی و تقدس خود را درین عهد محفوظ نگاه داشت . بنابر این بابر در ترك خود جای مقدس پریاگ نام را متذکر شده است . باز هم از تاریخ ادبی و سیاسی این شهر تا سال ۱۵۷۳ میلادی در عهد اکبر هیچ اثری بدست نمی آید . اکبر بزرگ که حکومتش را به صلاحیت غیر معمولی خود استحکام و دوام بخشید اهمیت سیاسی این شهر را در نظر گرفته با تاسیس قلعه اله آباد ،

جونپور ، کمره و مانیکپور را بصورت يك واحد جغرافیائی در آورده يك شهر بزرگ را بنیاد نهاد و بر جای اتصال رودخانه های گنگا و جمنا این قلعه را بنیان گذاشت . ابوالفضل بر تائیس قلعه پر تو انداخته چنین رقمطرازست :

« به ساعت خجسته اساس شهر اله آباد نهادند (۱) »

امپراطور اکبر با تاسیس قلعه ، اله آباد را بصورت ایالتی در آورد و از هر دیدگاه او را اهمیتی عظیم داد . گذشته از این وی در این منطقه يك ضرابخانه هم دائر کرد که بر او این بیت سرمندی ترسیم شده .

همیشه چون از خورشید و ماه روشن باد

به شرق و غرب جهان سکه اله آباد

دلیل بوجود آوردن ضرابخانه از شعر یکه بر سکه های جهانگیری ضرب شده نیز بدست می آید و شعر مذکور بر سکه ای که بنام نور جهان ضرب شده بود (۱۰۷۳ ضرب اله آباد) نیز حك شده است . این سکه در موزه اله آباد تا امروز نگهداری میشود . راقم الحروف خود آن را دیده است . شعریکه بر سکه مزبور یافته میشود بقرار ذیل است .

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

در سال ۱۵۹۷ میلادی شاهزاده دانیال به استانداری اله آباد منصوب شد و نیز منصب هفت هزاری (۲) بدو اعطا شد . از اکبری که باوی آمدند

۱. اکبر نامه جلد سوم ص ۴۱۲

۲. منصبی که تیموریان هند به شخصی اعطا میکردند و از وی انتظار داشتند که تعداد معینی سرباز پیاده و سواره را نگهداری کند و از املاکی که از طرف دستگاه دولتی به او داده میشد تسهیلات لازم برای آنان فراهم کند .

اسامی اسمعیل و میر شریف شایان ذکر هستند . پس از بدست آوردن اختیارات کلی در طی اقامت خود در اینجا معاشرت ناپسندیده چند تن از مامورین سلطانی اختیار کرد و از همین جهت او فراخوانده شد . چند نفر از مورخین را عقیده براینست که وقتی که خبر نارضایتی اکبر به اطلاع دانیال رسید اخیر الذکر عادات و روشهای خود را تغییر داد .

پس از مراجعت دانیال ، اله آباد (از سال ۱۵۹۹ تا ۱۶۰۵) مرکز دگرگونیهای سیاسی متعددی بود . در این اغتشاشات سیاسی قیام جهانگیر اهمیت خاصی دارد . چون شاهزاده دانیال برای لشکرکشی به دکن روانه شد شاهزاده سلیم که بعداً بلقب جهانگیر اشتهار یافت روز دوم اوت ۱۶۰۰ میلادی از میوار روانه شده ، از راه آگره به اله آباد یعنی پایتخت استان متصرف شد . راجه مان سینگ نیز همراه وی بود . او شاهزاده را اله آباد گذاشته رهسپار دکن گردید و در این اثنا سلیمه بیگم که مادر جهانگیر بود به اله آباد آمد و او را متقاعد نمود تا بالاخره جهانگیر به اطاعت اکبرتن در داد . اکبر از روی محبت پدری به او اجازه داد که در اله آباد اقامت کند و در آنجا شاهزاده سلیم تا مدت مدیدی بعنوان استاندار اقامت داشت . در زمان استانداری خود بخاطر شاهزاده چنین گذشت که شیخ ابوالفضل علاءی مسئول خرابی روابط میان پدر و پسر بوده است . تقرب ابوالفضل به بارگاه شهنشاه اکبر سوء ظن شاهزاده را تا آخرین مرحله برساند . از این جهت اگر اله آباد را مرکز قتل دانشمندی مانند ابوالفضل قرار دهند غلط نباشد . شاهزاده جهانگیر نرسینگ دیو را حکم داد که ابوالفضل را وقتی که از احمد نگر مراجعت کند بقتل برساند و او نیز چنین کرد . موافق خلاصه التواریخ باتفصیل تمام و قایع فوق را بررسی کرده و به شکل زیر

« عزه ربیع الاول سنه چهل و هفت جلوس والا سلاطانی سنه یکم هزار و یازده هجری مابین قصه انتری و سرای راجه نرسینگ دیو با فوج راجپوتان از کمین گاه برآمد و قصد او ظاهر شد . همراهان شیخ گزارش نمودند که همراه ماجمیت قلیل است و غنیمت جمعیت بسیار دارد در قصه انتری رفته باید نشست و بعد حصول جمعیت خاطر روانه باید شد . شیخ گفت حضرت ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی این فقیر زاده را سرفراز فرموده از حسیض خمول باوج عزت رسانیده اند . برخلاف مرضی اقدس اگر امروز پیش ازین دزد گریخته خود را بنامردی موسوم سازم بکدام آبرو بحضور اقدس خواهم رفت و به همچشمان چگونه روی خواهم نمود . آنچه در تقدیر است ظهور خواهد رسید هم دراین اثنا غنیمت در رسید و جنگ واقع شد . چون همراه شیخ مردم معدوده بودند و غنیمت که جمعیت فراوان داشت بمقتضای شجاعت و مردانگی وجوانمردی ثابت قدم بوده داد دلاوری داد و حمله ها نمود جمعی کثیر از راجپوتان هجوم آوردند . شیخ ابوالفضل بزخم برچمه (نیزه) بزمین آمده جان نثار گشت . همراهانش نیز کشته شدند . راجه نرسینگ دیوسرشیخ را ازتن جدا کرده بخدمت شاهزاده در اله آباس فرستاد . شاهزاده بغایت خوشوقت شده سر را در جای نالائق انداخت ، (۱)

۱. خلاصه التواریخ ، نسخه خطی در بیان کشته شدن شیخ ابوالفضل

پس از قتل شیخ ابوالفضل ، جهانگیر تا مدت مدیدی در اله آباد اقامت داشت . طبعاً در دربار شاهزاده شعرا و ادباء بوده اند چنانکه رسم آن روزگار همین بود . ازین جهت می بینیم که در عهد اکبری تاریخ علمی و ادبی این شهر شکوفاست . شاه ابوالمعالی اله آبادی و قاضی یعقوب مانکپوری به فعالیت های ادبی شان سر گرمند که ناقابل فراموشی است .

بی محل نخواهد بود اگر چند کلمه درباره شاه ابوالمعالی اله آبادی بگوئیم . نامبرده توانا ترین دانشمند عصر خود بود . تذکره نویسان شاه موصوف را بعنوان یکنفر دانشمند و صوفی خدا رسیده یاد کرده اند . تاریخ ولادتش و حالات دیگر به تفصیل در دست نیست بعضی تذکره نویسان وفاتش را در سال ۱۶۱۵ م می دانند (۱) . او چند تألیف هم داشت که از میان آنها تحفة القادریه دارای اهمیتی عظیم بود . درین کتاب شاه نامبرده راجع به سیرت و زندگانی شیخ عبدالقادر گیلانی بحث مفصلی آورده بود . کتاب بزبان فارسی بود ولی افسوس که دگر پیدانیست ورنه می توانستیم که درباره محاسن ادبی آن بحث کنیم . یکی از معاصرین شاه ابوالمعالی و دانشمند دومین عهد اکبری قاضی یعقوب مانکپوری مردی فاضل و بزرگوار بود ولی متأسفانه از آثار ادیش هیچ در دست نیست .

شهنشاه اکبر چهار سال بعد از وفات ابوالفضل بعزت صدمه جانکاهی که از قتل آن دانشمند عالی دید داعی اجل ربّیک گفت . بعد از وفاتش فرزند وی شاهزاده سلیم ملقب به جهانگیر بر تخت سلطنت گورکانیان متمکن شد . در دوره حکو متش اثری از شخصیت ادب دوستی نمی یابیم ولی اهمیت سیاسی اله آباد کماکان برقرار ماند و مرکز شورش شاهزاده خسرو شد .

خسرو راعقیده براین بود که برای پادشاهی هند او از پدر خود مناسب تراست و نیز ادعا میکرد که جهانگیر آدم عیاشی است و صلاحیت حکمرانی ندارد. بدین علت بعد از وفات اکبر اکثر امرا و اعیان دولت اتفاق کردند که سلطنت به نوه اکبر یعنی خسرو سپرده شود. ولی شیخ فرید و ارکان دیگر دولت با آن مخالفت کردند. چون شاهزاده این حال را مشاهده کرد از آگره فرار کرده به لاهور رفت و پس از فراهم آوردن لشکر با سپاهی که پدرش زیر فرماندهی شیخ فرید فرستاده بود جنگ کرد و سرانجام شکست خورد و دستگیر شد. بعد از چند روز اسارت از بیم پدر به اله آباد گریخت. خسرو باغ موجود در اله آباد یادگار همین شاهزاده یاغی است. خسرو در چهار گوشه این باغ چهار مقبره ساخت. یکی برای خودش، دومی برای مادرش شاه بیگم که طبق تزک جهانگیری بعثت بدرفتاری های شاهزاده و خرابی روابط میان او و جهانگیر خیلی دلاگیر و پریشان بود و چون هیچ راه مصالحت در میان پدر و پسر ندید افیون (تریاک) خورده جان بحق تسلیم کرد. مقبره سوم را بخواهرش نسبت میدهند که آن را خودش در زندگانی خود ساخته بود تا مدفن خواهر در کنار برادر در اله آباد باشد. ولی این قبر تا کنون خالی است و اغلب ظن اینست که او در جایی دیگر مدفون شده. ساختمان چهارم را به بی بی تنبوان (خدمتگارش) نسبت میدهند. براین قبرها رباعیات و قطعاتی بفارسی نوشته شده و این رباعیات و قطعات را از بهترین اشعار فارسی میتوان شمرد. رباعی زیر ملاحظه شود:

بیگم که زعفت رخ رحمت آراست

اقلیم عدم ز نور عزت آراست

سبحان الله زهی کمال عفت

کز حسن عمل چهره جنت آراست

وجود این مقبره‌ها دلالت می‌کند که در اله آباد هم مانند شهرهای دیگر بازار توطعه چینی و ظلم و جورگرم بوده است و در قیام برضد شاه وقت این استان نقش اساسی داشته است . چنانچه بعد از عهد حکومت جهانگیر به وجود جنبش های سیاسی برمی خوریم ولی در عهد جهانگیر اثری از شخصیت علمی نمی یابیم و علت این کساد بازار علم را فعالیت سیاسی می توان قرار داد ، واضح است که مقصود نویسنده از شخصیت علمی شخصیتی است که ذکرش در تذکره ها و کتا بهای تاریخ آن روزگار بعنوان خدمتگذار علم و ادب آمده باشد .

پس از جهانگیر تخت و تاج هند بعد از جنگ های خانگی نصیب شاه جهان میشود . شاه جهان برای بدست آوردن حکومت دچار اغتشاشاتی شد که در آنها اله آباد نقش موثری را بازی میکند که ذکر آن در کتب تاریخی باجمال و در خلاصه التواریخ و نیز مفتاح التواریخ به تفصیل یافت میشود . باوجود این همه هنگامه و اغتشاشات از دوره حکومت شاه جهان بنام دوره طلایی سلطنت مغول یاد میشود . به نظر نویسنده خواه برای تمام کشور عهد شاه جهانی دوره طلایی بوده باشد یا نه ، ولی برای ایالت اله آباد دوره حکومتش حقیقتاً دوره ای طلایی بوده است زیرا که در عهد وی از سراسر هند و حتی بیرون هند علما و فضلا مهاجرت کرده ، اله آباد را مرکز توجه خود قرار دادند . مهمترین سبب این امر را علم دوستی و ادب پروری شاه جهان و ولی عهد وی داراشکوه میتوان قرارداد . چون دارا خود يك دانشمند زبردست بود لذا حمایت از

دانشمندان را شیوه مخصوص قرار داد . بهر حال عهد شاه جهان
چنین شخصیت‌های علمی را در این ایالت بوجود آورد که بر آنها نه فقط
اله‌آباد بلکه سراسر دنیای علم و ادب افتخار میکند .



۳ — باب دوم

ظهور دایره‌ها در صحنه تاریخ فرهنگی اله‌آباد

به نظر میرسد که در عهد شاهجهان مانند تمام کشور هند در زندگانی فرهنگی شهر الہ آباد نقطہ عطفی بوجود آمد و مخصوصاً اینکه در آنزمان تصوف رونق و رواج پیدا کرد . علت اساسی این امر را چنین بیان توان کرد که دارا شکوه فرزند ارشد شاهجهان که تا اندازه زیادی در حکومت شاهجهان دخالت داشت به ودانت و تصوف علاقمند بود . الہ آباد کہ یکی از مراکز مهم مذهب ہندو به شمار می آمد داراشکوه را مجذوب ساخت . بر کنار رودخانہ گنگ محلہ ای کہ بنام وی موسوم است به دستور وی ساخته شدہ و تا کنون باقی ست مرتاضان ہندو کہ از اطراف و اکناف بلاد قصد این جایگاہ مقدس ، میکنند در اینجا اقامت می گزینند . علاقہ دارشکوه به تصوف او را بر آن داشت کہ متصوفینی را کہ در گوشہ و کنار ہند یافت میشدند سرپرستی کند و خدمت شان را برای خود افتخار بزرگی شمرد . لذا تاریخ تصوف در این شهر ہمین طور تعین توان کرد کہ در اواخر عهد شاهجهان و آغاز دورہ حکومت اورنگ زیب تعداد زیادی از مباحثین مسلمان قصد این دیار کردند و بہ کار تبلیغ دین مبین اسلام و علوم دین دست زدند . واضح است کہ تا عهد شاهجهان هیچ دائرہ ای اینجا وجود نداشت . در زمان ولیعہدی داراشکوه شاہ محب اللہ بہ الہ آباد تشریف آورده و بہ سرپرستی شاہزادہ ہمت گماشت . اقامتگاہ وی در طی زندگانش فقط حکم يك خانقاہ را داشت . بعد از شاہ محب اللہ شخصیت دیگری کہ بہ الہ آباد تشریف آورد حضرت شاہ محمد افضل الہ آبادی است . او در عهد

-
۱. بزبان سانسکریت تصوف مذهب ہندو را ودانت (بہ کسر واو و سکون نون و ت) میگوید

اورنگ زیب و طبق فرمان سلطانی دایراه‌ای را تاسیس کرد و از این زمان به بعد است که اصطلاح دایره عمومیت و رواج پیدا میکند و یکی بعد از دیگری دوازده دایره بوجود آمدند که نام ایشان بقرار ذیل است .

۱. دایره شاه محب الله اله آبادی
۲. دایره شاه محمداجمل اله آبادی
۳. دایره شاه عبدالجلیل اله آبادی
۴. دایره شاه رفیع الزمان اله آبادی
۵. دایره شاه محمد علیم اله آبادی
۶. دایره شاه منور علی اله آبادی
۷. دایره شاه محمد شفیع اله آبادی
۸. دایره شاه غلام علی اله آبادی
۹. دایره شاه محمد برکت اله آبادی
۱۰. دایره شاه محمد احمد اله آبادی
۱۱. دایره شاه نور علی اله آبادی
۱۲. دایره شاه سکندر علی اله آبادی

این دایره های تصوف که بريك خانقاه برای تعلیم علوم باطن و يك مدرسه برای تدریس علوم ظاهر ، يك مسجد برای عبادت خدای متعال مشتمل می بودند در بسط و اشاعه زبان فارسی و ادبیاتش نقش مهمی را ایفا کرده اند که نه فقط در هند بلکه بیرون از هند هم خدمات آنان را متذکر شده اند . از این جهت چنین مناسب به نظر میرسد که تاریخ اجمالی این دایرها هم مورد ذکر و بحث قرار گیرد و درعین حال برای ایضاح مطالب و اشتقاق ، لفظ دایره

را نیز خواهیم آورد .

نهضت تصوف از يك موقعيت بين‌المللی برخوردار است . از این جهت علاوه بر اله‌آباد در شهر های دیگر هند نیز حضرات صوفیه یافت میشوند و اقامتگاه آنان را به لفظ خانقاه یاد می کنند . مثلاً خانقاه رشیدیّه جونپور و غیره . ولی در اله‌آباد همه قسمت‌های این عمارت اعم از مسجد و خانقاه اقامتگاه و مقبره های بزرگان را به لفظ دایره یاد میکنند که این لفظ دایره در شهر های دیگر مستعمل نیست .

دایره از لفظ عربی دور ، دوران به معنی گردیدن مشتق شده است ولی در اصطلاح تصوف مراد از دایره مکانی می باشد که در آن صوفیان به اذکار مشغول می باشند . در شهر اله‌آباد علت بکار بردن این کلمه این است که وقتی که متصوفان بزرگوار به سرزمین اله‌آباد قدم گذاشته‌اند مردم اینجارا تحت تاثیر مبلغان و مرتاضان هندو مذهب یافته‌اند . لذا این بزرگواران از اصطلاحات رایج میان مبلغین هندو و نیز از روش کار آنان استفاده کردند . مرتاضان هندو پیروان خود را دایره‌وار به دور خود جمع و به آنان تعلیم میدادند و این دایره‌ها را مندل می خواندند مسلمان مندل را بزبان خود به لفظ دایره یاد میکردند که هردو برای ادای يك مطلب بکار برده میشود . علاوه از این روش های تعلیم این هردو گرده هم تا اندازه زیادی شباهت دارد .

سوالیکه پیش می آید اینست که این لفظ برای اولین بار درچه زمان بکار برده شد . بعد از مطالعه تاریخ فرهنگی این شهر میتوان دید که نخستین کسی که لفظ دایره را به این اصطلاح بکار برد ذات والاصفات شاه محمد افضل بود . وقت نوسازی شهر اله‌آباد

استاندار از شاه افضل خواهش کرد که هر قسمتی از شهر را شما می پسندید برای اقامت شما مهیا شود. جناب شاه تیرهایی را در چهار طرف نصب کرد که همین تیرها حدود اربعه خانقاه را تشکیل میدادند و مسجدی نیز بنا ساختند و دایره شاه محمد افضل از اینجا شهرت یافت (۱).

نکته مهم دیگری که مسلمزم توضیح است این است که بزرگان متصوفه از چهار طرف بسوی شهر اله آباد روی آوردند و حتی پیر روشن ضمیر شاه افضل به وی حکم میکنند که به اله آباد برود سبب اینکه پیران متصوفه باوجود شهرهای بهتر از اله آباد این شهر را برای اقامت بر می گزیدند این است که اله آباد در هر عصر مرکز سنن مذهب هندو بوده است و از مقدس ترین زیارتگاههای هندو ها بشمار می آمد. صوفیان مسلمانان برای تبلیغ اسلام سرزمین اله آباد را مناسب تردیدند زیرا تبلیغ اسلام را وظیفه مذهبی خود میدانستند و از راه نفوذ اخلاقی خود به اشاعت و تبلیغ دین مبین اسلام دست زدند و در آن تا اندازه زیادی موفق بودند. سبب دیگر موفقیت این بزرگان این بود که اهالی این ایالت مستعد قبول کردن فلسفه اسلام بودند.

اینکه آیا فلسفه اسلامی عرضه شده توسط صوفیان با اسلام حقیقی ارتباط دارد یا خیر بحثی است جداگانه که از حوصله این نوشتار خارج می باشد.

لذا مامطور که پیش تر اظهار کردم باید تاریخ این دایره ها بصورت اجمال مورد بررسی قرار گیرد. از میان این دایره ها دایره ای را

۱. تذکره خزینة الشعراء در باب شاه افضل

انتخاب خواهم کرد که علاوه بر خدمات دینی بخدمت ادب نیز اشتغال داشته‌اند. ذکر دایره‌های دیگر که نسبتاً اهمیت کمتری داشتند بی‌محل خواهد بود. اگرچه آنان خدمات ادبی هم انجام دادند و بعضی از آنها کتابهای پر ارزش و نایابی هم از خود بجا گذاشتند ولی متأسفانه هیچ اثری از تالیفات ایشان در دست نیست، لذا از ذکر مفصل آن صرف نظر شد.



دایره شاه محب الله آبادی

در افزودن بر اهمیت تاریخ فرهنگی اله آباد از دایره‌هایی که نقش مهمی ایفاء کرده اند دایره شاه محب الله دارای اهمیت فوق العاده‌ای است و اگر بگوییم که این دایره قدیم ترین دایره شهر اله آباد است راه مبالغه نرفته باشیم باز هم این نکته درست است که بعنوان دایره این را بعد از مدت طولانی شهرت حاصل شد . از دیدگاه جغرافیایی این دایره نزد دایره شاه عبدالجلیل در بهادر گنج محله معروف شهر اله آباد قرار دارد . جائیکه این دایره واقع است در زمان ابتدائی شیخ محب الله کاملاً خراب و غیر آباد بود ولی يك خانه از طرف قاضی داود بعنوان خانقاه به شیخ اهداشد و بعداً خان بهادر لودی فرمانده لشکر سلطانی در نزدیکی این منزل يك معموره نو ساخت که نام بهادر گنج مشهور است . در اوایل حکومت شاه جهان این مامور بقیام علیه دولت زد و کشته شد . بعلمت اقامت شیخ محب الله در اینجا شاهزاده داراشکوه زمینی که در قرب و جوار بهادر گنج بود به حضرت شیخ نامبرده به عنوان هدیه تقدیم کرد . و اینجا به دایره شاه محب الله اشتہار یافت . پس از وفات شیخ این دایره بنام اخلاف شاه نسبت داده شد . شاید همین سبب باشد که در شهر داری اله آباد این دایره بنام دایره شاه حجت الله درج است که یکی از جانشینان شیخ بود .

شاه محب الله اله آبادی نام يك شخصیت مهم ادبی است که به اونه تنها اله آباد بلکه تمام هند اسلامی افتخار میکند . نامش محب الله و

شیخ کبیر و شیخ عجم لقب وی هستند . تاریخ ولادتش دوم صفر سال ۹۹۶ هـ مطابق با سال ۱۵۸۷ میلادی میباشد یعنی زمانی که اکبر بزرگ پادشاه هند بود نام پدر بزرگوارش شیخ مبارزاست که در استان اوده در نزدیکی خیرآباد در قریه صدرپور اقامت داشت و همین جاشاه محب الله یا بدنیا نهاد . از نیاکانش شیخ شعیب در زمان فتنه چنگیز به لاهور وارد شد ، ولی تاکنون معلوم نیست که کدام يك از افراد خاندانش لاهور را ترك گفته در صدر پور اقامت گزید . از افراد موجود خاندان معلوم شد که پدر بزرگش یعنی شیخ پیر از اهالی صدر پور بود .

تعلیم و تربیت شیخ محب الله در سایه پدر بزرگوارش و علمای محلی انجام گرفت و شوق تحصیل علم او راه سفر لاهور وادار کرد . در آن زمان لاهور چه از دیدگاه فرهنگی و چه سیاسی دارای اهمیت عظیمی بود . جهانگیر آن را پایتخت قرار داد ، رونقش را چهار برابر ساخته بود . و از لحاظ علمی لاهور در آن زمان کمتر از بغداد ، بخارا ، اکبرآباد و دهلی نبود . به لاهور رسیده شیخ وارد حلقه تلامذه علمای آن شهر شد . شیخ از درس هر استاد استفاده میکرد ولی از تلامذه ارشد ملا عبد السلام لاهوری محسوب میشود . حضرت میان میر لاهوری و سعدالله خان که بعداً به وزارت شاه جهان منصوب شد از همدانش بودند . میگویند که در زمان طلبگی علم درمیان شیخ و سعدالله روابط بسیار خوبی وجود داشت هر دو عهد بسته بودند که هر يك به منصب جلیلی برسد دیگری راهم به آن برساند . پس از فراغت یافتن از تحصیل علوم متداوله به علت درگذشت پدر بزرگوار فکر وسیله برای امرار معاش او را دامگیر شد

و بدین مناسبت او سفر احمدآباد اختیار کرد ولی باصد یاس و ناکامی
 بوطن مراجعت نمود. در این اثنا شوق زیارت اکابر او را به لاهور رساند.
 در آنجا او را با همدرس قدیمی خود سعدالله خان ملاقات اتفاق افتاد.
 سعدالله او را به پادشاه عصر شاه جهان معرفی کرد و گفت که در حقیقت
 برای منصب وزارت محب الله مناسب تر است، من وظایف خودم را
 زیر نظرش انجام خواهم داد. لذا منصب وزارت بدو تفویض شد.
 پس از نایل شدن به منصب وزارت بخاطر ابراز ارادت نسبت به خواجه
 قطب الدین کاکی به مزار مبارک وی رفت و زندگی درویشی را
 بر منصب وزارت ترجیح داده، لباس خود به خدام درگاه سپرده و
 خودش لباس آنها در بر کرده از طریق کوهستانهای اطراف از
 آنجا خارج شد. صاحب مراة الا سرار بدین واقعه اشاره کرده چنین
 گفته است.

« قطب جهانمیان حضرت شیخ محب الله اله آبادی از نسل شیخ
 فریدالدین گنج شکر بوده. سلسله نسب او تا حضرت فاروق
 اعظم منتهی میشود. از وقت گنج شکر تا او کسی از
 اجدادش رغبتی بدنیا نکرد و بجز علم صوری و معنوی
 کاری نداشتند. حضرت شیخ بدعالمی رسید و خلعت وزارت
 دوم پوشید. اما از مزار قطب الاقطاب بختیار اوشی قدس
 سره استخاره کرد. از روح پرفتوح حضرت قطب الاقطاب
 اشاره شد که ای محب الله ترا بدرستی برای امور ظاهری
 نه آفریدند بلکه بدرستی کارهای باطن در این وقت سلسله
 علی صابر گرم است بگونه پرو و به شیخ ابوسعید
 گنگوهی نیز اشاره شد که من محب الله را بشما سپردم

و شما ایشان را تا بمن برسانید . به مجرّد دیدن این حال
بر منصب وزارت پشت پازده بگنگوه رفت . (۱)
شاه وجیه الدین صاحب بحرذخار واقعه مزبور را بعبارت
زیر توضیح داده است :

« به عنفوان جوانی شیخ از وطن خود قصبه صدر پور که
توابع خیرآباد از مضافات اوده است با کتساب صوری
دانش به لاهور رفت و بنایه تکمیل رسانیده به دهلی رفت .
سعدالله خان وزیر از وقت طالب علمی آشنای آن حضرت
بود خواست که او را از منصب مناسب سلطان بهره ور
گرداند . آن حضرت را از روح پرفتوح حضرت قطب
الاسلام بختیار اوشی ایما شد که درین وقت سلسله
علی صابر گرم است بگنگوه برو و طریقه بیعت و اجازت
پیش گیر . پس او بر سائر تمنای وزیر پشت پازده بگنگوه
رفت . » (۲)

ازین جهت شیخ محب الله سفر گنگوه اختیار کرد و بطوریکه
در بالاییان شد برپیر روشن ضمیر منکشف شده بود که شیخ محب الله
قصد وی کرده است . شاه وجیه الدین بدین الفاظ حال پذیرایی از شیخ
را وصف کرده است .

« شب مرشدش از کشف آمدنش دانسته بود . بخادم
حکم نمود که برای وضو نماز صبح دو آفتابه پر از
آب گرم حاضرکن و حلوی معمولی که برای درویشان

۱ . ذکر المعارف بحواله مرآة الاسرار

۲ . بحرذخار ص ۱۸۴

پخته میشود افزوده کرده حاضر خواهی ساخت . اندکی در شب باقی مانده بود که آن حضرت رسید و در مرشد را کوید . شیخ ابوسعید برآمد و با او ملاقات کرد وضو کشانیده در میان سنت و فرض فجر بشرف بیعت اورا مشرف ساخته حلاورا تقسیم حاضر ساخت (۱)

پس از بیعت کردن با شیخ ابوسعید گنگوهی تا مدتی در سایه پیر خود مراحل اذکار و اشغال طی نمود و سرانجام مطابق ارشادات پیر به اله آباد عزیمت کرد . عبارت زیر حالات مزبور شیخ را بوضوح نشان میدهد .

« باذکار و شغل خاندان تلقین نموده بار معین نشاند ، چله تمام نشده بود که روزی شیخ بر در چله آمده آواز داد محب الله بعد دیری آنحضرت جواب داد محب الله بکجا است فرمود کارت تمام شد ، از هجره بیرون شو احتیاج از اتمام چله نیست . پس آواز از هجره برآمد . چندی در خدمات پیر ماند . اکثر از زبان شیخ برآمد محب الله اله آبادی ، پس باو خرقه خلافت را بسته کرده رخصت وطن داد ، او بصدر پور رسیده بعد چندی عازم اله آباد شد ، (۲)

پیش از رسیدن به اله آباد شیخ محب الله زیارت مزارهای شریف شیخ عبدالحق رودولوی و شاه حسام الدین مانیکپوری بجا آورد . بدین مناسبت شاه وجیه الدین می نویسد .

« بموجب امر باطن شیخ حسام الدین ، شاه جمال الدین سجاده نشین دستار و روپیه نقد بآن حضرت پیش آورد

ازان دستار سر افتخار بفلک رسانیده و نقد بکسیه کرده .
 بهاله آباد رفت و درمیان شهر کهنه ونو برکنار چمن مصفاو
 مرتفع تجویز اقامت نمود و به هدایت خلق مشغول شد .
 حضرت شیخ عبدالرحمن چشتی می نویسد وقتی شیخ محب الله
 زیارت روضه حضرت قطب ابدال شیخ احمد به رود ولی
 مشرف شد فقیر هم آنجا بود . اطوار پسندیده او دریافته
 او گشتم ، (۱)

خلاصه اینکه شاه محب الله به اله آباد بطور مستقل سکونت بگزید
 و بخدمت خاق مشغول شد از معاصرین شاه نامبرده علامه محمود
 جونپوری مؤلف کتب درسیه در منطق و فلسفه ، علامه عبدالرشید
 صاحب خانقاه رشیدیّه جونپور و مؤلف کتاب رشیدیّه هم است
 حضرت شیخ احمد سرهندی ، حضرت شیخ عبدالحق دهلوی ،
 شیخ محمد صادق گنگوهی ، شیخ جلال الدین بخاری و میرنعمان
 اکبرآبادی شایسته ذکر هستند که اینها در عرفان و تصوف دارای مقام
 رفیع بودند بلکه در تاریخ ادبیات و علوم هم آنان را نادیده نمی
 توان گرفت .

پس از سه سال ، اهل و عیال را از صدر پور بطلیید و به منزلیکه
 مرید و خلیفه اولش قاضی گهاسی بوی اهدا کرده بود سکونت
 اختیار کرد . این خانه بنام خانقاه شیخ تعمیر شده بود . و امروز هم
 این خانقاه رو به انهدام از عروج رفته خود حکایت میکند . شیخ
 نامبرده دراین مدت شهرتی جهانی بدست آورد و طالبان حق از دور
 دست صعوبت سفر برخود هموار کرده بخدمتش حضور بهم میرسانیدند

وی اکثر به تدریس قرآن و حدیث و تربیت طالبان حق و ملاقات با علماء و فضلا اشتغال داشت . و علاوه بر بحث و مباحثه با ارباب علم ، سایر اوقات شریفش مصروف طاعت الهی می شد .

وقتی که حضرت شیخ در این جاسکونت می ورزید ، مسجدی در اینجا نبود . از این جهت مسجدی ساخته شد که در آن شیخ نماز پنجگانه با جماعت برگزار نماید . هنگامیکه میرزا باقی بیگ متخلص به داثره از طرف پادشاه استاندار ایالت الہ آباد منصوب شده اینجا آمد ، شهرت غیر عادی حضرت شیخ را شنیده بہر زیارتش حاضر شد و در تحت تاثیر اخلاق و فیض و صحبت طوری قرار گرفت کہ حاجات شیخ را خود بخود احساس کرده بہ پیشگاه پادشاه روزگار پیشنهاد کرد کہ برای دور داشتن خاطر شیخ از تشویش بہر مایحتاج دنیوی بہ خدمتش وسیلہ امرار معاش باندازه کافی تقدیم شود . علاوه بر این حکم شاهزادہ داراشکوه صدور یافت کہ برای شیخ مسجدی تعمیر کنند و با آن از کنار رود خانہ جمنا گرفته تا اقامت گاہ شیخ قطعہ وسیعی از زمین نیز بہ وی اہدا شد . از طرف دولت مسجدی برای ایشان در حال ساختہ شدن بود کہ حضرت شیخ روز نهم رجب المرجب ۱۰۵۸ھ روز پنجشنبہ مصادف با ۱۶۴۸ میلادی بوقت غروب آفتاب از این دار فانی بہ عالم جاودانی سفر اختیار کرد . صاحب مخبرالواصلین در بارہ تاریخ و فات این آفتاب معرفت نوشته است .

شیخ عرفان پناه عالی جاہ	مظہر فیض حق محب اللہ
گوہر معدن حقائق بود	اختر درجہ وفاق بود
سال ترحیل او بہ نیک نسق	گفت قطب الشیوخ مظہر حق
مرقد اوست در الہ آباد	موقع فیض و منزل ارشاد

چون خبر ارتحال وی به شاهجهان پادشاه هند و داراشکوه و یعهدش رسید ایشان از راه همدردی و اراد تمندی و حسن عقیدت به استاندار ایالت اله آباد فرمان دادند که پرورش بازماندگان بعمل آید و روضه شیخ تعمیر شود . ولی بموجب وصیت و تاکید شیخ مزارش را همان طور گذاشتند و ابزار ساختمانی که برای تعمیر مزار شیخ فرستاده شده بود همگی به تعمیر مسجد و خانقاه صرف شد و مزار شیخ را فقط بصورت يك سكو گذاشتند . اتمام این تعمیرات زیر نظارت دلربا شاه پس از وفات شیخ صورت گرفت . بر دیوار مسجد اشعار زیر حك شده است .

یافتاح

شاه درویش دوست دارا شاه	که درش قبله دعا آمد
مسجدی ساخت بهر عارف وقت	کان بنا فخر هر بنا آمد
دلرباشاه بود در عرفان	----- (۱) -----
محتسب هرکسی باو نرسد	زان که فرزند مرتضی آمد
چون دل طالبان ربوده اوست	نام او شاه دلربا آمد
بظهور آید از کرامت او	انچه از جمله اولیاء آمد
در طریق هدایت و ارشاد	آن محمد که حق نما آمد
چون زرداری صورت و معنی	امر خیری چنین بجا آمد
سال تاریخ این خجسته مقام	مسجد عارف خدا آمد

۱۰۶۳ هـ مصادف ۱۶۴۳ میلادی

۱. مصراع دوم این بیت از ابیا تیکه بر دیوار مسجد کنده است باوجود کوشش ممکن نه شد که خوانده شود و نه در جای دیگری بصورت تحریر بدست آمد . راقم حروف را عقیده چنین است که این بیت از لحاظ نسبت به فرزندان علی بن ایطالب (ع) در مدح داربا شاه است . والله اعلم

شاه محب‌الله شخصیت مهمی از ال‌آباد است که به موقعیت ادبی ال‌آباد افزوده و باعث شهرت این شهر بعنوان يك مركز مهم علوم اسلامی شد .

علت شهرت شیخ محب‌الله شرح وی بر فصوص الحکم است بلکه اگر گفته شود که شاه محب‌الله در بسط و اشاعه مسلک و وحدت الوجود در هند و آگاه ساختن مردم از آن مسلک خدمات شایانی انجام داده است مبالغه نخواهد بود . جناب شیخ شرح این کتاب را بهر دو زبان یعنی عربی و فارسی نوشته است . گذشته از شیخ ، میرعلی همدانی ، ثم کشمیری ، ابوالمحاسن شرف الدین دهلوی ، مهد محمد گیسودراز ، شیخ علی پیرومهایمی ، شیخ عماد الدین عارف ، شیخ علی اصغر قنوجی ، شیخ نور الدین احمدآبادی شاه عبدالاول دولت‌آبادی هم شرحهایی بر کتاب شیخ ابن عربی یعنی فصوص الحکم نوشته‌اند ولی اولویت و افضلیتیکه شرح شیخ محب‌الله از آن برخوردار شد نصیب شرح عالم دیگری نشد از این جهت تذکره نویسان هندی و خارجی همگی بر این امر متفق هستند که شیخ محب‌الله بر تصانیف شیخ اکبر کاملاً مسلط بود . وی در شرح خود افکار و اندیشه‌های شیخ اکبر را تا حدی توضیح داده که صاحب تذکره علمای هند در این باره چنین میگوید :

« تحقیقات و تدقیقاتش در علم تصوف بدرجه اجتهاد رسیده بلکه بهتر است شیخ ابن العربی را شیخ اکبر و وی را شیخ کبیر گویند » (۱)

شاهزاده داراشکوه ولی عهد شاهجهان شیخ عبدالرحیم را برای

بدست آوردن نسخه‌ای از این شرح به خدمت شیخ محب‌الله فرستاده بود. (۱) علاوه بر شرح فصوص الحکم، شاه محب‌الله در تألیفات دیگر خود کوشید که سوءظنها و سوء تفاهمات موجود درباره وحدت الوجود را برطرف با کند از جمله این تألیفات کتاب مناظر اخص الخواص است که در آن شیخ نامبرده تعلیم شیخ اکبر را در بیست و هفت باب آورده است. این کتاب در سیزدهم رمضان سال ۱۰۵۰ هـ مصادف بیست و هفتم دسامبر سال ۱۸۴۰ به تکمیل رسید نسخه خطیش در خانقاه موجود است و از آن عبارت زیر عرضه میشود تا خوانندگان بتوانند داوری کنند که شیخ برزبان و بیان تاجه اندازه متسلط بود. این عبارت به منظر بسیت و چهارم در حب اهل بیت رسول الله (ص) نسبت دارد.

بدان که حقیقت و وجوب حب اهل بیت و محبوبیت آن حب مر رسول را صلی الله علیه وسلم واجب الایمان است و حب اهل بیت واجب الوقوع والایمان گفته است حق تعالی مر رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسناً ان الله غفور شکور (سوره شوری - ۲۳)

پس حب اهل بیت مغفرت باشد مثل تقوی و اعتقاد بکلمه لا اله الا الله اگرچه حال در یاس باشد چنانکه خواهی دریافت انشاء الله تعالی و مروی است که بعد از نزول آیه کریمه مذکور پرسیدند از رسول صلی الله علیه وسلم که قریبی شما که باشند فرمود آن سرور که علی است و فاطمه و

۱. بحواله مکاتیب ملامحب الله اله آبادی در معارف ص ۶۹ ماه اوت ۱۹۶۶ میلادی

مردو پسران که حسن و حسین باشند و همچنین اولاد امجاد آن مردو
ایفاهم الله الی يوم المعاد، (۱)

کتاب مزبور شاه محب الله یعنی مناظر اخص الخواص فارسی
بخط غلام طاهر تحریر کرده روز بیست و ششم رجب المرجب روز
شنبه سال ۱۳۱۹ هـ در کتاب خانه شاه محب الله وجود دارد و
بین تصانیف وی کتابی تحت این عنوان بزبان عربی موجود نیست
بنظر میرسد که صاحب تاریخی مقالات یعنی پرفسور خلیق احمد نظامی
را در باره زبان کتاب اشتباه دست داد زیرا آقای پرفسور در
فهرست تصانیف شیخ محب الله اخص الخواص را بزبان عربی نشان
داده اند (۲)

پس از مناظر اخص الخواص در تفسیر نظریه وحدت الوجود
شیخ را يك رساله دیگر نیز هست که عنوانش هفت احکام است . در
آن جناب شیخ در باره تجلیات و وجوب بحث فرموده است و پس
از آن در سال ۱۰۵۱ هـ مصادف ۱۶۴۱ میلادی تالیف کتاب دیگری بنام
عبادت الخواص شروع کرد . از پیش گفتار این کتاب چنین بنظر میرسد
که آن را در ظرف دو سال به پایان رسانید . اهمیت این کتاب در
نگاه شیخ چنین غظیم بود که خودش آن را بزبان عربی برگرداند .
در این تالیف او از جمیع اطراف مسأله وحدت الوجود را مورد بحث
قرار داده است . پس از عبادت الخواص يك رساله سه رکنی نیز
تالیف کرد . گذشته از اینها غایت الغایات سرالخواص ، طرق الخواص

۱. مناظر اخص الخواص قلبی منظر بیست و چهارم صغه ۵۳۴

۲. تاریخی مقالات ص ۳۰

و رساله وجود مطلق تصوف مخصوصاً در مسأله وحدت الوجود تصانیف دیگرش هستند .

گذشته از تصنیفات فارسی مزبور ، شیخ بزبان عربی هم دارای تالیفات متعدده است او تفسیری بر قرآن کریم هم نوشته که عنوانش ترجمه الکتاب است و برآن خودش تحت عنوان حاشیه ترجمه القرآن حاشیه ای هم بعربی نوشته . او را تالیف دیگری تحت عنوان عقائد الخواص است و بطوریکه از نامش هویدا است که در آن از عقائد علما و صوفیه بحث رفته است و چند مطلب مذهبی مثلاً ذات باری تعالی ، سزا و جزا ، امر و نهی ، وجود فرشتگان ، افعال انسانی ، عذاب و ثواب از دیدگاه تصوف مورد توضیح قرار گرفته اند . تصنیف سومین وی بهربی انفس الخواص است که براسلوب فصوص الحکم شیخ ابن عربی نوشته شده و برهشتاد و یک باب مشتمل است . تصنیف چهارمین بزبان عربی مغالطه العامه است که بسیار ضخیم و مشتمل بر یکصد و شصت باب است و مقدمه ای دارد خیلی طولانی که در آن مصنف به وجه تالیف و اهمیتش اشاره کرده . خود مقدمه دارای پانزاده باب مشابه يك تالیف مستقل است . شاید در نگاه مولف مقدمه همان قدر اهمیت داشته که اصل کتاب ، بدین نسبت مقدمه اعانة الاخوان نام گزاری شده است . تالیف دیگر وی الترویج بین الافادة و القبول است که با عموم تحت عنوان کتاب تسویه اشتهمار دارد . این رساله ای است فلسفی که در آن مولف کوشیده است که ثابت کند مخلوق از ذات باری چیز جدا گانه ای نیست در این باره دکتر ولی الحق انصاری بدینگونه رقم طراز است .

« حقیقت اینست که در این رساله شیخ توضیح اندیشه های

ابن عربی را راجع به وحدت الوجود بچنین اسلوب کرده است که این رساله باوجود کوتاهی خودش رساله باارزش شده و اندیشه‌های که در آن ابراز و بحث شده موضوع بحث مستقلی قرار گرفته است « (۱)

این تصنیف شاه محب‌الله یعنی تسویه تا اندازه‌ای موضوع بحث قرار گرفت که نه تنها خواص آن روزگار بلکه عوام هم از تاثیرش محفوظ نماندند و هنگامیکه این بحث شدت گرفت رفته رفته به پادشاه اورنگ‌زیب هم رسید. اواز عده‌ای از مریدان شیخ درباره اندیشه‌هایی که در آن مورد بحث قرار گرفته است توضیح خواست. بدین واقعه پرفسور خلیق احمد نظامی در پایان کتاب بدین عبارت اظهار نظر کرده است

« باز در خانقاه شیخ محب‌الله اله‌آبادی نعره‌های وحدۃ الوجود به‌پیچید. اورنگ‌زیب بعضی از رسائلش را مثلاً کتاب تسویه را برای عوام مضر دانسته فرمود تا تلف کنند» (۲)

خلاصه شاه محب‌الله صاحب تصانیف کثیره است قطع نظر از تصانیف عربی، تألیفات وی بفارسی نیز مشتمل بر چندین کتاب است که برای تفصیل آنها کتابی مستقل یا مقاله تحقیقی باید برشته تحریر کشیده شود. گذشته از این تألیفات، شیخ محب‌الله مکتوبات دارد که هم دارای اهمیت هستند که نسخه‌ای از آن در بخش سبحان‌الله کتابخانه دانشگاه اسلامی علی‌گره موجود است. بخش عمده مکتوبات را نامه‌های

۱. چند مراکز علمی و ادبی هند شمالی مجله معارف ۱۹۲۲ م ماه ژوئیه

۲. تاریخی مقالات ص - ۲۵

شاهزاده داراشکوه وجوابها نیکه از طرف شیخ بسوالات وی درباره وحدت الوجود برای اطمینان قلب شاهزاده داده شده تشکیل میدهند . از مطالب آنها به سبک و اسلوب خطابت عالمانه شیخ پی می توان برد مولانا عبدالرحمن چشتی می نویسد :

« دریان حقائق و معارف دستگاه تمام رسانیده سخن او تاثیر بخش گردید اکثر علماء مغول که از مشرب ارباب توحید انکار داشتند بفیض محبت او تربیت یافته همان مشرب خاص او اختیار کردند . (۱)

در زیر نمونه ای از نامه نگاری شاه محب الله اله آبادی آورده میشود که تسلط کامل شاه بر تصوف را نشان میدهد .

« نسیقه عالیہ شہزادہ سلطان عالم محمد دارا شکوہ ولی عہد صاحب قران ثانی شاہجہان پادشاہ شہنشاہ ہند نور اللہ مرقدہما بحضرت فانی فی اللہ باقی باللہ مقبول رسول اللہ محی الدین ثانی المقبہ بہ شیخ الکبیر و شیخ العجم حضرت شیخ محب اللہ صاحب ولایت صوبہ الہ آباد

قل اللہ ثم ذرہم جامع علوم ظاہری و باطنی حاوی مراتب صوری و معنوی شیخ محب اللہ محب فقرا دعا و سلام برسد . از گرفتن صوبہ الہ آباد بیشتر خوشحال از وجود شریف ایشان است . . . و امید این کہ چند سخن را جواب واضح نویسند کہ حقیقت آنها مفہوم شود .

سوال اول — چیست اندر این راہ ہدایت کار و نہایت کار ؟

سوال دوم — چیست معنی قول سیدالطائفه حضرت جنید بغدادی در جواب ما النهایه که فرمود می الرجوع اللهانه ؟

سوال سوم — کدام علم است که او را حجاب الا کبر گفته اند؟

سوال چهارم — انبیاء سابق را معرفت توحید بود یا نه ؟

سوال پنجم — تصور را اعتبار است یا نه ؟

سوال ششم — هر گاه که معدوم شدن موجود محال باشد پس اشیاء را چون معدوم توان گفت ؟

سوال هفتم — ترقی را نهایت بود یا نه ؟

سوال هشتم — ظلوماً جهولاً در مدح انسان است یا در مذمت ؟

سوال نهم — به تربیت ارواح معرفت تام حاصل شود یا نه ؟

صحیفه نامیه عارف فانی فی الله ، شارح فصوص و فتوحات ، نافذ
نصوص احادیث و آیات ، علامه شریعت و طریقت ، واقف اسرار حقیقت
حضرت شیخ محب الله قدس سره ، بجواب نامه گرامی شاهزاده سلطان
عالم محمد داراشکوه نورالله مرقدہ ،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملاذ عارفان و معاذ جهانیان ، عرفان پناه ، حقایق آگاه ، ضابط احکام
دینی ، حاوی مراتب کشفی و یقینی ، سلطان عالم صوری و معنوی
برسریر سلطانی و منصّه شهود و حقایق جلوه گر باشد . بعد از طی
منازل نیازمندی و اخلاص و قطع مراسم و اختصاص آنکه به فقیر

پیش از اینکه به کمالات انسانی و مراتب عرفانی آن ملاذ عارفان محظوظ خرسند بود و در شکرزمانه رطب اللسان . الحمدلله که شاهزاده این زمانه صالح و عارف ربّانی اند . چون این صوبه بنام بندگان آنجناب عالی شد بساط شکر سابق مضاعف گشت .

الحمدلله که ما محکوم عارف سبحانی شدیم . اگرچه حکام سابق نیز مشرف بودند به شرف مسلمانی ولی چون مقبول درگاه باقی بیگ اثر داخل شهر شد با تعجیل تمام به فقیر ملاقات نمود . ظاهر شد که این همه گرمی محبت فقراء از مشارالیه از کجاست . معلوم گشت که تربیت یافته آن جناب عالی است و تا آنیکه در تعلق ما فقیر صحبت داشت بجز بیان مراتب و مدارج معرفت بلند آن جناب عالی بر لسان جاری نبود و در این نزدیکی چون عنایت نامه معرفت بنام این ذره حقیر رسید این ذره را مباحات و امتیازات بخشید . مصراع

سایمان با چنین حشمت نظرها بود مامورش

بیت : عنایت نامه را چون بر گشادم گهی بردیده گه بر سر نهادم
از عنوان آنکه **قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ** بود چنان سرور و حضور دست داد که طومارها متکفل بیان آن نتواند شد و تمامی قول مذکور اشاره عجب دارد که **قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ** فی خوفهم یلعنون باشد و لعب بر جماعت مقرر مسجل گردانید و با این همه نظرها جز بر وجه الله نباید گشود . و از آیت مذکور همی نظر مقصود است و بجز صاحب عالم این همه اشارات را کیست که وی در نظر دارد . بیت :

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها است بسی محرم اسرار کجاست

و نیز شرف صدور یافته بود که هرامری که در آن رفاهیت
مؤمنان باشد به باقی بیگ میگفته باشی، جزاك الله احسن الجزاء.
گفتن چنین چیزها مشارالیه تحصیل حاصل است. حاجت نیست
که با مردمان وعظ و نصیحت کنیم و نصیحت آن صاحب برای
ایشان کافی و شافی است و فقیر درجه آن که به کسی نصیحت کند
ندارد. شعر

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع و وعظ کجا نغمه و رباب کجا

فقیر کجا و نصیحت کجا. حق آنست که اندیشه رفاهیت خلق دامن گیر خاطر
حکام باشد چه مومن چه کافر که خلق خدا ودیعت خدا است و سند اینست
که صاحب آن مقام به هر کسی صالح و فاجر، مومن و کافر مترحم باشد.
ترحم رسول خدا است. چنانکه بیان یافته در فتوحات و ارداست در قرآن
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین برسبیل عموم مثل رب العالمین غالباً افاضه
رحمت بر هر کسی تحت مرتبه آن باشید و از بعضی ملائک در
قرآن خبر داده و گفته و مستغفرون لمن فی الارض و نیز اعلام بود که
اخلاص این جانب را بفقره بدرجه اعلی شناسند: بر آن ملاذ فقره
روشن است که دوستی دوستان حق مطلق دوستی حق است و باین
مقام و منصب اسم ابراهیم تقدیم یافت براسامی باقی دوستان
چنانچه در قرآن است ؟

پس اینست رسول الله (ص) مردم را نعمت و رحمت عظیم بر
رسول بود و شك نیست که در اینست مذکور سرفراز و هدایت مردم
بود و نیز حکم شده بود که این چند کلمه را جواب واضح نویسند.

فقیر طالب علم است و این چیزها را نمی داند ولی فقیر امر صاحب را موافق ماتلك بیمینك یا موسی باجابت شتافت .

جواب اول - اگرچه من حیث السلوك بدایت کار سیر الی الله است و نهایت کار سیر فی الله و شرح این ماجرا از غایت اشتهاار حکم تحصیل حاصل دارد .

اما وجه دیگر آنست که نزد صوفیه مراتب ظهور حضرت و جود مصور بصورت دایره گشته و نقطه احدیت که هم مبداء دایره است و هم منتها بر هدایت کار و نهایت کار تعبیر یافته است زیرا که نصف دایره از نقطه احدیت تا نقطه مقابل که مرتبه جامعه انسانیه است موسوم بقوس نزولی شده و نصف دیگر از مرتبه انسانیه تا همان نقطه احدیت و عبر بقوس عروجی و بعد از اتصال قوسین و التقاء نقطین دایره تمام شده و مبداء معاد یکی گشته . بدایت کار و نهایت کار را ذوالنون مصری گفته که اول گسستن است و پیوستن و آخر نه گسستن و نه پیوستن . هو الاول والاخر والظاهر والباطن . نهایت کار رفع طلب است بوجدان مطلوب نه بعنوان مطلوب و گرنه دو پیدا شود . طالب و مطلوب و در واقع چنین نیست بلکه طالب عین مطلوب است مولوی گفته :

دومین و دومدان و دو مخوان

خواجه را در بنده خود محدودان

گر جدا بینی از او این خواجه را

گم کنی هم متن و هم دیباچه را

عرش بر آب است آب اندر هواست
 بگذر از آب و هوا جمله خدا است
 عرش اعظم جز طاسم و بیش نیست
 اوست پیش این جمله اسم پیش نیست
 درنگر این عالم و آن عالم اوست
 بیست غیر او اگر هست آن هم اوست
 جمله يك ذات است اما متصف

جمله يك حرف و عبارت متصف
 و از این تقریر جواب سوال دوم نیز گزارش یافته

جواب سوم: مخفی نماند که علوم رسمی که نه موجود باطن باشد
 حجاب اکبر است و تا آن علوم در میان است صورت
 ندارد که حق ظاهر و مبین به صاحب آن علوم هویدا
 گردد و فقیر جای ثبت کرده که علوم نسبت است و ناظر
 در دو امریش سالک تا در این است که من دانستم او را
 در حجاب اکبر است و چون فی الحقیقت علم و معلوم
 یکیست پس هر عالمی که مخالف تحقیق این معنی باشد
 حجاب اکبر است بلکه سبب تفرقه اند و مانع حصول
 به مقصد.

جواب چهارم: نبوت مرتبه خاص از مراتب معرفت و ولایت است
 چنانکه بیان یافته در فص عزیری از فصوص الحکم .
 پس هر نبی عارف باشد بدون عکس کلی و دعوت
 نبی نه از راه نبوت ولایت است بلکه آن از طریق
 رسالت باشد پس در قول حق تعالی « تلك الرسل فضلنا

بعضهم علی بعض « رسالت و حال ولایت مسطور است و در این امر اهل معرفت و علماء رسوم متوافق اند و در قول حق « فضلنا بعض النیین علی بعض » معرفت کمالات ایشان منظور است .

نزد حضرات صوفیه مقرر است که نبوت اخبار است از ذات و صفات اسما و احکام الهی و شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در فصوص فرموده که نبی که از جانب حق مبعوث شده بخلق تا هدایت ایشان کند به کمالیکه در حضرت علمیه برای ایشان مقرر شده است باقتضای اعیان ثابته ایشان . پس بدیهی عقل است که این دولت به انبیا علیهم السلام دست نداده الا بمعرفت توحید . دیگر آن که اتفاق است براینکه اولیاء سلف و خلف اقتباس نور معرفت از مشکوٰۃ نبوت نموده اند . پس در صورتیکه انبیاء را معرفت توحید نبوده اولیاء را چگونه خواهد بود چون صفت مزکور باولیاء حاصل است پس انبیاء را که محتاج الیه ایشان اند بطریق اولی خواهد بود .

جواب پنجم : تصویریکه منصوب باغراض نفسانیه نیست و جاذب است بسوی حق البته اعتبار دارد . آنچه خلاف آنست از درجه اعتبار ساقط است چون نیک تامل رود هرچه زاید بر ذات بحث می نماید اعتبار رانه شاید - مجمل اینست که تصور را در موقع خاص واقع شود اعتبار است و آثار چه آصف بمجرد تصور عرش بلقیس حاضر ساخت و

آن را در خدمت سلیمان علیه السلام فرستاد. بعضی اهل وجد و حال بمجرد تصور عبور خود در شهری خود را در آن شهری بیند بجزمه و شخصه اگر آن حالت از ایشان سلخ کنند در مدت طویل مثل دیگران از آن شهر در جای خود برسند و کیفیت آن برایشان ظاهر و مکشوف نباشد چنانچه میگویند که ما طریق آن ندانیم اینقدر هست که عبور در یک شهری با حصول امری در ما مخطور می شود . آن مخطور را بینم که واقع شد .

جواب ششم : صور اشیاء که اعتباری و اضافی است متبدل و محو میگردد اما حقیقت اشیاء واحد است در جمیع احوال موجود باشد معدوم نگردد . مثل چوب از سوختن به هیئت خاکستر برآید و خاکستر به هیئت عناصر دیگر تامنتهی گردد به نورذات واجب که حامل جمیع صور اشباح است غرض مجمل آنست که موجود همیشه موجود است و صورت از نسبت است . نزدیک اکابر اهل الله بزوال نسبت صورت موجود معدوم نشود چنانکه بزوال هیئت زهد مثلاً در حق سلمی زهد زائل نشود هم چنین آنچه موجود است در صورت زهد بزوال صورت زهد آن موجود معدوم نشود پس اشیاء موجوده هرگز معدوم نشوند آری آنجماعه که صورت را موجود جوهری یا موجود عرضی میگویند که عالم معدوم موهوم است و این باین معنی است که دوئی مخیل و موهوم است نه اعیان عالم .

جواب هفتم - ترقی سالک با نعدام وجود و موهوم او در وجود حقیقی که آن را فنا فی الله گویند ممکن است . چون در این مقام سالک را وصول بذات الهی حاصل است پس ذات را به تجلی نسبت توان داد نه به ترقی . و تجلی ذات لانهایت باشد منطوق کل يوم هو فی الشان موافق است - شعر
ای به تجلی تو تکرار نیست

و یک که ز حسن تو پدیدار نیست

چه سیر و سفرالی الله را نهایت بود و سیر و سفر فی الله را نهایت نبود چنانکه سیرالی البحر محیط متناهی گردد و سیر فی البحر متناهی نشود اگر فرض کرده شود که بحر متناهی است . در سیر اول عرفاء کرام گفته اند که در این جا سیر تمام شود و بسوی سیرثانی اشاره کرد .
شیخ سعدی علیه الرحمة

نه حسن اش آخری دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه و مستغنی و در همچنان باقی

جواب هشتم - اگر انسان را بمقتضای « انا عرضنا الامانة ... ظلوماً جهولاً » اختیاری در قبول امانت الهی تصور نمایند ظلوم و جهول در مذمت اوست که زغایت جهل بر خود ظلم کرد که آرامگاه اطلاق خود را با شو بگاه تقید گرفتار ساخته لیکن این اعتقاد عوام نیست اگر چنین بودی پیغمبر علیه السلام نفرمودی « یا لیت رب محمد لم یخلق محمد » اگر انسان را اختیار نبوده و حق

او را و قانه افعال خود ساخته قابلیت قبول امانت بخشیده
 پس ظلوم و جهول مدح اوست و چون نسبت به افعال نیز
 بحق خواهد بود و حق آنچه کند او عدل است نه ظلم
 و این عقیده خواص است و نزد بعضی مدح است چنانکه
 جامی رحمه الله علیه گفته :

طرفه ظلمی که عین معذات است
 طرفه جهلی که مغز معرفت است
 و حافظ رحمه الله علیه فرموده :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
 قرعه فال بنام من دیوانه زدند
 حق آنست که ظالم و جهل محض هرگز مدح نشود اگر
 ظالم بر نفس و جهل از نفس باشد بلکه آن قیسه تر
 خواهد بود .

جواب نهم : آری حاصل شود اما کیفیت تلقین آن عجب چیزی است
 چه هرچه مکاشف بکشف بیند از صورت ارواح و غیر آن
 همین مکاشف باشد مثل صورت آئینه اگرچه بسا امور
 به تلقین آن صورت معلوم و مکاشف شود . غرض که
 هر صورت در عالم خاص صورت مکاشف است هیچ
 سالکی را استعداد ذاتی و قابلیت فطری از تربیت ارواح
 معرفت حاصل نشود و چون این هردو جمع شوند شاید که
 مضمون انك لاتهدی من احببت مقوی این مقوله است
 کمال و نقصان عین ثابته اوست در حضرت علیه الهیه و آن

محبول بحبل جاعل نیست » (۱)

از نظر کردن درجوا با تیکه شاه محب الله خدمت شاهزاده روزگار ارسال داشته بود اندازه میتوان گرفت که شیخ به علوم اسلامی و نیز تصوف چه قدر تسلط داشت . به همین سبب است که شاه وجیه الدین از روی ارادتمندی بعبارت زیر ازوی تمجید میکند :

« آن فرمان فرمای اقلم طریقت ، آن مجتهد کلمات تصوف و حقیقت ، آن مرشد روزگار و قطب هادی . قطب جهانیان شیخ محب الله اله آبادی از مشاهیر متصوفان مناقب عالی ، عالم متبحرو و تصانیفش در علم تصوف لالقد لاتحصى اند . » (۲)

علاوه براین نبودن هیچ گونه تعارف در روابط میان شیخ و شاهزاده دلیلی است واضح که در میان هر دو هرگونه ملاحظات از میان رفته بود فقط يك رابطه یعنی رابطه محبت علم و حق باقی مانده بود . همین سبب است که داراشکوه در مکاتیب خود حالات شخصی را هم ذکر میکرد . در مکتوبی می نویسد .

« چه مدتی کتب حال مشایخ مطالعه میکرد و چون اختلاف بسیار ظاهر شد مطالعه کتب را بالکل متروک ساخت و بمطالعه دل که بحری است لامحدود و از آن همیشه گوهرهای تازه برمی آید پرداخت . »

مرا به هیچ کتابی دگر حواله مکن
که من حقیقت خود را کتاب میدانم ، (۳)

۱. ذکر المعارف ص ۴۸

۲. تاریخی مقالات ص ۱۴۹

۳. رفات عالمگیری جلد اول ص ۳۲۹ بحواله تاریخی مقالات ص ۱۴۹

بلکه نابجا نخواهد بود اگر گفته شود که داراشکوه تا اندازه زیادی تحت تاثیر مشربیکه شیخ کار بسط و تبلیغ آن بعهده داشت قرار گرفته بود و بنابراین بواسطه مکتوبی بدین منوال تاثرات خود را اظهار میدارد .

« مکتوب ایشان ۰۰۰ رسید ، از مطالعه آن مسرت و خوشوقتی روی داد ، هم مشربی ایشان معلوم خاطر گردید ، که جاست کسی که معتقد این مشرب بود چه جای آن که این مشرب را صاف دریافته باشد . (۱)

گذشته از این سوزاندن کتاب تسویه شیخ محب الله توسط اورنگ‌زیب و مورد تعقیب قرار دادن مریدان شیخ و بد رفتاری کردن با آنان به شداید و مظالم ثابت میکند که او را باشیخ عداوت شخصی نه بود بلکه صمیمیت و روابط دوستانه داراشکوه و شیخ مسبب مهم این بد رفتاری بوده است .

خلاصه شاه محب الله آن شخصیت محترم اله آباد است که آوازه اش از خواص تا عوام در سراسر طبقه انام پیچیده بود . و امروز هم تصانیفش در حل کردن سوالات مربوط به وحدة الوجود خیلی معاون و مساعد می باشد . مکتوباتش برای فهمیدن تاریخ مذهبی هند اسلامی بویژه برای تحلیل اندیشه های اساسی دو مکتب فکری که داراشکوه و اورنگ‌زیب بیانگر آنها بوده اند اهمیت اساسی دارند .

پس از شاه محب الله دوره فرزندان شیخ تاج الدین می آید . هنگام وفات شیخ او تقریباً ده سال عمر داشت . لذا زیر نظر محمد کبیر قنوجی و دلربا شاه تربیت یافت پس از رسیدن به سن بلوغ بحاقه ارادت

جناب سید وارد شد. ولی همه زندگانش را در خدمت خالق و یاد الهی بسربرد و به خدمت علم و ادب همت گماشت. اگرچه از آن زمان تا امروز در این دایره سجاده نشینان بسیاری بوده اند، شخصیتی چنین که علاوه بر میراث روحانی، از علم و ادب هم ارثی گذاشته باشد بچشم نمی خورد به همین سبب اصحاب کنونی این دایره از میراث علم بهره مند نمی شوند. چنین بنظر میرسد که در آیه نزدیک در این دایره هیچکس باقی نخواهد ماند که با علم و دانش سروکاری داشته باشد. باختصار توان گفت که پس از شاه محب الله موقعیت علمی و فرهنگی این دایره پایان می باید.



دایره شاه عبدالجلیل اله آبادی

از دایره‌های مختلف اله آباد دایره شاه عبدالجلیل نیز دارای موقعیتی بعنوان مرکز علم و ادب می بوده است . این دایره در محله معروف چک متصل به بهادر گنج قرار دارد . جای و قوع کنونی دایره بدین طور است که آن در وسط محله چک متصل به محله بهادر گنج اوج رفته خود نشان می‌دهد . در وسط دایره روضه بزرگی بر روی زمین بلندی قرار دارد . بر سمت راست آن خانه ایست که شاه عبدالجلیل نسبت دارد ولی افسوس که این خانواده علمی را وارثی نیست که بتواند راجع به خدمات علمی و ادبی شاه نامبرده معلوماتی فراهم کند . شاه عبدالجلیل مردی بود عارف و صاحب علم . پدر بزرگوارش قاضی صدرالدین و مادرش بطحاء بی بی . پیش از ولادتش شاه علی اصغر سجاده نشین خانقاه حضرت شاه حسام‌الدین مانکپوری در باره شاه عبدالجلیل پیشیگوئی فرموده بود که بچه‌ای صاحب ولایت و شریعت و دارای شهرت فراوان از بطن بطحاء بی بی زائیده خواهد شد . واقعه را چنین بیان میکنند که هنگامیکه قاضی صدرالدین پدرشاه نامبرده برای زیارت شاه علی اصغر مانکپور رفت ، وی برای تکریم قاضی صدرالدین از مسند خود برخاست . مردم از راه تعجب پرسیدند که علت این احترام چیست ؟ شاه علی اصغر جواب داد که در پشت قاضی صدرالدین دوتا ولی وجود دارند . چند روز پس از این واقعه قاضی صدرالدین را دوتا فرزند یکی بعد دیگری بنام سید

شاه عبدالحکیم و سید شاه عبدالجلیل متولد شدند . (۱)

شاه عبدالحکیم پس از وفات پدر بزرگوار برمسند آباء متمکن شد .
شاه نامبرده با خدمت خلق به علم و ادب خدمتها انجام داد ولی متأسفانه
هیچ گونه اطلاعی از فعالیتهای علمی و ادبی اودر دست نیست و نه
در آثار خانوادگی از آنها نشانی و اثری .

شخصیت بزرگ دیگر این دایره شاه عبد الجلیل اله آبادی است . وی
از برادر خود عبدالحکیم کوچکتر بود . هنوز بیش از سه روز نداشت
که مادر بزرگوارش از این جهان چشم بر بست . قاضی صدر الدین
این بچه خود را به خانمی که اونیز بطحاه بی بی نام داشت سپرد . این خانم
که از مدت مدیدی در حالت بیوگی بسر می برد ، بچه را با کمال محبت
در آغوش خود گرفت . بحکم پروردگار عزوجل او دارای شیرشد
که شاه عبدالجلیل از وی پرورش یافت . پیدا شدن شیر گویی عبارتی
بود از کرامت این ولی مادر زاد . شاه وجیه الدین به این مناسبت میگوید .

« قطب الاقطاب شاه عبدالجلیل سه روزه شد که مادرش
زندگی قضا کرد . بی بی بطحاه نام سیده از مدت یوه
شده بود . بنحاه قاضی صدر الدین می ماند . اجازت قاضی
آنحضرت را گرفته به حجره در آمد پس بعد سه روز
آن سیده را خلاف عادت و قیاس شیر پیدا شد تا
رضاعت قوت آن ولی مادر زاد گشت » (۲)

حالات ابتدایی شاه عبدالجلیل به تفصیل بدست نمی آید .

۱. بحر ذخار — ص ۱۸۲

۲. بحر ذخار ص — ۱۸۲

ولی مطابق رسم آئین روزگار او تحصیلات مقدماتی را در محضر پدر بزرگوار پایان رسانید . و از مطالعه تالیفاتش برمی آید که بر تمام علوم متداوله آن عصر تسلط کامل بدست آورده بود . در کودکی قرآن کریم را حفظ کرده بود . علاوه بر پدر بزرگوار از ملا جمیل ساکن مئو و شیخ عبدالحق دهلوی سند حدیث گرفت . صاحب بحر ذخار می نویسد .

« تمام ماه مبارک رمضان و بروز پنجشنبه هرماه تا وقت افطار هرگز شیر نخوردی چون هفت ساله مقید نماز پنجگانی گردیده و بصحرا رفته مشغول بحق ماندی و اطعمه خود به محتاجان خوراندی و گفتمی دیگران میخورند لذت بمن میرسد . چون دوازده ساله شد از... با کتساب صوری دانش رخصت شده در قصبه مئو از ملا جمیل مختصرات حاصل نموده و از دیگر جاهای مطولات خوانده بدلهلی رفته از حضرت اجل عبدالحق دهلوی سند حدیث نمود (۲)

شاه عبدالجلیل از بندگان برگزیده خدا بوده است که خدمت خلق را پیشه خود قرار میدهد ولی چیزیکه اینجا به ما ربط دارد خدماتش به علم و ادب است که موضوع ما را تشکیل میدهد ، شاه نامبرده به خدمت به علم و فرهنگ هم اشتغال داشت . ولی هیچ سرمایه ادبی از وی به ما نرسیده . راقم سطور با اعضاء خانواده اش تماس گرفته درباره تالیفات شاه سوالاتی بعمل آورده ولی ایشان جز اظهار تاسف جوابی دیگر نداشته . از عبارت زیر حدس میتوان زد که ضمن دارا بودن ذوق ادبی ،

شاه نامبرده بکار تالیف ارتباط کمال داشت . ای کاش بعضی از آثار ادبی چنین خادم بلند پایه ادب بدست می آمد که از آن درباره مقام ادبیش نقد و تبصره میتوان کرد . اینک صاحب بحر ذخار درباره صلاحیت شاعرانه شاه نامبرده می نویسید :

« آن حضرت را بجهت کثرت علوم مصنفات بسیار اند و تفصیل اینست رساله چهارده عملی و هدایت صوفیه ، حل مشکلات و فیوضات علم النکات و مثنوی اسرار العاشقین (۱)

صاحب بحرذخار درباره عبدالجلیل يك واقعه دیگر نقل کرده است :

« حالات مجرر سطور برخود گذشته مینویسد ، از شوق غالب احوال آن صاحب کمال مرجا متلاشی (۲) بودم ، بزرگی آنچه یاد داشت بیان فرمود آن شب به معامله دیدم که شخصی آمد گفت شاه عبدالجلیل از تو رنجیده اند . دانستم که رنج مبارکش ازان اینست که این احوال از بزرگی شنیده ام پس ازاله آباد ملفوظ شریفش طلبیدم و نوشتم . در القاب اسم مبارکش را به اضافت قطب نوشتم چون اسم مبارکش را باضافت لفظ قطب گفتم گفت احوال شاه میر لاهوری را بخوان ایشان را قطب الاقطاب نوشته بودم فرمود آنچه به شاه میر لاهوی نوشته بایشان هم بنویس . بیدار شدم لفظ قطب الاقطاب بنام آنحضرت نوشتم و تصدیق شد که شاه میر لاهوری و ایشان هر دو بزرگ قطب الاقطاب بوده اند » (۳)

۱. بحرذخار

۲. در زبان فارسی لفظ متلاشی به معنی جويا درست نیست این لفظ در زبان اردو بدین معنی مورد استفاده قرار میگیرد .

۳. مجرر ذخار قلمی ص ۱۸۳

شاه صدو بیست و دو سال زندگانی کرد و مطابق گفته شاه وجیه‌الدین مولف بحرذخار روز سشتم ماه شعبان سال ۱۱۱۴ هـ زندگانی فانی را بدرود گفت . روضه مبارکش چنانکه قبلاً ذکر رفت در اله‌آباد است . تاریخ وفاتش از « ذات احمد ، بلامیم بدست می آید .

شاه و حبیه الدین لکهنوی ارادت خودش را به حضرت شاه با الفاظ زیر ابراز داشته است که ازان دلیل بر عظمت شاه نامبرده توان گرفت .

« آن منتهی بمقام ولایت فی اول یومه ، آن ترجمه حدیث شریف الشیخ فی قومه ، آن مستغرق لجه استغراق ، آن سلطان المشایدین بالاتفاق ، آن بطائفة صوفیه ثانی جنید بغدادی ، قطب الاقطاب شاه عبدالجلیل اله‌آبادی از اکابر مریدان و اعظم خلفای حضرت شیخ محمد صادق است . از اعلی مجاهدان قرب خاص و اکثر مشاهدان با اخلاص انوار اختصاص ، امام واصلان درگاه و الا و سلطان عاشقان بارگاه معلی ' بود . سیری که تحویل کمالاتش آفتاب در کام و زبان سکان برج اسد باشد از نیستان ویرانه کمال جستن خیال خام و جوامزدی که حلول هیولای جانمازش به تنگ نای سینه مریخ بود از صفحه ساده قرطاس خواستن چه مقام وی افتخار خانواده شیخ احمد احمد عبدالحق و بمرتبه محبوبیت مستحق بوده است » (۱)

یس از شاه عبدالجلیل دراین دایره اثری از هیچ شخصیت بزرگی نداریم که با خدمت خلق به خدمت علم و ادب اشتغال داشته باشد . پس از شاه نامبرده هر سه فرزندش یکی بعد از دیگری برمسند آباء متمکن شدند

از آنان شاه معین‌الدین که بلقب نورالعین معروف بود و شاه قدرت
 الله که بر علوم دینی و دنیوی بدرجه متساوی تسلط داشت ، صاحب
 شهرتی عظیمی و محبوبیت عمومی شدند ولی مزید حالات شان در
 دست نیست و تنها در تذکرها و در شجره نامه خانوادگی نامهایشان و
 نامهای خلفایشان مذکور است .



دایره شاه رفیع الزمان اله آبادی

در میان دایره های مهمی که در آنها تبلیغ و اشاعه علوم اسلامی صورت میگرفت و در عین حال خدمات علم و ادب هم انجام داده میشد، دایره شاه رفیع الزمان از یک مقام مهمی برخوردار است. این دایره در محله ای از شهر اله آباد که به یحیی پور معروف است قرار دارد ولی افسوس که هیچکس باقی نمانده که منزله حقیقی این درسگاه عالی را نگه دارد. از بیانات تذکره نویسان چنین بنظر میرسد که این دایره بعنوان یک مرکز روحانی بزمان شاه رفیع الزمان شهرت یافت. و همین سبب است که تاکنون بنام گرامی آن بزرگوار معروف و منسوب است. ولی چنین بنظر میرسد که نخستین شخصیتی که بنیانگذار این دایره بود ذات و الاصفات شاه عبداللطیف بود. شاه نامبرده به حیث یک مرشد روحانی نامور در عهد اکبری معروف است. وفاتش مطابق روایت صاحب حیات جلیل (۱) در سال ۱۰۳۹ هـ مصادف سال ۱۶۲۹ میلادی صورت گرفت. کسی از اصحاب باطن تاریخ وفاتش از «های شیخ عجم» استخراج کرده است. علاوه بر شاه عبداللطیف در این دایره شخصیت های نامور که با زینت بخشیدن سند سجادگی به خدمت علم و ادب نیز اهمیت فراوان داده اند بقرار ذیل اند. سید شاه رفیع الزمان، سید شاه محمد زمان، شاه حسن اشرف، شاه فخرالدین معروف به حکیم پادشاه، مسیح الدین

احمد و سید شاه حیدر حسن و غیر هم .

از روی شجره نامه بزرگان تصوف شهر اله آباد نسب این خاندان بواسطهٔ زید بن حسن به امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میرسید . و نیز قرابت نسبی وی با عالم زبردست و فاضل متبحر روزگار خود و صاحب شهرت وسیع سید جلال الدین بخاری ظاهر میشود . بطوریکه در بالا ذکر شد که در زمان شاه رفیع الزمان این دایره شهرت عظیمی بدست آورد ولی تذکره نویسان آن دوره درباره خدمات ادیش خاموشی را گزیده اند . هر چند که سبب شهرتش را سرپرستی ادبی وی قرار داده اند . از اخلاف وی شاه محمد حسن اشرف از برجسته ترین شعرای فارسی بشمار میرفته است . او فرزند ارشد شاه محمد زمان ابن شاه سید رفیع الدین و برادر بزرگ عالم مشهور اله آباد مولوی سید فخرالدین بود . نواب سید نورالحسن خان در تذکره پر ارزش خود بعبارت ارادت آمیز بطوریکه زیر می آید چنین بیان کرده است :

« سید شاه محمد حسن متخلص باشرف ابن قطب زمان ، امام عارفان زبده سالکان قدوة صاحبان ، سرحلقه کاملان ، مقرب بارگاه یزدان حضرت سید شاه محمد زمان صاحب حنفی و القادری و الحسنی ابن سید شاه رفیع الزمان صاحب اله آبادی که از دودمان شاه عبداللطیف اله آبادی است (۱) »

شاه اشرف صاحب شهرت عظیمی از شعرای اصحاب دواوین فارسی بود . راجع به شعرش تذکره نگاران مختلف توضیحاتی داده اند ولی بخاطر اختصار فقط بر عبارت زیر اکتفا میشود .

و کلام ایشان در مدح حضرت ختمی پناه (ص) است. درگاه گاهی هنگام فرصت از مشاغل معمولی بکلام موزون هم می پرداخت. علاوه بر دیوان مختصر فارسی، مثنوی معدن فیض در علم اخلاق و یک مثنوی دیگر در فارسی دارد. گاهی بشعر اردو هم توجه می نمود. بعد وفات پدر خود سجاده نشین مسند صاحب تاثیر و در ضبط اوقات بی نظیر بود، (۱)

ولی متأسفانه نه دیوان فارسی اشرف بدست آمده و نه نمونه ای از کلام اردویش حاصل شد ورنه میتوانستیم که راجع به مقام و منزلت شاه نامبرده بقدر امکان به تفصیل سخن رانیم. باز هم چند اشعار و غزلیات که در تذکرةهای مختلف پیدا شده است از آنها نتیجه میتوان گرفت که شاه اشرف کاملاً بر فن شعر مسلط بود. او در حقیقت شاعر نعمت گو بود. غزلیاتش دارای مضامین خیلی عالی و لطیف هستند. زبان هم خیلی لطیف و ساده است. دشوارترین مضامین را به اسلوب بیان خود بصورت ساده و شیرین آورده است. اشعار برای نمونه کلام بقرار ذیل است.

دل نیست که مرآة رخ دلمرما نیست

جان نیست که جانان در آن جلوه نمائست

اندر طلب کعبه وصل تو نگارا

جان من دل خسته کم از قبله نمائست

از بسکه یاد تو بدل و جان می گرفت

نطقم دهن ز تذکرة ما و من گرفت

وی شب بمحفل زرخش پرده برفتاد
پروانه سوخت و شمع لکن سوختن گرفت

لب بندد و کم خندد و خاموش بود دائم
هر کس که شود واقف از راز نهان تو

شیدای تو هر دم ز غمت سوز دگر داشت
خنجر بگلو دست بدل خاک بسر داشت
گذشته از ایات بالا دوتا از غزلهای وی بعنوان نمونه در زیر درج
میکنم. خوانندگان خودشان میتوانند که راجع به طرز تغزل آنها و
محاسن معانی و بیان قضاوت بکنند.

گر بدریای غم او دل بیتاب طپد
آب در گوهر نا سفته چو سیماب طپد
در خیال در دندان توای اختر حسن
صفت آبله در عقد گهر آب طپد
در دل سوخته آتش زده چون گرمی اشک
این پسند نیست شررخیز که از آب طپد
بسکه هر موج رگ شعله شد از چهره تو
ماهی از عشق تو در حلقه گرداب طپد
در حرم قبله ابروی تو گر یاد کنم
کعبه بر خویش بارزد خم محراب طپد
بیقرار است دوعالم پی آن جان جهان
چه عجب گر بغمش اشرف بیتاب طپد

غزل دیگر:

آب خجالت زابت چشمه کوثر دارد
 گره شرم زدنجان تو گوهر دارد
 می طپد باد فنا نیز چو بسمل ته خاک
 آن قدر شوق طپیدن دل مضطر دارد
 پیش او کثرت آفاق بوحدت ماند
 طاعت گوشه نشین عالم دیگر دارد
 حاجتم هیچ نباشد به زرو گوهر و سیم
 فقر من رتبه و اقبال سکندر دارد
 اشرف خسته و سرگشته و آواره و زار

دم سرد و رخ زرد و مژه تر دارد
 بعد از شاه اشرف شخصیت عظیم دیگر این دایره که به علم و
 ادب خدمت شایانی انجام داده ، سید شاه فخرالدین است . او در
 اله آباد پابندیا نهاد ولی شوق کسب علم او را بر سفر لکنه و آماده کرد .
 ولی سیری نصیب این جوای علم نشد لذا بعد از کسب فیوض از
 مفتی نعمت الله ، شیخ محمد معین فرنگی محلی و شیخ ولی الله به
 حجاز عزیمت کرد . و پس از کسب فیض از علمای عصر آن دیار به
 وطن مراجعت کرد و پس از وفات برادر بزرگوار خود برمسند
 ارشاد و هدایت متمکن شد . درباره تصانیف فارسی وی اطلاعی در
 دست نیست ولی صاحب نزهة الخواطر بعضی از تصانیف عربی را
 نام برده است . اما از هیچ يك از آنها اثری پیدانیست . اسامی
 تصانیف عربی بدینطور است :

«تکفیرالرافضه ، ازالة الشكوك و الاوهام ، رسالة تقوية الايمان ،

رسالة تفرقة البدعة والسنة . طبق گفته ارمغان شاهی وی در سال ۱۱۳۳ هـ از جهان فانی رخت بر بست .

بعد از شاه فخرالدین اله آبادی فرزندش سید مسیح الدین برمسند سجاده این دایره نشست . ولادتش در اله آباد اتفاق افتاد ، کتب درسیه و علم طب را در محضر پدر بزرگوار تحصیل کرد . و مانند پدر در میان علمای اله آباد موقعیت خوبی را دارا شد . به شعر و شعر گوئی رغبتی نداشت . میگویند که چند رساله از وی به یادگار مانده که از آنها ، هدایا الطابعین و رساله سلوک معروفیت دارند .

پس از شاه فخرالدین معلوماتی درباره شخصیت علمی بزرگ این دایره فراهم نشد . ولی بعد از مطالعه قومی آواز لکهنو که معروفترین روزنامه اردو زبان هند است معلوم شد که از این خاندان يك شخصیت مهم دیگری بنام شاه حیدر حسن هم هست که در زمان خود عالم زبردستی در زبان فارسی بود . ولی حیف که صاحب مقاله زندگی و حالات دیگری وی را مورد بررسی قرار نداده جزاینکه عمرش خیلی کوتاه بود . باوجود کوتاهی عمر تذکره با ارزشی برشته تحریر کشید که عنوانش «مذاق سخن» بود در ذکر این تذکره صاحب مقاله بدین طور رقم طراز است :

این تذکره مذاق سخن را شاه حیدر حسن اله آبادی ترتیب داده بود که او خود به آن دایره یحیی پور تعلق داشت که شاه عبداللطیف در عهد پادشاه اکبر دایر کرده بود « (۱)

۱. روزنامه اردو زبان «قومی آواز» مورخه پانزدهم ماه دسامبر سال ۱۹۷۵ مقاله از حسن واصف عثمانی

پس از مطالعه مقاله چنین نتیجه بدست می آید که سید حیدر حسن باوجود کوتاهی عمر این تذکره را ترتیب داده کار مهمی انجام داده که بسیاری از مردم باوجود زندگانی طولانی و فراغ داشتن دولت نمی توانند انجام دهند . بزرگترین خوبی این تذکره اینست که تاریخی جامع و شامل زندگی ادبی اله آباد است . زمینه و موضوعش خیلی محدود یعنی برگویندگان فارسی مقصور است شاه حیدر حسن بجای ساختن تاریخ خانوادگی یا جنگ خاندانی در این تذکره از شعرائیکه بدایره های مختلف واله آباد و مانکپور و منطقه های روستایی تعلق داشتند ذکر آورده است . انتشار این تذکره در سال ۱۸۸۲ میلادی صورت گرفت که آنوقت در اله آباد بیش از دو دوجین شاعر خوشگوی فارسی موجود بودند . از معذرت شاه چنین برمی آید که او ذکری از شعرای معاصر در این تذکره نیاورده بلکه بجمع آوری معروفترین شعرای عهد گذشته مشغول بوده است . در مذاق سخن از لحاظ تخلص حالات مختصر پنجاه و سه شاعریان شده است . و درضمن حالات هر شاعر چند تا از اشعار وی بطور نمونه درج شده است .



دایره شاه محمد علیم اله آبادی

دایره شاه محمد علیم از دایره شاه اجمل بمسافت چند کیلومتر و در نزدیکی ایستگاه راه آهن شهر اله آباد در محله دوندی پور قرار دارد . برخلاف دایره های دیگر این دایره از اول تا امروز به همین نام معروف بوده است . بنیانگذار این دایره خود شاه محمد علیم بود . در ابتدا مردم شهر آن را شاخه ای از دایره شاه اجمل می دانستند . میگویند که پدر بزرگ شاه محمد علیم ، شاه فیض الله متخلص به افقر ، برادر حقیقی پدر بزرگ شاه محمد اجمل ، شاه محمد یحیی معروف بشاه خوب الله بود . وفات شیخ محمد امین روز ۲۸ شوال در سال ۱۰۹۱ هـ صورت گرفت همین تاریخ در تذکره های خانوادگی دیگر ذکر شده . شیخ فیض الله افقر که پدر بزرگ شاه محمد علیم بود با تفاق شاه خوب الله به اله آباد آمد . در ذکر شاه فیض الله افقر شاه میرن جان سید به استناد قول شاه محمد ناصر بدین طور رقمطراز است :

« افقر تخلص ، شیخ فیض الله نام ، از مریدان کار کرده و خلفای معتبر شیخ شیو خنا الا کمل و امامنا الافضل قدس سره است . حضرت افضلی در تذکره نوشته که ایشان بکمالات علمی و عملی موصوف و بخوبی وضع وحدت فهم معروف ، عم کلان راقم حرف محمد ناصر افضلی اند . از ابتدائی طفلی مقبول و منظور نظر ترتیب پیر و مرشد و عم حقیقی خود بوده اند . بابرادر خورد خود که

عبارت از قطب‌العصر و فریدالدین حضرت شاه خوب‌الله
 اله‌آبادی قدس سره^۱ باشد براه محبت تمام خرامش می
 نمودند ، (۱)

شاه فیض‌الله عالم زبردست روزگار خود و از شعرای نامور بشمار
 میرود و یک دیوان فارسی از خود بیادگار گذاشته است . ولی افسوس
 که باوجود کوششهای زیاد یک شعر هم بدست نیامد که از روی
 آن دلیل بر صلاحیت شعری وی توان آورد . بعنوان عالم شریعت در
 زمان زیر بحث شهرتی بسزا بدست آورده بود . ازین جهت شیخ
 افضل که استاد بزرگوارش بود او را اجازه داده بود که مردم را
 بحلقه ارادت خودش قبول کند . در مکتوبات شاه خوب‌الله اصل
 اجازت نامه هم ملحق است عبارتش طبق بیان خزینة الشعراء از تألیف
 جناب شاه نامبرده است . وی بدین عبارت این مطلب را بیان کرده
 است :

« این اجازت نامه بخط مبارک حضرت شیخ محمد افضل قدس
 سره است و تبرکاً در این جا چسپانیده شده است » (۲)

اصل عبارت اجازت نامه بقرار ذیل است که از آن درباره استعداد
 علمی شاه خوب‌الله کمک فراوان حاصل میشود . بطوریکه در بالا
 ذکر شد عبارت مزبور که نوشته دست شاه افضل خودش است در عین
 حاصل به مهر شاه نامبرده ممهور است میگوید :

۱. تذکره خزینة الشعراء در ذکر شیخ محمد یحیی

۲. مکتوبات شاه خوب‌الله اله‌آبادی جلد اول خطی ص ۲۲

باسمه و سبحانه

« فقیر حقیر محمد افضل چنانچه قبله گاهی و ارشاد پناهی ،
مظهر فیوض الهی حضرت میرسید محمد ساکن کالپی قدس
سره مرا اجازت مرید گرفتن مع لوازم آن در سلسله چشتیه ،
سلسله قادریه ، سلسله سهروردیه ، سلسله مداریه و سلسله
نقشبندیه عنایت فرموده بودند همچنین فضائل پناه ، کمالات
دستگاه میان محمد فیض الله را اجازت مرید گرفتن مع
لوازم آن در سلسله پنجگانه مذکوره دادم . حق تعالی توفیق
رعایت امور متعلقه بمرید گرفتن مع لوازم آن رفیق مشار
الیه گرداند و بجهت اعتماد مهر میکنم » (۱)

ازدواج شیخ فیض الله با حافظه بی بی دختر اسدالله غازی پوری
بعمل آمد . از وی شیخ موسی متولد شد . شیخ تحصیلات مقدماتی را
بخدمت پدر بزرگوار و علمای دیگر خاندان انجام داد و در مدت
کوتاهی از علمای بزرگ بحساب آمد . در محیطی چشم گشود که در
آن صبح و شام در مشاغل علمی و مباحث ادبی شرکت داشت . بگفته
شاه میرن جان افقر بحیثیت یک شاعر فارسی صاحب شهرتی عظیم و
محبوبیت فراوانی بود . صلاحیت شعری وی بدرجه ای رسیده بود که
در کلمه اصناف ادب طبع آزمایی کرده ولی کلامش همگی به هنگام
تباهی غازی پور از میان رفت . یک مثنوی از وی که در آن غزوات
محمود غزنوی مفصلاً بیان شده بود بدست محمد ناصر افضلی پدر بزرگوار
شاه اجمل افتاد . بر آن یک خطبه رنگین برشته تحریر کشیده بود . ولی

جای افسوس است که پس از افضل‌ی کلامیکه از وی باقی مانده بود
آن هم بضایع رفت . چند تا از غزل‌های افقر که مصراع اولش ذیلاً
درج میشود در تذکره خزینة الشعراء بعنوان نمونه کلام مسطور است .

جان فدای آن سرو قد کرده ام
حاصل خود عمر سر مد کرده ام



عمر من در غم هجران زکار آخر شد
مدد ای وصل که جان تازه دگر بازکنم



ناله‌های زار دارم چون جرس
یا رسول‌الله فریادم برس
دور از درگاهت ای صدر الامام (۱)
مانده‌ام چون مرغ وحشی در قفس

شاه میرن جان سید هم این غزل را نقل کرده است که شب
وفات خود حضرت شیخ برشته نظم کشیده بود . نیز سید نامبرده بااستناد
به افضل‌ی راجع به این غزل بدین طور اظهار نظر کرده‌اند :

«افضل‌ی در این جا نوشته که شبی که این غزل فرمودند و بر آن
تاریخ و سن نگاشتند صباح آنوقت رواح جان بجان آفرین سپردند .
فقیر موافق گوید که تمام غزلش اینست » (۲)

۱. صدر الامام از نظر دستور زبان عرب درست نیست . گمان بنده
اینست که اینجا صدر الانام باید نوشت که خطای کتابت است .
۲. تذکره خزینة الشعراء .

ای شاد دل از گرانی من	نشو ز غم نهانی من
از راه ضعیف پروریها	رحم آر به ناتوانی من
آوازه قیس شد بهدم	در عشق که دید ثانی من
در دامن مستمند و مهجور	گوئید بیار جانی من
از حکم خدا که اوست قادر	آخر شده زندگانی من
افقر شب عمرم آخر آمد	بگذشت فسانه جوانی من

شاه محمد موسی فرزند شاه فیض الله هم در کلیه علوم عربی و فارسی تا سرحد کمال تسلط بدست آورد ولی در باره شاعر بودنش دلیلی بهم نمی رسد . بلکه میتوان گفت که به شعر و شعرگویی علاقه نداشت زیرا شاه میرن جان سید همه بزرگان خانواده را ازوماً متذکره شده که به شعر و ادب ولو تا اندازه کمی علاقمند بوده اند ، سخن از خدمات علمی شان گفته است . درباره شاه موسی خاموشی وی نشان میدهد که شاه نامبرده علاقه ای به علم و ادب نداشت که او را در صف ادبا مقامی باشد .

وفات شاه فیض الله افقر مطابق گفتار شاه میرن جان سید بروز سیزدهم دیقعه سال ۱۱۳۲ ه اتفاق افتاد .

از اولاد شاه موسی ، شاه علیم صاحب شهرتی عظیم و اهمیت فراوانی بود . شاید همین سبب بود که این دایره بنامش نسبت دارد .

شاه محمد علیم تحصیلات ابتدائی را در محضر شاه محمد ناصر فضلی پدر بزرگوار شاه محمد اجمل پایان رسانید و پس از درگذشت وی به تلمذ شاه مصیب بسر برد و سر انجام به کلیه علوم عربی و فارسی تسلط کامل یافت . شاه ناصر افضل دختر خود خانم هدیه

بی بی را به شاه علیم بزی داد ، و بدین طور در میان شاه اجمل و شاه علیم تجدید خویشاوندی نزدیکی بعمل آمد .

مانند سایر بزرگان خانواده اجملیه شاه علیم نه تنها به ارشاد و هدایت خلق اشتغال داشت بلکه بعلم و ادب هم خدمات شایانی انجام داده است . او یکی از شعرای عظیم المرتبت فارسی بحساب می آمد . تذکره نویسان تخلص وی را « حیرت » گفته اند . بکرم خزینة الشعراء و تذکر های دیگر میتوان گفت که شاه علیم در همه اصناف ادب طبع آزمایی کرده است . ولی جای افسوس است که اطلاعات زیادی از شاه نامبرده بدست نمی آید . شاه میرن جان از حیرت ذکر کرده است ولی متأسفانه آن قسمت تذکره وی چنان پوسیده است که مطلبی بدست نمی آید . نه قصیده ای که شاه اجمل به واسطه باد صبا بخدمت شاه علیم فرستاده بود . البته نتیجه توان گرفت که او یقیناً فردی ادب دوست و سخن فهم بود و گذشته از این شاه اجمل دارای این خصوصیت بود که بغیر از را هنمایان دین از مدح دیگران احتراز جسته است . این قصیده را شاه اجمل در طی زمان پربشانی خاطرش در خلال اقامتش در شهر لاهور سروده بود . مطلع این قصیده بدین منوال است .

صبا ز جانب من روسوی سریف بلاد

که در بلاد جهان همچو او نشد ایجاد

در ایاتیکه شاه اجمل شخصیت و مقام شاه علیم را برخ کشیده خطاب به باد صبا چنین میگوید :

به پیش گاه جناب کرام (۱) شاه علیم
 که نیست ثانی دانش در این حدود بلاد
 بعلم و فضل عدیم المثال دوران است
 نظیر او بجهان در نگاه کم افتاد
 بود بشهر من از ذات عالیش رونق
 چنانکه بود ز ذات جنید در بغداد
 بگو ز جانب من کای برادر عالی
 که حالیا چو جدای تو مرا در داد
 خدا گواه که روز و شبم بغم گزرد
 نمیروی (۲) تو دمی چند خاطر از یاد
 بخدمت تو بود التماس این اضعف
 که این قصیده رساند ترا چو باد مراد
 به پیش مرقد قطبین و کاملین بحوان
 طلب نمای از ایشان اعانت و امداد
 ز بعد آن ز عزیزان و دوستان یک یک
 بگو سلام و دعای مرابه مهر و وداد

۱ در اینجا بجای کرام که جمع کریم است فقط آوردن لفظ کریم درست
 تر میباشد

۲ در مصراع ثانی این بیت خاطر و یاد هر دو را با هم آوردن تکرار زائد
 است زیرا ظاهراً شاعر خواسته است که بگوید که تواز خاطر و یاد
 یاد می چند هم نمی روی . خاطر و یاد هر دو را بر این منوال آوردن در
 شعر و معنایش بموجب تعقید است .

تذکره نگارستان سخن درباره شاه محمد علیم عبارت کوتاهی آورده و يك شعر از او هم نقل کرده است :

« شاه محمد علیم از برادران شاه محمد اجمل اله آبادی است .
طریقه درس و تدریس و مشخیت داشت . در اردو بیتاب تخلص دارد .
در فن شعر ریخته بس کامل وقت بود . از اوست .

من جائی و دل جائی و دلدار بجائی

افسوس که این قافله یکجا شدنی نیست » (۱)

در پر تو ایات شاه اجمل و عبارت مذکوره فوق میتوان گفت که شاه علیم نه تنها عالم برگزیده دوران خود و شاعر برجسته فارسی آن زمان بود بلکه بعنوان شاعر ریخته گو هم شهرت فراوانی بدست آورده بود . این نکته هم ناگفته نماند که عصر علیم دوره اولین ریخته گویی بود . ولی بعزت نافرهمی و فقدان آثار هیچگونه اظهار نظری درباره بلندی طبع شاه علیم امکان پذیر نیست .

پس از شاه علیم شخصیت عظیم و برگزیده دیگری که او را متذکر توان شد فرزندش شاه محمد اعلی است . وی هم از علمای بزرگ عصر خود محسوب میشد . تذکره نویسان تنها ذکری کوتاه از وی آورده و او را بعنوان يك شاعر صاحب دیوان معرفی کرده اند . او تخلص خود را نجف اختیار کرده بود . ذیلاً يك عبارت کوتاه و نمونه کلامش را می آورم تا شخصیت عظیم و موفقیّت وی بعنوان شاعر فارسی مشخص گردد .

« شاه محمد اعلی خلیف الرشید شاه محمد علیم از دودمان شیخ

محمد افضل اله آبادی قدس سره است همین يك شعر از وی یاد است
بأنك اوج سبقت بر بزرگان سفله میجوید

بلی بر روی شاهان پشت باشد فیلبانان را (۱)

اثری از شاه محمد اعلی پیدا نیست اما از اییاتی از وی در
تذکره‌ها آمده معلوم می شود که وی توان خوبی در شعر گویی
فارسی داشته است . پس از شاه محمد اعلی در سنن ادبی این دایره
یکنوع جمود پیش آمد و شخصیت ادب دوست دیگری بوجود نیامد
که شایسته ذکر باشد .



دایره شاه محمد اجمل اله آبادی

دایره شاه اجمل در هند شمالی و در تاریخ ادبی و فرهنگی اله آباد دارای اهمیت خاصی است . از قرن‌ها این دایره مرکز علم و فضل و مهد فرهنگ و تمدن بوده است . اگرچه دایره‌های بسیاری در این شهر بوجود آمد ولی از جهات بسیاری از همه این دوایر ، این دایره اولیت و افضلیت برخوردار است در عهد پادشاه اورنگ زیب این دایره تاسیس شد و بنیانگذارش شاه محمد افضل اله آبادی بوده که ذکرش در شرح اسلاف شاه اجمل می آید . شاه افضل در دایره خویش مدرسه‌ای نیز تاسیس نموده بود که امکانات خوبی برای تدریس و مطالعه داشت . از چشمه‌های ارشاد و هدایتیکه از این مدرسه جوش آمده نور هدایت حاصل کردند و هزارها تشنه علم شریعت ازین چشمه تشنگی روحانی خود را تسکین دادند در حالیکه در هیچ دایره دیگری چنین مدرسه‌ای را سراغ نداریم فارغ التحصیلان این مرکز دانش در هند و خارج از هند به تاسیس مدارس و مراکز دینی مبادرت ورزیدند و تالیفات از خود بیادگار گذاشتند . مرتضی زبیدی (۱) موافق تاج العروس شرح قاموس فارغ التحصیل همین مدرسه عالیّه بودند که بیرون هندوستان در مدینه منوره مدرسه‌ای انعقاد کرده بود . آفای زبیدی شاگردشاه محمد فاخر ملقب به محدث هندی

۱. شهر کی است در یمن ، زبید بفتح اول

بود . با مدرسه يك کتابخانه بزرگی هم وجود دارد که از وی مشاهیر علماء هند اکتساب فیض کرده اند . عالیجناب آزاد بلگرامی تا يك مدت طولانی در همین دایره اقامت ورزیده ، کارهای تحقیقی راجع به ادبیات فارسی و عربی انجام داد .

از میان دوائر شهر اله آباد این دایره را عظمت و بزرگی فوق العاده ای حاصل است و مهم ترین علتش اینست که اکابر این دایره بسیار متشرع بودند . نهضت شریعت با طریقت که از امام غزالی سر چشمه گرفته توسط بزرگان این دایره اوج و رفعت فوق العاده ای گرفت طریقت جدا از شریعت در نزد بزرگان این دایره هیچ اهمیتی نداشت باوجود صوفی المشرب بودن ، این بزرگان از بدعت های آن زمان مطلقاً بر کنار می ماندند و به همین سبب است که حتی در این زمان آلات موسیقی را راهی در محدوده این دایره نیست . اورنگ زیب پادشاه این کشور بر بدعت های صوفیه آن زمان گیر و دار بسیار کرده و بسیاری از صوفیه روزگار به علت همین بدعت ها چهار سختی های ناگفتنی شدند . در باره کتاب تسویه که تالیف شاه محب الله اله آبادی بود در فهرست دیگر صوفیه اله آباد نام شاه محمد افضل اله آبادی بنیانگذار دایره مذکور و برادر طریقت ایشان شاه حاجی محمد ولی تقدیم شد ولی اورنگ زیب پیش نام شیخ افضل يك دایره کشید و پیش اسم حاجی محمد ولی عبارت ذیل را نوشت .

«این برادر طریقت شیخ محمد افضل است ، این خاندان تقوی است .

اینها از و سوسه سوال عقیده میبرا اند ، (۱)

از این واقعه حدس می توان زد که بزرگان این دایره چه قدر

دوستدار شریعت بوده اند. نیز اینکه بسیاری از بزرگان این دایره در سلسله خمسسه «مجاز و ماذون» می بودند ولی عملاً به روش و فکر سلسله نشقه بدیه خیلی مایل بودند که نسبت به دیگر صوفیه این سلسله را کمی متشرع تر می شود. مهم ترین خصیصه ای که بر عظمت این دایره می افزاید خدمات ادبی فرهنگی اکابر و بزرگان این دایره است. از شاه محمد افضل اله آبادی تا این زمان این دایره به خدمت علم و ادب اهتمام دارد. ذکر شاه محمد افضل اله آبادی و دیگر اسلاف شاه محمد اجمل در باب آینده به تفصیل خواهد آمد. بصورت اجمال میتوان گفت که همه پیشروان شاه اجمل صاحب تصانیف کثیره بوده اند. آنان بزبان فارسی شعر هم سروده اند و دیوانهای ایشان باعث تشویق ادب دوستان می باشد. این دیوانهای فارسی باعث زینت کتب خانه اجملیه است. همه تصانیف و تالیفات این بزرگان یک سرمایه ادبی گران بها است. تا زمانیکه این بزرگان در قید حیات بودند از راه نظم و نثر و خطبه و مکاتبه و ارشادات عالیه زبان ادبیات فارسی را گسترش دادند و بعد از حصول فراغت ابدی از قید حیات تالیفات ایشان امروز هم همان خدمات ادبی را به انجام میرساند هیچ تذکره ای در هندوستان و بیرون از هند نخواهد بود که در آن ذکر خدمات بزرگان این دایره نشده باشد. تالیفات ایشان باعث حصول علوم اسلامی است نه فقط همین بلکه میان این بزرگان بسیاری هستند که بجز ارادت هیچ یک از سلسله های متصوفه وارد نبودند ولی در سراسر کشور شهرت غیر عادی در تصوف بدست آوردند. شاه محمد فاخر که از لقب محدث هندی شهرت بسیاری یافت در علم حدیث درجه اجتهاد داشت، حالا هم دانشجویان عالم حدیث از تصانیف وی استفاده میکنند. بزرگان این

دایره در قول و عمل یکی بودند . بسیاری از وقایع شاهد این ادعا است و به همین سبب بود که مردم به تعداد کثیر خود را به این دایره نسبت میدادند . عوام و علما و سلاطین زمان هم ، عظمت و بزرگی این دایره را در نظر گرفته آستانه بوسی اش را باعث افتخار خود می شمردند . غرض و مقصد اینست که تاکنون این دایره شهرت عامی و فرهنگی خود از دست نداده . سجاده نشینان و مردم شهر در این زمان هم چنین عقیده دارند که از حیث ادب و فرهنگ بزرگترین دایره این شهر دایره شاه اجمل است . گذشته از ادبیات عرب و فارسی بزرگان این دایره بزبان اردو هم علاقه بسیار داشتند . به علت همین علاقه بود که ناسخ شاعر برجسته و توانای این زبان تا يك زمان طولانی در همین دایره اقامت گزین بود . خود در این باره میگوید :

هر پهر کے دایرہ ہی میں رکھتا ہوں میں قدم
آئی کہیں سے گردش پرگار پاؤں میں

ترجمہ : جاذبه این دایره مرا به سوی خود میکشد
حیرانم که در پاهای من گردش پرگار وار از کجا آمد

علما و روحانیون و سلاطین زمان ، عوام و خواص این دایره را از نظر عظمت می نگریستند . فرخ سیر و نواب آصف الدوله هر دو از بزرگان این دایره طلب دعا کردند که ذکرش در باب اسلاف اجمل می آید . گذشته از این وقایع گوناگون زندگانی آنان عظمت این دایره را نمایان می سازد . از کتب تاریخ چنین بر می آید که در سال ۱۱۶۳ هـ احمد خان بنگش بر این شهر حمله آورد و سپاهیان خونخوارش در سراسر شهر قتل و غارتگری به راه انداختند . اما از

این غارت گری دایره مذکور محفوظ ماند و هیچ گزندی به آن نه رسید از این میتوان گفت که در نظر غارت گران هم تقدس و احترام این دایره بسیار می بوده است . ذکر این واقعه در کتاب سیرالمتاخرین به تفصیل آمده است .

در این زمان سجاده نشین این دایره سید شاه احمد اجملی است که به خدمت خاق و خدمت علم و ادب علاقه خوبی دارد . گذشته از این دکتر اجمل اجملی فرزند ارشد سجاده نشین مذکور بعنوان يك خدمت کننده زبان اردو شناخته میشود و در زبان و ادبیات اردو مقام خوبی بدست آورده است و پسر دوم شاه احمد اجملی ، اکمل اجملی نام دارد که در این زمان بخدمت علم و ادب مشغول است .



۴ - باب سوم

نیاکان شاه اجمل و سهم شان در تحول ادب فارسی

نیا کان شاه اجمل

اولین بزرگ خانواده شاه محمد اجمل اله آبادی که به هندوستان تشریف آورد قاضی محمد ابن ابراهیم ابن موفق حاکم قلعه مشهور تته بود که به ایالت سند واقع است . بعد از آن چون قلعه تته در عهد پادشاه تغلق فتح شد ، مخدوم شیخ تاج الدین و شیخ سراج الدین از بغداد براه حراسان وما وراء النهر به هندوستان وارد و به شرف تقرب شاهی مشرف شدند .

از اخلاف مخدوم شیخ تاج الدین ، شیخ منهاج الدین دانشمندی بزرگ و فاضل بوده است . او را چهار پسر بود ، شیخ زین الدین ، شیخ عین الدین ، شیخ معین الدین و شیخ علی . فرزند اول الذکر پس از تحصیل کمالات در حالیکه پدر بزرگوارش به حیات بود درگذشت . فرزند چهارم یعنی شیخ علی که پدر بزرگوار شاه افضل است یکی از افاضل زبردست روزگار بود .

از اولاد شیخ علی شیخ ابوالبرکات به قریه بتولی (غازی پور) تشریف آورد که نزد پرگنه بتری سید پور بود . این قریه را یکی از سلاطین شرقیه جونپور بیادش تلاوت قرآن کریم به لحن داودی به وی اعطا کرده بود . آنجا ساختمانهای عالیہ تعمیر شد و وی همان جا سکونت اختیار کرد .

پسر بزرگ شیخ ابوالبرکات ، شیخ احمد عرف قاضی خوجن بود

که پس از آن به منصب قضا تعیین شد. شیر شاه سوری به قاضی ارادت عظیمی می ورزید و با وی ارتباط قلبی هم داشت. همین جهت است که فرزندانش را منصب ده هزاری و دوازده هزاری هم اعطا فرمود که ذکرش در مکتوب بصورت زیر چنین آمده است.

«در آن ایام شیر خان که شیر شاه شد پرگنه تانده که درمیان آن پرگنه و سید پور دریای گنگ حائل است، حکومت داشت و برای سیرو شکار از دریا عبور کرده به سید پور می آمد و با فرزندان قاضی خوجن ارتباط بهم رسانید و چون داعیه باند داشت عهد و موافق درمیان آورد که بر تقدیر رسیدن به دولت این قسم رعایت نماید و هرگاه به سلطنت و جاه کامیاب شد دقیقه از دقایق وفاء عهد نامه نمی گذاشت و ده هزاری و دوازده هزاری کرد و بدرجه اعلای امیری مرتقی ساخت. در واریخ مثل بعضی از ایشان پهار خان و جزآن مذکور است» (۱)

قاضی احمد عرف خوجن که پس از آن بنام قاضی خوجن معروف شد، تا پایان حیات خود بر منصب قضا ماند. پس از ارتحال او فرزند ارجمندش مخدوم قاضی جیون منصب قضا را قبول نکرد و در همه زندگی به ریاضت و حق شناسی اشتغال داشت. پس از این قاضی یعقوب دعوت منصب قضا را قبول کرد و تا پایان حیاتش بر این منصب ماند. بعد از قاضی یعقوب فرزندش شیخ عبدالنبی یکی از اکابر دانشمندان روزگار بوده که بر علوم متداوله تسلط کامل وبا

مامورین روابط نزدیکی هم داشته . در نیاکان شاه محمد اجمل این اولین کس است که با خدمت علوم اسلامی عهد خدمت و نگهداری علم و ادب هم گرفت . و از این عهد علم دوستی تا اندازه خوبی بیرون هم آمد . او نه فقط اینکه عالم عصر بود بلکه شاعر بزرگ و برجسته زبان فارسی هم بوده است . او تائبی تخلص میکرد پس از چنین مدت دراز کلامش در تذکره‌ها و آثار علمی خانواده تاکنون یافت میشود از آن اشعار حدس می توان زد که او در غزل و قصیده و دیگر اصناف ادب طبع آزمایی فرموده و در باره بی ثباتی دنیا و قناعت پسندی درس خوبی داده است . چند اشعار از یکی از معروف ترین قصاید وی بطور نمونه کلام می آورم :

گر رفتی از شکوه بگردون چه فائده
گشتی بعالم از همه افزون چه فائده

در جاه گرسکندر ثانی شدی چه سود
در دولت از مقابل قارون چه فائده

گر رستم زمانه شدی روز رزم را
در یافتی تو ملک فریدون چه فائده

چون کسوت جهان همگی ره گسستی است
پیوندهای اطلس و اکسون چه فائده

و پس از آن در عشق لایتناهی محبوب حقیقی غرق شده
اشعار بقرار ذیل سروده است که تاکنون بر زبانهای مردم باقی
است . استادان فن بر این شعر تائبی تضمین هم کرده اند :

این يك نفس كه در تن مجروح تائبی است
گر در خیال دوست رود بس غنیمت است

از فرزند عبدالنبی، شاه عبدالرحمن هم مانند پدر بزرگوارش بعنوان يك هستی برگزیده در زمینه شعر و ادب یاد کرده میشود. ولی متأسفانه آثار ادیش از میان رفته. مطالعه تذکرها چنین میرساند که بعهد طفولیت علاقه مخصوصی به علم و ادب داشته ولی سنن خانوادگی او را تا حدی تربیت کرد تا یکی از دانشمندان برجسته بشمار آید. شاه عبدالرحمن را هفت فرزند بود بدین تفصیل:

چهار فرزند از حرم نخستین سه تا از حرم دومین از بطن همسر نخستین شاه محمد افضل، شاه محمد امین، شاه محمد سعید و شاه غلام محمد و از بطن همسر دومین شیخ لطف الله، شیخ امان الله شیخ حبیب الله بوجود آمدند. از اولاد این هفت فرزند شاه عبدالرحمن علمای عظام و فضلاء کبار برخاستند. از ذکر آنان هیچ تذکره‌ای که در هند نگارش یافته خالی نیست (۱)

از جمیع فرزندان شیخ عبدالرحمن، شاه محمد افضل و شاه محمد امین به الله آباد مراجعت کردند و در خدمت علم و ادب بطوری اشتغال ورزیدند که شهرتشان در سراسر هند پیچید. شاه محمد افضل مرتبه عالی قطب الاقطاب بدست آورد و از او بعنوان مرشد معروفی از سلسله نقشبندیه یاد میشود. او به دهم ربیع الاول سال ۱۰۳۸ هجری برابر سال ۱۶۲۸ میلادی پا بر عرصه وجود گذشت. اختر شناسان درباره ولا دتش نظر خود را چنین اظهار داشتند که این بچه در

چنین ساعت مبارکی متولد شده است که اگر بخانواده سلطانی متولد میشد هفت اقلیم جز و قلمروش میشدند. ولی بخانه فقیری بوجود آمده است در هر علمی که بدان رغبت کنند به مرحله کمال خواهد رسید. شاه میرن جان به واقعه مزبور چنین اشاره کرده است.

«ولادت آن سرخیل ارباب سعادت قدس سره شب دهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و سی و هشت هجری مقدسه عالم نورانی ساخت، اهل متنجسم بر آن متفق بودند که مولود مسعود در ساعت سعیدی قدم مبارک بر زمین گذاشته که اگر در خانه پادشاه متولد شد سلطنت او اقلیم سبعة را محاط دایره حکمرانی خویش میکرد و چون در خانه سلطان علم متولد شد مقتضائی سعادت آنست که اگر بعلم روی آرد علم علماء باشد و اگر سلوک جاده قریحه درویشی پیش نهاد خاطر عاظر سازد زود بمنزل مقصود حصول یابد و اگر جمیع بین الامرین دل کامل او را پسند افتد از جمیع متوجهان باین جهت گوی مسابقت ببرد» (۱)

او علوم متداوله را بخدمت مولانا نورالدین مداری جونپوری تحصیل کرد. سپس تا مدتی در حلقه تلمذ علامه عصر قاضی محمد آصف اله آبادی بود. کتابهاییکه در جونپور مطالعه آنها را آغاز کرده بود همان جا بمرحله اختتام رسانید. بعداً جذبه عشق الهی وی شدت گرفت و بخاطر تکمیل این جذبه به سفر کالپی کمر بست و به کالپی رسیده وارد حلقه ارادت میر محمد کالپی شد. شاه محمد افضل

بر دست حق پرست میر سید محمد کالپوی در سلسله چشتیه بیعت کرد و با وی تا مدتی اقامت کرد. در طی مدارج ترك و سلوك و مشاغل ریاضت شاقه مشغول بود و پس از قطع جمیع منازل سلوك روحانی بموجب فرمان مرشد به اله آباد مراجعت کرد و به مسجد شاهی که در نزدیکی قلعه معروف اله آباد که به زاویه اتصال رودخانه های گنگ و جمن قرار دارد سکونت گزید. موزن و امام مسجد احوال غیر عادی شیخ را مشاهده کردند به استنادار که در قلعه سکونت داشت خبر دادند. او حاضر شد و مراسم ارادت و عقیدت بجا آورد. رفته رفته این خبر به پادشاه عالمگیر رسید. شاه از تقدیم تحف و هدایا و نذر خودداری نکرد ولی آن همه با انکار و استغناهی شیخ مواجه شد و وسیله امرار معاش فقط تالیف و تصنیف کتب و رسائل از صبح تا شام بود که آنها را بیازار فروخته از بهای آنها تهیه ضروریات زندگی میفرمود. چون این خبر رفته رفته به پیر روشن ضمیر وی رسید بخاطر تنبیه او نامه ای نوشت که مضمونش بگفته صاحب ذخار بدین طور بود:

« در این ولای مسموع شد که گذران خود بر مشقت تحریر کتاب معین ساخته اند. برای شکم آدم کاغذ بخرد آن را آمار بکنند و مهره نماید و بنویسد و بفروشد و آن وقت بخورد پس یاد خدا کدام وقت بکند. آنچه از غیب میرسد بی عیب است. » (۱)

حضرت میر سید محمد کالپوی او را بسیار عزیز میداشت. از

این جهت میر سید مظفر خایفه میر سید محمد کالپوی میفرماید که بنده جناب پیر و مرشد را شنیدم که چنین میگفت که اگر حضرت خداوند متعال از من پرسد که ای سید از دنیا برایم چه تحفه و هدیه آورده ای خواهم گفت که شیخ محمد افضل را. همچنین شیخ عبدالحفیظ این روایت را در روح حضرت شیخ معظم له ساخته است تصدیق فرموده است. تمام قصیده بسیار طویل و تقریباً دارای صد بیت است. در این جا همان ابیات را بعنوان دلیل پیش میکشم که به آنها توضیح این قول ممکن باشد.

«الا ای سامع وصفش که گرخواهی تودریابی

کما هر معنی وصفش زمن بشنو تو این برهان

که میرکالپی سید محمد نام قطب حق

که اول از محبان بود و آخرش ز محبوبان

چون آثار کمال شیخ دیداز لوح سیمایش

که عندالله اورا هست قدری بس عظم الشان

چنین پرسد در وصفش که گر پرسد خداوند

در آن محشر که خواهد بود یکسر رونق خاصان

که ای سید چه آوردی بمائیکوترین تحفه

بگویم شیخ افضل را به آوردم به از صد جان (۱)

خلاصه قول این است که درباره قبول هدایا و تحف مشوره

صائب پیر خود را معمول زندگی خود قرار داده و باوجود دراز

نکردن دست سوال پیش احدی هر چه از غیب بصورت اندرون نیاز

بدست می آمد امتناع نمی ورزید همچنین هنگامیکه بفرمان پادشاه کارآباد ساختن اله آباد کفونی از نو بدست گرفته شد استاندار از طرف شاه حکمی دریافت داشت که در هر جائیکه شیخ پسند فرماید برایش خانقاه و مسجد بنا کنند . بنابراین استاندار همراه شیخ رفته قطعات مختلف زمین را بوی نشان میداد و بالاخره نظر انتخابش بر جنگلی افتاد و همان جا اقامت اختیار فرمود . و از جائیکه مزار مطهرش امروز قرار دارد کمی خاک بر داشته بوکرد و فرمود که « جای اقامت فقیر همین است » لذا جنگل بریده شد و تعمیر ساختمان مسجد و خالقاہ شروع شد .

جای تردید نیست که شاه محمد افضل ولی کامل روزگار خود و قطب وقت بشمار میرفت و شاید به همین سبب بود که در زمان خودش صاحب شهرت عظیم و محبوبیت عمیم شده بود . سلاطین مغول هند مانند شاهجهان اورنگ زیب و فرخ سیر و پادشاهان دیگر دهلی با وی ارتباط قلبی داشتند و فرامین این سلاطین که بعنوان « معافی نامه » صدور یافته بود دلیل قاطع این امر است . این فرامین تاکنون نزد سجاده نشین دایره مذکور نگهداری میشود و با این وصف فرخ سیر برای زیارت شیخ حاضر شده طالب دعا شد . آن حضرت دعا فرمود که در بارگاه مستجاب هم شد .

شاه وجیه الدین در کتاب خودش بحر ذخار این واقعه را بعبارت زیر تصدیق میکند .

« فرخ سیر که از عظیم آباد به تسخیر سلطنت عازم دهلی شده به اله آباد رسید و بخدمت آنحضرت مشرف گشت . بشارت سلطنت و فتح بر معزالدین پادشاه یافته و همچنان واقع شد . دولکھه (دویست هزار)

درهم از قریات برای مصرف و بذل درویشان دایره آن حضرت معین کرد « (۱) »

صاحب مفتاح التواریخ در ذکر شاه محمد افضل چنین می نویسد :
 « فضائل صوری و معنوی و امتیاز فراوان داشت . اصل
 وطن او سید پور از توابع غازی پور است . به اشاره پیر
 خود به اله آباد رحل اقامت انداخت و به تلقین اصحاب و
 تعلیم آداب مشغول گشت . تصانیف عربی و فارسی وافر
 دارد . مسجسی که در سنه ۱۰۸۰ (هزار و هشتاد) هجری تعمیر
 نموده تاریخش « بقعه افضل » یافته و تاریخ خانقاه در سنه
 هزار و نود و دو بنا نموده « مقام افضل » گفته . ولادت
 او به شب دهم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و الف
 است و به سن هشتاد و هفت ساله روز جمعه نیز دهم
 ذی الحجه سنه اربع و عشرين و مایته و الف هجری فوت شد .
 بعد وفاتش شیخ محمد یحیی مشهور بشاه خوب الله که
 برادر زاده و داماد او هم بود برمسند ارشاد نشسته .
 مرقدش در اله آباد است . » (۲)

میر غلام علی آزاد بلگرامی در تذکره خود سرو آزاد شیخ
 محمد افضل را بدین عبارت یاد کرده است .
 و شیخ محمد افضل اله آبادی قدس سره سر حلقه خلفاء
 میرسید محمد کالپوی است (قدس الله اسرارهما) مهر سپهر
 ولایت و کوب دری اوج هدایت بود و فضائل صوری و
 معنوی فراهم داشت . نسبش به سیدنا عباس عم النبی

صلی الله علیه وسلم منتهی میشود و غیر بنی الخلفاست . در
عمر بیست و پنج سالگی به سعادت ارادت میر سید محمد
کالپوی قدس سره فائز گشت و نعمت و برکت محمدیه
فراوان اندوخت و به اجازت و خلافت مستعد گردید . (۱)

در ضمن ارشاد و هدایت قسمت مهمی از زندگی شیخ
بخدمت زبان و ادب صرف شد و همین سبب است که
شیخ از اعظام دانشمندان تازی و فارسی محسوب میشود .
و بر هر دو زبان تسلط بدرجه متساوی داشت و بهمین جهت
او در میان ادبای تازی و فارسی نویسنده در شعر و چه در
نثر از اهمیت عظیمی برخوردار بود . تالیف نثری در هر
دو زبان یافت میشود ولی برای شعر گویی زبان شیرینی
مانند فارسی را انتخاب کرد و در زمینه شعر گویی بطوری
داد کمال بدست آورد که همه تذکره نویسان شیخ را علاوه
بر بودن يك شاعر با کمال صاحب تصانیف کثیره میدانسته اند .
صاحب قاموس المشاهیر (۲) او را مولف پنجاه اثر میگوید . مولف
بجز دُخار بعبارت زیر تصدیق قول نظامی بدایونی میکند .

« از مصنفاتش شرح گلستان و بوستان ، یوسف و زلیخا و
تذکره دلپذیر در علم سلوک ، شرح فصوص علی وفق النصوص
و فتح اغلاق و رساله فارسیه و عربیه در بحث ایمان فرعون ،
شرح قصائد خاقانی و سیر منظوم و غیره که زیاده از پنجاه

۱. سرو آزاد ص ۲۱۱

۲. قاموس المشاهیر جلد دوم

مجاد خواهد بود و شرح هر شش دفتر مثنوی حضرت
مواوی معنوی شهره آفاق دارد . « (۱)

میر غلام علی آزاد بلگرامی از موقعیت شاه افضل بعنوان يك
نویسنده زبردستی باختصار بدین طور بحث میکنند .
« تصانیف غربی و فارسی وافر دارد . از آنجمله حل مثنوی
مولانا روم بین الجمهور مشهور است . » (۲)

گذشته از این تصنیفات شاه میرن جان سید صاحب خزینة الشعراء
از بعضی آثار پر اوج دیگری نیز سخن میگوید مثلاً کشف الاستار ،
صحيفة الاسرار و میزان الاشعار ولی از میان این کتابها فقط يك کتاب
یعنی کشف الاستار در کتاب خانه اجملیه وجود دارد . ممکن است
که در پنجاه اثر شیخ این یعنی کشف الاستار هم باشد که با اطلاع
تذکره نویسان دیگر نرسیده زیرا تذکره نویسان گذشته از میرن جان سید
از این کتاب نام نمی برند ولی بر قول خزینة الشعراء که یکی از افراد
این خانواده است اعتماد توان کرد . علاوه بر این شرح مثنوی که
باعث شهرت شیخ شده هم در کتابخانه مذکور یافت میشود .

از مصنفات دیگر شیخ شرح مثنوی مولانای رومی است که
بنام بین الجمهور معروفیت دارد . در آن شیخ شرح اشعار مثنوی بوضوح
کرده است و در انتخاب اشعار این نکته را عایت کرده است که
فقط شرح آن ابیات نوشته شود که در آنها با اصطلاحات تصوف و
تلمیحات نادره اشاراتی به قرآن کریم هم باشد . نامبرده همه این اشعار

۱ . بحر ذخار ص ۱۱۷

۲ . سرو آزاد ص ۲۱۱

را با سادگی برای خوانندگان بیان کرده است .

شیخ افضل از سخنگویان بلند پایه فارسی به شمار می آید و چون شیخ نامبرده صوفی المشرب بود نقوش تصوف در شعرش خیلی واضح است . شیخ در مشق شعر و سخن از قاضی محمد آصف اله آبادی و نیز از پیر و مرشد خود میر سید محمد کالپوی استفاده کرده است . در شعر ، شیخ مدتی هیچ تخلص اختیار نکرده و بدین جهت در غزلیات و قصائد دوره نخستین شعرگویش به هیچ تخلص بر نمی خوریم . شاید علت آن بی نیازی و استغناء از شهرت دنیوی باشد ولی بعداً می یابیم که بمناسبت تخلص پیر خود که با احقر متخلص بود برای خود محقر تخلص اختیار کرد . با در نظر گرفتن مشرب صوفیه که در آن هر چیز فانی است او نیز هر چیز را فانی می دانست و بدین سبب در حیات خود هیچ چیزی را بصورت کلیات نیاورده بلکه بر آن يك مقدمه مفصل و جامعی هم نوشته است . راجع به تفسیر شاه افضل از تخلص و بعداً درباره اختیار کردن تخلص محقر در اینجا جمله ای از شاه خوب الله و يك شعر شاه افضل می آریم .

« گوهر شعر چون بر اهل سخن میریزم

چه زیان گر بتخلص نشوم نام فروش

و در اواخر محقر مقرر گشت . » (۱)

شیخ در اضاف مختلف سخن طبع آزمائی فرموده که از نمونه های آنها تسلط را بر شعر و سخن اندازه توان گرفت . در کلیات شیخ عده کافی از قصائد هم یافت می شود که در آنها به مدح رسول

علیه السلام و علا آله و اهل بیتش پرداخته و از راه قصیده که در زیر درج است شاعر مدح سلسله خود و بزرگان آن سروده و در ترتیب ذکر آنان این نکته را رعایت فرموده که از سلسله‌های صوفیه همان سلسله را ذکر کند که در آن شیخ خودش مجاز و ماذون (۱) بوده است این قصیده محقر زور بیانش و تسلط وی بر زبان کاملاً نشاندهی میکند

قصیده در مدح پیران چشتیه و مناجات

یا رب بسوز سینه قطب زمان ما

سید محمد آن همه عشق و همه و لا

یا رب بسوز سینه آن شبیح با کمال

یعنی جمال صاحب و صورت باولیا

یا رب بسوز سینه شیخی بزرگوار

کو از جهانیان بده مخدوم دایما

یا رب بسوز سینه آن مقتدا که بود

نامش بهاء دین چو از او یافت دین بها

و در اختتام مدح اینطور مناجات کرده می گوید

یا رب بسوز سینه مخدوم ذی الکرم

یعنی علی عالی مصداق لا فتی

۱. در نزد صوفیه و قتیکه يك نفر از مریدان آنها به مرحله کمال میرسد و دیگر احتیاج به تعلیم نداشت او را اجازه میدادند که دیگران را بحلقه ارادت خود قبول کرده به ارشاد و هدایت آنان پردازد و چنین کسی را به اصطلاح آنان مجاز و ماذون میگویند. اگرچه ماذون در زبان عربی درست نیست زیرا مصدری که به صله احتیاج داشته باشد در اسم مفعول هم صله را باقی میدارند مثلاً مشار الیه مضاف الیه لذا از اذن ماذون له باید گفت زیرا صله اذن به لام میباشد.

یا رب بسوز سینه صد دفتر رسل
 آن مورد تعمیرک و لولاک را سزا
 احمد که و صف ذات سراپا کمال او
 باشد برون ز حصر مبرا از انتها
 کاین خسته خد نگ جفای زمانه را
 زین پیش در کف غم و اندوه کن رها
 ذیل کرم بجرم و خطایم نکن که هست
 ما را ز قهر و لطف تو هم خوف هم رجا
 گر دیگران بعلم و عمل نازشی کنند
 ما را بدرگه کرم تست التجا (۱)

علاوه براین در مدح سلسله‌های تصوف قصائد متعدده یافته است
 محفی نماند که شیخ افضل در مدح امیری یا حاکمی قصیده نساخته
 و حال آنکه این دیره‌ای بود که لایه گری و مدح سرائی بی محل
 را بازار گرم بود ولی در نگاه شیخ حکمرانان دارای منزلتی نبودند
 که کسی آنها را موضوع مدح بسازد بلکه وفق عقیده خود در مدح
 چنین شخصیاتی قصائد گفته که خود کلام خدا به مدح سرائی
 آنان پرداخته است. قطع نظر از مصالح دنیوی در فراهم آوردن توشه
 آخرت بدین وسیله مشغول ماند.

بطوریکه قبلاً بیان شد شاه افضل به جمله اصناف سخن طبع
 آزمایی کرده و از مطالعه کلیاتش چنین بر می آید که قسمت اعظم

آن بر غزلیات مشتمل است چنانکه قبلاً هم یکبار رفت بر غزلهائی
بیشتر رنگ تصوف غالب است . بحاظراً اختصار بر دو غزل اکتفا
میشود .

آن سزاوار شد اسرار خدا دانی را
که جدا کرد ز خود خواهش نفسانی را
همه را چون سر زلف تو اسیر خود کرد
از که جوئیم کنون داد مسلمانی را
زیب پیشانی هر کس بود از صندل من
خواهم از خاک درت زینت پیشانی را
معنی نیک به هر لفظ که گوی نیک است
چه کنی پارسی و ترکی و یونانی را
حق بود تلخ بر آنکه ندارد دانش
موعظت آنچه کند طفل د بستانی را

عزل دیگر

روزها شد که بسویم گزری نیست ترا
جز تغافل مگر ای جان هنری نیست ترا
کلبه من شده از خون دو دیده باغی
از چه او جانب این باغ سری نیست ترا
خالی از عشق تو کس نیست بگو باعث چیست
که چنین جور و جفا با دگری نیست ترا
سوختم زاتش مهر رخت ای ماه ولی
هرگز از سوزش جانم اثری نیست ترا

شجر باغ جمالی تو و لیکن بخدا»

غیر آزار دل من نمری نیست ترا
از تو امید عبادت نکند کس هر گز

چون ز بیماری چشمت خبری نیست ترا
ای محقر هوس قصر بلندش چه کنی

که به پرواز چنان بال و پری نیست ترا . « (۱)

بالآخره شیخ محمد افضل به پانزدهم ذی الحجه روز جمعه بوقت اشراق سال ۱۱۲۴ هـ مصارف با سال ۱۷۱۲ میلادی از این جهان فانی چشم بر بست . تاریخ وفات شیخ را کلیه تذکره نویسان هند و نیز تذکره نویس خانواد گیش همین را نوشته اند . شاه خوب الله که برادر زاده و دامادش و نیز خلیفه و جانشین وی بود ، در مکتوبات خود می نویسد :

«تاریخ پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار یکصد و بیست و چهار که روز جمعه بود بوقت اشراق جناب ولایت مآب حضرت قطب القطاب (۲) پیرو مرشد اولوالالباب ، افضل ابرار ، اکمل اسرار قدس الله تعالی سیره العزیز از مفیف چار دیوار تن روح مقدس خود را رهای بخشیده .

در دی کشید شیخ و بدر مان خود رسید

جان را نثار کرد و به جانان خود رسید

از کان الشیخ قطباً تاریخ وفاتش بر می آید . « (۳)

۱ . کلیات افضل

۲ . اصل کتاب عبارت قطب الاقطاب دارد ولی بعقیده اهل تصوف در يك

زمان فقط يك قطب می باشد که به توسط وی تمام عالم اداره میشود .

۳ . مکتوبات شاه خوب الله جلد اول ص ۱۲۷

شاه خوب الله آبادی

از نیاکان شاه محمد اجمل بعد از شیخ افضل نوبت شاه خوب الله می آید . اسم شریف پدر بزرگوارش شاه محمد امین بوده که برادر بزرگ و حقیقی شیخ محمد افضل بود . شاه خوب الله روز هفدهم محرم الحرام سال ۱۰۸۰ هـ مصادف با سال ۱۶۶۹ . در وطن مالوفش بموضع سید پور ضلع غازی پور چشم در این جهان گشاد . ولی به سن بلوغ نرسیده بود که ظل عاطفت پدر از سرش رفت .

پس از درگذشت پدر بزرگوار به اله آباد تشریف آورد و به تکمیل علوم ظاهر و باطن اشتغال ورزید . پس از شش ماه جناب شیخ او را به حلقه ارادت خود در آورد . سپس تاسی و دو سال زیر تعلیم و تربیت شیخ افضل بود و در خلال این مدت شیخ یحیی ثروتی سرشار از علم و دانش بهچنگ آورده و در میان همه دانشمندان شهرت بدست آورد . درباره فضائل و کمالاتش مولانا محمد فصیح جونپوری میفرمود که اگر زمان شاه خوب الله و نادر شاه پیش از زمان جناب رسالت مآب میبود ، ذکر سفاکی نادرشاه و فضل و کمال شاه خوب الله در قرآن کریم حتماً می آمد . (۱)

با در نظر گرفتن علم و فضل وی حضرت شیخ افضل دختر خانم خودش فاطمه بی بی را بحالہ نکاح او بکشید و در طی زندگی

خودش او را خلیفه و جانشین منصوب کرد. لذا بعد از وفات پیر روشن ضمیر بر سنده ارشاد و هدایت متمکن شد و تا بیست سال بخدمت خاق خدا مشغول بود. جالب توجه است که با هدایت طالبان حق و بجا آوری احکام شریعت او به علم و ادب نیز خدمت کرده. نظری به تعداد تالیفات وی میرساند که شیخ بیشتر اوقات عمر عزیزش را به تصنیف و تالیف گذرانده است و دارای تصانیف کثیره است. منجمه در علم تصوف الکلام المفید فی ما یتعلق با شیخ المرید و خلاصه الاعمال در علم کلام ماخذ الاعتقاد فی شان الصحابه و اهل بیت الامجاد و در فقه القول الصحیح فی صلوٰۃ التسمیح را می توان ذکر کرد و علاوه بر تصانیف پراچ عربی، وی صاحب چهار مکتوب و وفیات الاعلام در زبان فارسی است که بر منوال نفحات الانس نوشته شده است و گذشته از این به فارسی، تالیفی در تصوف بنام بضاعه مرجان نیز دارد که خیلی مهم است. علاوه بر تصانیف و تالیف، حضرت شیخ به فن خطاطی هم کاملاً متسلط بود. نسخه ای از قرآن کریم مشتمل بر سی صفحه بخطش امروز هم کتابخانه اجملیه را تزیین میدهد و دلیل تسلط وی بفن خطاطی است. تحریر این نسخه قرآن را امروز هم باسانی می توان خواند. وی تمام عمر شریفش بخدمت دین مبین اسلام و علم و ادب گذراند و بالاخره روز دوشنبه یازدهم جمادالاولی سال ۱۱۴۴ هـ برابر با سال ۱۷۳۱ میلادی در گذشت و در کنار قبر پیر روشن ضمیر و مرشدش شیخ محمد افضل دفن شد. تاریخ و فاش از آیه کریمه، لقد رضی، بر می آید.

به غیر از شاه وجیه الدین صاحب بحر، ذخار سایر تذکره نویسان بر تاریخ وفات شیخ یعنی یازدهم جمادالاولی اجماع دارند و صاحب

خزینة الشعراء که خودش یکی از اعضاء مهم خانواده اش بود یازدهم جمادی الاولی را تاریخ وفات شیخ نوشته است. لذا از روی تذکره نویسان دیگر حدس زدن دشوار نیست که شاه وجیه الدین را اشتباه دست داده و در حقیقت تاریخ وفات شیخ یازدهم جمادی الاولی سال ۱۱۴۴ هـ مصادف با ۱۷۳۱ میلادی است. صاحب بحرذخار شاه وجیه الدین به خدمات علمی و ادبی شاه خوب الله بعبارت زیر اعتراف کرده ارادت مندی خود را نسبت به شاه چنین ابراز میدارد.

و آن برگزیده برگزیدگان، آن پسندیده ترین پسندیدگان، آن درویش کامل بلا اشتباه حضرت شاه خوب الله المعروف بشاه یحیی است برادر زاده و مرید و داماد و خلیفه حضرت شاه محمد افضل است. جامع بود میان علم ظاهر و باطن. سائر علوم در سن سیزده سالگی تحصیل کرده بموجب تربیت مرشد خود از ریاضات سیر و سلوک را تمام کرده قدم بقدم پیر خود آمد. بیست سال از نهایت همت و جوانمردی از روی اخلاق و بزل ایشار طریق خلافت را بجا آورد و در تربیت طالبان و مریدان او را قوت عظیم بوده است. اکثر شاهبازان از حسن تربیت او بمرتبه ارشاد رسیدند. (۱)

صاحب مفتاح التواریخ ویلیام بیل که مورخی صاحب تحقیق و نویسنده ای بلند پایه میباشد شاه خوب الله را بعبارت زیر یاد کرده است.

«برادر زاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل

اله آبادی است . بحر مواج علم شریعت و طریقت بود . کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده به شب دوشنبه یازدهم جمادی الاولی سنه اربع و اربعین و مایه الف در جوار رحمت آسود . لقد رضی تاریخ وفات اوست . مرقد او در پهلوانی قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر الفضلی بر سند ارشاد نشست .» (۱)

منبع دیگری که از آن جلالت شان شاه خوب الله بر می آید مائر الکرام موسوم به سرو آزاد تالیف حسان الهند سید غلام علی آزاد بلگرامی ست که میگوید .

« شیخ محمد یحیی المعروف به شاه خوب الله اله آبادی برادر زاده حقیقی و داماد و جانشین شیخ محمد افضل است قدس الله اسرارهما . بحر مواج علوم شریعت و طریقت بود .» (۲)

بطور خلاصه می توان گفت که شاه خوب الله در زمان خود عالم کامل و زبردست بود . بیشتر تصانیف وی بزبان عربی است . از تصانیف فارسی اش چند تا امروز هم کتابخانه اجملیه را زینت می بخشد . از تصانیف فارسیش مکتوبات و تذکره و فیات الاعلام چند اقتباس در زیر داده میشود که از آنها درباره علم و دانش و صلاحیت ادبی شاه مزبور بخوبی اندازه توان گرفت پیش از آن چند نکته باختصار درباره کتاب اخیر می آوریم تا موجب توضیح مزید گردد .

۱ . مفتاح التواریخ از ویلیام بیل ص ۳۱۴

۲ . سرو آزاد ص ۱۲ - ۲۱۱

تذکره وفیات الاعلام به دو نام معروفست. عده کثیری از اهل علم آن را بنام اعلام الانام بو فیات الاعلام و بسیاری از آنان آن را بعنوان بسط الکلام فی وفیات الاعلام یاد کرده اند. مولف این تذکره بر منوال نفحات الانس جای برشته تحریر کشیده است. از لحاظ ماههای اسلامی این تذکره بر حالات عارفین و ادباء و شعراء و صوفیه و علما و شهدا بزرگان علم و ادب که در سالهای مختلف از ماه محرم الحرام گرفته تا ماه ذالحجه وفات یافته اند مشتمل است. نسخه خطی این تذکره که در سال ۱۳۰۳ مصادف با ۱۸۶۸ میلادی کتاب شد در کتب خانه اجملیه موجود است اثری از نام کاتب پیدا نیست ممکن است که بر آخرین صفحه بوده که بمروور ایام از نسخه افتاد.

گذشته از وفیات الاعلام، مکتوبات شاه خوب الله، که در چهار جلد است از بهترین نمونه های ادبیات فارسی آن زمان است. این چهار مکتوبات را مردمان مختلف که دارای شهرت و اهمیت ادبی هستند، با کمال زحمت و مشقت گرد آوری کرده اند. جامع جلد اول شاه عبد العزیز بسمل گورکپوری بود که مرید و خلیفه شیخ محمد افضل و از تلامذه ارشد شاه خوب الله بوده است. جامع جلد دوم مولانا محمد زاهد اکبر آبادی و جامع جلد سوم شاه محمد اسلام اله آبادی است و جلد چهارم را دانشمندانی خواجه صابر، حافظ ضیاء الله، حافظ رحمت یار خان و قاضی محمد معظم که مردان ذی علم و صلاحیت بودند جمع آوری کرده اند. این مکتوبات را شاه مذکور در پاسخ به پرسشهای علماء و مشایخ نوشته بود. در کتب خانه اجملیه جلد های اول و سوم مین موجود است ولی جلد های دیگر از بین رفته اند.

اولین جلد مکتوبات بر یکصد و پنجاه و نه نامه مشتمل است .
در این نامه ها شاه خوب الله مسائل فقهی مختلف و نکات دیگر تصوف
را متذکر شده است شاه میرن جان سید بمناسبت این مکتوب عبارت
زیر نقل کرده است که بر مکتوبات این جلد پر تو می افکند .

« الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا نبیاه
خاتم المرسلین و شفیع الاولین و آخرین و علا اله و اصحابه
وسلم اجمعین . اینست فهرست مکتوبات حضرت قطب
الافطاب حضرت شیخ محمد یحیی الهمروف بشاه خوب الله
اله آبادی قدس سره که جامع آن خواجه عبدالعزیز بسمل
گورکپوری اند و ایشان ارشد خلیفه شیخ محمد افضل
اله آبادی بودند و ترقیب این مجموعه بر سه قسم نمودند
اول عنایت نامجات حضرت شیخ محمد افضل اله آبادی
قدس سره که بنام خواجه عبدالعزیز مذکور از دست
حق پرست خود نوشته اند و قسم دوم مکاتیب حضرت
شاه خوب الله اله آبادی قدس سره که بنام جامع مکاتیب
قدس سره صدور یافته همگی صد و شش مکتوب اند و
قسم سوم مکاتیب که بنام دیگران تحریر فرموده بودند و
بجامع مکاتیب رسیده همگی چهل و پنج مکتوب اند » (۱)

نکته دیگر که نمایانگر مکتوبات شاه خوب الله است اینست
که آنها فقط مکتوبات نیستند بلکه مجموعه از مسائل فقهی نیز
هستند که در آن بسیاری از مسائل شرعی مورد بیان قرار گرفته است و

استفسارات علما را جوابات مدلی دارد . نیز شاه مزبور با رفع شکوک بر نکات مهم تصوف جوابهای رضایت بخش داده است که از مطالعه آنها نتیجه می توان گرفت که حضرت شاه با قرآن و احادیث و علم تصوف بر علوم متداوله دیگر هم کمال تسلط داشته کلمه پیچیدگیهای مسائل و غوامض را بروش آسان و سهل بیان کرده و هیچ دشواری نداشته و نیز مطالعه جوابهای این مکتوبات میرساند که حضرت شاه مردی بود و سبب المطالع و به کتب نافع و مهمه هم ارجاع داده است . این مکتوبات ازاین لحاظ هم دارای اهمیت مخصوصی هستند که حواله جاتی که به تصانیف اکابرش کرده برای آماده کردن فهرست آثارشان خیلی مفید و مساعد هستند . نکته مهم دیگر اینست که در آنها يك فهرست طولانی از اسماء علما و فضلا یافت میشود : نیز حالات اکابر علما هم پیدا میشود که تذکره نویسان از ذکرش خاموش بنظر می آیند . این مکتوبات در جمع آوری حالات مرشدش شیخ محمد افضل و نیاکانش تا اندازه ای مفید و موثر هستند . بلکه در بعضی از این مکتوبات (۱) شجره نامه را بصورت مکتوب برشته تحریر آورده است . گذشته از این ، این مکتوبات روشنگر وقایع آن عصر هم هستند که در پرده خفا بودند . مثلاً آمدن فرخ سیر پادشاه دهلی و شرفیاب شدنش بخدمت شیخ و التماس وی برای دعا بهر پیروزی بر معزالدین ، موقوف داشتن جناب شیخ تا پنج روز درس و تدریس را ، مژده دادن به پادشاه از فتح یافتن بر معزالدین و غیره .

۱. مکتوب صد و سوم و چهارم در بیان نسب شاه افضل اله آبادی جلد اول

راجع به سبك و اسلوب نگارش این مکتوبات همین قدر کافی خواهد بود که عبارت آنها از پیچیدگی و تصنع پاك است و زبان ساده و سلیس را بکار برده بلکه اگر بگوئیم که شاه معظم له ، فقط زبان عام فهم و ساده را در مکتوبات خود چا داده است راه مبالغه نه پیموده ایم ولی معذلك جا بجا الفاظ و عبارات عربی را بکار برده است که اگر ساده نیستند دشوار هم نیستند بلکه از این کلمات و عبارات عربی فقط برای توضیح دادن مسائل شرعیه استفاده کرده يك يادو عبارت از این مکتوبات نقل کرده میشود که روشنگر سبکش باشد و بطور یکه در بالا عرض شد که از چهار جلد فقط دونا باقی است و از همین جلدها این عبارت اقتباس شده است .

«مکتوب شصت و ششم در جواب مکتوب فقیر که مشتمل بود بر قصد رسیدن به اله آباد بتعلق آن دو ام رسالك مسالك طریقت ، ناسك مناسك حقیقت صاحب همت بلند ، طالب مطلب ارجمند ، فارغ از قید هر چیز مقبول قلوب صافیه اهل تمیز ، عزیز دلهای عزیز مشفق سلامت نامه نامی و صحیفه گرامی پس از مدتی و بحساب شدت انتظار بعد عمر می رسید مسرت رسانید و این خیرخواه بی اشتباه را بتکرر بمطالعه خود مشغول گردانید پس از عمری كزو يك نامه می آید ناب کودل را که صد بارش نه پیچد از هم و صد بار نکشاید تشریف آوردن باینصواب مرحم جراحت دوری شد :

ای از تو مرا گوش بر دیده نهی
خوش آنکه از گوش پای در دیده نهی

تو مردم دیده نه آویزه گوش
از گوش برون آر که در دیده نهی
حق تعالی حصول این ماحول را باعث وصول با قصی مسئول سازد.
کی بود آیا که شود بهر ور

دیده ز دیدار چو گوش از خبر
حضرت پیر دستگیر روشن ضمیر سلمه الله القدیر آمدن ایشان
مشروط بدو شرط ساخته اند بهر دو فراغ از ضروریات و
رضامندی مخدوم مهربان مخلصان خواجه جیو سلمه الله العنان
است و با حقر برای تعین جای که بعد آمدن آنجا آقامت
دارند برسیدند و جائیکه قریب نشستگاه است مقرر گردانیدند
ان شاء الله تعالی شاهد این تمنا بکشاده پیشانی پیش آید . در این
وقت میخواست این بیت بر زبان قلم میدهد که
نوید آمدنت میدهند هر روزم

تو فارغی و من از انتظار میسوزم
ایام جدای چون وعده صادقان و صبر عاشقان کوتاه باد
والسلام . (۱)

عبارت مزبور چه قدر ساده و بلیغ است و در عین حال از
استعمال بعضی از ضایع و بدایع هم خود داری نکرده که حسن
عبارتش را به مراتب افزوده مثلاً در همین جمله اخیر ملاخطه شود
که در آن حتی يك كلمه غریب نیست ولی چه تشبیه بدیع و نادری
آورده .

وی گذشته از تصنیفات منشور يك ديوان فارسی هم بیادگار گذاشته است که مطالعه اش میرساند که صلاحیت شاعرانه جناب شاه بدرجه کمال بود. بیشتر قسمت دیوانش که در کتابخانه موجود است مشتمل است بر غزلیات وی در این دیوان تعدادی رباعیات نیز یافت میشود. از مطالعه غزلیاتش بر می آید که در غزل سرائی از شعراء دوره خود پیروی نکرده بلکه اثر متقدمین در غزلیاتش پیداست ولی معذالك از غلو و دروغ و پیچیدگیها و غوامض احتراز جسته است که در شعرای آن روزگار يك موقعیت فرید می بخشید. اسلوب بیان ساده و جالب توجه است. بر غزلیات رنگ تصوف غالب است. اغلب است که جناب شاه در این سبك از سعدی، امیر خسرو و حافظ تقلید کرده است. در مقطع غزل بنا بر نام خود یحیی تخلص اختیار کرده است بعنوان نمونه دو تا از غزلیاتش که به سبك امیر خسرو و عراقی همدانی است در زیر می آوریم.

بتو خواب خوش مبارك به بساط ناز کردن
همه شب نیامدی و من و ناله ساز کردن

دل من رسیده چندان ز تغافل تو ظالم
شود ار در تو قبله نتوان نماز کردن

بخدا نبود هر گز ز تو این امید مارا
همه شب بغیر بودن ز من احتراز کردن

بحریم شعله خوی من و او بسوی روی
همه شب ستاده چون شمع همه تن گداز کردن

شده ام ملول و غمگین ز سواد هند یحیی
بدل آمده است اکنون سفر حجاز کردن (۱)

غزل دیگر

دلم را موی آن دلدار و ام است
 که بی او عیش خوش بر من حرام است
 بگویم نام من دیوانه تو
 اگر پرسی ترا یاری چه نام است
 بمحراب دو ابرو سجده آریم
 که چشم مست او ما را امام است
 بیاور مے که باکی نیست ما را
 اگر عیدست و گر ماه صیام است
 گرفتارم بموی آن دلارام
 که این قید از جهانم بس تمام است
 اگرچه هست آزاد از دو عالم
 ترا ای دلربا یحیی غلام است (۱)
 چنانکه از پیش مندر شده ام که شاه خوب الله رباعیات
 هم سروده از آن بعنوان نمونه در زیر درج میکنم
 ای از تو کسی تاج و علم میخواهد
 لاکن حشمت کیقباد و جم می خواهد
 لیکن ز در فضل تو یحیی بر خویش
 هر لحظه ز تو فضل و کرم می خواهد (۲)

 ۱. کلمات یحیی

۲. تذکره خزینة الشعرا

رباعی دیگر

ای از تو کسی تاج و نگین می خواهد
 کس سلطنت روی زمین می خواهد
 یا رب تو زمن همیشه راضی باشد

یحیی ز جناب تو همین می خواهد (۱)

شاه خوب الله سه تا فرزند از خود بیادگار گذاشت که هر کس
 از ایشان عالم گرانمایه عصر خود بود. این هر سه فرزند علاوه
 بر خدمت خلق، خدمت شایانی و عظیمی به علم و ادب نیز کرده اند
 که ذکر آنان در احوال اسلاف شاه اجمل در همین باب جداگانه
 خواهد آمد.



شیخ محمد طاهر متخلص طاهر

از نیاکان شاه محمد اجمل که در زمینه خدمات به ادب فارسی و عربی مقامی ارجمند حاصل کردند اسم شیخ محمد طاهر هم شایسته ذکر است. او ارشد فرزندان شاه خوبالله بود. ولادتش چهار دهم محرم الحرام سال ۱۱۱۰ هـ مصادف با ۱۶۹۸ میلادی به همین دایره که ذکرش رفت اتفاق افتاد. بموقع ولادتش قطعات تاریخ ولادت گفته اند که از آنها قطعه زیر مشهورترین است و از «پادشاه معرفت باد» آخرین بیتش تاریخ ولادتش بدست می آید.

شبی بوده ز قید خویش آزاد

که ناگه ما تغم این مشرده در داد

که فرزند مبارك پی بر افروخت

بیزم کامرانی شمع می داد

چنان با صد طرب گشتم هم آغوش

که ذوق بار گردیدن شد از یاد

بس آنکه خواستم فال از زبانش

ز بهر سال این پاینده بنیاد

اب از آب بقاشسته بگوشم

بگفتا «پادشاه ۱۱۱۰ هـ معرفت باد»

شیخ طاهر گذشته از علوم دین علوم متداوله دیگر را از پدر

بزرگوارش تحصیل کرد. تا مدتی به تلمذ مفتی جلال الله آبادی هم

بسر برده . در حدود سن هفده سالگی از علمای جیدین معروفترین اساتید آن روزگار بشمار آمد . آقای دکتر ولی الحق انصاری با استناد به آزاد بلگرامی عبارت زیر را نقل فرموده است .

« بگفته آزاد بلگرامی حافظه اش بدرجه ای بود که پس از يك بار نظر کردن در کتابی سالها او را فقط میداشت و درس وی میگفت . (۱)

بگفته باگوان داس هندی و تذکره نویسان خانوادگی دیگر ، شیخ طاهر صاحب تصانیف کثیره است . از تصانیف معروفه فارسی اش تحقیق الحق ، شرح فصوصالحکم و شروح قصائد دیگر هستند . کتاب اول یعنی تحقیق الحق را شیخ بجواب احقاق الحق تالیف ملا نورالله شوشتری تالیف کرده بود ولی افسوس که در کتابخانه اجملیه از تالیفش هیچیک پیدا نیست تا بر سبک وی محاسن ادبی دیگرش بر تو افکنند . شاه غلام قطب الدین مصیب در تذکره خود تکمله و فیات درباره شیخ محمد طاهر عبارت زیر آورده است که مشعر بر اطلاع بتصانیفش و وفات یافتن وی بعمر قلیل است .

« علامه شیخ محمد طاهر خلف اکبر حضرت شاه خوبالله اله آبادی قدس سره دوم جمادی الاولی روز سه شنبه دو ساعت بعد زوال آفتاب سنه يك هزار و يك صد چهل هجری رو بروی والدین خود جهان گزران را وداع نمودند . در اله آباد بدایره مبرکه شیخین بر چپوتره پخته

۱ . مراکز علمی و ادبی هند شمالی از دکتر ولی الحق انصاری در مجله معارف ص ۷۳۰

مدفون شدند . عمر شریفش سی و سه سال و سه ماه و شانزده روز بود . صاحب تصانیف عالیه بود از آنجمله کتاب تحقیق الحق در رد کتاب اخقاق الحق ملا نورالله شوشتری شیعی تصنیف نموده اند و جواب اعتراض وی داده اند . و کتاب تعلیقات بر حاشیه بیضاوی شرح قصیده طمطراتبه و شرح فصوص الحکم شرح شجره قادریه و رساله تفسیر آیه تطهیر در فارسی است . (۱)

اقتباسی که در بالا مذکور شد بر تصانیفش دلالت می کند و در عین حال دلالت میکند که در مدت کوتاهی چندین کتب و رسائل تالیف کرده و در سال ۱۱۴۳ هـ مصادف ۱۷۳۰ میلادی بتاریخ دوم جمادی الاولی پدر و مادر خود را داغ مفارقت داده از این جهان فانی چشم بر بست . گذشته از تصانیف منشور شیخ محمد طاهر بزبان فارسی شعر هم سروده است و دیوانی از خود بیادگار گذاشت ولی در کتابخانه اجملیه دیگر نیست . دلیل شاعر بودن شیخ در تذکره خزینه الشعراء در عبارت زیر یافته میشود که موافق در آن بصلاحیت شاعرانه شیخ چنین می نویسد :

« شغل خاطر شریفش بطرف شعر هم بسیار بود با علماء و فقراء و صلحاء و شعراء که بخدمت والد ماجدش حاضر میشدند صحبت میداشت . دیوان مولانا ضایع شد این چند ابیات از بیاض شریف آنجناب انتخاب نموده شد . » (۲)

۱. تکمله و فیات الاعلام

۲. خزینه الشعراء

بعد از عبارتیکه در بالا نوشته شد شاه میرن جان چند اشعار
از جنگ شیخ نقل کرده است اینجا بعنوان نمونه کلامش درج میشود
تا درباره صلاحیت شاعرانه وی بخوبی تخمینی توان زد .

عشق یوسف کرد در پیری زلیخا را جوان
عشق رویت پیر کرد اندر جوانیها مرا
شد زبانم بند تا دل محو شد در یاد دوست
بهتر است از صد زبان این بی زبانیها مرا

مگو با یار حرف نا ملایم
رگ گل طاقت نشتر ندارد

این باد دلفریب که در کوی دایر است
یاد از نسیم گلشن فردوس میدهد

حیف است باغبان اگر از رشك عنایب
گل را کند حواله به نوك سنان خار

تا کی آئینه زهم محبت یافت ضیا
میل دیدار پری نیست دگر آئینه را
آفتاب رخ تو چونکه بمقابل گردید
سنگ سان سینه مگر داشت شرر آئینه را

گشتم ضعیف نیست جز این مدعا مرا
 کاندر جوار دوست رساند صبا مرا
 هر کس زنوهی طلبد مدعای خویش
 جز ترك مدعا نبود مدعا مرا
 تا چشم سرخ او نگهی کرد در تنم
 حاجت دگر نماند برنگ حنا مرا
 طاهر تمام شب لبگان تو کار داشت
 او را حیا نیا مد و آمد حیا مرا

تا به هجرش در دم از در مان گذشت
 فارغ از ناز طیبان گشته ام

من آنم کز جهان جز ذکر روی او نمیدانم
 بفکر زلف او چون زلف او مردم پریشانم

صاحب تذکره روز روشن شیخ طاهر را بدین الفاظ یاد کرده است .

« مولوی محمد طاهر این شاه خوب الله اله آبادی در اندک مدت کسب کمالات ظاهری و باطنی نموده بهمرسی و چهار سالگی در سنه ثلث و اربعین ماهیه و الف طایر روحش بال پرواز بسوی عالم بالا گشوده ، کتاب تحقیق الحق و شرح فصوص از وی یادگار است . » (۱)



شاه محمد فاخر زائر

فرزند ثانی شاه خوب الله و عم بزرگوار شاه اجمل ، شاه محمد فاخر از آن شخصیات بشمار میرود که بدین مبین اسلام خدمتها کردند و در عین حال در اشاعه و بسط علم و ادب هم خدماتی بس شایان انجام داده اند . در سال ۱۱۲۰ هجری قمری بود که دایره مزبور را بولادت با سعادتش قرین مسرت ساخت . پدر بزرگوارش از لفظ خورشید تاریخ ولادتش استخراج کرد و این ماده تاریخ را در قطعه‌ای محفوظ کرد که در زیر درج میشود .

زین پور فروغ نور جاوید طلب
شادابی ز کشته‌های امیر طلب

زان رو که چو خورشید شود نور افشان

تاریخ ولا دتش ز خورشید طلب (۱)

باوجود صغرسن ، پدر بزرگش از جهت مادر ، شیخ افضل ، اورادر حلقه ارادت در آورد . و سپس زمان تعلیم و تربیت آغاز میشود عبارت زیر مولانا آزاد بلسگرامی نمایا نگر زندگانی ابتدائیش می باشد .

« جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغرسن مرید ساخت و تربیت بحواله شیخ محمد یحیی کرد . مشار الیه

در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز مرخص گردید و
بعد از تحال والد ماجد جا نشین گشت ، (۱)

خلاصه تحصیلات مقدماتی را در سایه پدر بزرگوار و برادر
بزرگ شیخ محمد طاهر پایان داد بلکه همه علوم ظاهر و باطن را
بسبب جدت طبع و ذکا در مدت کوتاهی حاصل کرد و استاد کامل شد
پس از تسلط یافتن به علوم ظاهر و باطن شوق تحصیل علم حدیث
دامگیرش شد و این علاقه بعلم حدیث باندازه غالب شد که برای تحصیل
آن علم سفر حجاز اختیار کرد و در خدمت محدث زمان شیخ محمد
حیات سندهی این جذبه را بسرحد تسکین رساند آزاد بلگرامی بمناسبت
سفر حج شیخ عبارت مفصلی بقلم در آورده اما بخاطر اختصار برای
روشن ساختن سفر حج و تحصیل علم حدیث بعبارت زیر اکتفا
میتوان کرد .

• از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود
شیخ محمد طاهر تلمذ نمود و کتب تحصیلی مرتب
گذرانید و بر صدر استادی نشست و در سفر حجاز بمنت
طراز علم حدیث از مولانا و استاذنا شیخ محمد حیات
مدنی قدس سره سند نمود جوهر فهم و ذکای او از بس
عالی افتاده بود . و در غامضه علمی بسرعت تمام تر
می رسید ، (۲)

گذشته از مآثرالکرام در تذکره های دیگر از تحصیل علم حدیث

۱. تذکره مآثرالکرام ص ۲۱۳

۲. تذکره مآثرالکرام ص ۲۱۳

شاه فاخر در مدینه ذکر رفته چون درج کردن آرای همه تذکره نویسان در اینجا امکان پذیر نیست باز هم عبارت زیر مولوی رحمن علی بعنوان دلیل درج میکنم .

« شاه محمد فاخر اله آبادی زائر تخلص بن شاه خوب الله اله آبادی جامع علوم ظاهر و باطن بود . اکتساب علوم ظاهر بخدمت برادر کلان خود شیخ محمد طاهر کرده حق سبحانه تعالی به او شان عظیم داده بود بعمر بیست و هشت ساله بزیارت بیت الله مشرف گشت و بمدینه طیبه سند حدیث از شیخ محمد حیات مدنی حاصل نمود . » (۱)

در مدینه منوره میر غلام علی آزاد بلگرامی نیز همدرس شاه محمد فاخر بود لذا در تذکره خود بدان اشاره کرده و همین همراهی و مرافقت بود که علامه را بر نوشتن آن در منقبتش واداشت که بصورت عنوان و اصل مضمون باعث علاقمندی و سرگرمی محافل اهل علم است .

« با شیخ محمد فاخر جهتی دیگر هم شد که علم حدیث در مدینه منوره از يك استاد سند گردیم یعنی مولانا مخدومنا شیخ محمد حیات السندی و المدنی قدس سره . » (۲)

خلاصه شاه محمد فاخر در عالم حدیث آن شهرت و مهارت بدست آورد که او را بلقب محدث هندی بنای یاد کردن نهادند .

۱. تذکره علمائے هند ص

۲. تذکره سرو آزاد ص ۲۱۳

ارباب علم و ادب برای شاه فاخر بعنوان شاعر، مولف یا صوفی عارف عظمت و بزرگی قائل باشند یا خیر، ولی از مرتبه وی در علم حدیث منکر نمی توانند شد. همین سبب است که شاه فاخر موقعیت امام غیر مقلدین اختیار کرد و امروز در میان فرقه اهل حدیث دارای اهمیت عظیمی است بگفته میرزا مظفر جانجآن :

« بسیاری از کبراء دین را مشاهده نمودم بعد از یازده سال يك شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر است موافق کتاب و سنت دریافتم، با ارباب کمال را بر خردم آن قدر که نزد شیخ محمد فاخر ارزان شدم هیچ جا اتفاق نه افتاد. » (۱)

و شاید همین سبب بود که میرزا جان جان بر خلاف میل خود برای ملاقات پادشاه مرتباً می آمد، بدین مناسبت آزاد بلگرامی می نویسد :

« میرزا بر خلاف وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر می رسید. » (۲)

گذشته از عبارت مزبور آزاد بلگرامی از يك نامه میر محمد یوسف روابط میرزا مظفر جان جان و شاه محمد فاخر روشن میشود. عبارت نامه مزبور بقرار زیر است :

« شیخ محمد فاخر در رجب سنه تسع و مائده و الف (۱۱۵۹) به شاه جهان آباد تشریف آوردند فقیر

۱. تذکره سرو آزاد ص ۲۱۸

۲. سرو آزاد ص ۲۱۸

را از ملاقات هسرتها حاصل شد و بعض رؤیا که در ملاقات ایشان دیده بودم بعید از عقل مینمود، بقدرت حق سبحانه و تعالی صادق بر آمد. و میرزا جانبجان مظهر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ شدند و باهم صحبتها گذشت. « (۱)

خلاصه شاه محمد فاخر عالم زبردست علم حدیث بود، و فقط همین قدر به که او مردم را درس حدیث میداد بلکه بدون هیچ بیم و خطر عمل هم میکرد. او مردم را بعمل کردن امریکه از حدیث ثابت میشد تلقین میکرد. بعنوان دلیل بر این امر در « تراجم علمای حدیث » درباره شاه محمد فاخر بر می خوریم که بدین طور است.

« تشریف بردن آن حضرت بدلهی (با استناد به سرو آزاد) دو بار مر قوم است. اغلب نخستین بار که شاه جهان آباد را رونق بخشید. در مسجد جامع به صدای بلند آمین بالجهر گفت عوام از مرتبه اش واقف نبودند در پی آزار شدند و مطابق عادت عام او را محصور کردند. آن حضرت فرمود اگر شما حرف من باور ندارید از عالم شهر خود این مسئله را پرسید آنها او را پیش حجة الله (شاه ولی الله) بردند. او فرمود آمین بالجهر از حدیث ثابت است. ازدهام عوام پراگنده شد. شاه فاخر عرض کردند چرا شما ظاهر نمی شوید. در این امر علناً نمی گوئید. جذاب حجة الله فرمود « اگر علناً میگفتم امروز شما را چه طور

نجات میدادم . « (۱)

شاه محمد فاخر دوبار زیارت حرمین شریفین مشرف شد . نخستین بار به ۱۱۵۰ هجری و دومین بار در سال ۱۱۵۵ هجری سفر اختیار کرد . بالاخره در طی سفر سید غلام حسن بلاگرامی که همسفرش بود بعثت یورش ناگهانی دشمنان رهسپار جهان باقی شد ، ولی شاه محمد فاخر برای زیارت خانه خدا مصائب روزگار را تحمل کنان روز دوم رمضان المبارک سال ۱۱۵۶ هـ به سلامت به مکه رسید . همان سال روز حج جمعه بود که مردم آن را حج اکبر میگویند . این بار جناب معظم له تقریباً سه سال در مکه معظمه اقامت داشت او در سال ۱۱۵۹ هـ به هند مراجعت کرد . ولی عشق دیار رسول مقبول نگذاشت که آن حضرت بقرار نشیند . در سال ۱۱۶۰ هـ از راه بنگال به سفر حج روانه شد . در راه دچار مصائب عظام شد و بالاخره بعثت باران بهالآباد برگشت . اما در سال ۱۱۶۴ هـ از شاه جهانآباد عزیمت سفر حج کرد و هنگامیکه به برهان پور رسید و دچار مرض مهلك سرسام شد و بالاخره داعی اجل را لبیک گفته ازین جهان فانی بعالم باقی شتافت .

راجع به وفات شاه فاخر میر آزاد تا ثرات خود را بدین عبارت ابراز داشته :

۱. تراجم علمای حدیث از ابویحیی امام خان نو شهروی ص ۳۳۷ ، شاید مؤلف با شاه ولی الله عقیدتی بمنزلۀ عالی داشت از این جهت در تفسیر جواب ولی الله کوتاهی کرده است . زیرا در هر زمان بعضی از علما از خوف پیاشدن فتنه و شر میان مردم به بسیاری از احکام شرعیه عیاناً عمل نمی کنند و شاید همین علت بود که شاه ولی بآمین بالجهر اعتقاد داشت ولی به آن عامل نبود .

« و احسرتا که این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران گذاشت . سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند . » (۱)

عجب اینست که بطوریکه از ماده « خورشید » تاریخ ولادتش استخراج میشود پس از غروب کردن این آفتاب علم حدیث تاریخ وفاتش از « زوال خورشید » حاصل میشود .

« چند مرتبه بمکه معظمه رفت و هم بوطن باز آمد . علم حدیث از شیخ محمد حیات مدنی سند نمود . چنانچه بار سوم که عزم مکه کرد در برهان پور اجل امان نداد . جان بجانان سپرد آروز یاز دهم ذالحجه بود . تاریخ تولدش خورشید و تاریخ وفات او زوال خورشید . » (۲)

صلاحیت علمی شاه محمد فاخر و خدمات دینی و ادیش را همه تذکره نویسان اعتراف کرده اند و نظر خود را بدین طور ابراز داشته اند که گوئی آنها بصلاحیت عالمانه اش نه فقط معترف اند بلکه معتقد هم .

شاه وجیه الدین لکهنوی زندگانی ابتدائیش و صلاحیت علمی وی را بعبارت زیر توصیف می نماید .

« آن حاجی آن ناجی ، آن معاملات درویشی ناصر ، حضرت

۱. تذکره سرو آزاد ص ۲۱۸

۲. بحر ذخار ص ۱۱۷

شیخ محمد افضل داشت و تلقین و طریق مجاهد از پدر
بزرگوار خود شاه خوب الله ساخت جامع بود میان علم ظاهر
و باطن، علم ظاهر از برادر کلان خود مولانا شیخ محمد طاهر
اخذ نمود. الغرض حق سبحانه تعالی شان عظیم، همت بلند
و نفس قانع باو عطا کرده بود، (۱)

گذشته از تذکره نویسان مزبور ویلیام بیل مولف مفتاح
التواریخ و عبدالحی عباسی مولف تذکره تعارف درباره شخصیت شاه
معظم له، و جود و سخاوتش رقمطراز است که مضمونش تقریباً با
بیانات فوق بلکه عیناً مطابق است یا اگر چنین بگوئیم که این تذکره
نویسان متفقاً فضائل و مناقب وی را مورد ستایش قرار داده و تأیید
یک دیگر کرده اند مناسبتر و اولی تر است.

خلاصه شاه فاخر یکی از اعظم علمای روزگار خودش بود.
مادامیکه زنده بود بمردم خدمتها انجام داد و پس از وفاتش تصانیف
وی امروز هم در حل مسائل علمی و ادبی و فقهی تا اندازه زیادی
معاون و مساعد تواند بود. مطالعه بیانات تذکره نویسان این نکته
را میرساند که شاه معظم له یک عده بزرگی از تالیفات خود ییادگار
گذاشته. مولوی رحمن علی می نویسد:

« ویرا تصانیف بسیاراند از آنجمله قره العینین فی مسئله
رفع الیدین، نورالسنن و درة التحقیق وغیره مشهور
هستند. » (۲)

۱. بحر ذخار ص ۱۱۷

۲. تذکره علمای هند ص ۲۰۷

بعد از مطالعه بیانات تذکره نویسان این نکته بخوبی واضح میشود که شاه فاخر صاحب تصانیف کثیره بود. گذشته از این راجع به تصانیفش به تبصره‌ها و نظرهای مردم بر می‌خوریم که آنها را راقم الحروف قبلاً پیش کشیده ولی حیف که با وجود منتهای جستجو و کوشش نسخه‌ای هم از تصانیف منشورش بدست نیامد. دیوانی از شعر البته کتابخانه اجملیه را تا کنون رونق افراست.

بیشتر دیوانش بر غزلیات مشتمل است که در آنها شاه معظم له از استاد غزل حافظ و از سبک سعدی پیروی کرده است. در غزلیات خود تا اندزه زیادی اندیشه‌های مذهبی و فلسفی راجا داده ولی درجه استادی بمنزله ایست که روح غزل از هیچ جا مجروح نمی‌شود. برای توضیح این مطلب غزل زیر ملاحظه شود.

دراز گذشته بصحرای بی‌هوائی ما

زبان شکوه خار از برهنه پائی ما

ز نقش پاست تهنی دست بی‌هوائی ما

دریده جاده جگر از برهنه پائی ما

دعای دلشدگان بیخدا چو تیر قضا است

حذر کنید از این ناوڪ هوائی ما

بنوبهار جمال تو خرد باطل شد

برنگ برگ خیزان چهره طلائی ما

بیک لباس شب و روز و ماه و سال گذشت

چو چرخ کهنه نشد خرقة ریائی ما

هلاک جلوه یکتائی و فرقی نیست

ز خود نمائی ما تا خدا نمائی ما

ز سجده که ریائی کار نگشاید
 چو شمع ترك وجود است جبه سائی ما
 هنوز از غم شاه شهید خون گرید
 دلاست دانه تسمیح کربلائی ما
 بانظار در آغوش کردنت مردیم
 چو موج سر بعدم زد بغل گشائی ما
 زهد ز منت خاك استخوان ما زائر
 همین بود بسك طیبه آشنائی ما

همچنین از غزل دیگر شاه معظم له ملاحظه شود که در آن چه
 طور بکمال چا بکدستی، نا گفته به بودن حالت عاشق را پس از گرفتار
 آمدن به محبت محبوب، وصف کرده است ولی در مقطع بر غزل
 رنگ دینی غالب می آید. واضح باد که نزد شاه معظم له مراد
 از محبوب ذات پروردگار عالم است و عالم نا سوت را جلوه گاهش
 قرار داده بدان اشاره میفرماید .

در جلوه گشت حالت خورشید تباہ است
 هر تار شعاعش مژه چشم سیاه است
 بی روی توام سرکشی از هر گل باغ است
 بر راستی دعوی من سرو گواه است
 مانند سپندی که کند جائی در آتش
 سرمایہ حال دل من بی تو يك آہ است
 هم صورتی اهل معانی نکند سود
 مه آخر ماه همچومه اول ماه است

سر حلقه ارباب جهالت نتوان شد
تخت و کله شاه جهان تخته کلاه است

گر شاه رسل يك نظر مرحمی کرد
هر کوه گنایم به قیامت پر کاه است

اینك يك غزل دیگر که در آن شاعر به تفسیر اندیشه‌های
دینی خود در مقطع پرداخته و مانند اشعار فوق نمونه خوبی
از تغزل هست .

دنیا هنر نباشد جای نظر نباشد
زو کس خبر نباشد گر بی خبر نباشد

تو آفتاب تابان من شبنم زمستان
در جلوه تو جانان از من اثر نباشد

يك کس ز اهل دنیا نیاید بچشم دلها
چون گرد باد صحرا خاکش بسر نباشد
با چشم تر توان رفت چون در جگر توان رفت
را هوش زهر توان رفت گر بال و پر نباشد
تا شد بطیبه زائر کو بادشاه جابر
گر نقش پای زائر تاجش اثر نباشد

گذشته از غزل مزبور ، این غزل غیر مردف زائر بعنوان
نمونه عرض میشود که به عظمت شاعرانه وی و علو فکریش میتوان
پی برد . بر سبك نگارش سادگی حکمفرماست . وی در ادا کردن
اندیشه‌های دقیق و پیچیده به نحوی آسان کاملاً مسلط بود . اینك غزلی

از وی که با سادگی بیان بالباس ضایع و بدایع مزین و موشع است :

چون سایه بدنبال تو هر چند دویدیم
از پستی طالع رخت ای ماه ندیدیم
شد پنجهٔ مرجان بنظر تاگل رنگین
از باغچهٔ حسن بدست مشره چیدیم
در وسعت بی‌تابی دردت فلک آسا
در خانهٔ خویشیم بهر جا که رسیدیم
بیهوده لب طعنه چرا بر تو گشایم
از هیچ گلی بوی محبت نشنیدیم
لاغرانی ما چه کنند بیش از این سود
در بزم تو در دیدهٔ اغیار خاییدیم
با غیر هم آغوش شده با ده کشی کرد
دیدیم و همین ساغر خمیازه کشیدیم
در جستن کوی تو نمودیم سفرها
چون ریگ روان گر چه بجای نرسیدیم
این اشک دمام ندهد فرصت آرام
چون دانه مگر در گنر سیل دمیدیم
تا پاره نکردیم همه دفتر آراء
زائر ز احادیث بمطلب نرسیدیم

يك غزل دیگر نیز بعنوان نمونهٔ کلامش عرض خدمت میشود
که در آن شاعر با مهارت تمام رابطه‌ای که در میان عاشق و محبوب
حقیقی است نشان داده است .

من و بلای ستم‌های این و آن دیدن
 ترانیدیدن و دیدار دشمنان دیدن
 چه آرزوی تو خود را بجان توان دیدن
 ولی نه شادی جان مخالفان دیدن
 تو خود بفهم که شد مانع نفس زدنی
 چو شمع بزم مرا شعله بر زبان دیدن
 بزیر سایه خط لب دلم آسود
 غریب خوش شود از گرد کاروان دیدن
 مرا نموده ز تحریر جور چشمت منع
 دوات زا و غم انگشت در دهان دیدن

خلاصه اینکه قسمت مهم غزلیات شاه محمد فاخر متخلص بزائر
 سرشار از مضامین معرفت است . اگر همه آنها را عرضه میکردیم
 نا انصافی ادبی نمی بود یا راه مبالغه نمی پیمودیم . ولی از بهر اختصار
 بر غزل زیر اکتفا میشود . در این غزل اندیشه‌های فلسفی را با دلایل
 و براهین سروده است .

شب روشنی کلبه احزان که بودی
 من بیتو بجان آمده‌ام جان که بودی
 دستم بود از هجر هم آغوش گریبان
 اے عربده جو دست و گریبان که بودی
 من بیتو بویرانی عالم شده‌ام شاد
 آباد کن خانه ویران که بودی
 از حلقه آن زلف صدایی نشنیدم
 ای باد صبا سلسله جنبان که بودی

چون ذره برقص آمدم و خلق ندیدم
 خورشید سر شعله و ایوان که بودی
 هر پیر و جوان بیتو خراب اند بصحرا
 ای شوخ، سبق خوان دبستان که بودی
 ناخن بدل من زدی ای ابروی خمدار
 بیت الغزل و مطلع دیوان که بودی
 ای طیه جدا گریه کن ای زایر بیتاب
 درباب که تو بلبل بستان که بودی

گذشته از غزلیاتی که در بالا درج شد، رباعیات متعدد وی هم شامل کلیات هستند که مطالعه آنها به تعیین مقام و منزلت شاعرانه زائر کمك عظیمی میرساند. درین امر تفاوت نظر نیست که شاه محمد فاخر یکی از مولفین توانا و شعرای عظام عصر خود بود. او دارای يك موقعیت ممتاز در میان معاصرین خود بود و در بزم عوام از محبوبیت برخوردار بود. شاید همین سبب بود که کلامش خواه غزل باشد یا رباعی مضامینش بر مسائل دینی و حقایق زندگی تا اندازه زیاد مشتمل بوده از این جهت چه در نزد عوام و چه در نگاه خواص به موقع قبول افتاد.



شاه محمد ناصر افضلی

پدر بزرگوار شاه محمد اجمل یعنی شاه محمد ناصر فرزند سومین شاه خوبالله بود . شاه ناصر از اعظام دانشمندان روزگار خود بود . ولادتش یکم ماه محرم سال ۱۱۲۲ هـ برابر با سال ۱۷۱۰ میلادی در همین دایره اتفاق افتاد . تحصیلات مقدماتی خود را بخدمت برادر بزرگوارش شیخ محمد طاهر بیایان رساند . سپس به تلمذ پدر بزرگوار خود شاه خوبالله و دایی محترم کمالالدین حقیر در آمده در علوم متداوله تسلط کامل بدست آورده و نیز در خدمت همین استادان علم باطن هم تحصیل کرد . در صغرسن پدر بزرگ مادریش ، شاه محمد افضل ، او را بحلقه ارادت خود آورد . مانند برادر بزرگتر خود او نیز ولی مادرزاد بود . و در همان دوران نوجوانی صاحب شهرتی عظیم گشت . انیک عبارتی از بحرذخار که نمایانگر زندگانی ابتدائیش می باشد .

« آن صاحب ولایت مادرزاد . آن از رسم علایق آزاد ، آن باحوالش خلق فاخر حضرت شاه محمد ناصر پسر سوم شاه خوبالله است . بدستور برادر خود او ولی مادرزاد بود . در ایام طفولیت بیعت بخدمت افضل نموده و تلقین و اکتساب از پدر خود ریافته طریقه تکمیل رسید . و این قدر مشقت و ریاضت شاقه کرده بود که در عین جوانی آثار پیری بروی آشکار گشت . علم ظاهر از برادر بزرگ خود شیخ محمد طاهر و ملا کمالالدین خال خود تحصیل

نموده تصرفات بسیار داشت ۰ (۱)

میر غلام علی آزاد در تذکره ارزشمند خود (سرو آزاد) در وصف حالات ابتدایی زندگانش بدین منوال رقمطرازی نموده است :

« برادر اعیانی شیخ محمد فاخر زائر است ۰ کسب کمالات از حاشیه محفل والد ماجد خود شیخ محمد یحیی و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر قدس الله اسرارهما نمود ۰ و از علوم صوری و معنوی بهره‌ای وافر اندوخت ۰ جد بزرگوارش شیخ محمد افضل او را در خرد سالی مرید گرفت و بعد فوت پدر والا گهر برمسند آباء کرام مربع نشست و طریقه انبیه اسلاف را باهتمام نگهبانی کرد ۰ (۲)

وی پس از وفات پدر بزرگوار برمسند آباء بهر رشد و هدایت خلق، متمکن شد و به تبحر علمی خود و ریاضت نفس و حق شناسی درمیان خواص و عوام شهرت و مقبولیت عظیمی را دارا شد ۰ میر غلام علی آزاد با گرامی یکی از معاصرینش صمیمی ترین دوست وی بود و او خودش بدین مطلب اعتراف کرده :

« فیمابین فقیر و او اخلاص خاصی بود ۰ (۳)

پس از متمکن شدن برمسند اجداد با نجبیه بی‌بی دختر قاضی ولی احمد نصیرالدین پوری ازدواج کرد و از وی چهار دختر و دو پسر

۱. بحرذخار ص ۱۱۷

۲. سرو آزاد ص ۲۱۹، ۲۲۰

۳. سرو آزاد ص ۲۲۰

بوجود آمدند . فرزند ارشد شاه غلام خوب الله نجفی در جوانی وفات یافت و دیوان فارسی اش که از خود یادگار گذاشته بود بدست روزگار از میان رفت . عمرش بوقت وفات سیزده سال بود . فرزند دومین شاه محمد اجمل بود که بنامش دایره مزبور را شهرت حاصل شد .

بیشترین مدت زندگی شاه محمد ناصر صرف خدمت به مردم گردید و مابقی بخدمت علم و ادب بصرف میرسید . تعداد ارادتمندانش بس عظیم بود . در ایام جوانی این جهان فانی را بدرود گفت . کلیه تذکره نویسان بر این متفق الرای هستند که شاه ناصر در سال ۱۱۶۳ هـ درگذشت و بدین مناسبت میر غلام علی آزاد بلگرامی بدینطور اظم-ار نظر کرده است که موجب تائید نکاتی که ما ذکر کردیم است .

« حیف که در عنفوان جوانی آن شجر سایه افکن از پا افتاد .

و این حادثه بیست و یکم جمادی الاولی روز چهارشنبه

وقت نماز مغرب سنه ثلث و ستین و مائه و الف

(۱۱۶۳) واقع شد و پائین روضه منوره شیخ افضل جد

خودش مد فون گردید . » (۱)

شاه وجیه الدین لکهنوی هم وفات شاه محمد ناصر را بدین طور

متذکر شده است :

« وقت وفات این مقدمه فرمود : چون بمیرم پس از هرطرف

قحط و وباء رو نماید ، همچنان واقع شد . بتاریخ بیست و

یکم جمادی الاولی وقت مغرب روز پنجشنبه سال يك هزار

یکصد و شصت و سه از این عالم درگذشت . » (۲)

۱. تذکره سرو آزاد ص ۲۲۰

۲. بحرذخار ص ۱۱۷

آزاد بلگرامی بمناسبت وفاتش قطعه ای نظم کرده است که در آن نسبت به اسدالله غالب و بشاه معظم له هر دو مراتب ارادتمندی را ابراز داشته و تاریخ وفات وی را برشته نظم کشیده است که بقرار ذیل است :

« افضلی شیخ کامل و غالب

آرمیدند در ریاض ارم

سال تاریخ گفته غمزده

آه رفتند « هر دو زین عالم » (۱)

۱۱۶۳ هـ

گذشته از آزاد بلگرامی صاحب بحرذخار نیز از يك جمله تاریخ وفاتش را استخراج کرده است که دلیل بر عظمت شاه معظم له است .

« آه اله آباد ویران شد ، تاریخ وفات اوست . پائین مرقد

بیرون روضه حضرت شیخ محمد افضل مدفن یافت » (۲)

مطالعه تذکرة های مختلف میرساند که شاه ناصر ثیرنویسی صاحب اسلوب و توانا ترین شاعر عصر خود بود . مادامیکه زنده بود دین و ادب را خدمت کرد . دلیل این مدعا تصانیف وی و دیوانش می باشد . صاحب تکملة وفیات از تصانیفش بدین عبارت ذکر میکند :

« از بدایع تصنیفات ایشان است کتاب منتخب الاعمال ،

کتاب جواهر نفیسه رساله اذکار عشره و کتاب تنبیه الاعزّه

و غیره و سه دیوان مشتمل بر قصائد و مثنوی ، رباعیات

و قطعات » (۳)

علاوه بر این مفتاح التواریخ، بحرذخار، و سرو آزاد که تذکره‌های کم نظیر و گران بها هستند بمناسبت تصانیف شاه مزبور عبارت مذکور فوق را تصدیق کرده اند. از تصانیف منشور جواهر نفیسه و اذکار عشره دو کتاب با ارزش و يك دیوان باقی مانده است. و آثار دیگر و دو دیوان را مرور زمان از میان برده. پیش از ذکر صلاحیت شاعرانه بنظر مناسب میرسد که تصانیف منشورش را مورد بحث قرار دهیم.

جواهر نفیسه بر اشغال و اعمال مشتمل است. این کتاب دارای چهار باب است و هر باب به ده فصل تقسیم شده. در این رساله از اشغال و اعمال همه سلسله‌های عرفانی کشف ارواح، ذکر نفی و اثبات و همه گونه نماز مثلاً نماز کن فیکون، نماز حاجت، استخاره و دعا‌های دیگر مثلاً دعای دفع اعداء و غیره مفصلاً بحث شده است. زبانش ساده و آسان است. ساخت جملات بر تسلط به کار برد الفاظ شعر است و اکثراً همان الفاظ بکار رفته که به آسانی به فهم عوام بگنجند. لذا از استعمال الفاظه غریب و نا مانوس اجتناب شده است. بازهم سبک وی از جلالت عالمانه حاکی است. بعنوان نمونه اینک اقتباسی از کتاب مزبور را می آورم. در این عبارت مولف از امور مربوط به کشف ارواح سخن میگوید:

و ذکر مکاشفه ارواح طریقه‌ش آنست که بطرف راست گوید یا احمد و بطرف چپ یا محمد بسوی آسمان یا احمد و بجانب دل یا محمد و گفته‌اند که مداومت بر این ذکر سبب آنست که روح حضرت خیر الانام علیه الصلوة

والسلام و روح دیگر انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام من الله
المنعم مکشوف ذا کر شود . و پوشیده نماند که اینجا
نوشتن چند چیز ضروری است که تا حال در هیچ جا نوشته
ندیده‌ام . اما همین صحبت آن جناب دریافته‌ام یکی آنکه
چون ذا کر باین ذکر مشغول شود باید که بطهارت
جميع اعضاء و قوای ظاهری و باطنی بجلسه تشهد مودب
وار به نشیند و روبسوی قبله کند . (۱)

شاه محمد ناصر یك نثر نویس زبر دست عصر خود و در عین
حال شاعری بر جسته بود و به افضلی تخلص داشت . تذکره‌های
مختلف دلالت میکنند که علاوه بر تعداد کثیری تألیفات منشور صاحب
سه دیوان است که یکی از آن دیوانهای گر انقدر در کتابخانه اجملیه
تاکنون وجود دارد . علت اهمیت این دیوان در این نکته است
که شاه معظم بدست خودش پیش گفتار کلام خود نوشته است و
طبعاً بجمع آوری آن قیام نموده . مطالعه دیوان به اثبات میرساند که
شاه ناصر برفن شعر اعم از غزل ، قصیده ، مثنویات ، قطعات و رباعیات
تسلط کامل داشت . خلاصه که هیچ یك از اصناف سخن نیست که
وی در آن طبع آزمایی نکرده باشد . شهرت کلام و مقبولیتش بدرجهای
رسید که مردم به او لقب ناصر هندی دادند چنانکه از مرآة محمدی
بر می آید :

« شعر بدرجه کمال بود و مردمان آنوقت ایشان را ناصر علی

ثانی میگفتند . « (۱)

بصلاحیت شاعرانه شاه معظم له آزاد بلگرامی بعبارت زیر
اشاره کرده است :

« ذكاء و ذهن بدرجۀ کمال داشت که شعر بسرعت تمام

میگفت صاحب دیوان است . » (۲)

همان گونه که قبلاً بیان گردیده است شاه ناصر در تمامی زمینه‌ها
وفنون شاعری مهارت خاصی را دارا بود اما غزلیات سروده شده
توسط وی از محبوبیت بیشتری در میان عوام برخوردار گردید .
از جمله مواردی که در شهرت و محبوبیت غزلیات وی تاثیر بسزایی
بجای گذاشته است می توان از تسلسل لا یتناهی ، سادگی و شیوایی
در بیان سخن به میان آورد .

و هم چنانکه بنظر می رسد این غزلیات جلوه گر دریای بیکرانی
است از مضامین که در آنها امواج ترکیبات نادره و استعارات بدیعه
به جهش و تلاطم بر می خیزد . در تایید توضیحات بالا بخشی از
غزلیات وی بعنوان نمونه ذکر می شود :

خضر راه نیست حاجت این دل شوریده را

میکنند بیدار فریادم ره خوایده را

کے بچشم من در آید شاهد مضمون غیر

مارهم دیگر نموشد جامه پوشیده را

میتوان دیدن بخون بیگناه عاشقان

خواب راحت نیست ممکن چشم محنت دیده را

سخت یترسد که بردامانش افتد خون من

بی سبب سرعت نباشد یار دامن چیده را

میتوان راضی نمود از غمزۀ یا عشوۀ

سهل باشد استمالت عاشق رنجیده را

دل بسودای سر زلفت پریشانی کشد

خاطر جمعی نباشد خوب وحشت دیده را

ناخنم چون شانۀ زلف بتان فرسوده شد

میگشایم بسکه غمهای گره گردیده را

نیست ممکن هیچ تعبیر از برای خواب راه

غفلت من خون بدل کرده است صاحب دیده را

شعر من در مجمع اشعار یاران ظاهر است

می شناسد هر کس از تو جامۀ پوئیده را

شد زبانم افضلی هم چون گل سوسن کبود

شب مکیدم بسکه لبهائی می مالیده را

اکنون يك غزل دیگر عرضه می کنم که در آن شاعر مهارت و

تبحر خود در غزلسرائی را بعد اکمل رسانده است. پس از مطالعه این

غزل و غزلهای متعدد دیگر تخمین توان زد که شاه معظم له عناصر

حزن و یأس را در کلام خود تا اندازه بسیار کمی جا داده و بصورت

يك عاشق با حوصله بنظر میرسد .

گر چه شمع افزود نور آبروی خانه را

داد برباد فنا خاکستر پروانه را

خانه دریا دیدن برحس دم ایستاده است

چون حباب از دم زدن سازند ویران خانه را

اینکه میگویند مجنون مرد یکس باطل است
 خاك بر سر یافتم از مرگ او ویرانه را
 حق شود ظاهر ز دل خون لخت از غم میشود
 جز الف نبود رقم بر اوح هرگز شانه را
 سنگ طفلان بسکه میبارد زهر سو بر سرش
 قبر سنگین نیست حاجت بعد از دیوانه را
 میکنند هر شب و خوار رشك و میخواند نماز
 شمع میداند مصلاي پر پروانه را
 و اینك يك غزل دیگر که سر شار از علو همت است
 زمان دوری دلدار دور نزدیک است
 چو روز حشر که بسیار دور نزدیک است
 هراز قصه معراج خوب شد معلوم
 که ره به نسبت سیاه و دور نزدیک است
 ز قرب و بعد اجل بیخبر بود زن و مرد
 چو خواب دیده همیار دور نزدیک است
 بخانه دید زلیخا بخواب یوسف را
 مقام و منزل دیدار دور نزدیک است
 چو مرده که بخاکش بصرح خانه نهند
 بسینه ام دل افگار دور نزدیک است
 نه بر فلك اثر او نه بر سرم گذرش
 که گفته است بمن یار دور نزدیک است
 بکنج خانه نشستم من از تهی دستی
 بمقاسان ره بازار دور نزدیک است

هلاک بیم و امید افضلی فلك دارد

مرا که وعده دیدار دور نزدیک است

علاوه بر غزلهای فوق الذکر قطعاتی چند از دیگر غزلیات وی که حاکی از صلاحیت قوی شاه ناصر در تفسیر عقاید مذهبی در غالب شعر می باشد در دست است و بنظر می رسد که به موفقیت نهضتی را که دیگر شعرای فارسی زبان برای توسعه دادن به مضامین غزل بر پا نموده بودند شاه ناصر با گنجانیدن تمایلات و افکار مذهبی در این قالب کمک شایانی کرده باشد بگونه ای که هیچ مورخ ادبی نمی تواند منکر آن باشد . اینک غزلی سروده شده توسط شاه افضلی در زیر می آید :

احسان فلك به عاشق شیدا نکرده است

جائے ندیده ایم که بیجا نکرده است

از نعمت وصال کیسه بهره ور شود

کاه روز را حواله بفردا نکرده است

بیهوده گو که خاک بسر افکند مدام

چون سیل هر که روی بصحرا نکرده است

خون شد دلم ز دست حنائی که بسته

کو فتنه ای که دوست تو بر پا نکرده است

کرده است آنچه ناله بمنجنون عشق دوست

بانگ درای محمل لیلی نکرده است

ایمان بغیب آر که جز ذات خود خدا

سردهان تست که پیدا نکرده است

لاف صفای جوهر ذاتی چه سان زند
 آئینه روی یار تماشا نکرده است
 مردی که زن نخواسته آزاد از بلاست
 تا بوده است میل بدنیا نکرده است
 ایثار کرد نعمت خود را برائے غیر
 یعقوب دفع جذب زلیخا نکرده است
 کرده است با دلم دل سنگینش افضلی
 با شیشه آنچه سختی خا را نکرده است

غزل دیگر

بمعنی میرسد دل چون تامل صرف میگرد
 صدای نغمه در گوش عزیزان صرف میگرد
 چو رنگ شیشه ساعت زمانی نیست آرام
 بکار دیگران روز و شب من صرف میگرد
 نواها میکنند چون ساز مطرب برده حشمت
 نگاه آشنا از جوش الفت حرف میگرد
 چو بر دارد نقاب از چهره خود آفتاب من
 دل افسرده ام صد پاره همچون برف میگرد
 ز بس خونم ترا در افضلی از شعر پروردم
 سیاهی در دوات و خامه، ام شنگرف میگرد

غزل دیگری

تو ظالم کردی خواهم ترا چرا نرسد
 خدا کنند که بفریاد من خدا نرسد

فزون تر از یدبضا کشاده پیشانی ست
 اگر بدامن مقصود دست مانرسد
 شب سیاه وره دور و همزمان رفته
 هزار حیف اگر بانگ از درا نرسد
 بیادرتف سیاهش فتاده در شب هجر
 کدام قطره اشک که تایا نرسد
 بزخم سینه من سرمه کار مرهم کرد
 خدا کند که بمشگران او بلا نرسد
 علاج درد خود از دوستان نمی خواهم
 که ابتداء غم او به انتها نرسد
 اگر چه یوسف مصری عزیز دلها شد
 ولی زروی ملاححت بمصطفی نرسد
 بهر نمط که جنون سرکنم رسم نادوست
 کدام سلسله یارب بمرتضی نرسد
 دگر برای چه برباد داد گردونم
 اگر غبار مزارم بکربلا نرسد
 بغیر جلوۀ حق نیست افضلی مغفور
 بخوبی کف رنگین اوخنا نرسد

غزل دیگر

خوش آنروز می که هر ساعت جمال یار میدیدم
 اگر می بست در از رخنه دیوار میدیدم

زمن آئینه وجوئبار و باغ و صحراهم
 بهر صورت که رو میداد من دیدار میدیدم
 اگر می بست راه رخنه هم از سخت حایلها
 بزرگ صورت دیوار خود دیوار میدیدم
 نمی دادند گرهم گرد دیوار توهم منزل
 بخواب خود نشان طالع بیدار میدیدم
 کجا من در خمیداران اومی آمدم ظاهر
 هزاران یوسف مصری بهر بازار میدیدم

غزل دیگری

پرده نیلوفری بر روی جانان دیده‌ام
 یا لباس کعبه بازلف پریشان دیده‌ام
 یا شفق یا رنگ پان ۱ یالاله یا خون جگر
 یالب لعل تو یا لعل بدخشان دیده‌ام
 در میانش دست خود یازلف مشکین تا کمر
 یا به شاخ سرو بیجان عشق جانان دیده‌ام
 بر سر او چتر شوخ افضلی هرگز نبود
 شعله طور از درخت طور تابان دیده‌ام

غزل دیگری

★ در نسخه اینجا کرم خورده است
 ۱ برگ تنبول

کفر زلف تو بود مایه ایمان کسے
 حال بر چهره تو آیت قرآن کسے
 جان اسیر مثره قاتل مردم باشد
 دل گرفتار خم زلف پریشان کسے
 سر بداهان تفکر شده و حیرانم
 برده از خویش تنم سرو خرامان کسے
 نیستم اشعب طماع و لیکن بخدا
 سیریم نیست بیک گل زگلستان کسے
 هیچ بے گریه قرار دل شیدا نبود
 گر به سرداده مرا تا لب خندان کسے
 غنچه سان خون خورم و اشک نریزم بیرون
 گر نسیم توزده از سر بستان کسے

خلاصه اینکه شاه ناصر در غزلیات خود مسائل حکمی و فلسفی را تا اندازه زیادی گنجانده است ولی احیاناً در نتیجه کثرت چنین اندیشه‌های مذهبی فیلسوفانه تغزل از میان رفته و از استادان خود سعدی و حافظ پیروی کرده و خواسته است که سبک آنان را در غزلیات خود جا دهد، ولی از آن نتیجه نباید گرفت که غزلهایی که بر اندیشه‌های دینی و فلسفی مشتمل اند قسمت اعظم دیوانش را تشکیل میدهند، بلکه در حقیقت غزلیاتش بر وسعت مضامین غزلیات افزوده. اینک ابیاتی چند از غزلیات مشهورش :

از غمت یارو سر خویش بدیوار زدن
 ما کجا و هوش لاله بدستار زدن

نیست جز یاد الهی بدل عاشق او
چون برآید نفس از سینه من گردد هو

همچون حنا زد ستش در خون دل نشستم
خود را خراب کردم او را نگار بستم

ز بس پیچیده‌ام چون شانه بازلف پری روی
برآرد سر جدا از هر شگاف سینه‌ام روی

صفای خاطر روشندان همین سخن است
چو صبح صافی آئینه‌ام زدم زدن است

زاهد از خلوت نشینی فکر صید عام کرد
چون نگین در حلقه خود از برای نام کرد

سخنور چون بمیرد شعرا مشهور تر گردد
 که صافی ترکند گرد یتیمی آب گوهر را

لب گزیده اغیار را چه بوسه زنم
عقیق کننده نام دگر چه کار آید

بے وجه نیست خامشی من بروز هجر
پیچیده است ناله جانکاه در جگر

شاه غلام قطب الدین مصیب

از نیاکان شاه محمد اجمل و شخصیت عظیم المرتبت این دایره شاه غلام قطب الدین مصیب می باشد که پسر عموی حقیقی شاه اجمل بود . راجع به ولادتش تذکره نویسان مختلف در کتب خود آورده اند که روزیست و نهم سال ۱۷۲۵ میلادی مصادف محرم الحرام ۱۱۳۹ هـ در همین دایره چشم باین جهان گشود و شیخ مبارک محی الدین از « نیک بخت ازلی بادا » تاریخ ولادتش استخراج کرد در این باب ملاحظه شود که صاحب خزینة الشعراء بهتر از همه تذکره نویسان بواقعۀ ولادتش اشاره کرده است :

« مصیب تخلص ، قطب العارفین ، قدوة السالکین ابوام ابی مولانا و شیخ و مشایخنا الشیخ غلام قطب الدین محمدی الهآبادی ثم اکملی حاجی الحرمین الشریفین ابن عمدة المحدثین مولانا شیخ محمد فاخر زائر قدس سره ، ابن قطب الاقطاب حضرت شیخ محمدیحیی المعروف بشاه خوب الله الهآبادی روح الله روحه ، مولد و منشاء او الهآباد است . شب شنبه شب دوم بعد نصف شب سنه یکم هزار و یکصد و سی و نه هجری قدسی بود . شیخ مراد محی الدین که از برادران وطن بودند تاریخش بدین نمط گفته که ماده اش اینست « نیک بخت ازلی بادا » (۱)

شاه غلام قطب الدین که بعداً در شعر گوئی مصیب تخلص اختیار کرد تحصیلات مقدماتی بخدمت پدر بزرگوارش شاه محمد فاخر و عم محترمش شاه محمد ناصر افضلی انجام داد و پس از آن بخدمت مُلا محمد برکت الله و مُلا کمال الدین شرف حضور یافت و کسب علم کرد . اما بگفته شاه وجیه الدین تکمیل همه علوم تنها در تلمذ مولوی محمد برکت الله اله آبادی کرد بدین مناسبت شاه وجیه الدین می نویسد :

« آن مشائخ هدایت کیش ، آن بزرگ عالی درویش ، آن صوفی متین ، حضرت شاه غلام قطب الدین خلف و خلیفه پدر خود حضرت حاجی محمد فاخر محدث است و ارشاد از عم خود هم یافته در ایام طفولیت که والد ماجد او بمکه معظمه رفت برمسند خلافت نشست . علم ظاهری اکثر از جابجا اخذ نموده تکمله تمام علوم بخدمت مولوی محمد برکت کرد . (۱)

گذشته از این عبارتی بدین مضمون در خزینة الشعراء هم یافت میشود که جهت اختصار از نقلش صرف نظر شد . خلاصه پس از تکمیل علوم دینی و دنیوی برمسند ارشاد متمکن شده بخدمت خلاق خدا پرداخت . در طول زندگانی خود با خدمت به خلق به خدمت علم و ادب هم پیوسته اشتغال داشت . بالاخره روز پنجشنبه نهم ماه شعبان سال ۱۱۸۶ هـ به اشتیاق دیار حبیب یعنی مدینه طیبه قرار از دست داده به حج بیت الله روانه شد . با شاه عالم پادشاه وقت ملاقات

کرده چندی بعد بمکه مگرّمه رسید و پس از آن بمدینه رهسپار شد و همان جابه مرض اسهال مبتلا شده و بعد از مراجعت بمکه به سال ۱۱۸۷ ه این جهان فانی را بدرود گفت و آنانکه به حج رفته بودند در جنازه شیخ شرکت کردند .

شیخ يك شخصیت عظیم المرتبه بود . بیشتر زندگانی وی صرف طاعت پروردگار شد . دلیل اقامت شیخ بمکه واضح است ، که او عارف بالله بود . صاحب بحرذخار درباره درجه و مقامش در معرفت ، واقعه زیر را نقل کرده چنین رقمطراز است .

« در آخر عمر بجذبۀ شوق بزیارت مکه معظمه و مدینه منوره رفت . مدت ها بقرار مانده روزی گفت امروز از رسول (ص) وعده شفاعت گرفتم پس بمکه آمده بیمار شد . شاه محمد وارث و دیگر همراهان گفتند . ترا در این ناتوانی بجبل عرفات بردن نمی توانم گفت . در زمان جناب رسول شخصی پیش از حج بمرد درشان او رسول (ص) فرمود که در روز قیامت اولیك گویان خواهد برخاست حال من مطابق آنکس است من هم ایك گویان در قیامت بیدار خواهم شد . در وقت سفر مکه معظمه کاغذی نوشته به محمد کاظم مرید و داماد خود سپرده بود . بعد فوت او که خبر آن از مکه رسید آن کاغذ را نيك دیدند نوشته بود که من مکه برای مردن میروم . در تاریخ سلخ ذی قعدة که شب ماه ذی حجه سال یکم هزار و یکصد هشتاد هجری بود وفات یافت . در قبه خدیجة الکبری

بسمت راست مدفون ساختند » . (۱)

در مورد وفات شیخ، ارباب علم بصورت تاریخ وفات ارادتمندی خود را نسبت به شیخ ابراز داشتند . برادر کوچکش شاه محمد اجمل از قطعه زیر تاریخ وفاتش را استخراج کرده است . علاوه بر تاریخ وفات ، شاه اجمل يك مسدس هم نوشته که پر از غم و الم است . اینجا فقط قطعه تاریخ وفات را درج میکنم .

چون قبله من غلام قطب الدین آه

رفت زین دارفا لبسوئی داراعلی

اجمل تاریخ سال فوتش گفتم

پیوسته در امان الهی بادا » (۲)

گذشته از شاه اجمل يك نفر از شاگردان مصیب منشی جگل کیشور المتخلص به بهار تاریخ وفات مصیب را نوشته است و از « قطب دین رفت زین جهان افسوس » سال وفاتش برمی آید :

دات پاک غلام قطب الدین

رخت بر بست زین جهان افسوس

دل سوزان من سوال نمود

سال این غم ز نوحه خوان افسوس

بادل زار و سوخته گفتم

قطب دین رفت زین جهان افسوس » (۳)

شاه غلام قطب الدین مصیب یکی از افاضل زبان و اعظم علمای دوران خود بود ، تذکره نویسان مختلف از وی بعنوان شاعر و

موافق ذکر کرده‌اند . عبارت زیر از بحرذخار بعنوان دلیل
ملاحظه شود .

« از تصنیفات اوست رساله دارالحرب و رساله متن و منطق
مع شرح آن ، مشنوی بستان الحقیقت و کلیات دیوان .
تخلص او مصیب است و از اجله خلفاء او حاجی محمد
وارث اله آبادی است» (۱) این بیان شاه و حمیه الدین لکهنوی
در تذکره‌های زیر هم تأیید میشود .

تذکره روز روشن ص ۴۳۱، تذکره میر حسن ص ۱۵۸ گلزار ابراهیم
ص ۱۸ تذکره قاموس المشاهیر جلد دوم ص ۱۱۳ و علاوه بر اینها عبارتی از
خزینة الشعراء میر ساند که شاه مصیب بزبانهای اردو ، فارسی و عربی
شعر سروده و سه دیوان بیادگار گذاشته . علاوه بر این دو رساله تحت
عنوان سوانح الهندیه و تحفة الامراء هم تألیف کرد ولی حیف که
این کتابها بمرور ایام از بین رقت نیز قول شعر بر آنست که زمینه
مخصوص شاه معظم له مشنوی بود . و از این جهت در جواب عده
کثیری از شعراء مشنویهایی سروده است . مثلاً مشنوی نان و قلیه مشنوی
شیر و نبات ، مشنوی غازی نامه مشنوی پرده عشاق . ولی تاکنون اثر
هیچ يك از این مشنویات پیدا نشده . در کتاب خانه اجملیه چند تا غزل
از مصیب بدست آمده که بر صلاحیت شاعرانه و تسلط وی بر شعر
گوئی کاملاً دلالت میکنند . مانند سایر شعرای خانواده اش کلام وی
بهترین نمونه سادگی و قدرت بیان است . چون شاه مصیب راهنمای

۱. خزینة الشعراء

۲. بحرذخار ص ۱۱۸

مذهبی بود در غزلیاتش اندیشه‌های مذهبی و فلسفی باندازه زیاد دیده
 میشود. معشوق غزلیاتش یا ذات حق تعالی است یا ذات رسول‌الله (ص)
 و هر جا شوق دیدار یار و کویش بنظر میرسد، چند تا غزل از وی
 درج می‌کنیم.

هست نام یار بسم‌الله در دیوان ما
 شاه است و ابروی او سورة قرآن ما
 نیست بدگفتن بدشمن هم طریق اهل فقر
 جذبه ننگی ست نام غیر در دیوان ما
 حاسد ما نیز خوش از غیبت ما میشود
 نیست در دنیا کسی محروم از احسان ما
 مانع وصل تو اشک بی سروپا گشته است
 سد راه کوچه‌ات شد بحر بی پایان ما
 هست یکتای سخن سنجان عهد خود مصیب
 قدردان اهل معنی خواجه یحیی خان ما
 غزل دیگر
 بگداخت همچو موم به تن استخوان مرا
 بر لب بود چو شمع سحرگاه جان مرا
 بنشینم و پای گلی نوحه سر کتم
 فرصت دهد اگر بچمن باغبان مرا
 کس سرگزشت خویش دم واپسین نگفت
 در دل بماند حسرتی از رفتگان مرا
 گاهی بجرم توبه کشد گه بجرم عشق
 افتاده‌است کار بان ناگهان مرا

از جور او مصیب نباشم حزین چرا
پیدا بود زهر لب زخم استخوان مرا

غزل دیگر

دل خواستم که باز ستانم نمی دهد
از بهر نعیم بوسه بجانم نمی دهد
میخواستم رسیده بکوی توجان دهم
يك لحظه مرگ بیتو امانم نمی دهد
شد مدتی که درد فراق تو ساعتی
در دست اختیار عنانم نمی دهد
چون نقش پای خاک زپیری فتاده ام
دستی زلطف تازه خوانم نمی دهد

غزل دیگر

مطرب آهنگ سفر کن بامن غم دیده
از اله آبادیان دارم دل رنجیده
در سفر دانم غریبی در حضر داغ وطن
کس ندارد در جهان چون من دل غم دیدم
عالمی خواهد زند خار حسد بردنم
باک نبود زانکه دارم دامنی چیده
خاکساری پیمه کن شاید که، مانند صبا
وارسی تاساحت آن نوگل بالیده
نوربخش يك جهان چون ماه و شب کردم مصیب
گر بظاهر در نظر دارم تنی کاهیده

غزل دیگر

که بگویند یار جانیه من
قصه آتش نهانی من
نه مرا مردنی نه زیستی ست
نگ مرگ است زندگانی من
ای اجل هان یار مقراضی
همچو شمع است سرگرانی من
ای صباگر کسی بحضرت یار
حالتم عرض کن زبانی من
متحمل شود چگونه مصیب
به بلاهای ناگهانی من

انتظار می‌رود که مضمون آفرینی شاعر برارباب نقد مخفی نخواهد ماندند همین شعر ملاحظه بشود :

ای اجل هان یار مقراضی هم چو شمع است سرگرانی من
گذشته از غزلهای مصیب که در بالا درج شد می‌خواستم که
چند اشعار از غزلیات متعدد وی که شهرت و مقبولیت بدست آورده
درج کنم . بهتر این بود که غزلها را کاملاً درج می‌کردم ولی چون
غزلها را تمام و کمال عرضه کردن امکان ندارد از آوردن آنها
صرف نظر کرده فقط چند تا اشعار بعنوان دلیل برکمال شاعرانه وی
درج میکنم .

تکمه پیراهن گلگون قبائی دیده است
از خجالت دیده ام سر در گریبان غنچه را

در حلقه حلقه خود صد دل نگاه دارد
يك سر هزار سودا گیسوی یار دارد

شب فراق به یادت ز دیده ترا
کدام چشمه که طوفان نکرد برسرما

مردیم هنوز بر لب من
چون شمع فرده دود آه است

گاه در بتکده گاهی بحرم سیر کنند
یار غارتگردین است خدا خیر کند

ز بلبل باغبان بی مروت سرگران دارد
که این بی خانمان ماتم چرا در گلستان دارد

سر راه تو گرفتم که نظر کنی نکردی
برهت ز پاناشستم که گندر کنی نکردی
دل ما ازین تمنا چو حنا تمام شد خون
که چون پله دست ما را نه مگر کنی نکردی

که واقف است ز راز شبانه من و تو
نبود تابه سحر کس میانه من و تو
مرا کنی دم آخر مصیب رسوا تر
رسیده است بهالم فسانه من و تو
گذشته از غزلهای شاه مصیب چند ایات از مثنوی شیر و نبات

یافت می شود که آنها را صاحب خزینة الشعراء بعنوان نمونه آورده است . این مثنوی در بحرخبب است که از فعلان ، فعلان چار بار ترکیب می یابد . در بعضی از جاها عین ساکن است و در جاهای دیگر متحرک . بعنوان نمونه ابیاتی چند در زیر نقل می شود .

مثنوی شیرو نبات

ای مانده ز موطن اصلی دور از ناز و نعم چنان مهجور
تا چند نیاری آنرا یاد تا کی نکنی ز الم فریاد
ای محو نموده هوای جنان دل بسته به حرص و هوای جهان
گر یاب تو عصیان کرد شعار زین بحر تو کشتی زود برآر
تا مهر سپهر وجود شوی آئینه بزم شهود شوی
گذشته از مثنوی شیر و نبات مثنوی دیگر شاه مصیب غازی نامه
است که بر ذکر فتوحات سلطان محمود غزنوی مشتمل است . این
مثنوی بگفته میرن جان ناتمام است ولی چند تا از ابیات را بعنوان
نمونه کلام عرضه میکنم :

چو محمود غازی شه نامور زبهر غزاست محکم کمر
به هند آمده کرد جنگ عظیم کشود و گرفته بسی زروسیم
صنم خانهها را بتاراج داد غنائم بدرویش و محتاج داد
چو مفتوح شد بر بندش سومنات صنم خانهها جمله شد بی نبات
یکی بت از آنجمله از عاج بود و در جمه بت درة التاج بود
شده حکم تخریب بت خانهها شمن عفو درخواسته گفت ها
بیاداش این عفو ممت کشم زروسیم و گوهر اگر مفاسم
مقدّر شده هفت لك روپیه رضا مند شد اهل عسکر همه
رضای سپه چون چنان دید شاه بفرمود آنگه شه دین پناه

شما گریزانند گردیده اید پی مال بسیار گردیده اید
رضای من اندر شکستمن بجاست مجاهد فروشنده بت کجاست

گذشته از غزلیات و مثنویات که ذکر آنها در بالا گذشت
شاه مصیب در اصناف دیگر ادب هم طبع آزمایی فرموده مثلاً رباعی
و مستزاد و غیره ولی جای تأسف است که دیوان مکملش دستیاب
نیست و هر چه در دست آمد کرم خورده و گزند رسیده بود .
ولی در جاهای دیگر نمونه‌هایی از نوع کلامش بدست می‌آید . در
تذکره خزینه الشعراء از وی يك رباعی و يك مستزاد بعنوان نمونه آمده
است و اینک هر دو :

عالم معلوم و التهدی (۱) می نازد زاهد بر زهد بی ریای نازد
با این همه تردامنی خویش مصیب بر عفو نمودن خدا می نازد

مستزاد

روزانه رقیب گل زباغت چینه — اے عربده جو
شبها بیگانه روبرو نشیند — با این همه جو
مارا بدو دیده دیدن ندهی — افسوس افسوس
گردون به هزار دیده رویت بیند — این چیست بگو



شاه خوب غلام الله نجفی

شاه غلام خوب الله از بزرگ ترین و مهم ترین شخصیت های دایره شاه اجمل بشمار میرود. او برادر بزرگ و حقیقی شاه اجمل است. بادر نظر گرفتن سنن خانوادگی شاه غلام خوب الله علوم متداوله را تا حد کمال تحصیل کرد. درباره وی چیزیکه ما را مجذوب میکنند اینست که باوجود صغر سن در آوان کودکی تسلط کامل بر همه علوم بدست آورد. در سن هفت سالگی از قرائت قران مجید فراغت و تا به سن شانزده سالگی رسید کتب عربیه و فارسیه را از نظر گذرانده نیز بر سخن سنجی و معانی یابی تسلط یافت. متأسفانه درباره تاریخ ولادتش همه تذکرها سکوت ورزیده اند. باز هم خزینة الشعراء راجع به زندگانی و تحصیل علوم توضیح میدهد.

مجمل احوالش اینکه بعمر هفت سالگی بدولت قرآن مشرف شد و بدو سال از تحصیل کتب متداوله فارسی و دواوین فراغت نمود. و رسائل فقه و عقاید کلامیه را خوب احاطه کرد. و صنف اوراد، اذکار و اشغال بمطالعه داشته باواخر سال دوازدهم هم تن بتحصیل کتب عربیه داده در چندگاه رسایل صرفیه را بحفظ در آورده بمصباح و نحو تاریکی های جهل از خود دور کرده بالجمله هر چه خوانده و شنیده و دیده همه از برداشته « (۱)

ولی متأسفانه دنیا نتوانست که از فضل و کمال شاه غلام خوب
 الله استفاده زیاده بکند. زیرا هنوز بمرحلهٔ شباب هم نرسیده بود که
 از این جهان فانی رخت برپست یعنی بروز دهم جمادی الاولی سال
 ۱۱۷۰ بسن شانزده سالگی این حیات فانی را بدرود گفت. خزینه
 الشعراء بدین عبارت از وفاتش ذکر کرده است :

« بصرصر تند حوادث در عنفوان شباب بعمر سه ماه و
 سیزده سالگی بتاریخ دهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد
 و هفتاد هجری چراغ عمرش خاموش گردید و عجب حادثه
 عظیم پیش آمد. انالله وانا الیه راجعون .

ماتمی شد که این خراب آباد این چنین ماتمی ندارد یاد، (۱)
 سال تاریخش از این قطعه می توان یافت که در تذکره
 مذکور آمد :

نجفی آن غلام خوب الله آه رحلت نمود از این عالم
 گشت دل پاره پاره تاریخش قلم سینه چاک کرد رقم

اگر چه شاه مزبور عمر خیلی کوتاهی داشت باز هم بواسطه کفایت
 ادبیش و صلاحیت شاعرانه خود شهرت عظیمی بدست آورد. از زمان
 کودکی بشعر و سخن سرایی رغبت میداشت و از سن ده سالگی
 بمشاعرات و محافل شعر بنای شرکت گذاشت و تخلص نجفی اختیار
 کرد. او در زمینه شعر شهرت عظیمی بدست آورد شاید همین سبب
 است که یکی از اساتید فن تحت تاثیر حسن اشعارش قرار گرفته بود که.

« من صاحب طبع مثل این طفل در ادراك معانی و بیان ،
انتقالات صرفیه و تصحیح قواعد و اعراب ندیده ام .
خوشاید آینه ای چنین پسری خلف صدق اوست و
خوشا خانه که این چراغ در دست القصه :

در این چمن چو گل ناشگفته می چید

بهار ناشده هنگامه خزان برپاست ، (۱)

شاه غلام قطب الدین مصیب کلام نجفی را جمع کرده از وی
دیوانی ترتیب داد و خودش بر آن پیشگفتار نوشت ولی افسوس
که مجموعه کلامش دستخوش روزگار شد . اما میرن جان چند سطر
از دیباچه دیوان و نمونه کلام وی در تذکره خود آورده و نجفی را
شاعری باصلاحیت خوانده و از وی به عنوان « طوطی شیرین زبان و
بلبل خوش بیان » یاد کرده است و به فصاحت زبان و بلاغت بیان
و مختصات شعری وی اشاره کرده و چنین رقم طراز است .

« طوطی شیرین دهان و بلبل خوش بیان ، ناشگفته گل
سرسبد بوستان فصاحت غنچه سرناگشوده چمن استعداد و
بلاغت غلام خوب الله نجفی در اوائل سیزده سالگی سلیقه
شعربافی و طریقه موشگافی سخن بمرتب داشت که غزل طرحی
مشاعره در اول روز بسر انجام می نمود تا سبب القای
نامش باشد . الحق اگر حیات مستعارش وفا میکرد بر دراو
گوش خسروی می نواختند . هیاهای نوجوانی بحسن ادب
و خوبی ذکا و فراست و نکته سنجی و معانی یابی تقید

بصوم، صلوٰۃ و جمعہ و جماعات و ادای فرائض و سنن
و نوافل و اشتغال بذکر و شغل و اعمال مثل او کم بعرضہ
وجود آمدہ « (۱)

انتخاب چند تا ابیات از کلام وی را بعنوان نمونہ می آوریم کہ
از مطالعہ آنها می توان در یافت کہ شاه نجفی باوجود صغر سن چہ
ذوق و استعداد شاعرانہای داشت . دراین تفاوت نظر نیست کہ اگر
حیات نجفی باوی وفا میکرد او یکی از شعرای نامدار زبان فارسی می
بود . شاید کہ اشعار زیر نظر نگارندہ را تأیید کنند .

عضو عضوم را زسوز سینه ام آتش گرفت
هرکہ می بیند تصور میکند مرجان مرا

شراب ناب کہ زان لعل لب کشیدم دوش
چہ تند بود کہ سوراخ کرد پہلو را

مشت خاک گرفت از قبرم گفت این خاک از مزار کسی است
ناصح از چشم اشکبار بیرس صدف دُرّ شاهوار کسی است

غنچہ باغ امیدم نہ شگفت عمر چون باد خزان رفت و گذشت

دیده با لعل لبش گر تر شود هرچہ بیرون آیدش گوهر شود

بهر قلم کشیدہ تیر و کمان آن بت شوخ دیدہ می آید

پادشاه هفت اقلیم دل است
هر که چون سیماب خاکستر شود
ز آه و ناله مرا مهلتی بده نجفی
که يك نفس برخ دلربا نظاره کنم

گفت چون فالة من تاسر کویش برسید
این صدائی ز گدای ایست که من می بینم
جبه پوشیدن و تسخیر خلائق کردن
این هم از مکرو ریای بی است که من می بینم

تمام داغ شدم لاله زار را چه کنم
خوشم بکنج قفس نو بهار را چه کنم
توان زکوئی تو قطع نظر نمود اما
دل بلاکش امیدوار را چه کنم
دلم بیاد دهانت چو غنچه خون شده است
که بی لب تو مئے خوشگوار را چه کنم



۵ — باب چہارم

ولادت و کودکی و تحصیلات مقدماتی
شعر گوئی و وفات و سیرت شاہ اجمل

در تاریخ تحول زبان و ادبیات فارسی نام شاه محمد اجمل سر آمد آن شخصیت‌های نامور و ادب دوست است که به زبان و ادب فارسی خدمات گرانمایی انجام داده‌اند و در عین حال در ترویج و تبلیغ علوم اسلامی نقش موثری ایفا کرده‌اند. او دومین فرزند شاه محمد ناصرالمخلص به افضل است. ولادتش شب پنجشنبه بعد از نیمه شب یازدهم شوال ۱۱۶۱ هـ مصادف با سال ۱۷۴۵ میلادی اتفاق افتاد. از تذکرها چنین بر می آید که او خودش تاریخ ولادتش را گفته است. میگوید «خورشیدم» پدر بزرگوار نامش محمد اجمل نهاد و کنیه‌اش ابوالفضل و لقبش ناصرالدین بود. بدین طور نام کاملش ابوالفضل ناصرالدین محمد اجمل است. بطور عمومی همه تذکره نویسان حالات شاه اجمل و خدمات ادیش را مورد بررسی قرار داده اند. ولی خزینه الشعراء بویژه حالاتش را مورد توضیح قرار داده است و حالاتی را که به ولادتش مرتبط است بدین عبارت ارادت آمیز بیان میکند:

«اجمل تخلص قبله ارباب مجدوعلا، کعبه اصحاب صفوت و صفا، قطب فلک عز و اعتلا، پیر و مرشد اولوالالباب، خدیو خداوند والا جناب شیخ الاسلام والمسلمین، پیرو شرع متین خدای نعیم، آبائی، جدی ابوای (۱) و مولای شاه محمد اجمل اله آبادی ابن حضرت شاه محمد ناصر افضل»

۱. از روی دستور زبان عرب این مردود لفظ که یکی جمع و دیگری مثنی است و برای فرد واحد بکار بردن معنای مناسبی ندارد.

قدس الله اسرارهما . ولادته یازدهم شوال شب پنجشنبه
بعد نصف شب سنه احدی و ستین و مائه و الف من هجرة
خیر البرية بود . تاریخ ولادت ایشان خود گفته اند و لفظ
خورشیدم یافته اند . (۱)

پدر بزرگوارش شاه محمد ناصر در آخرین کتابش تنبیه الاعزّه از
هر دو فرزند ذکرکنان چنین ارشاد فرموده است :

راحت جان غم رسیده من
حاصل العمر این کعب و حزین
که بود مالک هستیم را شاه
تا خداوند داد مقصودم
پسرے دیگرم عطا فرمود
دارم از وی امیدهای تمام
مرجع خاص و عام خواهد شد
شود آن نا مدار با اقبال
باشد او شمع خاندان من
باشد از فضل پاک حق دایم
متاثر شود و فرحت ناک
به طفیل محمد عربی
از جناب تو تا به روز قیام
سالکان طریق و آدایش
به محمد و آله الا مجاد

این دو فرزند نور دیده من
دو جگر گوشه من مسکین
اولین آن غلام خوب الله
مدتی در هوای او بودم
باز بر من کرم خدا افزود
کردم او را محمد اجمل نام
صاحب رشد و نام خواهد شد
مورد فضل ایزد متعال
خاندانم از او شود روشن
نام من تا به حشر زو قایم
بکمالات جعفر جدو پاک
فیض یاب از فیوض نیم شبی
که بروباد صد در و دوسلام
هم بر اولاد و هم بر اصحابش
فیض ایشان بما مبارکباد

چنانچه شاه محمد اجمل بتاثیر دعا و پیشگوئی پدر بزرگوارش به قبول عام برخوردار شد اما نصیب حضرت افضل‌ی پدر بزرگوارش نه شد که گلشن امید خود را بارور بیند . زیرا دیری نپائید که این حیات فانی را بدرود گفت . شاه میرن جان داغ یتیمیش و محرومیت وی را بعبارت زیر بوضوح بیان کرده است .

« در چار دانگ گیتی کمتر کسی است که از آن صاحب فضایل کثیره آگاهی نداشته باشد آنجناب با تفاق خاص و عام از خواص اتقیاء و الاتبار و از اجله مشایخ عالی مقدار هست و در تقدس ذات و تنزه صفات یگانه روزگار و در جمیع علوم دینی و فنون بقینه اقتدار عظیم داشته . آنجناب عمرش یک سال و هشت ماه رسیده که سایه عاطفت والد ماجدش از سرش برداشتند و گرد یتیمی بر چهره خورشید تئویرش نشاندند ، (۱)

پس از در گذشت پدر بزرگوارش مادر مهربان تعلیم و تربیتش را به عهده گرفت وی را برای تعلیم مقدماتی به مکتب فرستاد . ذات شریفش اسم با مسمی بود . نیز تربیت مادر بزرگوار و چیره دستی وی در کمالاتش اضافه زیاد کرد . او از زمان کودکی بسیار ذکی و زیبا بود و هنوز در مکتب تحصیل میکرد که جوهر جبلی بنا به بروز و ظهور گذاشت و در طی تحصیلاتش در مکتب قرآن کریم را حفظ بکرد و به همین نکته در قصیده ای بر سیل افتخار می گوید :

اگرچه بلبل شیراز خوش نوائی داشت

مرا چو طوطی هندی بود خوش الحانی

لسان غیب به حافظ اگر چه بخشیدند

عنایت است بمن هم ز حفظ قرآنی

وقایع مهمه زندگانی شاه اجمل و از مساعی مادر مهربانش
راجع به تعلیم و تربیت تفصیلات زیاد در دست نیست. باز هم شاه
نامبرده یکی از وقایع زمان کودکی اش را به زبان خودش برشته نظم
کشیده است که بر عظمت والده ماجده و نیز بر اطاعت خودش
از وی دلالت میکند. او تقریباً نه سال دارد، روز مبارک عید است
بچه های هم کلاس و هم عمرش جامه های نو پوشیده اند. او را شوق
پوشیدن لباس نو دامگیر میشود. مردم جامه های نو می آرند. ولی شوق
مادر بزرگوار که پیش نظر وی زندگی و آتیه فرزندش است از قبول آنها
نهی می فرماید و دستور میدهد که خرقة آبائی خود زیب تن کنند. او
خرقة خانواگی پوشیده با جماعت کثیره به مصلی تشریف میرد. و
ارادتمندان چطور این خرقة پوش را احترام میگذارند. اینک از زبان
خود شاه اجمل :

چنین یاد دارم بعهد صغر

نه بوده سنیم ز نه بیش تر

که ایام نو روز عید آشکار

شد و هم جهان شد پر از نو بهار

ببازار و کوچه طرب شد پدید

که فرداست نو روز از روز عید

به مکتب که اطفال اهل زمان

به همراهی من که بودند شان

پی عید خلعت بخوبی تمام

نمودند در بر همه خاص و عام

مرا نیز در دل هوس جوش زد
 که پوشیم خلعت بخانه شود
 پرستارها گرد من آمدند
 همه حلقه گرد من برزدند
 ز اقسام و انواع خلعت بدست
 بیاوردی و گرد من می نشست
 که مارا بدان حله آراسته
 نمایند چون سرو نو خاسته
 چون آن مادر من که جنت نصیب
 شود از طفیل رسول حبیب
 چو جمع پرستارها گرد من
 نظر کرد با غصه (۱) شد نعره زن
 نسازید فرزندان ما را خراب
 بیارید در پیش من هان شتاب
 چو آورد يك كس مرا پیش نام
 گرفته به برد با خوشیمائی تام
 بگفتا که دیبا و خزو حریر
 بین جمله باشد مهیا بگیر
 به بخش و بهر کس که خواهی بده
 بخاطر ملا لی از این غم منه

ولی گر بطرز بزرگان روی
 چو خواهی که مانند آنها شوی
 بکن بر خس پوشی خود قرار
 که خس پوشی آید در آخر بکار
 مرقع به زربفت پیچیده
 بر آورد آن مام سنجیده
 مراداد و گفقا که این خرقة گیر
 به از خزو دیبا و اطلس حریر
 که ز آباء اجداد و پیران ما
 ز خز خوب دانسته اند این عبا
 حریر است فخر شهبان و وزیر
 بود جامه کهنه فخر فقیر
 شنیدم ز ما در چون این حرف را
 نمانده بدین سان تمنا مرا
 در آن دم همه حله‌ای نفیس
 نمودیم بخشش بجمع جلیس
 نکردم نظر سوئے دنیا مگر
 همان دلق کهنه گرفتم بسر
 روانه شدم من سوی عیدگاه
 برای نماز جناب اله
 به همراهی من مریدان هزار
 همه بوسو دادے بر آن باربار

مثال بزرگان مرا درمیان

به بردند تا عید گه شادمان

نشاندند بر صدر مجلس مرا

به پیشم ستادند يك يك جدا

هر آنکس که بودند زربفت پوش

نشستند در صف پائین خموش

در آن وقت دریافت کردند خلق

که باشد چنین فرق زربفت و دلق

وقتی که او ده سال داشت از محبت مخلصانه مادر و تربیتش
محروم گشت و اکنون از سرپرستان وی فقط پسر عمویش شاه
غلام قطب الدین مصیب باقی مانده بود. در همین زمان برادر بزرگش
شاه غلام خوب الله نجفی و خواهرش هم درگذشت لذا طبعاً این
وقایع دردناک پی در پی در دل شاه اجمل تاثیر عظیمی گذاشت.
در جایی از منظومه از این حوادث جانکاه اشاره کتان بدین طور
می نویسد :

از حالت زار من مپرسید

ازین خبر غم سخن مپرسید

گویم چه از خراب حالی

گشتیم یتیم درخرد سالی

یعنی جناب والد من

آن غوث زمان خلد مسکن

ناگه زقضائی چون که او مرد

ظل شفقت ز فرق من برد

مادر در برکشید و نالید
 آخر او هم بمرگ خوابید
 هم خواهر و هم برادر من
 رفتند چون يك يك از سر من
 من در غم و پیچ و تاب ماندم
 آزرده دل و خراب ماندم
 در کشمکش زمانه دون
 ماندم زار و نحیف و محزون
 نوید که نیست دوست دارم
 در یاس که نیست غم گسارم
 بر حالت من که رحم آرد
 دست شفقت بر سر گزارد
 بودیم در این خیال بیدل
 افتاده بصد هزار مشکل

پس از درگذشت مادرش ، شاه غلام قطب الدین در حقش
 شفقت بزرگانه مبذول فرمود و به کلی بامر تعلیم و تربیتش همت
 گماشت . بسبب همین فیوض و برکات استاد صلاحیت و استعداد
 شاه اجمل شکوفا شد . این زمان آغاز شعر گوئی فارسی شاه اجمل
 می باشد . و در میان شعرای فارسی مقامی برجسته و مهمی بدست آورد
 مردم با کمال احترام و تعظیم با وی رفتار میکردند و سال خوردگان
 شهر از مهارت این بچه صغیرالسن در شعر گوئی و شعر فهمی
 حیران می ماندند . شاه اجمل خودش به این شهرت و محبوبیت پی

برده بود بدین جهت در کلام خود به این نکته اکثر اشاره کرده است . در اشعار یکه در زیر درج میشود به حالات خودش بوضوح اشاره کرده است :

مرا چون ز ده بر گذشت از سنین
 شدم در محافل مجالس نشین
 بهم چون فقیهان شهر و دیار
 بیک جا شدند صغار و کبار
 مرا نیز بر نام آبائی من
 طلب می نمودند در آن انجمن
 چو میرفتم آنجا بصد عزروشان
 همی یافتم صدر مجلس مکان
 همه کس بتغظیم برخاستی
 تو گوئی که محفل نو آراستی
 چو بیگانگان از فقیهان پیر
 نظر می نمودند چون بر فقیر
 که در عمر ده ساله سنجیده
 بعقل و بخوبی پسندیده
 کسی طفل ذی هوش مثلش ندید
 سراپا تمیز و سراپا رشید
 سوالی بمن کس گزار امتحان
 نمودی جوابش در آن دم بیان
 بیاوردی با فصاحت بلب
 همی داد می با هزاران ادب

به تحسین زبان هر صغیر و کبیر
 کشاده در آن مجمع دلپذیر
 چو ناگه سخن گفته هر بلند
 همه نغز و پر مغز خوش دلپسند
 زبان را فقیهان به تعریف من
 چون بر می کشادند در آن انجمن
 همه مرشد و هادی استاد من
 مصیب آن بود صاحب ارشاد من
 بهر جمع سر حلقه افقمان
 همه حشر بودند او بود جان
 چو حرفی بلندی زمن می شنید
 پر از عقل و فطرت سخن می شنید
 لب خود به تحسین نمی کرد و
 ستایش نمی کرد هرگز مرا
 دل من شکسته شده زین طریق
 شده در تحیر دل من غریق
 ز جولانی طبع خود بارها
 بگفتم یاران که استاد ما
 ز ما حرفهایم پسندش نمود
 لب خود به تحسین نه زان بر کشود
 شنیدم که با مرشدم گفت کس
 که دارد فلانی بدل این هوس
 که از وی اگر حرف خوش بشنوی
 به تحسین او لب تو جنبان شوی

چنین گفت استاد دیرینه سال
 زبان را نیارم بقیل و به قال
 از آن رو که گر من ستایش کنم
 به فرزند خود چون نیایش کنم
 ستودن بفرزند خود خوب نیست
 پسندیده عقل و اسلوب نیست
 که فرزند سنجد که اطوار من
 همه خوب شد خوب شد کار من
 بکسب کمالات از آن رو قصور

نمایان شود درکمالش فتور

شاه اجمل تاسن بیست و شش سالگی بخدمت برادر بزرگوارش
 حضرت مصیب همه وقت بکسب کمال و تحصیل علوم اشتغال داشت
 و در کلیه علوم عربی و فارسی معانی و بیان و عروض و منطق
 و فلسفه و تفسیر و حدیث و فقه و سائر علوم مهارت کامل بدست
 آورد . وی به تلمذ مصیب شاه اجمل جابجا اعتراف کرده است و
 نیز از عبارت زیر شاه میرن جان سید برمی آید که استاد محمد
 اجمل شاه مصیب بود :

« برادر عمزاد خود قطب العارفین حضرت شاه غلام قطب
 الدین تخلص مصیب ابن عمدة المحدثین حاجی شیخ محمد
 فاخر المتخلص بزائر ابن قطب الاقطاب حضرت شاه خوب
 الله اله آبادی قدس الله اسرارهم که یحیی تخلص داشتند
 (ترجمه اینها در حروف هر یکی می آید انشاء الله تعالی)
 پرورش یافت در سلاسل خمسه چشتیه و قادریه و سهروردیه

و مداریه و نقشبندیه تلقین یافت و از فیض صحبت برادر
 عمزاد خود بمرتبه رسید که فوق آن متصور نیست و
 بعد انتقال (۱) برادر خود سرپرستی فرزندان شیخین یعنی
 یحیی و افضل بخوبی نمود و در دانش و جود و فضل و
 کمالات از هم عصران خود گوئی پیشه ربود و در شرق
 و غرب مشهور گردید « (۲)

گذشته از شاه مصیب از اساتذۀ دیگر نیز شاه اجمل کسب فیوض
 و کمالات کرده است که اسامی ایشان بقرار ذیل است :

« علامه عصر مولانا محمد فصیح جونپوری ، مولانا محمد
 اسلم اله آبادی که مرید خاص جد امجدش شاه خوب الله
 بود و پس از درگذشت شیخ همو بود که جلد سومین
 مکاتیب شیخ را جمع آوری کرد . مولانا محمد یاسین
 خلیفه شاه خوب الله ، مولانا محمد ناصح شاگرد رشید
 علامه شاه محمد فاخر زائر ، قاضی القضاة محمد مستعد خان
 ونواب سعید الله خان عاشق که شاگرد محمد ناصر بود » ۳

در زیر ما بذکر چند نفر از استادان شاه اجمل به اختصار می
 پردازیم که از آن در باره اوضاع فرهنگی آن زمان حدس توان زد . این
 زمانی بود که دولت مغول (گورکانیان) به اوج شباب خود رسیده بود
 و باوجود مخالفت شهنشاه اکبر باعلوم اسلامیة به این علوم آسیبی

۱. انتقال بفارسی هندی بمعنی وفات می آید .

۲. خزینة الشعراء

۳. معارف از مقاله شاه سید احمد اجملی سجاده نشین دایرة مذکور

نرسیده بود و نه هیچ گونه نقصانی به رونق آنها راه یافتنه و نه از طرف امراء و علوم در قدردانی اصحاب کمال فرقی به ظهور رسیده بود . سبب رونق یافتن این علوم بار دیگر آن عکس العمل بود که در عهد جهانگیر در نتیجه تلقین و تعلیم شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی به ظهور پیوست و در عهد حکومت شهنشاه عالمگیر المعروف به اورنگ زیب به سرحد کمال رسید . اما عصریکه ما از آن ذکر می کنیم زمان زوال دولت مغول بشمار می آید . مطالعه تاریخ فرهنگی این دوره میرساند که رونق مجالس علمی و ادبی این روزگار مانند عهد سابق برقرار بود .

مولانا شیخ محمد اسلام اله آبادی

روابط شیخ محمد اسلام از آن لحاظ خیلی نزدیک است که او خلیفه ارشد و شاگرد رشید شیخ محمد یحیی المعروف شاه خوب الله اله آبادی بود . شیخ اسلام بعد از تعلیم و تربیت این شاگرد باهنر را برای تدریس در مدرسه خود انتخاب کرد . يك مفخر دیگر که بدان شیخ اسلام برخوردار است که او نیز جامع مجلد ثالث مکتوبات شاه خوب الله است . شیخ اسلام فرزند شیخ بایزید بن شیخ مبارک است . شاه خوب الله به تعلیم و تربیتش پرداخت و در دوم شوال ۱۱۳۶ هـ در سلسله نقشبندیه او را مرید ساخت و اوزیر نظر حضرت یحیی منازل سلوک را طی نمود . از عده بزرگی از مکاتیب که بنام شیخ اسلام نوشته شده بر می آید که شاه خوب الله او را چه قدر عزیز میداشته است و نیز بکمالات و فضائلش معترف بود شاه نامبرده شیخ اسلام را در یکی از مکاتیب بعبارت « مجمع الکمالات و الفضائل ... الشمائل ، سالک سبیل اقوم ، ناسک طریق احکم ، مجموعه راست کاری و

راست کبره‌اری ، شیخ اسلام اید توفیقه و تحقیقه معلوم
فرمایند ، (۱) مخاطب کرده است . خلاصه شیخ محمد اسلام حامل
فضائل گوناگون بود و همین سبب بود که همه حسنات و خوبیهای
استاد در شاگردش محمد اجمل بدرجه کمال بنظر میرسد .

شیخ اسلام بهترین شاعر فارسی و عالم جید روزگار خود محسوب
میشد . از تصانیف منشور وی البته اثری نیست . ولی بوسیله خزینه
الشعراء ابیاتی چند مشتمل بر حمد و نعت و منافع بزرگان دین بما رسیده
است . صاحب تذکره مذکور درباره شاعر بودن شیخ اسلام اشاره کنان
چنین می نویسد .

« مولوی شعرهم میگفت و کلامش بغایت پخته و
لطیف و موزون واقع شده هنگام جمع این ابیات چند که
مولوی در حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی علیه و
علی آله و اصحاب الصلوة و السلام و مدح پیر روشن
ضمیر خود گفته بنظر در آمده چیزی از آن زیب اوراق
سراپا ادواق میشود » (۲)

غرض که از کلام اسلام که بدست آمده نتیجه توان گرفت
که او در شعرگوئی تاچه اندازه متسلط بوده است در حمد آفرید
گار میگوید :

گل و بلبل از او برگ و نوا یافت

به هر ذره ز خورشیدش ضیاء یافت

۱. مکتوبات خوب الله ، مکتوب چهل و ششم

۲. تذکره خزینه الشعراء

درون خارها گل در چمن زد
 سمندر را به آتش در وطن زد
 محیط عالم آمد سماء زد
 گرفته کرم اندر میوه جا زد

اله‌آباد در انوری ز یحیی است
 و گر نه ظلمت بدعت بهر جا است

حضرت شیخ محمد یاسین جونپوری

شیخ محمد یاسین نیز از استادان شاه محمد اجمل بشمار میرود .
 وطن اصلی وی جونپور و از سلاله سلطان محمود جونپوری بود .
 در صغر سن بود که شوق علمش دامگیر شد و از این جهت رهسپار
 اله‌آباد شد که در آن روزگار مرکز مهمی از علوم اسلامی و ادبیات
 بشمار میرفت . به اله‌آباد رسیده قصد این دایره کرد و خدمات
 بی غرضانه‌ای به علوم اسلامی و ادبیات انجام داد . در محضر شاه
 محمد طاهر ابن شاه خوب الله ، پس از پیدا کردن تسلط کامل بر علوم
 متداوله عربی و فارسی منازل سنوک را زیرسایه شاه خوب الله طی
 کرد بعدها شاه نامبرده او را در سلسله چشتیه مرید کرد .

گذشته از بحرذخار در تذکره‌های دیگر حالات شیخ محمد یاسین
 بندرت و قلت بدست می آید بهر حال از هر چه بدست می آید آن
 که شیخ محمد یاسین عالم زبردست روزگار بود بهمین جهت شاه
 خوب الله او را نگذاشت که این دایره را ترك گوید و شیخ
 مذکور تا آخر زندگی به همین دایره سکونت داشت و بطوریکه گذشت

درین دایره مطالعات انجام داد و پس از فراغت یافتن از تعلیم در همین جا به کار تدریس پرداخت . چون شیخ مذکور از علمای ماهر بود شاه ناصر فرزند خودش شاه اجمل را بوی سپرد و او در تعلیم و تربیتش دقیقه‌ای فرو نگذاشت شاه وجیه الدین در تذکره با ارزش خود حالات شیخ یاسین را بطور ارادتمندانه‌ای بدین منوال مرقوم کرده است :

« آن خدیو ملك تجرد ، آن رئیس اقلیم تفرد ، آن لائق تحسین و آفرین حضرت شیخ محمد یاسین جونپوری مرید و خلیفه حضرت شاه خوب الله الهآبادی از اولاد سلطه‌ان محمود جونپوری درس صغیر برای طلب تحصیل علم بالهآباد آمد و در دائره متبرکه شاه خوب الله پسر کلان آن حضرت کتب متعارفه خواند و بعد از آن از جناب حضرت شاه خوب الله الهآبادی ارادت نمود و خلافت یافتند ریاضات شاقه بمرتبه تکمیل رسید و تمام مقید معاش نشده ابتدا احوال نکاح کرده بود اهلش بعد چند روز دو دختر و یک پسر گذاشته زندگی قضا کرد باز اهل نگزید و تمام عمر مجردانه و مسافرانہ گزرانید و به حجره و خانقاه‌گامی میل نه کرد از سرود و سماع (۱) مطلق فوق نداشت و سخاوت و تواضع بر مزاجش نهایت غالب بود . » (۲)

شاه خوب الله الهآبادی پیر روشن ضمیرش از روی ارادت

۱. سرود سماع ، از سرود و سماع تقلید اصطلاح هندی است

۲. بحرذخار ص ۱۱۶

بصلاحیت های عالمانه وی در بعضی جاها به القاب بسیار خوبی اورا ذکر کرده است . شاه میرن جان سید یتیمی نقل کرده است که شاه خوب الله هنگام دیدن شیخ یاسین بکترات میخواند آن بیت این است :
 مرا از عاشقان این دست داد است

که معشوقم به پیشم ایستاد است (۱)

بطوریکه در بالا ذکر رفت شیخ یاسین تمام عمر را در ابن دایره اقامت داشت ولی دوسال پیش از وفات خود سفر فرخ آباد پیش گرفت . به اصرار دوستان و ارادتمندان تا دوسال در همین جا اقامت داشت تا آنکه مرض الموت اورا فرا گرفت و بگفته شاه وجیه الدین پنجم جمادی الثانیه سال ۱۱۸۳ ه این جهان فانی را بدرود گفته راه عالم بقا پیش گرفت . هنگام مردن این ادبیات بدون اختیار بر زبان شیخ جاری شد :

شفیع ما به اعجاز شفاعت

گنه را کرد رنگین برج طاعت

کمال صنعت مشاطه باید

که روی زشت را زیبا نماید (۲)

نواب سعید الله خان عاشق

از استادان شاه اجمل نواب سعید الله اهمیت زیادی دارد . وی برادر کوچک نواب فضل علی خان ابن شیخ عبدالله خان غازی بود .

۱. تذکره خزینه الشعرا

۲. ایضاً

این خانواده به نیاکان شاه اجمل ارادت عظیمی میورزید و محبت بیکرانی داشت . در هنگامیکه بازار تبدیل مذهب (۱) گرم بود و این تبدیل در میان قلوب اختلافات و افتراقات عمیقی بوجود آورده بود ولی سعیدالله خان بعد از تبدیل مذهب هم نه تنها این روابط را محفوظ نگاه داشت بلکه در تحصیل علم و عرفان باین خانواده استاد جست و تامل شاه محمد ناصر افضلی اختیار کرد . شیخ افضلی هر گونه جهد و کوشش که ممکن بود در راه تعلیم و تربیت نواب سعیدالله خان مبذول داشت . علاوه بر خواندن کتب درسیه مشق سخن هم از محضر شاه نامبرده استفاده کرد . به اصرار هم او بود که شاه اجمل دیوان دیگر خود را ترتیب داد که در مقدمه وی بدین امر اشاره کرده است :

« نواب سعیدالله خان یکی از شعراء عظام روزگار خود بود و عاشق تخلص میکرد . شاه میرن جان بصلاحیت شاعرانه اش بدین عبارت اعتراف کرده است :

« در فنون شاعری یگانه آفاق و غزل سرائی از اقران و امثال خود طاق بود . جوهر قابل بود . مشق سخن از خدمت فیض درجت قدوة العرفاء الباطن و عالم علوم ظاهر جدی حضرت شیخ محمد ناصر افضلی کرده است . شاعر گرانمایه بود . در کلیات دیوانش از هر قسم شعر قصیده و غزل

۱. منظور از تبدیل مذهب این است که بعضی از شیعیان دنیا پرست مذهب تشیع را رها کرده و به طمع مال مذهب تسنن اختیار می کردند و بعضی از اهل سنت خود را سید و شیعه علی (ع) می نامیدند که ذکرش در دیوان اجمل آمده است

و رباعی و مقطعات و مثنوی میتوان یافت از آنجمله مثنوی
 من و ساوی در تتبع نان و حلوی شیخ مفعور بهاءالدین
 عاملی بسیار نغز و شیرین گفته و نازک خیالی ها کرده: (۱)
 نواب سعیدالله خان عاشق که تا مدت مدیدی خدمات زیادی
 به علم و ادب انجام داده بود در سال ۱۱۹۱ هـ درگذشت . شاه اجمل
 بمناسبت استاد قطعه‌ای تاریخی تألیف کرد که بقرار ذیل است :

شد گرفتار پنجهٔ تقدیر آنکه بوده حبیب واثق ما
 آن سعیدالله گرامی قدر مونس جان و یار صادق ما
 سال ترحیل رحلتش اجمل گفت ای و ای خان عاشق ما
 بطور نمونه کلام بر انتخاب اشعاریکه در خزینه الشعراء آمده
 اکتفا میشود :

ز خم بلبل را عجب شوری بود بر روی کار
 میکند عکس اب جازان نمکدان غنچه را

شانه مکش تو از جفا کا کل دل سیاه را
 کافر من مکن دراز رشته درد و آه را

دل بسته آن زلف دو تا شد چه بجا شد
 سودا زده زنجیر بیا شد چه بجا شد

دل گر آئینه شود روی تو دیدن ندهم
 مژه گر شانه شود زلف کشیدن ندهم
 هر کجا حسن بود نقش دوی نپذیرد
 خویش را نیز بکوی تو رسیدن ندهم

اینک رباعی عاشق که خطاب از معشوق کرده میگوید .
 هر جا یاری و آشنای است ترا
 پندار که خضر رهنمای است ترا
 ضایع نبود بخلاق احسان کردن
 هر دست گرفته عصای است ترا
 قطعه ای که عاشق بمناسبت درگذشت استاد خود شاه محمد
 ناصر افضلی نوشته بطور نمونه کلامش در زیر درج میشود:

هیچ دانی ازین فغان عاشق	کرده باشد مراد قایل ما
ناصر افضلی عدیم المثل	هادی راه شاه کامل ما
از جهان رفت جانب فردوس	ماند در دل هزار مشکل ما
سال تاریخ او خرد گفته	از جهان رفت ناصر دل ما
روح او باد در بهشت مقیم	باد فیض همیشه شامل ما

افسوس چشم ناصر یکتای روزگار
 خیاط این زمانه تبار اجل بدوخت
 تاریخ این الم چو نمودیم جست وجو
 سال وفات گفت خرد جان ما بسوخت

معلوماتی که راجع به زندگانی ابتدائی و تحصیلات مقدماتی شاه
 اجمل بدست آمده راقم سطور آنها را حتی المقدور در یکجا جمع کرده .
 حال قدری درباره حیات میانی که مشتمل بر حالات متمکن شدن
 بر مسند ارشاد و خدمت خلق و قبولیت عام شاه مزبور است سخن
 می گویم . بطوریکه ذکر شد پدر بزرگوارش شاه محمد ناصر چندی پیش
 از وفات خود او را بحلقه ارادت خود آورده بود . باز هم تعلیم و تربیت
 باطنی را در محضر پسر عوی شاه مصیب تحصیل کرد و با شاه اجمل

تا روزگاری به مجامدات و ریاضت‌های شاقه اشتغال داشت و بالاخره در سلسل خمسہ مجاز و ماذون شد . و پس از وفات برادر گرامی با کمال شوکت و اُبَهِت بر مسند آباء متمکن شد . قلبش همه وقت بذکر مشغول و مصروف و حالت عجیبی پراز سکر و محویت بر او غالب میبود . مردم به علم و رسیدگی وی باندازه ای اعتقاد داشتند که ارادتمندی عوام را که خیلی زودباور می باشند نا دیده گرفته می بینم که عده بزرگی از خواص هم بدو ارادت می ورزیدند . شاید همین سبب بود که باوجود کثرت صوفیه در آنزمان باعتقاد صوفیه بمرتبه قطبیت فائز شد . او مردی بود به نهایت کریم النفس و سخی و فیاض و دریا دل . شب و روز خدمت و هدایت خاق شیوه اش بود و حاجت روائی مجبوران و بیکسان شغل خاص وی . از صبح تا شام بر آستانه اش گروه حاجت مندان جمع میبود . ازطرف شاه نامبرده مسافرخانه و مدرسه ای بپا بود که در آن ها صدما طلاب نان و جامه و مدرسین حقوق ازطرف وی دریافت میداشتند . با این همه يك لنگر خانه عام بود حتی امروز گفته مردم را هم میتوان شنید که بطرز طنز میگویند مگر لنگرخانه اجمل ساخته ای ؟

دایره مزبور در زمان شاه اجمل شهرت عظیمی حاصل کرد و به منتهای کمال رسید و مخصوصاً علما و فضلالی عرب و عجم و مشایخ و سیاح و زائرانیکه به اله آباد می آمدند بدایره مهمانش می بودند . او به خدمت جمیع قیام میکرد و محافل و مجالس علمی انعقاد می یافت . به املاک معاف از مالیات که ازطرف شاه جهان و عالمگیر و فرخ سیر به نیاکاش عطا شده بود در عهد وی اضافه خصوصی شد . شاه عالم پادشاه هند که به وی ارادت خاصی میورزید برای مدد معاش بعنوان تیول

فرامین صادر فرمود ولی افسوس که راقم حروف يك نسخه هم از آنها نتوانست پیدا کند و سبب اساسی معدوم شدن این فرامین اینست که وقتی که میان انگلیسیها و دایره قضیه‌ای به دادگاه دایر شد همه فرامین بعنوان دلائل به دادگاه تحویل شد. بعد از پایان قضیه کسی به فرامین ملتفت نه شد که آنها را بازپس گیرد. اگر آنها موجود می بودند در فراهم آوردن معلومات مزید درباره تاریخ مفصل این دایره تسهیلات بدست می آمد. باز هم این امر قرین قیاس است که به املاک بخشیده از طرف دولت اضافه شد. مطابق بیان سجاده نشین کنونی دایره در زمان شاه اجمل املاکی داشت که بر سی و دو روستای بزرگ مشتمل بود.

عصر شاه اجمل در هند از روی سیاست روزگاری بود خیلی آشفته. در دولت اسلامی آثار پراگندگی و زوال نمایان بود. به هر سو بازار طوائف الملوکی گرم بود. با این همه امور در این زمان در سراسر کشور عموماً و در شهر لکهنو و اله آباد خصوصاً اختلافات مذهبی به اوج خود رسیده بود. شاه اجمل در یکی از منظومه خود بدان اشاره کرده است.

دوری رسیده است که ابنای روزگار
دارند از طریقه آبای خویش عار
کرده همه طریقه اسلاف خویش گم
هر يك نموده است دگر مذهب اختیار
یاران گذاشته زهمه راه ما سبق
بیجا روند راه ندارند ننگ و عار
از اهل جاه هر که بیک مذهبی رسید
کردند خویش را به همان مذهب آشکار

گویند کسی که سید عالی نسب منم
گویند کسی که مومنم از اهل روزگار

نواب شجاع الدوله شاه اوده املاك وى را ضبط كرد . سبب اصلى
ضبط املاك معلوم نسيبت و نه نوشته اى بدست آمده كه از آن معلوم
شود كه شاه اوده چرا به اين اقدام دست زد . بهر حال در ديوان
شاه اجمل اشعارى است كه حاكى از آرزوى بازيابى املاك ضبط
شده است و بر پریشان حالى وى در طى مدت ضبط املاك دلالت
ميكند . بدین مناسبت شاه نامبرده به لکهنو هم عزيمت كرد و مشقّات
شدیده را بر خود هموار نمود . در حالت پریشانی خاطر از حضرت
خداوند متعال بدینگونه تائید مسئلت می فرماید :

ناکام و نامرادم فریادرس الهی
هے هے کجا فتامد فریاد رس الهی
جز تو کسی ندارم دیری مکن بکارم
کن لطف امیدوارم فریاد رس الهی
نشیندنی شنیدم نادیدنی بدیدم
در رنج و غم تپیدم فریاد رس الهی

در جای دیگری بصورت رباعی از حضرت پروردگار مسبب الاسباب
استعانت کنان بدینگونه می نویسد :

من در غم و پیچ و تاب الله خلقی شده کامیاب الله
اجمل باشد گرفته خاطر ناکام تا چند درین عذاب الله

در جای دیگری از پریشانیهای خود جان به تنگ آمده برای
اجتناب از قهر خدا خطاب به شجاع الدوله بدین طور میگوید :

ای ضبط نموده تو دیهات مرا
هم ضبط شود دولت از قهر خدا
زین شیوه ناصواب بازآ بازآ
ورنه تو سزای خویش یابی بخدا

ولی زمان ابتلا و آزمایش وی به علت ضبط املاک تا دیر نپایید .
خداوند متعال به فریاد وی رسید و نواب شجاع الدوله چند ماه بعد
در گذشت و جانشینش نواب آصف الدوله که به شاه اجمل ارادت
میورزید املاک ضبط شده وی را به وی باز گردانید دیگران هم
به خدمت نواب آصف الدوله درخواستهایی تقدیم کردند که در املاک
به آنها هم حقوق داده شود ولی نواب مزبور مطالبه دیگران را نفی
کرده فقط بنام شاه اجمل حکم اعطای املاک را صادر فرمود و به
نامبرده تا آخر حیات متصرف و برخوردار بود . پس از وفات وی
انگلیسها این املاک را بار دیگر ضبط کردند و سبب آن چنین قلمداد
کردند که این املاک فقط بنام شاه اجمل بوده و در عوض این
املاک به فرزندش شاه ابوالمعالی مستمری که مقدارش پانصد روپیه
بود مقرر کردند که تا زمان نوه اش غلام اعظم ادامه داشت و بعد
از وفاتش به همسرش از طرف دولت انگلیسی فقط مستمری که بمایش
صد روپیه بود داده میشد که تا آخر حیاتش باقی و پس از در گذشت
وی این مستمری هم از میان رفت .

از مطالعه زندگانی شاه اجمل چنین بر می آید که او به تعمیرات
خیلی علاقمند بود و امرای آن عهد هم داد آن داده اند . کلیه عماراتی
که در این وقت وجود دارند در عهد شاه اجمل تعمیرات شان بعمل
آمد فقط مسجدی که در این روزگار هم به دوره اسلامی هند رونق

و ابهت می بخشید در زمان شاه افضل تعمیر یافت . سال تعمیر آن مسجد ۱۰۸۰ هـ که بگمان غالب با عهد عالمگیر مصادف است . دروازه مجلل دایره که امروز هم از شوکت و افتخار دیرینه حکایت میکند از تعمیرات شاه اجمل است . و در تعمیرش این مطالب را رعایت کرد که شتر یا پیل با سوار خود بتواند به دایره وارد شود . بعد از وارد شدن بدرون دروازه در سمت راست روضه‌ای است که آن هم به فرهان وی تعمیر یافت و از سنگهایی که در آن جا افتاده است و چیزهای دیگر چنین حدس توان زد که تعمیر این عمارتها ممکن نشد که جامه امکان پوشد . خلاصه که این ساختمانها نا مکمل به نظر می رسد . پس از آن به تعمیر خانقاه خود پرداخت که عیناً در برابر دروازه است . بر در بیرونی خانقاه کتیبه ای هست از سنگ مرمر که در آن قطعه ای است تاریخی کاشی کرده از سنگ موسی . مطابق بیان سجاده نشین کنونی این قطعه نوشته آخرین تاجدار هند سراج الدین محمد بهادر شاه است . از آخرین مصراع قطعه سال تعمیر حاصل میشود . آن قطعه تاریخ بدین طور است :

حضرت اجمل ابن ناصرالدین - ناصر آن ابن شاه خوب الله
گفت سال بنائی او هاتف - خانقاه محمد اجمل شاه (۱)

(۱۲۱۹ هـ)

درباره زندگانی شاه اجمل اندازه کاملی همان وقت توان گرفت که درباره معاصرین وی هم معلوماتی بدست آورده شود . در میان اهل این روزگار شاه اجمل چه موقعیتی را دارا بود . پس از تامل در وقایع مختلف زندگانی اش نتیجه‌ای که بدست می آید اینست که پروردگار

عزوجل جناب شاه را به محبوبیت عظیمی رسانده بود و اوج مقبولیت در این دنیا قدمش می بوسید . عالمی بود که بر مرکز قطبیتش کشیده کشیده می آمد و وارد حلقه ارادتش شده گرویده کمال و جمال خصایش می گشت که در آنها درمیان شاه و گدا، امیر و فقیر خاص و عام هیچ فرقی نه بود . بطوریکه پیش از این عرض شده است پادشاه دہلی شاه عالم به وی ارادت خاصی میورزید و بکمالالتش معترف و قدردان بود . از این جهت که برای امرار معاش وی به وسیله فرمان املاک مزید معاف از مالیات کرده بود . فرامین و نامه های پادشاه بنام وی صادر می شد . ارادت بیکران شاه عالم را نسبت به شاه اجمل از ایالتیکه در دیوان شاه نامبرده یافت می شود میتوان درک کرد . این منظومه طولانی است و اصل واقعه اینست که وقتیکه استاد و برادر شاه نامبرده یعنی شاه مصیب عزم سفر حج کرد ، شاه عالم پادشاه دہلی شاه مصیب را به دہلی طلبیده بود و مذاکراتی که هنگام ملاقات درمیان آنها صورت گرفت حالش از زبان شاه اجمل شنیدن بهتر و اولی است .

در عین حوادث زمانه	شد داخل دہلی آن یگانه
چون شاه شنید مقدم او	کرد از پی دین او تگ و دو
لیکن از خوف کافر دون	در قلعه نشسته بود مجزون
در پیش طلب نمود باچار	اکرام ز حد نمود بسیار
برخواست ز جا و پیش آمد	در لطف ز حد بیش آمد
حرفی که بگفت شاه اول	پرسید که هاں کجاست اجمل
گوئی دم ازین جناب والا	هرگز گاه نه گشته تنها

القصه جناب شاه بسیار تا دیر زمن نممود تکرار . (۱)
 پس از آن شاه عالم نامه‌ای بخدمت شاه اجمل فرستاد ولی متأسفانه
 اثری از وی پیدا نیست . البته آن قصیده که شاه اجمل در جواب نامه
 شاه عالم پادشاه دہلی نظم کرده و بخدمتش ارسال کرده بود در
 دیوانش تاکنون محفوظ است که بدین قرار است :

سحر که بود طرب خیز طبع من ناگاه
 بمن رسید بعین سرور نامه شاه
 چنان بشادی و فرحت بخویش نالیدم
 که بخت یاور من گشت و طالعم همراه
 چون نقد بهر نشارش نداشتم در کف
 کشاده دست نشستم تمام چشم براه
 که يك يك به من ایهام غیب گشت بگو
 قصیده به ثنای جناب شاهنشاه
 قلم گرفته بکف مطلع دعا گفتم
 که هر در مصرع این بر دعای من دو گواه
 شہا عدوی تو بادا همیشه حال تباہ
 بحق اشہد و ان لا اله الا الله
 کجاست چون تو شہا در جهان شہ دیگر
 کجاست مثل جناب تو ای شہ جم جاہ
 نظیر تو بجز از تو ندیده است کسی
 عدیل ذات تو هرگز نیا فریده اله

برند حاتم و من از در تو بهره فیض
 سکندر و جم و خاقان بنده است درگاه
 شها کجا به جناب تو تاب مداحی
 مرا بود که نیم در شمار چون هرگاه
 نو آفتابی و من ذره شان چه طاقت من
 که دم زنیم به خدمت گری خلیل الله
 توجه دل تو چون به بنده مبذول است
 به صدق دل کنم از آن دعای تو با شاه
 بود ز جان و دل من دعای شه کردن
 ز من دعا و کند مستجاب کار آگاه
 شها فقیرم و کارم بجز دعا نه بود
 چه روز هم چه شب و هم چه شام (۱)
 بود همیشه سلامت شه جهانپرور
 بود نصیب همه آرزوی او دل خواه
 به چرخ تا که بود آفتاب نور آفشان
 به عصر تا که بود روشنی انجم و ماه
 شها تو حکم روا باشی و جهانباشی
 دگر عدوی تو گردد خراب حال و تباه
 گذشته از شاه عالم، نواب آصف الدوله شاه اوده نیز به عالم
 و فضل و عرفان شاه اجمل اعتراف داشت و چنانکه قبلاً بیان شد
 که او املاک معاف از مالیات را که در عهد شجاع الدوله ضبط شده
 ۱. این قسمت را موریا نه خورده است

بود در عهد خودش به وی واگذار کرد چون او به اله آباد آمد برای زیارت شاه اجمل به دایره اش حضور یافت . تشریف فرمایی نواب به دایره دلیل این نکته است که او از شاه اجمل خیلی قدردانی میکرد . حضور یافتن نواب بدایره و واقعه سنگم ای روضه شیخ محمد افضل را شاه اجمل خودش به تفصیل ذکر کرده است . عبارت شاه در جاهایی بسیار موربانه خورده ولی مناسب است که برای ایضاح مطلب ذیلاً درج شود :

« وزیر اعظم ، دستور افهم آصف جاه ، سلیمان بارگاه ، نواب آصف الدوا بهادر برای دیدن من آمدند . شان شایان وزرا و سلاطین با جماعت علما و فقراء است مودی نموده تا دیر حاضر خدمت بوده رخصت شدند . چون مبارك منزل دالان قدیم خود را دیوان جدید ساخته ام و خلوت برای خود با پاکیزگی تمام درست کرده ام ... (۱) هر چار سونقش و نگار دالان دید بجانب چق (۲) و پرده وحشت نظر گردانیدند در آن حال فقیر گفت که تکلیف این مکان برای شما است نه برای ما فقیر است . گذران خود به دالان جنوب رو که سفاله پوش است می شود بمصداق این شعر جد کلانش رحمت الله علیه .

با کاخ هم چو کوخ که هست از گل کلوخ

خوش با شم و هوای مفرحش همی خورم

بعد رخصت شدن از بیرون دروازه خلوت ایستاده و سنگم ای افتاده که زیر درگاه آسمان جاه حضرت جدی علیه الرحمه برای ساختن درگاه دیدند و در های دالان که در چهار طرف روضه مقدسه ناتمام

۱. این قسمت را موربانه خورده است

۲. پرده ای مانند پرده کرکره امروزی

است ملاحظه کردند پیغام رسانی به یکی از خواصان خود همان دم فرستادند که این سنگها و این دالانها به من بد هند . گفته فرستادم حاضر اند لیکن مقدسه درگاه اولیاء الله است . کسی را حکم شود که از خشت و سنگ دیگر بهر طوریکه به خاطر آید (۱) کرده دهند و این سنگهای که پسند خاطر شده اند بار کرده سپردند جواب آن از قلعه مبارکی اله آباد گفته فرستادند . هر قدر نگاه باشد نقد بگیرند و مثل دالان نشست خود که خوب ساخته اند این مقام را درست نمایند لیکن سنگها بد هند . آخر از طلب سنگها از همچو عزیزی زبردست که ظاهر وزیر به باطن زیاده از پادشاه میتوان گفت خیلی موجب تشویش (۲) خاطر شد و مزاج این و زیر شهره آفاق است که هر چه بر زبانش آمد همان میکند که عدول حکمی نه می تواند کرد چنانچه بسیاری از درگاههای اهل الله را به بلده لکهنؤ مثل درگاه حاجی الحرمین کبیر شاه مینا لکهنوی بودند خراب کرده داخل سنگهای محل خود نموده و مساجد و بقاع اهل کمالان را بخاک برابر ساختند و داخل عمارات خود نمودند . با این مزاج شر امتزاج حاکم عهد نموده تشویشی حاصل شد که نمیتوان تحریر کرد . « (۳)

بعدها هنگام ذکر شهرت عظیم و مقبولیت عام خانواده خود و واقعه این سنگها را بدین طور عرضه میکند :

«شهرت خاندان خود از شرق تا غرب رسیده و نام این گمنام هم کمتر بلده از بلاد خواهد بود که نه رسیده

۱. این قسمت را موریا نه خورده است

۲. این قسمت موریا نه خورده و خالی بود لفظ مناسبی

که به خاطر رسیده تشویش است

۳. مقدمه دیوان شاه اجمل ، نسخه خطی

باشد چرا که مسافری عرب و عجم و هند و فارس مرور
گذر می کنند. اگر خدا نخواسته این حرکت نا برکت
از این امیر عظیم الشان بعمل آید باز آن زمانه بمدينه سکینه و
مکه طیبه الله تعالی شرفاً و تعظیماً خبر میرسد چون اوقات
در آن روزها هیچ طرف مشغول نبود بوقت شبها که چشم
به خواب آشنائی نمی کرد بی اختیار مصر عهای پی
در پی به زبان می رسیدند. نمی دانم که کدام مصرعه
یا بیت بدرگاه الهی حسن قبولیت یافته که سنگ درگاه
محفوظ ماند « (۱)

اشعاری که شاه اجمل در عبارت مندرجه بالا اشاره کرده
بدین قرار است :

ای حاملان عرش معلی مدد کنید
ای عاکفان ملی اعلی مدد کنید

تا که در این خرابه دنیا شوم خراب
ای ساکنان عالم بالا مدد کنید
از بهر انتظام جهان خلق انبیاست
ای مرسلان برحق و مولا مدد کنید

شد خانه خراب و عمارات دل شکست
دلهای پاک مجمع علیا مدد کنید
ای در بلاد رنج گرفتار آمده
از آه سرد و سوزش دلها مدد کنید

مردان غیب بهر خداوند کار ساز
بر یکسی اجمل تنها مدد کنید

شعر، سیرت و وفات شاه اجمل

بطوریکه قبلاً اشاره شد شاه اجمل از سن ده سالگی شعر سرایی را آغاز کرد و رفته رفته مراحل تکامل را پیموده که در دوره اوج خود مانند سایر شعرای بلند پایه باعث شهرت وی در سراسر کشور شد که اگر آنرا نادیده گرفته تاریخ ادبیات فارسی در هند را ترتیب دهیم البته راه ناانصافی پیموده باشیم. همین سبب است که همه تذکره نویسان این دوره هنگام ذکر شعرای عظام مملکت هند شاه اجمل را بعبارت ارادت آمیز متذکر شده اند. بگوان داس هندی و بند رابن خوشگو به شرف شنیدن کلام شاه اجمل به زبان خودش نائل شده بودند از همین جهت بگوان داس در تذکره با ارزش خود «سفینه هندی» شاه اجمل را بعنوان شاعر بلند پایه‌ای یاد کرده است. عبارت زیر ملاحظه شود:

«شاه اجمل اله آبادی از قرزندان افضل اله آبادی ست. بنده او را در اله آباد هنگامیکه خدمت میر بحرئی آن صوبه داشتم، یک دوبار دیده‌ام. درویش شگفته روی و پاکیزه وضع است. بیتی از زبان خودش شنیدم که میخواند بسیار خوش شدم و یاد گرفتم کلامش شستگی دارد بقدر دیوان گفته اجزائی خود مرا نموده بود تخمیناً دو هزار بیت خواهد بود آن بیت این است:

«برگشته‌ن چشم یار دیدم

نیگرانی روزگار دیدم.» (۱)

گذشته از این « تذکره روز روشن » « شمع انجمن » « نگارستان سخن » « قاموس المشاعیر » « تذکره علمائی هند » و « خزینة الشعراء » و « مفتاح التواریخ » هم این مطلب را تصدیق و تأیید می کنند و او را بعنوان شاعر بزرگی از عهد خود تمجید کرده و به وی ارادت می ورزند و چنانکه قبلاً هم ذکر رفته شهرت و مقبولیت وی بعنوان يك شاعر عظیم المرتبت او را بمجادلات و مناقشات ادبی کشاند که ذکرش در باب معاصرین خواهد گذشت در این جا بر سیل اجمال بر همین قدر اکتفا می شود که موقعیت شاه اجمل بحیث شاعری بزرگ امری مسلم بود ، و از اصناف شعر چیزی نه بود ، چه غزل و قصید ، چه مثنوی و رباعی و غیره که شاه اجمل در آن طبع آزمایی نه کرده باشد . کلامش در همه این اصناف شعر مفصلاً در ابواب بعدی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت .

از مختصات مهم دوره شاه اجمل یکی این است که شعرای فارسی سرای هند در عین حال به زبان اردو هم شعر می سرودند و عده عظیمی از معاصرین و دوستان اجمل شعرای بلند پایه اردو هم بوده اند . اجمل هم تحت تاثیر تمایلات دوره خود قرار گرفته به اردو نیز شعر می سرود . ولی جای تاسف است که اشعار اردویش تا کنون نتوانسته است انتشار یابد ، ولی تذکره نگاران اردو و سایر محققین به استادی وی در این زمینه هم اعتراف کرده اند . پرفسور ضامن علی در این رابطه نظر خود را چنین اظهار داشته است :

« بیشتر شعر به فارسی میگفت ، در اردو نیز طبع آزمایی

کرده است » (۱)

مؤلف تذکره گلزار ابراهیم ، علی ابراهیم خان خلیل با شاه اجمل معاصر بود ، او در تذکره ارزشمند خود حالات شعرای اردو را به رشته تحریر آورده است و درباره اشعار اردوی شاه اجمل چنین مینویسد :

« اسمش شاه محمد اجمل ، کمین برادر شاه غلام قطب الدین مصیب تخلص » مشخیت و نجات سلسله آن بزرگوار اشتہار دارد . بنابر روابط قدیم کہ باحقیر است الحال کہ سال یک ہزار و یک صد و نود شش ہجری ست بیتی چند کہ از الہ آباد فرستادہ ایشان بہ بنارس نزد راقم آثم رسیدہ بود ، در اینجا ثبت افتادہ :

شاد تھا دل سب طرف سے جب وہ صاحب خانہ تھا
ہای کیسی رات تھی جس رات وہ ہمنخانہ تھا
ہو گیا تھا کہتے کہتے ان دنوں کچھ ہوشیار
پھر جو دیکھا کل میں اجمل کو وہی دیوانہ تھا » (۱)

از آنچه در بالا گذشت نتیجہ گرفته میشود کہ شاه اجمل گذشتہ از شعر فارسی در اردو ہم شاعر باکمالی بود . پارہای از کلام اردویش در کتابخانہ دابرہ شاه اجمل نگہداری میشود ولی چون بحث درباره اشعار اردوی وی خارج از موضوع است از آن صرف نظر میشود . شاه اجمل درباره شعرگونی خود این طور مینویسد :

بخدا شاعری مرا عار است دل از این شیوہ سخت بیزار است

بود می کاش زین هر عاری
گرد این عهد و دور دون پرور
بے مجابا سخن سرا پانند
نه زمعنی خبر نه از الفاظ
از معانی سخن نمی دانند
وادی شعر سهل دانشمند
نظم کرده دومصر عمر منظوم
هرچه حاصل کلام من اینست
چند بیتی که بر زبان قلم
نیست از شعر و شاعری اظهار
باعث جودت طبیعت خام

زخم بردل نه خورد می کاری
شاعران اند در جهان اکثر
راه و رسم سخن نمی دانند
بر قوافی نه بر عروض لحاظ
شعر گفتند ناتوانستند
بے تأمل فرس همین رانند
بود از شاعری مهم مفهوم
که مرا شاعری نه آئین است
نهر آمد به صفحه گشت رقم
هست اظهار رحالت دل زار
آمد این حال من بنظم تمام

در جای دیگر راجع به قدر و منزلت اشعار خود اینطور رطب
اللسان است .

خضر سختم به خوش روانی
حرفی که زخامه ام چکیده
ککم چو درفش کاو پانی
رمح قلم چو سریر فراخت
کککم چونمود خوش کلامی
هرگه بر قلمم نهادم
اقبال سخن سرای من
شکر چگد از شان کککم
این خامه بدست من که پیداست
در وقت رقم صربر کککم

سرچشمه آب زندگانی
کو بادم عیسوی دمیده
زیر قلمم جهان ستانی
آوازه خسروی در انداخت
خاموش به گنجه شار نظاری
چون آب حیات شد مرادم
فگنده نوا بزن
ریز دگر از زبان کککم
مانند عصا بدست موسی است
دارم دم عیسی ابن مریم

از ایام مذکوره بالا و بیانات تذکره نویسان نتیجه توان گرفت که شاه اجمل شاعر بلند پایه دوره خود بود . قسمت بیشتر زندگی خود را خدمت علم و ادب بسر برد ، و سرا انجام این پرچم دار فصاحت و بلاغت در ماه ذی الحجه سال ۱۲۳۶ هجری قمری روز پنج شنبه قبل از ظهر مصادف به ۱۸۲۰ میلادی بسن هفتاد و پنج سالگی چشم از این جهان فانی بر بست . صاحب خزینه الشعراء میگوید که پیش از وفات حضرت شاه وصیت فرموده بودند که او را به جانب راست شیخ افضل دفن کنند لذا مطابق وصیتش در روضه (مقبره) بجانب راست شاه افضل دفن شد مشاعیر و ادبای هند تاریخ های و فاتش را ثبت نموده اند که آنها را شاه میرن جان سید مولف خزینه الشعراء در رساله اجملیه جمع کرده بود ولی متأسفانه نسخه ای از این رساله در کتابخانه دایره وجود ندارد . باز هم در تذکره ها و برکتب تاریخ ، تاریخهای وفات شاه اجمل که شعرای نامور آن عصر گفته بودند محفوظ است . آقای ولیم بیل صاحب مفتاح التواریخ هم تاریخ وفاتش نوشت و در عین حال تاریخهایی که شعرای دیگر گفتند در تالیف گرانهای خود محفوظ ساخته است . مولف مذکور ذکر وفات شاه اجمل را بدین عبارت در کتابخانه خود آورده است :

« شاه اجمل اله آبادی از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین مصیب ابن شاه محمد فاخر زائر تخلص ابن شاه خوب الله . بزرگی خاندان ایشان عیان است . به صفات حمیده موصوف بود . درسته يك هزار و دو صد و سی و شش هجری در گذشت و این تاریخ در فوت او از موالوی فرد است :

از جهان چون محمد اجمل شاه

رفت سوی جنان چو تیر از قوس

سال تاریخ رحلتش از فرد

گفت هاتف برفت در فردوس « (۱)

صاحب مفتاح التواریخ ولیم بیل هم طریق تعمیه تاریخ وفات شاه
اجمل بدین طور استخراج کرده است .

« چون ز هاتف خواستم تاریخ سلطنت فوٹ او

شاه اجمل کرد رحلت گفت آهی برکشید « (۲)

۶

۱۲۴۲

میرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوٹ او بطور تعمیه گفته .

خیمه زد چون محمد اجمل شاه

سوی ملک بقا ز منزل زشت

از زمین تا سمان فغان برخاست

در غم آن کریم نیک سرشت

فکر کردم که کاتب قدرت

ثابت از سال رحلتش چه نوشت

باغبان ارم ز روی ادب

گفت آمد برای سیر بهشت

گذشته از قطعه تاریخ وفات که در بالا درج شد ، اقربا و دوستان

و معاصرین در وفات این خادم ادب متأثر شده مرآئی هم ساخته اند

که عده آنها زیاد است . بر سبیل اختصار در این جایکی از آن

مرائی نقل میشود که شاه میرن جان سید گفته : واضح است تذکره
خزینة الشعراء تالیف منشور وی است که در آن از تراجم شعرای اله آباد
مخصوصاً ذکر رفته است ملاحظه شود مرثیه زیر به قلمش :

بگفتم پیش از این قطب زمانه

امام العارفین غوث یگانه

شهنشاه دیار فیض و عرفان

چمن پیرای باغ عزت و شان

سریر آرائی میدان ولایت

چراغ افروز میدان هدایت

جبین مطاع انوار یزدان

دلش گنجینه اسرار یزدان

چون از بس نصرت دین بود کارش

از آن رو ناصر دین گشت نامش

جناب جد من آن قطب اکمل

که شد مشهور عالم شاه اجمل

محمد اجمل آن سر خلی ابرار

امام زمره ابدال و اخیار

انارالله مضجعه المعلى

وقدس ستره الله رب تعالی « (۱)

در باب زیر نظر ممکن شده است که فقط چند تا جوانب
از حیات و سیرت شاه اجمل رسیدگی شود و بیم می رود که جوانب

مهم و متعددی مورد اغفال قرار گرفته ، ولی چون این مطلب در نظر گرفته شود که درباره او از منبع دیگری اطلاعاتی در دست نیست که روشن گر گوشه های تاریک حیاتش باشد ، امید وارم که ارباب فضل و دانش این نقص و قصور را بدیده اغماض نگریسته نویسنده را در این باب معذور دارند باز هم درباره سیرت شاه اجمل نکاتی روشن به اختصار در اینجا می توان آورد . مطلبی که در اولین وهله توجه ما را جلب می کند اینست که شاه اجمل مردی درستکار و دیندار بود که در سراسر حیات خود در پی آزار هیچ آفریده نگشت ، و هر قدر که در توانش بود از خدمت خلق خودداری نکرد بلکه او را مردم حاجتروای خویش می شمر دند مطابق تعلیم دین مبین اسلام همسایه خود را ، ما دامیکه توانست ، گرسنه نگذاشت .

پولیکه از تیولهای بخشیده سلاطین وقت بدست می آورد صرف حوائج خلائق می کرد . شفقت بر خلق الله که اصول اساسی تصوف است اساس زندگانی اجتماعی وی بود . مسلکش بگفته سعدی خدمت خلق بود که می فرماید :

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

شاه اجمل اگرچه از لحاظ عقائد از مسلمانان پاکیزه نفس بوده ولی از تعصب مذهبی بدور بود زیرا در حلقه اراد تمندانش هندوهای هم مانند بگوان داس صاحب تذکره سفینه هندی و بند را بن خوش گو بودند . چون انسان ضعیف البیان نمی تواند انسان کاملی باشد ، بنا بر این در سیرت شاه اجمل هم ممکن است که نقاط ضعیفه پیدا شود مثلاً اگرچه شاه اجمل بدر بار هیچ یک از سلاطین مرتبط و منسلک نبود

ولی باز هم مدح کردن شاه عالم را در مثنوی ناله عشاق و با مبالغه او را
به لقب شاه خسروان یاد کردن با مسلك تصوف سازش ندارد . آدم
بی عیب در این جهان پیدا نمی شود بگفته حریری صاحب مقامات :

اذ اطلبت مهذباً رمت الشطط

یعنی اگر مرد بی عیب جستی يك امر محال را جويا شدی .



۶ — باب پنجم

معاصرین اجمل

برای عرضه دادن تاریخچه کامل زندگانی شاه اجمل لازم است که معلوماتی درباره معاصرین وی نیز فراهم شود تا بدانیم که در میان شعراء زمان و دانشمندان آن عصر و شاه نامبرده چه گونه روابطی وجود داشت و در میان علماء و شعراء موقعیت شاه اجمل چه بوده نیز علماء و شعراء آن دوره با چه الفاظ و تعبیرهایی به شخصیت ادبی و صلاحیت شاعرانه وی اعتراف کرده‌اند و ارادت مخلصانه شخصیت‌های برگزیده علم و ادب در زندگانی شاه اجمل چه تاثیری گذاشته است . زیرا این دانسته‌ها در شناخت شخصیت هر شاعر یا ادیب و درك اندیشه دقیق وی كمك و اثری می‌کند . از مکاتیب شاه اجمل و تذکرة‌های ادبی دیگر و آثار ادبی او که در میان خانواده او باقی مانده می‌توان معلوم کرد که شاه اجمل با دانشمندان یگانه روزگار مانند شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ، خان علامه تفضل حسین کشمیری ، علامه احمد الیمنی ، عبدالعلی ارکانی ، مولانا مدن لکهنوی ، مولانا اسمعیل شهید ، مولانا عبدالحی فرنگی محلی و شعراء عظیم المرتبت امثال میر انشاءالله انشاء ، مرزا فاخر مکین ، حضرت واقف و شیخ علی حزین روابط فوق‌العاده‌ای داشت و برای بررسی روابط شخصی شاه اجمل با شعراء نامبرده و مشاهیر علم و ادب تذکر اجمالی از حالات این بزرگان علم و شخصیت‌های نامور لازم و مناسب بنظر می‌آید تا يك مطالعه مقایسه‌ای کامل پیش ما باشد .

شاه عبد العزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله بود ولادتش در سال ۱۱۵۹ هـ (۱۷۴۶م) در دهلی اتفاق افتاد . بعد از بدست آوردن تسلط کامل وحید عصر و یکتای روزگار بشمار آمد . خانواده او در بسط و اتساع علوم اسلامی در هند خدمات شایانی انجام دادند خودش در علم تفسیر حدیث و فقه و سیرت و تاریخ مشهور بود و مخصوصاً رواج

علم حدیث و قرآن که در روزگار او صورت گرفت نظیرش در تاریخ هند اسلامی کمتر سابقه دارد. نامبرده از علم حدیث آفتابی بود که گوشه گوشه کشور پنهانور هند از وی بهره مند شد. مولانا عییدالله سندی بدین مناسبت مینویسد:

« يك نفر از علماء در همه هند سیاحت کرد و يك کس از علمای حدیث نیافت که شاگرد حضرت شاه عبدالعزیز نبود. » (۱)

پس از وفات پدر بزرگوار شاه ولی الله کار تبلیغ دین را شاه عبدالعزیز به عهده گرفت و شصت سال اخیر زندگی خود را در ترویج و تبلیغ علوم دین گزارد پرفسور خلیق احمد نظامی درباره خدمات وی به علوم دین چنین می گوید:

« امروز مدارسیکه از مسلمان در هند وجود دارند آنها مستقیم یا غیر مستقیم رهین منت مساعی جناب شاه هستند و از شمعیکه او افروخته بود کسب نور میکنند. » (۲)

روابط شاه عبدالعزیز و شاه اجمل

شاه عبدالعزیز دهلوی نسبت به شاه اجمل ارادت مخصوص می ورزید و این عقیدت و مؤدت را شاه عبدالعزیز بصورت مکاتیب و نامه ها نقل کرده است چنانکه از مطالعه آنها بر می آید شاه عبدالعزیز به چشم احترام در شاه اجمل می نگریسته و نسبت به او ارادت خاصی

۱. شاه ولی الله و نهضت سیاسی وی نوشته مولانا سندی ص ۸۲ و تاریخی

مقالات ص ۲۴۲

۲. تاریخی مقالات ۲۴۳

داشته است و به صلاحیت عالمانه شاه اجمل نیز اعتراف می کرده است .
در ذیل عبارتی از نامه شاه عبدالعزیز درج می شود که خوانندگان خود
شان می توانند استنباط کنند که آیا این نامه ایست یا قصیده که
در مدح شاه اجمل سروده و بصورت نامه تقدیم شده است ضمناً
از عبارت نامه سبک و طرز نگارش آن زمان نیز ظاهر می گردد .

ه فقیر ناچیز مسمی با عبدالعزیز بعد از ابلاغ تحیات و افره
و تعظیفات متکاثره بخدمت سراسر عزت و سلاله اسلاف
الکرام و نقاده الامجاد و العظام جامع کمالات موروثی ...
مولانا بالفضل و الا کرام اولیانا شاه محمد اجمل محمدی
سلمه الله تعالی ها دیاً لکل مهدی و قدوة لکل مقتدی و امام
المحدثین برویه و الا کرام بین سوبیه میرساند که عطوفت
نامه مکرمت شما و رود مسعود بهجت آمود فرمود و ابواب
مسرت و شادمانی بر روی این مخلص بی اشتباه گشود
جزا کم الله خیر الجزا وقت

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

آنچه از محاولی و مطاوی آن رقیمة صدق ضمیمه مفهوم
شد که ارتباط قدیم در میان بزرگان این فقیر و خاندان
عالیشان آن بی نظیر ذکات استحکام دارد واقعی است و
فقیر مطلع است ... کتاب تحفه اثناء عشریه در پیش فقیر
بیش از يك نسخه نبود آن هم بسبب دستمال نقل نویسان
بغایت فرسوده و مضمحل گشته . مردم که از کاتبان
میتویسند بقدر یازده و دوازده رویه در مزد و قلم و کاغذ
صرف میشود و نسخه مرتب می گردد . بنا بر آن اطلاع حال

بقلم آمده اگر نسخه دیگر پیش فقیر می بود در ارسال آن
يك لمحہ توقف نمی کرد . زیاده بجز اباده تحیات و تعظیمات
چه بر نگارد . و السلام . (۱)

از مطالعه نامه مذکور در فوق بخوبی می توان نتیجه گرفت که
میان شاه اجمل و شاه عبدالعزیز چه روابط خوبی وجود داشت عبارات
نامه نیز می رساند که شاه اجمل در نامه ای که پیش از این نامه به شاه
عبدالعزیز نوشته بود در آن از او تحفه اثنا عشری او را طلبیده بود که
شاه از آن در نامه مذکور در فوق معذرت خواسته است .

روابط خان علامه و شاه اجمل

گذشته از شاه عبدالعزیز از معاصرین شاه اجمل ذکر تفضل
حسین خان کشمیری نیز می آید . این از علمای روزگار خود به شمار
میرفت و به لقب یکی از دانشمندان زبر دست فارسی یاد می کرده اند و
یکی از مقرب ترین امرای نواب آصف الدوله بود . با داشتن تسلط کامل
بر علوم متداوله صاحب تصانیف هم بود . از جمله تصانیف مطابق قول
ویلیام ییل کتابی بود در هیئت حکمای فرنگ و کتاب دیگری از صناعت
جبر و مقابله و این هر دو تصنیفش مقبول زمانه بوده اند . نامبرده پیش
از وفات آصف الدوله شرف نیابتش دریافت و بر کارهای بسیار مهم
قرار نبود . بعد از این در عهد نواب سعادت علی خان بخاطر کار
رسمی مسافرتی به کلکته رفت ولی به هنگام مراجعت در میان کلکته
و مرشدآباد جهان فانی را بدرود گفت .

در میان خان علامه و شاه اجمل نیز روابط خیلی نزدیکی وجود

داشت و علامه نیز نسبت به شاه اجمل ارادت عظیم می ورزید . جناب شاه هم با وی با کمال عز و احترام رفتار می کرد از این جهت درگذشت خان علامه قلب جناب شاه را شدیداً جریحه دار ساخت و در اظهار این الم قصیده سرورد و تاریخ مرگ او را با حروف ابجد به شعر در آورد که روشن می گردد روابط خان علامه و شاه اجمل چگونه است . ویلیام بیل صاحب مفتاح التواریخ هنگام ذکر حالات خان علامه آن قصیده را کاملاً نقل کرده است که بقرار ذیل است :

دو صد و يك هزار و دوازدهم
شده چون فضل قادر قدوس

خان عالیمقام و والا جاه
اشرف و انفس و ذوات نفوس

آن تفضل حسین خان یعنی
زده بر کشور امارت کوس

نائب آصف زمان گردید
رفت نامش ز هند تا حد روس

آنچنان بند و بست کرد به ملک
که به ملاکش نماید يك سالوس

سپس شاه اجمل می گوید :

دو صد و يك هزار پانزدهم
طالع روزگار شد منکوس

بود تاریخ ماه پا نژدهم
 مه شوال و ساعت منحوس
 که به ناگاه آن عذیم المثل
 بسوی ملک آخرت زدکوس

در آخر کلام درباره سال رحلت خان علامه می گوید :

اگر پرسند سال تاریخش
 با سر حیف و غم بگو افسوس (۱)

روابط اجمل با احمد الیمنی

بعد از خان علامه از معاصرین شاه اجمل نام علامه احمد الیمنی می آید او از سکنه یمین بود و شاه اجمل را بسیار دوست می داشت . همین دانشمند زبردست بود که در شهر کلاکته هر چهار چلد قاموس (فرهنگ تازی معروف) را نخستین بار بحلیه طبع آراست که پس از رسیدن آنها به هند احمد یمنی را آرزوی دیدن اله آباد پدید آمد آمد وبا وجود تمام موانع بدایره شاه اجمل آمد و مهمان جناب شاه شد صحبت های بسیاری در میان يك دیگر صورت گرفت علامه مذبور بر شرح عربی مطبوعه قصیده « بانث سعاد » که تازه ترین تألیفش بود با عبارت و اشعار و زیر نویسه های مربوط خدمت شاه اجمل تقدیم کرد که بر کمال ارادتمندای و عقیدت علامه احمد نسبت بجناب شاه دلالت میکند « اهدیت هذا لکتاب الی حضرت عالی عبدالشمس سماعا المعارف بحر

نواد و الاطا اخذ قاموس العلوم امام جماعة المنشور و المنظوم بديع المعاني
العالم الرباني مولانا و مرشدنا الشاه محمد اجمل المحمدي اعلى الله شأنه
آمين :

الاياء طالب الكرم المساسل	بوجه نهودار الشاه اجمل
تجد كرمًا و عزا واحتراما	و فخرامنه فخرالدين يخجل
مناقب ذات اجمانا المعلى	لها نور على الدنيا تهلل
فمن و افاه و افى كل خير	فجئى يا صاحبى و به توصل
تنل بوم المعاد مقام عز	و قل يا غوثنا يا من تسرل
يسر بال الكمال ازل كروبا	واكد از ايات من تحمل
فانت الغوث يا شمس المعالى	عليك عليك فى العصر المعول

نميقة العبد الحقير الحاني احمد بن محمد بن على الانصارى اليمنى
الشروانى عفى الله عنه حررتها الثامن عشر من شهر شعبان فى بلدة اله آباد
سنة ۱۲۳۳ هـ (۱)

روابط شاه اجمل با مولانا عبدالعلى اركاتى

علاوه بر احمد يمنى مولانا عبدالعلى اركاتى ابن مولانا نظام الدين
لكهنوى كه از علمای بر جسته آن عهد بشمار مى رفت به شاه نامبرده
ارادت زيادى مى ورزید و بطوریکه از مطالعه تذکرةهای خانوادگی
بر مى آید مولانا برای ملاقاتش يك سفر دشوار و طولانى اختيار کرده

به اله آباد تشریف آورد و تا زمانی در دایره اقامت داشت و با هم روابط صمیمانه ای داشتند . واضح است که مولانا عبدالعلی در طی اقامت در اله آباد فقط دایره را اقامت گاه خود قرار داده بلکه بعد از مراجعت بنام شاه اجمل در اوقات مختلف نامه ها نوشت که در تذکره خزینه الشعراء یافت می شود .

روابط شاه اجمل با مولانا مدن لکهنوی

علاوه بر مولانا عبدالعلی ارکاتی مولانا مدن لکهنوی که در زمان خویش عالمی زبردست بود و در کلیه شهر لکهنو مرجعیت داشت به شاه اجمل شرف تلمذ داشت . یکبار از اله آباد دیدن کرد و در دایره اقامت ورزید . ضمن اقامت راجع به حدیث بخاری مربوط به هر قل در خدمت وی تحقیق کرد . سپس در حضور علمای حدیث دیگر اله آباد با شاه اجمل دست داد و شك های که درباره حدیث داشت رفع کرد بعد از مراجعت از اله آباد در میان هر دو مکاتبت و مراسلتها ادامه داشت و تا آخر عمر روابط خیلی خوب در میانشان برقرار بود .

خلاصه که شهرت شاه اجمل در سراسر هند پیچیده بود . از هر گوشه هند علمای معاصر سفر اله آباد اختیار می کردند و زیارت شاه اجمل را باعث افتخار می دانستند از این جهت مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی فرنکی محلی را که از دانشمندان برجسته این دوره بودند شوق زیارت شاه نامبرده در سر پیدا شد و اینان به اله آباد تشریف آوردند در راه مولانا اسمعیل شهید به رفیق خود مولانا عبدالحی گفت که ولایت شاه اجمل همان وقت به حصول خواهد پیوست وقتی که مرا

شربت قند و شما را شربت شکر نوشاند . فصل گرما بود . حضرت شاه در خانقاه استراحت می فرمود خادم را صدا زد که در را بگشا . خادم در را باز کرد . فرمود بنگرید دو تابچه برای ملاقات بامن می آیند . از آنها پذیرائی کنید . بعد از مدت کوتاهی مولانا اسمعیل و مولانا عبدالحی هر دو حاضر شدند . او هر دورا در آغوش گرفت و به آشنز گفت که شربت بیاورد يك لیوان از قند و دیگری از شکر . هر دو بچه هستند هیچ تفریق لزوم نداشت ولی چه کنم که خواهش اینها همین است . بشنیدن این حرف هر دو مهمان حیرت زده ماندند تا زمانی بدایره اقامت داشتند و هنگام وداع حضرت شاه آمی کشید و فرمود خدا رحم کناد : پس از چندی مولانا اسمعیل در جنگی با سیکها بقتل رسید (۱۸۳۱م) . نه تنها دانشمندان روزگار بلکه حکام زمانه هم به علم و فضل وی گرویده بودند بطوریکه در اوائل حالات جناب شاه قبالاً ذکر رفت که نواب شجاع الدوله تیولهای را که از پرداخت مالیات معاف شده بود ضبط کرد و پس از درگذشت وی نواب آصف الدوله این تیولها را به وی واگذار کرد .

نواب آصف الدوله نه تنها مردی دیندار بود بلکه در عین حال پادشاهی بود خیلی علم دوست و از دانشمندان خیلی تقدیر می کرد . به این سبب بود که تیولهای ضبط شده را فرمود که به حضرت شاه باز دهند چه والا حضرت نواب به صلاحیتهای علمی شاه اجمل معترف بود گذشته از این هرگاه که به اله آباد آمد مرتباً از شاه نامبرده دیدن کرد در میان هر دو مناسبات بسیار خوب وجود داشت بدین جهت وقتی که نواب آصف الدوله در گذشت قلب شاه دچار حزن عظیمی شد و مرثیه ای غم انگیز به لکهنو ارسال کرد . در دیوان اجمل این مرثیه

البته وجود ندارد ولی در مفتاح التواریخ تالیف ویلیام بیل بطور کامل یافت می شود آقای بیل هنگام تقدیم مرثیه چنین گفته است :

« این تاریخها را شاه محمد اجمل اله آبادی در وفات او گفته » (۱)

این مرثیه که تاریخ وفات نواب نیز از آن بر می آید بقرار ذیل است

وزیر اعظم و دستور افهم	گرامی گوهری از ولد آدم
اباً عن جد امیر ابن الامیری	اباً عن جد و زیر ابن الوزیری
سلیمان حشمت و آصف شکوهی	فریدون صولت و در حلم کوهی
جناب آصف الدوله که در جود	نظیر او به عالم کمترک بود
کسی از فتنه گر حستی پناهی	بدیدی کشورش آرام گاهی
هزاران مردم از اقصای عالم	هزاران یافته از وی در اهم
نیاز آتش به حضرت کربلا رفت	نه پنهان باره باره بر ملا رفت
به شهر نهری آورد یگانه	که باشد یادگارش در زمانه

پس از این شاه اجمل می گوید

دریغا آن سپهر جود و حشمت
به ملک جاودانی کرد رحلت

از این ملک فنادل سیر گردید
به ملک لا یزالی کنج بگنید

دریغا آن امیر پاک طینت
که ناید کس نظیرش در بصیرت

به تنگ آمد ز بس زین دار فانی
نموده بندوبست جاودانی

بروز پنجشنبه آه صد آه
و داع این جهان به نمود ناگاه

ربیع الاول بیست و نهم بود
که رحلت آن سپهر جود بنمود

چه گویم آنچه شد حال دل من

چه گویم آنچه شد غم حاصل من

در آن حالت بخود هرگز نماندم

به چرخ هفتمین ناله رساندم

بغیر ناله و آه و فغان هیچ

نبوده بامن سر نا توان هیچ

بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه

ز وقت شام تا وقت سحر گاه

هزاران آه می کردم در آن شب

دمانم بود از آهم لبالب

از آن جمله شمردم چون دو صد آه

فزودم هم بر آه دو آه جا نگاه

شمار آن دو صد آه و و آهم

بود بر سال ترحیلش گواهم

دگر تاریخ فوت او بناگاه

غم آصف بگفتم با سر آه

دگر تاریخ گفتا جان پر تفت

سلیمانی نه مانده آصفی رفت

بطور تعمیه تاریخ دیگر

بگو بخشش تمام وجود بی سر

خدایا جان او خلد برین باد
طفیل احمد و اولاد امجد

ایضاً از شاه اجمل

آصف الدوله وزیر اعظم هندستان
کرد رحلت گشت حال اهل عالم بس تباہ

سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام
گفت هاتف عمده ماتم عمده ماتم آه آه (۱)

بطوریکه سابقاً ذکر رفت که شاه اجمل در میان علمای معاصر خود موقعیت بر جسته داشت معرفی علمای آن عهد که با شاه نامبرده روابط دوستانه داشتند باختصار ذکر شد که در روشن شدن مقام عالمانه جناب شاه خیلی مساعدت می کنند پس از یک ذکر مختصری از علمای وقت حالات شعرای معاصر شاه اجمل و روابط در میان آنها به اختصار بیان می داریم تا بتوانیم درباره صلاحیت شاعرانه و مقام وی در ادب حدس بزنیم. حضرت شاه اجمل خودش در ذکر شعرای معاصر چنین گفته است :

« در فن شعر گوئی صحبت به اکثر از شعرای آن زمان
داشته ام مثل امجد علی فروغ تخلص که از اولاد سلاطین
صفویه بودند و مرزا حاتم بیگ وافی و افتخار شعرای
هندوستان مولوی نورالعین واقف که چند سال به خانه
فقیر بودند و مهربانی بر حال من کردند بسر برده ام. مرزا
حکیم بیگ خان حاکم تخلص صاحب تذکره مردم دیده نیز

چند ماه صحبت داشته‌ام وبا مرزا مرتضی قلی خان فراق و مرزا اشرف علی خان وفا نیز اختلاط بهم بود با نواب احمد علیخان عشرت امرا و شعراء غرّا (غرّه) بودند صحبتها به خوبی گذشت و دیگر غرایین شعراء که هم عصر و هم صحبت فقر بودند یکی مرزا فاخر مکین است که اول فی مابین من و اوشان رنجیدگی‌های بیجا درمیان آمده بود. آخر به اتحادمندی (۱) شد وبا مرزا ابوعلی هاتف نیز اختلاط‌هایی شد با شیخ امیدالله که دعوای شاگردی شیخ علی حزین می‌کرد نیز اختلاطها داشته وبا مرزا افضل علی ذاکر که جوان نکته‌سنج بدیمه گو بود نیز صحبتها گذشت « (۲)

از بیان مذکور در بالا واضح می‌شود که با بسیاری از شعرای فارسی این عهد حضرت شاه روابط حسنه داشته که بیان حالات همه آنها در اینجا نمی‌گنجد و مناسبت هم ندارد با این وصف شاید بیان حالات چند کفّز از شعراء باختصار و نیز مقام شاه اجمل تا اندازه‌ای مناسب باشد.

روابط شاه اجمل و میر انشاء الله انشا

در میان مهم ترین شاعر اردو میر انشاءالله انشاء و شاه اجمل روابط خیلی نزدیک و بسیار عمیق وجود داشت و جناب شاه با انشاء ارادت می‌ورزید.

در طی اقامت انشاء در شهر لکهنو با شاه اجمل روابط دوستانه بوجود آمده بود، انشاء را از معتقدین خصوصی حضرت شاه می‌شمردند.

۱. کذا در نسخه خطی

۲. تذکره خزینة الشعراء و مقدمه دیوان شاه اجمل

هرگاه که شاه اجمل بملاقات با نواب آصف الدوله می رفت از انشاء حتماً و مرتباً دیدن می کرد و پس از مراجعت در میان هر دو مراسلات و مکاتبت ادامه داشت .

هنگام ترك لکهنو انشاء عریضه بخدمت شاه اجمل ارسال داشته بود که در آن برای دعای خیر التماس کرده بود . حضرت شاه اجمل در جواب او را به صبر دعوت نموده و این بیت نوشت :

خوش باش دلت چرا خراشد انشاء الله خیر باشد

و نیز بعضی از اوراد ادعیه خانوادگی نوشته هم ارسال داشت . (۱)
در این اثنا نواب آصف الدوله در گذشت و انشاء به لکهنو باز آمد و بعد از مراجعت نامه تشکر به شاه اجمل نوشت .

انشاء در میان شعرای اردو زبان دارای مقام عظیمی است بلکه در میان بنیان گذاران مکتب شعری لکهنو نام انشاء بلحاظ ترتیب نفر دوم محسوب می شود . ولی این نتیجه گیری درست نیست که انشاء فقط شاعر اردو زبان بود بلکه او از خود دیوان مکمل بزبان فارسی بیادگار گذاشته است که امروز هم در کتاب خانه شرقی بانکپور (Oriental Public Library, Bankipur) بعینه نگهداری می شود . معاصر انشاء بگوان داس هندی می نویسد :

از ابتدای صخرسن بعد فراغ علم رسمی طبعش به ریخته گوئی مائل بود حالا شعر فارسی هم خوب می گوید و در نظم و نثر دستگاہی وسیع دارد . با مؤلف آشنا است جوان آرمیده مزاج، پسندیده اطوار، عالی طبع، بزه سنج و شیرین

گفتار است . « (۱)

راجع به دیوان فارسی انشاء نظر مولانا محمد حسین آزاد این است
 « حال دیوان فارسی همین است . مزه فقط در سخن ها است
 هر غزلیکه به بیند گوی که دو ایرانی با هم ایستاده صحبت
 میکنند و فقط مسخرگی است . ولی از عهده تعریف
 لطف بیان و خوبی زبان نمی توان بر آمد . در
 این تردید نیست که اگر برای چندی از رفیق طبعی یعنی
 تمسخر جدا می بود و کمی زبان را در اختیار خود می داشت
 خدا داند که خاقانی عهد خود میبود یا که انوری یا سعدی
 و خسرو . « (۲)

روابط شاه اجمل و میرزا فاخر مکین

از معاصرین شاه اجمل و یکی از برجسته ترین شاعر فارسی
 آن زمان میرزا محمد فاخر می باشد . پدر بزرگش آقای عبدالرحیم
 به خواهش شاهجهان به اتفاق علی مردان خان به هند آمد و در دهلی
 سکونت اختیار کرد . بعد از چند روز عروسی فرزند خود عبدالکریم
 با دختر قاسم کاهی به عمل آورد و از بطن وی آقا محمد اشرف پدر
 میرزا محمد فاخر مکین در کشمیر پایه عرصه وجود گذاشت . صاحب
 تذکره روز روشن بیان می کند .

« جد اعلائی او (مکین) آقای عبدالرحیم از وطن خود همراه
 نواب علی مردان خان در دهلی رسید و اقامت گزید و پسری

۱. سفینه هندی ص ۱۹

۲. آب حیات ص ۲۷۴

که مسمی باقا عبدالکریم با خود داشت آنرا بدختر قاسم
گاهی کد خدا ساخت آقا عبدالکریم خان برفاقت علی ابراهیم
خان ابن علی وردی خان ناظم صوبه کشمیر بسر می برد و
از وی آقا محمد اشرف پسر میرزا فاخر در کشمیر بوجود
آمد . « (۱)

بگوان داس هندی درباره اجداد میرزا فاخر مکین عبارتی شبیه
به بیان مذکور در بالا آورده است . (۲)

شاه محمد اشرف در دهلی اقامت داشت و همین جا ولادت
مکین اتفاق افتاد از « صاحبزاده با بخت و جاه » سال ولادت بر می آید
از زمان کودکی در طبیعت وی صلاحیت شاعرانه وجود داشت بنا بر این
بر جمله علوم متداوله از علم و ادب صرف و نحو و معانی و بیان
تسلط کامل بدست آورده و سپس مرتباً به شعر گوئی اشتغال ورزید .
در زندگی شاعرانه خود تلمذ آقا عظیم اکسیر اصفهانی در آمد . سلسله
تلمذ آقا اصفهانی به مولانا جامی منتهی میشود . (۳)

بگوان داس و تذکره نویسان دیگر همین نظر دارند که میرزا
فاخر در سن بیست سالگی منازل علم و ادب را طی کرد و از شعرای
بلند مرتبت بشمار آمد .

بطوریکه پیش از این گفته شده در عهد شاه عالم در نتیجه حمایه های
نادر و ابدالیان به دعای موسسات علمی و ادبی هم تار و مار شد و
شخصیتهای ادبی بنا به ترك گفتن دهلی گذاشتند . از این جهت
فاخرمکین هم وطن عزیز را ترك گفته در لکنه سکونت گزید ، شاید

۲. سفینه هندی ص ۱۸۱

۱. تذکره روز روشن ص ۶۴۷

۳. تذکره روز روشن ص ۶۴۷

همین سبب بود که چند نفر از تذکره نویسان وطنش را دهلی و چند نفر دیگر لکهنو گفته اند .

میرزا فاخر مکین از شعراء بلند پایه فارسی در زمان خود محسوب می شد . در لکهنو تعداد شاگردانش زیاد بود و مردم او را بنام استاد شعرای فارسی یاد می کردند .

در میان شاه اجمل و فاخر مکین نخستین بار گونه ای جنگ ادبی صورت گرفت که درباره آن شاه اجمل خودش می نویسد .

« دیگر اعزه شعراء که هم عصر و هم صحبت فقیر بودند یکی فاخر مکین است که اول فی مابین اوشان رنجیه دگی های بیجا در میان آمده بود . » (۱)

سبب رنجش میرزا فاخر و شاه اجمل این بیان میکنند که يك بار میرزای نامبرده به دایره آمد و در مشاعره شرکت کرد و خودش غزلی خواند که مطلع این طور بود :

ز گل نازك تر آن سروسهری بالاست میگویم
زبان و دل یکی چون دارم راست می گویم
استاد شاه اجمل ، مصیب اله آبادی هم غزلی بخواند که مطلع اش چنین بود .

شب وصل است در دل باز ناخواست میگویم
حکایت های هجران بی کم و بی کاست میگویم
میرزا فاخر مکین بر مطلع استاد ایراد کرده گفت :
« ناخواست در مجاوره ما نه آمده »

سپس چون نوبتش آمد مطلع غزل بدین طور پیش کشید :

بدین خوبی غزل گفتن بود کارمن ای اجمل
که اکثر در غزلهای کسان بی جاست میگویم

و خطاب به میرزا گفت : « قطع نظر زبان دانی در اکثر مصراع جناب لفظ میگویم زائد است . » سپس هر جا که در غزل میرزا لفظ می گویم زائد بود نشان زده پیش وی نهاد . میرزا خیلی رنجیده و خشمناک شد . شاء اجمل اگرچه اعتراض را بی محل گفته بود باز هم شاهد رای اصطلاح نا خواست ، می جست . باری مردی دیوان مرزا صائب تبریزی که دارای دستخط شاعر خودش در عین حال بسیار خوشخط پیش شاه اجمل آورد . او دیوان مذکور را پیش میرزا فاخر فرستاده پرسید « که آیا این دستخط از صائب است ؟ » میرزا پیام فرستاد « بلی هست » شما حتماً این دیوان بخريد . « اصطلاح نا خواست ، در آن موجود بود . آن را نشان زده بخدمت میرزا بفرستاد . علاوه بر خزینة الشعراء در تذکرةهای دیگر راجع به آمدن فاخر مکین به الہ آباد کمایش ذکر یافته می شود زیرا همین جا ملاقات میرزا با شاه عالم ثانی صورت گرفت . در تذکرة روز روشن چنین آمده است :

« در زمانی که سواد الہ آباد مخیم جاہ جلال شاه عالم
بادشاه دعلی متخلص به آفتاب بود شاه به صفای محامد و
اوصاف مرزا فاخر مکین و استماع کلامش بر کمال مرزا
درفن شاعری مطلع گردید . » (۱)

مطابق بیان سفینة ہندی میرزا فاخر خودش در قصیدہای تمام

وقایع در طی اقامت اله آباد به نظم کشیده است . صاحب تذکره در این باب می گوید .

« آمدن بادشاه جم جاه در آن شهر و رفتن آن حضرت به
اله آباد رویدادی که آن حضرت خود در قصیده سلسله
الاحباب به نظم در آورده . » (۱)

بعد از دیدن اله آباد در سال ۱۱۹۱ هـ شاه اجمل به لکنهو سفر کرد .
بمنزل نواب حافظ رحمت خان محفل مشاعره بود شاه اجمل هم رفت
وبا میرزا فاخر مکین بار دیگر ملاقات اتفاق افتاد . جناب میرزا با شاگردان
محو مشاعره بود والا حضرت نواب از حضرت شاه پذیرائی گرمی بعمل
آورد . او را نزد خود جا داد . پس از چندی میرزا پرسید « شما هم
طبع آزمائی فرموده اید ؟ » شاه اجمل جواب داد « به طرح مشاعره علم
ندارم . » از والا حضرت نواب پرسید معلوم شد که این مصرع شیخ
علی حزین طرح مشاعره هست :

آئینه صبحم غم زنگار ندارم

حضرت شاه از پیش نواب قلم دان برگرفت و غزلی فی البدیهه
سرود . نواب اصرار داشت که غزلی غیر طرح بخواند ولی حضرت
شاه جواب داد .

« حق تعالی میرزا صاحب را سلامت دارد که باعث ایشان

مضمون دست بسته رو بروی من ایستاده است . » (۲)

سید محمد صدیق حسن خان در تذکره خود در حالات شاه

۱. سفینه هندی ص ۱۸۱

۲. خزینة الشعراء

اجمـل این واقعه را مفصلاً بیان نکرده ولی بدان اشاره کنان چنین گفته است :

« در محرکه و مقابله فاخر مکین گفته

خورشید و شم بیم شب تار ندارم

آئینه صبحم غم ز نگار ندارم

آئینه نمط در صف کوران منم اجمل

غم نیست اگر گری بازار نه دارم » (۲)

مطابق قول خزینه الشعراء پس از این مشاعره درمیان میرزا مکین و شاه اجمـل روابط دوستانه بوجود آمد . میرزا دیوان خود را به خدمت شاه اجمـل فرستاد و از آن تعریف کرد گفت که من بر مقطع غزل مشاعره اله آباد اعتراضی دارم . شاه اجمـل به پاس خاطر میرزا آنرا حذف کرد که درمیان هر دو صالح و صفا افتاد .

خلاصه میرزا فاخر مکین شاعر بسیار نامور عهد خود به شمار میرفت . درمیان دانشمندان آن روزگار مقام عالی داشت . و از عبارت بگوان داس هندی محبوبیت میرزا فاخر را می توان تخمین زد . واضح است که شاه عالم ثانی بادر نظر گرفتن صلاحیت شاعرانه وی و قبول عامه اش اصلاح غزلیهای خود را از وی طلبیده بود . بگوان داس هندی می نویسد :

« اکابر واعیان این دیار ذات گرامی مقتنم روزگار میدانند .

آواز فضل و کمال آنجناب از هند تا به ایران رسیده و خلقی

از دور و نزدیک آرزومند ملازمت آنحضرت گردیده .

صفات ذات با برکات در دفتر ها گنجایش ندارد . دیوان بلاغت

ترجمان دواړه هزادیت خواهد شد . « (۱)

روابط حزین با اجمل

علاوه بر میرزا فاخر مکین بزرگترین شاعر فارسی که در آن زمان به هند اقامت داشت شیخ علی حزین ، یکی از معاصرین شاه اجمل بود . ولادت شیخ علی حزین در ۱۱۰۳ هـ در پای تخت اصفهان شد . او از سلاله زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین بود که جد اعلای سلاطین صفویه بود . شیخ حزین تحصیلات مقدماتی را بخدمت عم بزرگوار خود شیخ ابراهیم جیلانی و اساتید محلی دیگر انجام داد سپس سفر اختیار کرد به شیراز که در آن زمان مهد علم و ادب بشمار میرفت . از این جهت جمله علوم را از منطق هیئت و ریاضی و طبیعیات و الهیات در شیراز تحصیل کرد . در طی اقامت به شیراز شیخ علی حزین بخدمت ملا شاه محمد شیرازی عالم حدیث حکمت العین را آموخت . خلاصه طی اقامت به شیراز بر جمله علوم متداوله عقلی و نقلی تسلط کامل بدست آورد و بالاخره به شعر گوئی مایل شد در همین زمان نا در افشار بر دولت مستولی شد . شیخ از ایران ملول شده به هند عزیمت کرد و تا زمانی در شاهجهان آباد اقامت داشت . پادشاه از وی با کمال اکرام پذیرائی کرد ولی بدبختی هند و مهمان هند یعنی شیخ حزین این بود که نادر شاه دهلی را نیز اشغال کرد . بالاخره شیخ به علت روش ظالمانه نادر شاه مادامیکه در دهلی بود متواری بود . سپس به اکبرآباد رفت و سرانجام به بنارس رسید و در بنارس سکونت اختیار کرد . جمیع تذکره نویسان هند حالات شیخ مفصلاً به رشته تحریر کشیده اند . عبدالوهاب

صاحب تذکره بی نظیر در تذکره ارزشمندش درباره اواخر زندگی چنین می نویسد :

و در هنگامه نادر شاه از ایران دیار وارد هندوستان گردید
و مدتی در شاهجهان آباد گذرانید و از آنجا رخت به شهر
بنارس کشید و هماً نجارا رحل اقامت افکند . در این ایام
قبری برای خود ساخته انتظار اجل موعود می کشد و
اکثر بر زبانش می گذرد این قدر دیر چرا ؟ او برای قبر
لوحی از سنگ تراشیده و این دو بیت بر آن نقش کرده :

زبان دان محبت بوده ام دیگر نمی دانم

همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

حزین از پای ره پیمای بسی سر گشتگی دارم

سر شوریده بر بالین آمائش رسید اینجا . (۱)

بهر حال شیخ علی حزین آخرین ایام زندگانش را در بنارس بسر
آورد . شهرت و محبوبیت وی بدین درجه رسیده بود که از سراسر
کشور هند شعرا و امرا قصد بنارس می کردند و زیارتش را فخر
میدانستند . شعرای بلند پایه هند میرزا فاخر مکین ، امیر خان انجام ،
نورالعین واقف تقریباً روزانه شرف بازیابی بدست می آوردند .
گذشته از شعرا مطابق بیان بگوان داس هندی نواب شجاع الدوله به خاطر
زیارتش به بنارس رفت و تا مدتی در خدمت شیخ ماند بگوان داس
در تذکره خود راجع به آمدن نواب شجاع الدوله به خدمت شیخ و فارسی
دانی شیخ و تسلط وی بر شعر و سخن عبارت ذیل را برشته تحریر
کشیده است :

« در هنگامی که شیخ در آنجا مقیم بود اعزه آن شهر بخدمتش حاضر می بودند . پادشاه جم جاه نواب شجاع الدوله بهادر مرحوم نیز بملاقات شیخ رفته بودند . به اعتقاد راقم کسی به بسیار دانی و زبان آوری او در آن عهد نبود . تصانیف متعدده دارد و خط شیرین می نگاشت . » (۱)

خلاصه مقام شیخ علی حزین در ادبیات فارسی خیلی بلند است و در میان شعرای فارسی گوی هند شاعری بزرگتر از وی نبود . از این جهت شیخ علی حزین و شاه اجمل از يك دیگر خیلی تقدیر می کردند . در اواخر زندگانی خود از هند دل برداشته شد و از این جهت در هجو هندوستان چند رباعی نوشت و به شعرای هند پرست ارسال داشت . همچنین يك رباعی در هجو هند نوشته به شاه اجمل فرستاد . جناب شاه شاعری وطن دوست بود لذا جواب این رباعی بصورت مدح سرایی وطن تقدیم کرد . صاحب تذکره روز روشن چنین می گوید . همه خوبی های این کشور به نظر وی زشت میرسید . اینك بیان صاحب تذکره روز روشن راجع به هجو هندوستان .

« شیخ علی حزین این رباعی خود بخدمت وی (اجمل) فرستاد دیدیم که سواد هند حسرت زار است
روز که و مه چو شام هجران تار است
بسته است بکار همه شان بخت گره
اینجا گره کشاده در شلوار است (۲)

۱. تذکره سفینه هندی ص ۵۱ ۲. این رباعی در کلیات شیخ علی حزین صفحه ۷۵۵ هم یافت می شود که در مطیع اود اخبار طبع شده

شاه در جوابش نوشت :

صبح طرب هند چو روی یار است
شام خوش او کا کل دلدار است
این جاست کشاده صد هزاران در فیض
جز يك گرهی که بسته در شلوار است (۱)

علاوه بر تذکره روز روشن در خزینة الشعراء رباعیات متعددی از شیخ حزین درج هست که در آنها از عیوب هند و بیزاری خود از این کشور سخن گفته است . شاه اجمل که در وی عاطفه محبت مادر وطن بدرجه کمال بود ، این رباعیات را جواب خوبی داد . این رباعیات از ارادت و محبت شاه اجمل بوطن سخن میگویند . وقت نوشتن جواب رباعیات شیخ حزین شمه ای از اخلاص نسبت به شیخ و دوستی با وی در ذهن حضرت شاه اجمل باقی نمی ماند . در زیر به استناد خزینة الشعراء تمام رباعیات شیخ حزین و شاه اجمل درج می شود که از آنها درباره هر دو استاد سخن حدس می توان زد :

رباعی دیگر از شیخ علی حزین :

هجرت ز عقو بتم مراداد به هند
از هند جگر خاره مکن یاد به هند

عصیان بره ججیم می برد مرا
آدم ز فضای خلد افتاد به هند

رباعی شاه اجمل در جوابش

ای حاجی هند باش دلشاد به هند
شیراز و صفاهان را مکن یاد به هند

هند است که نعم البدل فردوس است
آدم ز فضای خلد افتاد به هند

- جواب دیگر -

هر کس که ز ملک خویش افتاد به هند
بر گشته نرفت ماند داشاد به هند

بیرون از خلد کس نه خواهد گردید
آنجاست که نیاید وطنش یاد به هند

رباعی شیخ علی حنین : (در هجو دهلی که در آن وقت هم
اهمیت خود را از دست نداده بود)

دهلی که هوای زشتش آتش بیز
باد خوش او چو تیز گند آمیز است

پردود و تفس است همچو دهلیز جهیم
آری دهلی مخفف دهلیز است

اجمل که دهلی را بسیار دوست میداشت در جوابش می گوید .
دهلی خاکش به خاک خلد آمیز است
هر کوچه سواد خویش عنبر بیز است

پر روح و ریاحین است چو دهلیز نعیم
یشک دهلی مرخم دهلیز است

جواب دیگر

خاک دهلی به خاک خلد آمیز است
دهلیز نعیم است که عنبر بیز است

چون مرقد خاصان جنت آنجاست
دهلی یشک مخفف دهلیز است

رباعی شیخ علی حزین -

از ظلمت هند سفاک انگیز مترس
در تیرگی شب ای سحر خیز مترس
هرگز با کسی ز خصمی هند بدار
نا مرد ز حمایه هیز مترس

- اجمل -

ای آمده در هند تو مگریز مترس
هر سو نوای بین سحر خیز مترس

مهمان پرور هند باشد بسیار

زان می یابد چه مردود چه هیز مترس (۱)

شاه اجمل هر رباعی را که شیخ علی حزین در هجو هند می گفت مرتب جواب می داد و سر انجام شیخ علی حزین از هجو هند خاموش شد و زبان بست و به حضرت مصیب که استاد شاه اجمل بود نامه ای نوشت که در آن بصلاحیت شاعرانه شاه اجمل اعتراف کرده از مصیب خواهش کرد او را از جواب گفتن باز دارد. این نامه را بصورت کامل نقل کردن متأسفانه امکان ندارد، زیرا تست اعظم آن کرم خورده است. فقط بخشی از این نامه در زیر نقل می شود.

« آن جوان اله آبادی نا طقه ام بند کرد، است او را منع

باید کرد. » (۲)

بعد از چندی در میان هر دو شاعر روابط دوستانه برقرار گشت. بدین جهت شاه اجمل چند تا از غزلیات خود و کلام دیگر انتخاب

۱. تذکره خزینة الشعراء

۲. تذکره خزینة الشعراء

کرده بخدمت شیخ ارسال نمود. شیخ از این غزلها خیلی تعریف کرد نیز غزلی سروده همراه قاصد روانه کرد و نوشت :

« آن نو جوانی که اشعار خودش به من فرستاده است
از طرف من به او سلام بگوئید و این غزل نیز نزد
او بپسندید. » (۱)

غزلیکه شیخ حزین ارسال داشته بود بقرار ذیل است. این غزل در تذکره خزینه الشعراء و دیوان شیخ علی حزین هم یافت می شود ولی متأسفانه به علت پوسیدگی نسخه و کرم خوردگی مصرعها از بین رفته است :

خامان تمام مستند ساقی صلاى عامی
ته جرعه کرم کن من راق الکرامی
خامیم اوفتاده می ده که باده بخشد
اجساد را قیامی ارواح را قوامی
آواره ام بفرقت از منزل سلامت
یا جار دار سلمی بالغ لها سلامی
مطرب بهل طریقت سر کن ره طریقت
سجی اگر مقامی داری اگر پیامی
خواهی حرج نباشد سر کن حدیث دریا
اهلاً لها روینا عن سید الانامی
دل در شکسته حالی صدناله در گره داشت
انی رجوت دهراً اشکو عن السقامی

یار آیدم ببالین شد رنجهما فراموش
 عاد الکلام شکرا فی اوفراسهای
 یا جارتی بوجد قولی حدیث سنجید
 ذا اجمل الهدایا ها اکمل الکلامی
 گوش جزین خاموش مطرب بناله تست
 سر کن رهی خدا را ساقی یار جای

شاه محمد اجمل نیز در قصیده خود مظاهر الانوار از شیخ به
 حسرت و یاس شدید یاد کرده و به صلاحیت های استادانه وی اعتراف
 نموده است :

هزار حیف که هم عصر من نه ماند حزین
 که در بزرگی او نیست حد و پایانی
 بطرز تازه دلکش که سر بلندی داشت
 که بود زره گوئی بطرز ایتانی
 شکر دشمنی من گر به پیش او رفتی
 ز دست طبع نمودی بر آن مگس رانی

به عهد خویش جز او هیچکس نمی بینم
 که تا بیاد خود آرد به نظم طولانی (۳)

دیوان شیخ علی حزین که امروز هم از ارباب علم و ادب داد
 تحسین می گیرد بر کلیه اصناف ادب برتری دارد. بدین جهت بگوان
 داس هندی که دیوانش را مطالعه کرد و به شهرت وی در آن عهد

۱. کلیات شیخ علی خزین مطبع اود اخبار ص ۶۸۶ نیز تذکره خزینة الشعراء.

۲. دیوان شاه اجمل

پی برده بود می نویسد :

« تصانیف متعدده دارد و خط شیرین می نگاشت ، تذکره معاصرین و سوانح عمری بخوبی نگاشته . کلیاتش مع غزلیات و مثنویات و قصائد و رباعیات تخته‌نآ قریب سی هزار بیت از نظر راقم گذشته ، کلامش همه پرمغز است و سراپا نغز . » (۱)

شیخ حزین در ۱۱۷۸ هـ وفات و گوریکه آماده کرده خودش بود دفن شد . امروز هم مزارش مرجع خلائق است . بر لوح مزارش این بیت حک شده است :

روشن شد از وصال تو شبهای تار من
صبح قیامت است چراغ مزار من

علاوه بر علی حزین از معاصرین شاه اجمل مرزا نورالعین واقف از شعرای ممتاز عصر خود بشمار می رفت . با شاه اجمل روابط بسیار دوستانه‌ای داشت و از تذکره‌ها چنین بر می آید که از اولاد قاضیان بتاله بود ، علوم دنیوی بدرجه احسن تحصیل کرد و بعد از آن بر اصطلاحات و زبان و لفظ تسلط کامل بدست آورد . به شعرگویی و سخن سرای تمایل داشت و از این جهت با حکیم خان به لکهنو آمد . شهر لکهنو در آن زمان مرکز شعر و سخن محسوب می شد . لذا علاقه واقف به شعر و سخن را دوچندان کرد . بگوان داس هندی که از معاصرین واقف هم بود در تذکره خود استاد به قول خود واقف شعرگویی وی چنین اظهار نظر می کنند :

« خودش می گفت که در او ایل از بندر ابن خوشگو
و آفرین لاهوری اصلاح شعر گرفته ام . آخر کلام ایشان
مطبوع طبع من نه افتاد . دیوان سعدی و خسرو علیه الرحمه
را پیش نهاده کرده بمشق پرداختم . » (۱)

بیشتر از زندگی واقف در لکهنو و فیض آباد گذشت . بدین جهت
تقریباً با همه شعرای فارسی روابط خوبی داشت . آزاد بلگرامی ،
خان آرزو و بگوان داس هندی او را خیلی احترام می گذاشتند . در
اکثر مشاعره ها میرزا واقف با شاه اجمل ملاقات میکرد ولی بگمان
غالب به این ملاقات در عالم غربت رضایت بدست نیامد ، و از این
جهت خودش به دایره آمد و تا يك مدت طولانی نزد شاه اجمل مهمان
بود . در مشاعره هائیکه در دایره انعقاد می یافت شرکت می کرد و به غزلهای
زیبا و شیوا خراج تحسین می گرفت . ولی مطابق قول خزینة الشعراء مانند
شعراي دیگر از کسی گاهی تعریف نکرد . در مشاعره ای در حضور واقف
شاه اجمل غزلی خواند که مطلع آن واقف را بسیار پسند افتاد و بر
خلاف معمولش « بهخّ بهخّ » برزبانش روان شد و گفت « بهجم ! مصراع
ثانی مرا می زبید . » این مصراع بکرات باز می خواند و باران اشك
از چشمش سرازیر بود مطلع آن غزل شاه اجمل این است :

گر فلك نیست بر مراد چه غم نامرادی بخیر باد چه غم

واقف شاعر فارسی گو بود که دیوان هم داشت . در کلامش
نمونه های سوز و گداز ، درد و غم و سادگی و روانی بکثرت به نظر
میرسد . چون دارای طبع بلند بود لذا در اشعارش جوهر بلندی نمایان

است . بگوان داس را عقیده چنین است که دیوانش بر ده هزار ابیات
مشمول باشد . دیوان کاملش بدست نیامد ولی در تذکره‌ها ذخیره
خوبی از کلامش موجود است .

بطور کل میتوان گفت که شاه اجمل درمیان شعرای
عهد خود دارای مقامی برجسته بود . با ایشان روابط خوبی داشت و
با چند نفر رقابت ادبی هم داشت . همین رقابت در روشن ساختن و
جلادادن شعری شاه اجمل بسیار مؤثر بود زیرا بسیاری از شعراء بوده اند
که بعد از مرگ هیچ کس آنان را نمی‌شناسد ولی شاه اجمل چه در
زندگانش و چه بعد از وفاتش بعنوان شاعری بلند مرتبه یاد میشود .
اگر چه متأسفانه به علت زوال مطالعات فارسی در این کشور کمتر
کسی هست که برکمال شاعرانه وی وقوف داشته باشد .



۷ — باب ششم

تبصره انتقادی از قصائد شاه اجمل

پیش از تجزیه و تحلیل قصاید اجمل ضروری بنظر می رسد که آنرا تعریف کنیم . صاحب غیاث اللغات درباره قصیده چنین می گوید :

« قصیده در لغت بمعنی مغز ستر و غلیظ و در اصطلاح شعراء نظمى که هر دو مصراع بیت اول با مصراعهای ابیات ثانى دیگر هم قافیه باشد و در آن مدح یا ذم ، وعظ یا حکایت یا امثال آن بیان شود و کمتر از پانزده ابیات نباشد وجه تسمیه اینست که در این معنی جلیله و کثیره مندرج میگردد که در مذاق طبع مستقیم لذیذ آید . » (۱)

و دکتر بدرالحسن عابدی در بیان فرق در میان قصیده و غزل مینویسد .

« در میان قصیده و غزل فقط همین قدر فرق است که غزل مسلسل و طویل نمی باشد بلکه هر يك از ابیانش در اندیشه و مضمون از يك دیگر مستقل می باشد ولی ابیات قصیده برتسلسل و تطویل مبتنی میباشد یعنی هر يك از ابیانش با ابیاتیکه بعدش می آید مرتبط المعنى می باشد . » (۲)

درباره تعداد ابیات قصیده دانشمندان عقاید مختلف دارند . میر محمد باقر آگاه در پیش گفتار دیوانش مینویسد که ابیات قصیده از دوازده بیشتر باید بود و بر بودن بیشتر از یکصد و بیست اشعار نباشد . (۲)

بعضی از قصاید فارسی دارای اشعار زیادی می باشد مثلاً قصاید حاقانی گاهی از صد و بیست بیت تجاوز می کنند و تجدید مطلع می کند نویسندۀ مؤید الفضلا درباره تعداد ابیات قصیده می گوید :

« شعر که از جهت کسی گفته باشد کذا فی التاج و در اصطلاح فضلاء شعر مطول را گویند و تا بیست و یک بیت را شعر نامند و چون از آن زیادت باشد قصیده نامند . » (۱)

در زبان فارسی بیشتر قصاید دارای تشبیب می باشد . شاه اجمل بیشتر از قصائد مشبب نوشت چنانکه از دیوانش ظاهر میشود و تشبیب در حقیقت تمهید کلام است که از مطلع آغاز می شود . نوعاً شعرا فارسی زبان مناظر طبیعی را عنوان تشبیب قرار داده اند . شاه اجمل در تشبیب و قصاید خود شکایت روزگار را آورده است ولی مقصودم این نیست که موضوعات دیگر را ترك گفته بلکه برجاهای بسیار تغزل را هم عنوان تشبیب قرار داده است اولاً شکایت روزگار را بطرز زیبا و جالب در قصیده شاه اجمل ملاحظه کنید .

چون گویم آه دلا باتو کجروی فلک

که عمرهاست ز فرقم نمی شود منفک

ز گردش فلک بی ثبات حیرانم

تر حمی نه نماید بحال کس اندک

هزار کینه به یک لحظه می برانگیزد

گنه بخاک برابر هزارها گوشک

ز چرخ شکوه کنم یا کنم ز مردم دهر
که بسته‌اند کمر بر عداوتم يك يك

بهر سخن که خدا میدهد مرا عزت
رسد بجان و دل شان شکلهای بی شک

برای زخم دل خویش مرهم ارخواهم
کنند گریه و ریزند از سفوف نمک

خدا مخواستہ گرمقتضای این ایام
شود زمانه بدستم بلند و پست اندک

شوند شاد و نشستند در نهان باهم
بهم زنند به شادی هزارها چشمک

به پیش خالق چو بینند عزت و قدرم
چه از صغیر و کمیر و بزرگ از کوچک

گشند حسرت بسیار و غم خورند بسی
کنند خواب ز غم داشته برخ کینک

شاه اجمل در یکی از قصاید خودش که درباره مدح حضرت علی
ابن ابیطالب سروده شده تغزل را به اسلوب جالب عرضه داده است که
وقت خواندن اشعار تشبیب حدس نمی توان زد که بعد از تشبیب
شاعر به مدح يك رهنمای دینی خوانند پرداخت. ملاحظه شود :

ملك تا چند از پیش نظر یارم جدا باشد
براهش تا بکی چون حلقه در دید و باشد

خدا حافظ ز آه دردناک و چشم گریانت
اگر چندین دگر ای دل همین حالت ترا باشد

شوم قربان ز سر تاپای خود بر آن دل روشن
 که سر تاپای او از درد الفت در بلا باشد
 بدل عشق ار نباشد پاره خون بیش کی دانم
 دل آن دل هست کوی برنارینی مبتلا باشد
 پراز حورو جفا هرگز بکارمن نمی آید
 شوم قربان آن خوبی که اندک باوفا باشد
 و باز همین قصیده را از مطلع دیگر شروع کرده بی وفائی
 معشوق می پردازد .

نگارا مطلع برجسته‌ای آمد بیادمن
 بخوانم تا ز بان گویا به پیش تو مرا باشد
 چودر هجر تو نالیدن بجانم مدعا باشد
 نه بینم تا ترا خواهم دولب از هم جدا باشد
 جدا از پیش گاهت گشته چون وارد شدم اینجا
 عجب شهری نظر آمد که سر تا پا جفا باشد
 نه بوی فیض می آید نه بوی مهربانی هم
 نه درباران اینجا دوستی با صفا باشد

جزء دوم از اجزای قصیده گریز است که منتقدان آن را
 تخلص و رجوع هم نامیده اند . معنی گریز اینست که شاعر دفعه‌آ
 بسوی مدح می‌رود و می‌خواهد که شنونده هیچ متوجه نشود که بیان
 عوض شده است و بخاطرش همین باشد که هنوز سلسله بیان باقی
 است . در این موقع شاعر محل ابتلا و معرض امتحان قرار می‌گردد .
 و هر چه حسن سلیقه و لطافت بیان بطرف گریز بهتر باشد شاعر استاد
 تر شمرده میشود .

در گریز این معنی هم باید مراعات بشود که هر چه اختصار بکار برده شود خوبتر میشود حتی اینکه اگر در يك مصراع باشد دیگر بهتر میشود اگر بعضی از شعراء در این مورد هم به تفصیل پرداخته اند که خلاف حسن کلام است . حضرت شاه اجمل در تمام قصاید خودش گریز مختصر کرده است ولی در بعضی جاها هم تفصیل پیدا می کند در زیر چند مورد از گریزهای قصاید شاه اجمل ذکر می شود .

علم الاسماء که کرده در ازل ترکیب اسم
اسم من زان روز کرده هم عدد با کامیاب
واقعی بس اضطراب من عبث باشد عبث
چونکه دارم کامیاب از جانب ایزد خطاب
کامیاب خویشان بودم و خواهم بود باز
زائکه هستم از دل و جان خاك راه بوتراب
قبله دین کعبه جان مرشد و پیر طریق
پیشوای سالکان و داور مالک رفاب

گریز دیگر از قصیده شاه اجمل که در مدح مولای متقیان حضرت علی ابن ابیطالب (ع) گفته .

سروش هاتف غیبی ، همین امد بگوش من
عبث اندیشه بیهوده در جانت چرا باشد
که بهر حاجت بیچارگان و بیکس و مضطر
علی حیدر آن مشکل کشا مشکل کشا باشد
مباش آزرده دل هرگز مکن اندیشه در خاطر
برای حاجت کونین او حاجت روا باشد

وصی مصطفی یعنی امیر المومنین حیدر
شهنشاهها که در کونین هم نام خدا باشد

گریز دیگر از قصیده شاه اجمل در زیر عرض میشود :

بیکس بیم غریب نیم بنده کسم
دارم به فرق سایه از آن ظلّ چون هما
ناچار عرض حال به آن پادشه کنم
کوهست بهر عقده دلها گره گشا
شیر خدا غضنفر دین مرتضی علی
مشکل کشا امام وری مظهر خدا

گریز دیگر از قصاید شاه اجمل :

چه شد که بر در میر وزیر کاسه بر
نگشته و ز قدام مثال مستضعف
مدان حقیر که من رتبه دگر دارم
فداده ام بدر دین پناه شاه نجف

جزء سوم از قصیده مدح است که اصل مقصود شاعر همین
معنی است و قصیده برای همین موضوع گفته میشود . در اینجا شاعر
کمال فن خودش را بخرج میدهند و میخواهند که هر چر درباره ممدوح
از حیث لفظ و معنی مبالغه ممکن باشد بورزد تا اینکه جائزه و انعام
زیاد بدست آید و پر ظاهر است همین موضوع جایزه و انعام سبب
شده است که اکثر شعرا از حدود مدح بیرون رفته و قدم در حدود
مبالغه بلکه غلو نهاده اند .

آقای خواجه الطاف حسین در کتاب مقدمه شعر و شاعری

می‌فرماید که شاعر در مقام مدح و ذم باید اینقدر محتاط باشد که اگر در محکمه دولتی بر علیه او داد جوئی شود مجرم ثابت نگردد . چنانکه اکثر شعرای فارسی زبان این معنی را در آن قصاید مراعات نموده اند که درباره حضرت معصومین نگاشته اند . قآنی میگوید .

ملك مست جمال او فلك محوكمال او

ز دریای نوال او جهانی لجه خضراء

زمان را عدل او زیورجهان را ذات او مفخر

زمان را اور زمان پرورجهان را او جهان پیرا

ز قدرش عرش مقداری ز صنعش خاك آثاری

بباغ شوکتش خاری ریاض جنت الماوی

رضای او رضای حق قضای او قضای حق

دلش از ماسوای حق گزیده عزات عنقا

يك جزء دیگر از اجزای قصیده که نوعاً شعرا آن را لازم

شمرده اند دعا و حسن طلب است که شاعر در این منزل درباره

ممدوح دعا می‌کند و بعداً عرض مدعا می نماید در موضوع حسن طلب

بیان شمع انجمن خیلی عالی و با معنی است .

« حسن طلب که شاعر در استحصال مقصد از ممدوح

نوعی از سحر بیانی و افسون کاری بعمل آورد بر وجهیکه

بخیل را کریم و ممسك را سخی گرداند . »

نمونه حسن طلب شاه اجمل چنین است :

پادشاهها چون قدیم اجمل‌گدای در گه است

یافته از در گه عالی همیشه فتحیاب

ليك ناکامی گذشت او را در این ایام آه

حالیا وقتی است شاهها لطف کن بروی شتاب

تا که کام خویش یابد بر مراد خویشتن
درگشایش ها رود از ساخت این تنگ باب

اجمل برای دعا طرز نو ایجاد کرده است که همواره برای آخرت چیزی مسائل می نماید. همه قصاید وی را مطالعه کردم ولی يك بیت هم نیافتم که را جمع به حاجت روائی از این امور دنیوی باشد و اگر بفرض محال شعری باشد آن هم بر طلب نجات از این دنیای پر حیاه مبنی است. خود او می گوید :

مراد مقصد من کن حصول من یارب
که تا نجات بیابم زاینه حیرانی

جزو آخر از جزای ترکیبی قصیده خاتمه است که اینجا شاعر سلسله بیان خودش را پایان میدهد. گاهی تخلص خودش را هم در مقطع می آورد. اگر چه این معنی در قصیده لازم نیست. چنانکه در غزل و غیر غزل از اصناف سخن تقریباً لازم میباشد. در قصیده اهکان دارد پیش از آخر هم در وسط ذکر از تخلص بشود وعده بزرگی از شعرای فارسی همین طور هم نوشته اند ولیکن اولی و انسب همین است که در آخر کلام باشد. در تخلص این معنی هم لطفی دارد که شاعر تخلص را با صنعت ایهام بیاورد چنانکه از این مقطع شاه اجمل ظاهر میشود :

یا علی بهر رسول و یا علی بهر بتول
یا علی بهر ده و يك ساز ما را کامیاب
یا علی اجمل زتست و مقصد او کن حصول
یا علی بهر خدا بنما دعایم مستجاب

اما نگاهی به تاریخ قصاید فارسی می اندازیم تا اینکه به بینیم که حضرت شاه اجمل در این موضوع چقدر موفق شده است و تا چه اندازه خصوصیات فن قصیده را مراعات کرده است ؟ بعبارت دیگر شاه اجمل از متقدمین شعرای فارسی تا چه اندازه تقلید نموده ایشان خصوصیات شعراء سلف را در قصاید خود مراعات نموده میان قصیده گویان آن عصر چه موقعیت را دارا بود .

در باره تاریخچه قصیده سرایی باید بگویم که از قدیم ترین تذکرهاى ادبیات فارسی ظاهر میشود که آغاز قصیده گوئی در زبان فارسی در عهد اسلامی تا قرن دوم هجری میرسد . صاحب تذکره لباب الالباب (۱) عوفی یزدی در کتاب اسم عباس مروزی را برده است و او را اولین قصیده گوی زبان فارسی شناخته است و در اثباتش ذکر از يك قصیده کرده که در مدح مامون رشید است شاعر فخرکنان میگوید :

کس بدین منوال پیش از من برین شعرى نگفت
مر زبان فارسى را هست تا این نوع یمن

ولى از تکلف و سبك این شعر ظاهر میشود که این کلام عباس مروزی نیست یا بقول محمود شیرانی (۲) در آن تصرف کرده اند و بقول عبدالوهاب قزینی .

« علاوه برآنکه آثار وضع و تجدد بر وجنات این اشعار
لایحتر از آنست که هیچ کس را که بهره از ذوق

۱. لباب الالباب جلد اول ص ۲۱

۲. تنقید شعر العجم ص ۳۱

سلیم ادبی باشد در آن شکی عارض تواند شد . « (۱)
 اما تذکره نویسندگان قرون وسطی اجماع نموده اند که این قصیده
 از عباس مروزی است .
 محمود شیرانی میگوید :

« قصیده نگاری زبان فارسی که از نتیجه لازم ارتباط
 بدربار سلاطین است و از رودکی آغاز میشود بر همین
 مبنی که رودکی را آدم الشعراء می نامیدند . « (۲)
 علامه شبلی نعمانی میفرماید .

« اسلوبی را که او (رودکی) در قصیده ایجا کرده هنوز
 بحال خود باقی و تغییر نکرده است و آن عبارت میباشد از :
 شروع به تشبیه یا بهاریه و غیرها، بعد گریز به مدح و ثنای
 ممدوح و در آخر هم ایات دعائیه است . « (۳)

در هر صورت رودکی استاد فن قصیده بود . در قصایدش تسلسل
 عجیبی دیده میشود و در اشعارش متانت و سنجیدگی ظاهر است . او از
 مبالغه و غلو و خیالات پیچیده اجتناب ورزیده است . مشهورترین
 قصیده رودکی در مدح امیر ابوجعفر احمد صفاری است که با مطلع
 زیر آغاز شده است :

ما در می را بکرد باید قربان
 بچه او را گرفت و کرد بزدان

۱. بست مقالة قزوینی ص ۲۴

۲. تنقید شعر العجم ص ۳۱

۳. ترجمه شعر العجم جلد اول ص ۲۳

قصیده دیگر او درباره احوال مختلف زندگانی ، رفتن جوانی و ماندن ضحیفی و ناتوانی بسیار مشهور است به مطلع :

مراسود فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود

اجمل این خصوصیت را دارد که او وجود خود را به هیچ يك از دربارها مربوط نکرد . در دیوانش تعداد هیجده قصیده است که در آنها قصاید طویل را « تجدید مطلع » می کند . اما هیچ يك از قصاید وی در مدح امراء سلاطین نیست ، بلکه تمام قصایدش به حمد خداوند متعال ، نعت مرسل اعظم و مناقب اهل بیت رسول اکرم (ص) مربوط است و این ادعا تا اندازه از مبالغه خالی خواهد بود که شاه اجمل مدح و ثنای محمد و آل محمد (ع) را هدف زندگی خود قرار داده بود .

نواب و خان و میرزا هرگز نمانده آشنا

جز تو کسی نبود مرا مشکل کشای من توی

قطع امید از هر کجا حاصل شد ای مولای ما

مولای ما مولای ما مشکل کشائی من توی

در خاک هند افتاده ام لیکن منم هندوی تو

اکرام کن بر بندها مشکل کشائی من توی

و قصیده دیگر شاه اجمل اوضاع اجتماعی آن دوره را بیان می کند و این مطلب را توجیه می کنند که باوجود این امر که مردم انتساب به سلاطین وقت را باعث فخر میدانند من خود را از حکمرانان دنیوی دور نگاه داشته ام .

چه شد که بردمیر و وزیر من نروم
 چه شد که سر نبرم من فرومثال کشف
 کسی نرفته ز آبای من بدرگه شاه
 مرا بنخانه خود چون خدا نموده خلف
 از آن نمی روم اصلاً به پیش هیچ کسی
 بهماه عزت خودکی رسانم آه کلف
 چه که بدر میر و وزیر کاسه یس
 نگشتم و زفتادم مثال مستضعف
 مدان حقیر که من رتبه دگر دارم
 فتاده ام بدر دین پناه شاه نجف

مدح جناب رسول بطرز انوری و خاقانی سروده در ایات دعائیه
 قصیده به همین مطالب اشاره میکند که اصحاب جاه و حشم دنیوی در
 خاطر نمی گنجند .

انصاف دها داد رسا کعبه جا نها
 جز توکی توان دفن کند صد غم و هم را
 خواهم نرسد گرد من خسته ملالی
 دارم ز تو امید کنی دفع سقم را
 دیگر نروم بر درکس غیر در تو
 در یوزه گر فخر بس این خوان نعم را

شاه اجمل با وجود گرفتاریهای دنیوی مانند دیگر شعرا کاسه
 گدایی بر نداشت و نکوشید مانند دیگران به مدح نا اهلان بپردازد
 بلکه فقط شخصیتهایی را مدح میکند که مطابق عقیده شاعر افضل
 موجودات هستند که در بیان اوصاف حسنه آنها لازم نیست که

شاعر به مبالغه پردازد. بلکه بعقیده دینی خودش شاعر چنین حس میکند که هر قدر که او مدح این ذوات کرده از روی مرتبه آنها کم باشد، ممدوح از آن بمراتب مستحق تر هست. برعکس این حقیقت از خصائص قصیده شاه اجمل و منقصدین را چنین عقیده است که شعرای فارسی در مدح ممدوحین خود صفاتی را متذکر شده اند که از اساس وجود ندارد. و اگر وجود هم دارد بنیادش اکثراً بر روی مبالغه میباشد.

اجمل غالباً قصائد خودش را باحمد باری شروع میکنند و در اکثر قصاید از حکیم قاتنی تقلید می نمایند و همان قوافی و ردیف اختیار میکنند که حکیم قاتنی آنها بکار برده. در یکی از قصاید صفات و کمال حضرت باری را یاد میکنند که ایاتی چند از آنها ذکر میشود.

غیرذات واحد یکتای ناپیداستی

لانیں الا بدان الاستی الاستی

نیست موجودی بجز آن ذات واحد دیگری

این خیالات دوی وهم است و پریجاستی

نیست در کون و مکان موجود جزیک ذات حق

چشم بکشاکن نظر گردیده بیناستی

این عقول عشره و این نه سپهر و هشت خلد

هر یکی درکار او حیران چه حیرت زاستی

هفت آخر از جهات سته برگردان خود

هم حواس خمسه گم دارد حواس آراستی

چار عنصر هم رخ وهم دوعالم دیگران
 برالو هت مقراند این که او یکتاستی
 نیست هرگز ذات پاک عالی او را شریک
 يك بدان و يك بخوان گر چشم تو بیناستی
 انجم و خورشید و مه يك پرتوی از ظل او
 نور او در جمله ذرات جهان پیداستی
 بی رضای او نه جنبد هیچ برگگی از درخت
 با همه فرمان برداریم و حکم او راستی
 طالب ذاتش ندارد هیچ پروای بکس
 فارغ از کونین و هم از جنت الماواستی
 او خدا من بنده او حاجت روای بنندگان
 ذات او مشکل کشای عقده دلهاستی
 و در آخرین اشعار برای بدست آوردن رستگاری از ذات و
 رسوائی این طور دعا میکنند .

لطف کن لطف ای خداوند زمین و آسمان
 اجمل شوریده سر يك عاشق رسواستی
 دور کن رسوای کونین از وی ای خدا
 جرم او يك قطره باشد عفو تودریاستی
 در اینجا شاعر نوعی از الفاظ را بکار برده که با
 عظمت و جلالت پیغمبری مناسبت دارد و این معنی را با کمال توجه
 مراعات نموده است که حقایق و معارف در قوت تخیل و زور بیان
 گم نشود . او میخواهد که الفاظ برای ابلاغ معنی باشد و هیچ ژولیده
 بیانی و پریشانی خاطر درین نباشد . در ذکر بزرگترین شخصیت عالم

يك وقار ، جدیت ، توانائی ، تازگی خیال و دل آویزی بندش
و حسن الفاظ باشد و هیچ زبان عالمانه یا الفاظ اصطلاحی درین نباشد .
چنانچه در مدح جمله ائمه معصومین می گوید :

پی ظهور همه کائنات امکانی

محمد عربی شد مبانی و بانی

دویم ز چارده پاك تن علی ولیست

که بود همچو نبی پاك او ز عصیانی

مدان تو شرك گر او را خدای خود خوانم

که نام پاك وی آمد علی با علانی

چه تاب آنکه بگوئیم نام بنت رسول

که او به عصمت و ما در تمام عصیانی

شجر محمد و آمد علی و زوجه او

بگشای نبوی هر دو شاخ ریحانی

ابو محمد عالی نسب امام حسن

به حسن او نرسد حسن ماه کنعانی

چهارمیست درین جمع چهارده معصوم

که در میان ده و دو است ذات او ثانی

چرا که است کس از رتبه حسین شهید

که بهر از شده پور خلیل قربانی

اشارتی که به دنج عظیم در قرآن

بود صریح بوقت تلاوتش خوانی

در این قصیده می بینم که همه مختصات کلام اجمال از دور

پیدا است و گویا شاعر میخواهد که در مدح هر کسی از معصومین

شعر بگوید باید از مدح دیگری ممتاز و جدا گانه باشد تا اینکه شخص خواننده بامجرد قرات به فهمد که شاعر شخصیات مختلفه را میخواهد مدح بکند . با اینکه این معنی خیلی مشکل بود . چون صفات حضرت سرور عالم باعترت و اهلیتش کمال مماثلت و یگانگت دارد و خیلی مشکل است در مثل این موضوعات تماماً نکات و خصوصیات را مراعات بکنند . ولی قصیده اجمل از دور صددا میزند که این قصیده در مدح کدام يك از شخصیات بزرگ تاریخ اسلام است . در یکی از از قصاید که در مدح مولای متقیان حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام اینطور میگوید :

حیدر صفدر علی عالی شیر خدا

حاصل کونین را شد ذات پاکش انتخاب

بهر ازوی جز محمد در جهان يك شخص نیست

با محمد نیز یکسان است آن عالیجناب

این فضولیهای ما باشد که میگوئیم چنین

هست گر يك آفتاب و هست دیگر ماهتاب

شاهد قولم حدیث انت من نوری بود

شد ظهور آن نبی و این ولی از يك حجاب

بس زبانم هست عاجز در ثنایت یاعلی

فضل تو کرده است فضل دوجهان را لاجواب

اجمل در قصاید خودش مدح مولای متقیان را اولیت میدهد .

در قصیده ای میخواهد که سعی بکند که خصوصیات و کمالات آن حضرت را در قالب الفاظ جالب و زیبا بریزد مخصوصاً صفت مشکل کشایی آنحضرت را زیاد ذکر میکند که علامت است از تنگی حالات

شاعر و ابتری اوضاع آن زمان. در قصیده خطابیه خودش چنین میگوید :

ای شهسوار لوکشف ای عالم علم لدن
 ای آفتاب انما مشکل کشای من تویی
 شهر علوم آمد بنی تو باب آن شهرای ولی
 بی تو گذر آنجا کجا مشکل کشای من تویی
 کردی جهادمکه را شد فتح خندق از شما
 يك جان دوتن بامصطفی مشکل کشای من تویی
 بر عرش حق داری تو جا دوش پیمر زیر پا
 مسجد جالوخانه ترا مشکل کشای من تویی
 ای مطالع انوار دین ای مظهر عین الیقین
 ای مرتضی ای مجتبی مشکل کشای من تویی
 ای کعبه من کوی توای سجده من سوی تو
 ما را توی قبله نما مشکل کشای من تویی
 ای مرشد هر سلسله پیر طریق سالکان
 دستم بگیرای پیشوا مشکل کشای من تویی
 هرکس کسی دارد ولی جز تو ندارم من کسی
 در هر دو کون ای بادشا مشکل کشای من تویی
 ای رحمتہ العالمین ای حجتہ الله بر زمین
 چشم کرم سویم نما مشکل کشای من تویی
 ای سرور عالی همم ای مقتدر جود و کرم
 کن لطف بحال این گدا مشکل کشای من تویی
 در انتظار آمدن آن عیسی گردون نشین
 بر چرخ چارم کرده جا مشکل کشای من تویی

وصف توکی مقدور کس تا هم زنم زان يك نفس
 ذات تو چون ذات خدا مشکل کشای من تویی
 در قصیده دیگری مدح از مولای متقیان اینطور میکند :

وصی مصطفی یعنی امیر المومنین حیدر
 شهنشاهها که در کونین نام تو خدا باشد
 چون این آمد ندا در گوش من از هاتف غیبی
 شدم بیموش و گفتم همچو او والی کجا باشد

اجمل در آن قصاید که در مدح مولای متقیان نوشته يك مهارت
 و ذوق مخصوص را صرف کرده و ویژگی مهم آن قصاید اینست که
 دارای عنوان اند . مثلاً يك قصیده را باسم مطلع الضیاء و راحت
 القلوب تعبیر نموده . چنانکه میگوید :

يك نام این قصیده بود راحت القلوب
 زان رو که شد بعقدۀ اجمل گره گشا
 دیگر شود ز جودت طبع بلند من
 موسوم این قصیده بود مطلع الضیاء
 در این قصیده مدح امیر المومنین بدین طور کرده .

شیر خدا غضنفر دین مرتضی عالی
 مشکل کشا امام وری مظهر خدا
 شاه نجف امام عرب بادشاه دین
 زوج بتول شیر خدا سید الوری
 حاجت روی خالق امیر امم به حشر
 حلال مشکلات هزاران هزار ما

دلدل سوار حیدر صفیدر ولی حق
 ساقی آب کوئرو امام فتح نما
 ای مطلع جبین تو کالشمس و القمر
 ای آسمان فضل لك العز والاعلا
 ای شہسوار معرکہ دشت لوکشف
 ای مورد عنایت و اکرام کبریا
 حاجت روای خاص و عوام جهان توی
 یا مظهرالعجائب و ذالوجود و السخاء
 حاجت بشر نیست بکونین ثابت است
 ای شاه عصمت تو به برهان انما

اجمل قصیدہ‌ای در مدح خاتون جنت حضرت فاطمہ زہرا (س)
 خصوصیات آن ملکہ اسلام وجگر گوشہ حضرت رسول (ص)
 دارد کہ در اینجا بطور اجمال ایاتی چند بعنوان نمونہ تقدیم میگردد :

دوش ناگاہ گشودم چو در خواب نظر
 شد نمودار عجب روشنی نور سحر
 آمد این خطرہ بخاطر کہ سحر گشت نمود
 بایدم نابہ مصلا بروم از بستر
 چون سوی چرخ و کواکب نظر انداز شدم
 دیدم آنجا کہ زشب آمدہ زلفش بکمر
 مضطرب گشتہ روان جانب آن نور شدم
 چون رسیدم بہ همان قرب وجوار انور
 طرفہ قصری کہ چہ پرسید ز من خوبی او
 ہمہ دیوار وی آراستہ از گوہر و زر

دیدم آن قصر فلك قدر چون خورشید نمود
 که ثنایش همه افزون بود از حد بشر
 صد هزاران مه و خورشید نمود از ظالش
 باز آن مظهر آن قصر چه گوئیم دگر
 خواستم تا که به بینم در دولت خانه
 تا که از صاحب این خانه بیایم اثر
 دیدم آنجا که ملائک همه حاضر هستند
 چوب در دست گرفته چو نقیان بر در
 دور باشی عجبی در حق من سر کردند
 تابه دروازه ندادند مرا باز گزر
 همه گفتند که ای بی ادب اینجا مخرام
 شوازین وادی پر نور گریزان بستر
 چونکه نوید شدم بر سر خاک افتادم
 سخن منت و الجاج بگفتم اکثر
 زان ملائک بمن خسته یکی رحم نمود
 از سر لطف بمن گفت شنوای مضطر
 این نه جای و مقامی ست که هر کس بیند
 این مکانیست که اینجا نرسد عقل بشر
 این عجب قصر و عجب وادی طرفه جای ست
 که بر آن سجده کنند چه خورشید و قمر
 قصه کوتاه که این قصر جناب عالی ست
 حضرت فاطمه آن بنت شنیع محشر

هست چون نور خدا نوری از چشم نهان
 هست بیرون ز قیاس و دگر از حد نظر
 آن جنابیکه براو چشم فلک هم نه فتاد
 ماه و خورشید ندیدند از او هیچ اثر
 گفتمش بهر همین منت و زاری کردم
 که منم يك ز غلامانش مثال قنبر
 چونکه الجاج من خسته دل و خسته جگر
 رفت در گوش همان عالیه والا گوهر
 بانگ برخواست از آن قصر که اجمل از ماست
 بگزارید که تا آمده سید بر در
 رفتم و بر در آن عرش پناه استادم
 جبه سای بدر عالیه کردیم دگر
 عرض کردیم که ای قبله حاجات دوکون
 چون ز نومهر نموده شه کونین اکثر
 این شرف هست مرا بسکه تواز خود گفتمی
 پیش خود گیر مرا نیز بروز محشر
 اجمل از یاس به افلاک بسایم چه عجب
 که بمن سیده هر دو جهان داد خبر

گذشته از سیده کونین و امام مظلوم در مدح ائمه دیگری هم
 قصاید زیاد هست که هر يك دارای خصوصیت جدا گانه ای است و شاعر
 در هر منزل می خواهد که عقیده خودش را با کمال اهتمام و احترام
 در قالب الفاظ بگنجاند. مقام مقتضی این معنی نیست و مجال ندارد

که تفصیلات و ویژگی این قصاید ذکر بکنم لذا بذکر یکی از قصاید اکتفای نمایم که مدح آخرین حجت پروردگار و وارث رسول مختار (ص) نوشته که در آن توصل میجوید بنام تمام معصومین در خدمت آن حجت عصر و امام زمان که از اعلام روزگار و مصائب زمانه رستگاری بدهاند . در تشبیب قصیده اینطور میگوید :

چه پرسی ز حال من سوگوار
که دیوانه و مضطرب بقرار
دے در دل و جانم آرام نیست
عجب حالتی دارم ای شمسوار
نه آرام روز و نه خواب شبم
بود رنج بر من هزاران هزار
به یکجا نمی گیرد آرام دل
نگیرد بیک لحظه صبر و قرار
گاهی میروم سوی صحرا و دشت
گاهی میروم سوی باغ و بهار
غرض در بلای عجب مبتلا
شب و روز هستم درین روزگار
نشسته بکشتی بی ناخدا
به بحر بلا دارم این انتظار
که بر ساحل آرزو کی رسم
شوم کی خدایا بمطلب دچار
کجا ناخدا تا بساحل رسم
کجا طالعم نا شود بخت یار

مگر مهدی هادی آن مقتدا
 کند رحم برحالت این نزار
 رساند بسر منزل مدعا
 بصد عز و خوبی بصد افتخار
 شاه اجمل گریز بسوی مدح ازین اشعار میکند .

توی آنکه از تو قیام فلک
 توی آنکه قایم ز تو روزگار
 ثنای تو از من شود کی بیان
 منم ذره و تو فلک اقتدار
 سپس فریاد بخدمت ائمه معصومین با این اشعار دعا میکند .

مددگار من یا امام زمان
 بشو بهر آبای عالی تبار
 حق عسکری آن امام حسن
 بحق نقی آن شه کامگار
 بحق علی و بحق بتول

بحق رسول آرزویم برآر

اجمل در قصاید خودش از اوضاع و احوال خودش هم تعرض
 میکند و میخواهد که خواننده وقت مطالعه این قصاید بفهمد که زمانش
 چه زمان بوده و خودش در چه مصائب مبتلا بوده . ما وقتی که تمامی
 قصایدش را مطالعه میکنیم میتوانیم از بین اشعار خصوصیات زندگانی
 اجمل را دریابیم . زندگانی اجمل چنانکه بنظر می رسد اکثراً گرفتار
 مصائب و آلام روزگار بود . پدرش در زمان کودکی و خردسالی از

دنیا می‌رود . ده سال عمرش می‌گذرد که از شفقت مادر مهربان محروم می‌شود . به عهد شباب که میرسد از الطاف پیر و مرشد قطب الدین مصیب هم محروم می‌شود نیز بعضی از امراء و سلاطین عهد او موجب می‌شوند که زندگانی شاعر نذر حوادث و آلام بشود چنانکه شاعر در بعضی از قصاید خودش از این معنی ذکر می‌کنند . و علی العموم کاشف غموم ائمه معصوم التماس می‌کند که از این مصائب و آلام نجات بدهد .

هما خطور که گفته شد شاه اجمل در قصاید خودش طرز کسائی مروزی، رنگ خاقانی سلاست ناصر خسرو ، سادگی شیخ سعدی و زور بیان حکیم قاتانی را بخوبی جذب کرده و این طور هم معلوم می‌شود که تمام قصاید این بزرگان علم و ادب را در نظر داشته راه مدح خودش را هموار ساخت بلکه اگر بگوئیم که اجمل با خصوصیات نیاکان خانواده خود طرز بیان این استادان شعرو سخن را زنده کرده و سعی هم نموده که در فکری دینی و قصاید مذهبی از همین گونه اشخاص باید تقلید بشود و در سعی خود کامیاب هم شد مبالغه نخواهد شد . خصوصیت خانوادگی حضرت اجمل این بود که هیچ کس از این خانواده هیچ امیرو وزیر و سلطان دنیا را موضوع قصیده خودش قرار نداده . مافلاً آن مدار کیکه در دست داریم و آن قصاید اسلاف شاه اجمل را مشاهده نمودیم می توانیم این معنی را کاملاً اثبات بکنیم . ولی اینجا ذکر قصاید اسلاف بی محل خواهد شد . سبب این معنی که اجمل و خانوادش چرا از امرا و سلاطین زمان احتراز کردند همان است که خودش در یکی از قصایدش نقل می‌کند :

چه شد که بر در میرو و زیر من نروم
چه شد که سر نبرم من فرو مثال کشف

کسی نرفته ز آبای من بدرگه شاه
مرا بخانه خود چون خدا نموده خلف

از آن نمیروم اصلاً به پیش هیچکسی
بماه عزت خود کی رسانم آه کلف

اجمل در قصاید خودش يك معنای دیگری را هم به خوبی و زیبایی نقل کرده و آنست موضوع افتخار و خود ستایی که غالباً يك سنت متبع است برای شعرای فارسی زبان. شاعری از شعرای فارسی نیست که در مدح یکی از پادشاهان دنیا و رهنمایان مذهب قصیده نوشته باشد و ذکر تمجید و ستایش وی نه آید. این معنی تقریباً يك امر طبیعی و فطری است برای انسان که هیچکس از آن خالی نیست. گویا يك امر لازم شده برای سخنوران فارسی زبان. شاید همین سبب است که خواه شاعر دنیا پرست باشد یا عارف معارف حقیقی اشعار پر از خود ستایش به عده کثیر یافته میشود.

اجمل در قصیده‌های خود اشخاصی را انتخاب نموده که فقط ممدوح بندگان نیستند بلکه پروردگار مداح آنهاست. ذکر آنها فقط در قصاید شعراء نیست بلکه در کلام خدا هم وجود دارد. توصیف آنها بر زبان لوح و قلم است و جای آنها در قلب ارض و سما. آنها اصل کائنات و در روح عالم هستند، آنها جان موجودات هستند و بنیاد جهان. اگر آنها نبودند این کائنات هم نبود. اگر آنها وجود نداشتند عالم همه در پرده عدم بود و حق همین است که شاعر اگر امثال این ممدوحین پیدا بکند و افراد اینچنین را موضوع سخن خودش قرار بدهد حق دارد که بر نصیب خودش فخر بکند و از خودش توصیف و تجلیل نماید. قصیده زیر نمونه آنهاست:

کنون ز همت مردانه میکنم جولان
کمیت خامه بمدح خود اندر این میدان

درین زمانه منم یاد گار از اسلام
درین میانه منم یکه تاز در دوران

سپهر رفعت و فضل و کمال و زیب و هنر
منم که بر سر ملک سخن شدم سلطان

نه لاف نیست و گزاف این سخن که میگویم
سخن صریح سرایم همین و هم پنهان

که همچو من گل خوبی پس از هزاران سال
بروی کار بر آمد در این بهارستان

کجا چون من در یکتا بود به بحر محیط
ندیده چرخ چو من گوهری درین عمان

هزار سال اگر چرخ سرزند پیهم
محال است که پیدا شود چو من انسان

من اینقدر که شنانش گری خویش کنم
زیاده گوی از آنم به پیش پیر و جوان

ولی چو مرتبه خویش خوب می سنجم
نکرده ایم ز صد یک بمدح خویش بیان

چو امن سخن که به مدحت گری خود گفتم
عبث متاع گر آنر افروختم ارزان

ثای اهل زمانه اگر همی گفتم
بلی که مشتریان می شدند پیرو جوان

ولی مرا ز خریداری همین مردم
خدا گواه که باید ★ و هم و گمان

که مشتری متاع مرا خدا باشد
که مدح خویش بهر لحظ می سرایم از آن

که دوستدار و مدیح دوسبط پیغمبر
منم کزان شده ام مشتهر ★

چرا بخویش نه لازم چنین به شام و سحر
که مدح خوان دوسبط پیغمبرم از جان

یکی امام حسن دوئمی امام حسین
مرا ز مدحت شان است رتبه حسان

بنابر این می توان گفت که اجمل از شعرای طراز اول قصیده
گویی بود . و در این موضوع مهارت خاصی داشت . او هم از استادان
فن تقلید نموده و هم اجتهاد خودش را هم اظهار کرده است .
در هر جا يك امتیاز خاص و طرز جداگانه دارد و ظاهراً سلاست
بیان ازین جانشی شده که اجمل از بزرگان صوفی مسلک بوده و صوفیه
اکثراً در بین عوام هستند و اطلاعات از احوال آنان دارند لذا باید
در سخن گفتن زبان مردم عام را رعایت کنند و بطرز همان اشخاص
سخن بگویند چنانکه حضرت پیغمبر اکرم (ص) فرموده « کلم الناس
قدر علی عقولهم » یعنی : با مردمان به اندازه فهمشان سخن بگوی .

★ این قست از دیوان کرم خورده است

★ این قست از دیوان کرم خورده است

در پایان بحث فهرست قصاید اجمل را با تعداد ابیات هر کدام زینت بخش این مقال می گردانم تا مضامین قصاید دیگر او که مجال ذکر آنها در این بخش نرفت ، برخوانندگان روشن باشد .

۱. در حمد باری تعالی غیرت ذات واحد یکتای ناپیداستی
لأنین الابدان الاستسی الاستسی ۱۲۳ بیت
۲. در نعت حضرت عمر یست که برداشته ام صدمه غم را
محمد (ص) تا چند بجان پرورم این نخل الم را ۱۷۲ بیت
۳. در مدح دوش بودم در تفکر با دل پر اضطراب
حضرت علی (ع) می چگویم من چه حاصل بود آتش پیچ و تاب ۱۳۱ بیت
۴. ایضاً یا ابن عم مصطفی مشکل کشای من تویی
مشکل کشا مشکل کشا مشکل کشای من تویی ۱۳۱ بیت
۵. قصیده دعائیه صبا ز جانب من روسوی شریف بلاد
که در بلاد جهان همچون او نشد ایجاد ۱۲۸ بیت
۶. در مدح چهارده مرا که داد خدا رتبه سخندان
معصومین که هست هر سخنم به ز لعل رمانی ۱۲۲ بیت
۷. در مدح حضرت فلك تا چند از پیش نظر یارم جدا باشد
علی (ع) براهش تابکی چون در دیده وا باشد ۱۰۷ بیت
۸. ایضاً گفتم بدل که چون توشه فقی بود کجا
باری بگوز اجمل شوریده حال ما ۱۰۷ بیت
۹. ایضاً رسید گرچه المهابن ز چار طرف
ولی طریقه آباء نداده ام از کف بقیه کرم خورده

۱۰. در مدح حضرت دوش ناگاه گشودم چو در خواب نظر
فاطمه (س) شد نمودار عجب روشنی نور سحر ۱۲۹ بیت
۱۱. در مدح مهدی چه پرسی ز حال من سوگوار
آخر الزمان (حج) که دیوانه و مضطرب بی قرار ۳۲ بیت
۱۲. در مدح علی بن می نوازم به بی سرو پایسی
ایطالب (ع) کوس دیوانگی و رسوایی ۵۲ بیت
۱۳. در خود ستایی کنون ز همت مردانه میکنم جولان
کم است خامه بمدح خود اندر این میدان ۲۸ بیت
۱۴. در شکوه روزگار چه گویم آه دلا باتو کجروی فلک
مدح امام سجاده (ع) که عمر هاست ز فرقم نمی شود منفک ۲۲ بیت
۱۵. در مدح امام دور داری تا کجا زان شوخ جود آرای من
رضا (ع) ای فلک تا چند کوشی در پی ایدای من ۲۷ بیت
۱۶. در مدح امام مراقسم به خدا وندی خدای کریم
موسی کاظم (ع) که بی رخ تو شدم مبتلا به حال سقیم ۳۹ بیت
۱۷. در مدح امام رضا (ع) توان شنید ز من حرفهای درد افزا
... میکنند قلم دو زبان من املا نامکمل
۱۸. در مدح حب وطن مرا که حب وطن حالیاست دامنگیر
باشتیاق نمایم قصیده‌ای تحریر نامکمل
-

۸ — باب هفتم

مطالعه انتقادی مشنویات

شاه اجمل

این موضوع یعنی عشق مورد بررسی قرار گرفته و چنانکه گفته شد سبب این امر انتساب شاه به يك سلسله صوفی است و به همین سبب است که حضرت شاه در هر مثنوی خود تمام گوشه های عشق را کاملاً بررسی کرده است. علاقه شاه اجمل به موضوع بطور دیگر هم می توان توجیه کرد که عصر شاه اجمل زمان عام بودن عشق مجازی بود. ورزیدن عشق مجازی بعنوان وسیله رسیدن به عشق حقیقی از مبادی معروضه تصوف است. بدین جهت شاه اجمل تا اندازه عظیمی زیر تأثیر محیط خودش قرار گرفته بود. برای اثبات ادعا نمونه های مکمل می توان عرضه کرد. پیش از عرض کردن مختصات مثنوی بنظر لازم میرسد که هر يك از مثنویاتش جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

از دیوان شاه اجمل نخستین و کوتاه ترین مثنوی «عاشق و معشوق» است که برهفتاد و شش بیت مشتمل است. از نظر اندیشه مرکزی شاعر وصل بعد از مرگ را در این مثنوی خود تصویر کرده است. طرزوی در این مثنوی خواننده را فوق العاده زیر تأثیر میگذارد. جنبه مهم دیگر از این مثنوی اینست که بعد از باختن جان در راه عشق، عاشق و معشوق به زندگانی جاودانی برخوردار میشوند. مانند سائر شعراء بلند پایه فارسی شاعر ما نیز مثنوی خود را با حمد حضرت خداوند عزوجل چنین آغاز میکند.

ای بنام تو افتتاح امـور	سر هر نامه نام تو مذکور
در شناسایی تو خیره بصر	ما عرفناك گفته خیر بشر
آنکه کونین بهر او پیدا	شد و او هست اشرف الاثر
صد درود و تحیت بسیار	بر محمد و آله الاطهار

پس از حمد افریدگار و مدح رسول و آل رسول (ص) شاعر با

شاه اجمل مانند سایر اصناف شعر در مثنوی هم طبع آزمائی کرده است و اتباع اساتید فن باموفقیت مثنویها نوشته است و بطوریکه سابقاً عرض شد که شاه اجمل نه فقط به يك خانواده صوفی انتساب داشت بلکه در عهد خود بعنوان یکی از بزرگان متصوف اشتهار داشت و همین سبب است که در کلامش خواه غزل باشد یا قصیده ، رباعی باشد یا قطعه ، مثنوی باشد یا ترجیع بند و ترکیب بند وجود عنصر تصوف لازم است . در بعضی جاها از اصول تصوف بحث های مکمل و مبسوط دارد ولی از آن نتیجه نباید گرفت که از آن به کلامش گزندگی متوجه شده است بلکه برعکس طالع تصوف صفات شعرش را نمایان تر ساخته است و چون او با تصوف ارادت قلبی ، داشت عشق مرحله اولین تعلیم آن قرار می گیرد . شاه اجمل در رسانیدن این تعلیم بوسیله مثنویاتش تا اندازه زیاد موفق بوده است .

اما درباره مثنویهای شاه اجمل : در دیوانش سه تا مثنوی پیدا شده است از عبارت انداز «عاشق و معشوق» ، «ناله عشاق» و جگر خراش گذشته از اینها چند مثنوی کوتاه هم در مدح رسول و اندیشه های اخلاقی و فلسفیه شامل دیوان است که آنها را بعنوان مثنوی دیگر توان نامید . شاعر در این مثنوی ها با بحث از موضوعات حکیمانه برپند و اندرز هم اشتغال ورزیده است . گذشته از عنوان مثنوی دیگر این مثنویات را بنام « بوستان اجمل » هم یاد میکند علاوه از مثنوی دیگر ، موضوع عشق بر همه مثنویات غالب است و کلمه های

ابیات زیر داستان مشنوی را آغاز کرده است .

در بنارس (۱) گذشته این احوال،
که سراپاست پر ز رنج و ملال

هندوی داشت ساده رو پسری
نازنین سیم تن نکو پسری
با ادا و کمرشده و انداز
همه خوبی و هم سراپا ناز

عضو عضوش تمام غنچ و ذلال
بود در حسن بسکه مالا مال

سر انجام يك نفر مرد مسلمان بر این محبوب زیبا فریفته میشود .
شاعرها اظهار فریفتگی آن مرد بیچاده به اشعار زیر چنین میکند .

طالب العلم مرد بی چاره
هم ز شهر و زخانه آواره

عقل و هوش و خرد همه برباد
بهوایش يك نگه در داد

طالب العلم نرد عشق چو باخت
خانه آن نگار مسکن ساخت

روزی این عاشق و معشوق کنار رود گنگ روی بام نشسته
شطرنج بازی می کردند که ناگهان يك باد تندی می آید و مهره محبوب
توی رودخانه می افتد . شاعر افتادن مهره را توی رودخانه و غم و
افسوس محبوب در نتیجه آن سپس درخواستش برای برآوردن مهره
و با این همه امور جان بازی عاشق را در راه عشق با کمال چیره
دستی و به طرز موثری بیان داشته است .

۱. نام شهر مقدس هندوان در ایالت اترپردش هندوستان می باشد

گر تودم میزنی ز عشق من
راستی گرزجان و دل به سخن

مهره من برار از دریا
مهره من بیار از دریا

طالب العلم عاشق صادق
به محبت ز عاشقان فایق

چونکه فرمود آن نگار شنید
ناگهان خویش را بدریا دید

یا که بر بام بود یا افتاد
غوطه خورد و به عاشقی جان داد

ساده لوح آن نگار مستانه
دید گز یار اثر چو پیدانه

سوخت در دل ز درد مردن او
شده حیران ز جان سپردن او

بی تامل زبام خود افتاد
پیش عاشق برفت و جان را داد

کمی بعد خبر این حادثه به پدر و مادر هردو و حاکم شهر و
شرع میرسد. اجتماع عظیمی از مردم کنار رود گنگ گرد می آید
و غواصان طلبیده میشوند و از لاش هردو جستجو بعمل می آید
شاعر این همه مناظر را چنین وصف کرده است.

شور از حاضران حزین برخاست	که مهره چارده یکایک کاست
مادر آن نگار و والد آن	چون شدند آگه از چنین سخنان
حبیب جان را دریده خاک بسر	نوحه کردند هر کدام اکثر
آخر الامر براب دریا	همه گشتند مجتمع رؤسا

فکر کردند تا بر آرندش تابه بینند چهره مهوش
 داده زرهایی به غواصان همه گفتند نعش را آسان
 به همه خویش برون آرید با همه آبروش بر دارید
 در دوکف بود مهره شطرنج همچو چیزی که او برد درگنج
 آنقدر هر دو دست چسپیدند آنقدر هر دو دست چسپیدند (۱)
 خلق از بسکه زورها کردند بر سرش بسکه شورها کردند
 دستها چون زعهد شان بسته هرگز آن عهد خویش نگسته
 مومنان بهر عاشق غمناک متامل که تا کنند به خاک
 هندوان در خیال آنکه اگر دست از هم جدا شود دیگر
 تاسو زند مرده خود را هم سپارند باز در دریا

باوجود تمام کوششهای خود نتوانستند که این عاشق و معشوق را از هم جدا کنند سر انجام قاضی جلاد را دستور میدهد که دست هر دو را بریده جدا کند. در این اثنا پدر معشوق، عاشق صادق را بعبارت غیرت آفرین مخاطب می سازد و دست هر دو خودی بخود از هم جدا می گردد.

گفت قاضی که دست هندو را

ببرید و زهم کنید جدا

به همین حرف چون صلاح افتاد

کرد جلاد را چون قاضی یاد

خواست جلاد تا که دست زند

هر دو این قوم را نجات دهد

۱. گمان می رود که در نتیجه سهو و نسخا مصراع ثانی از قلم افتاده و مصراع اول تکرار شده است.

پدر آن نگار بریـداد
 کرد در پیش عاشقش فریاد
 که عجب از توست ای عاشق
 اینکه بودی بعشق خود صادق

دست معشوق تو بریده شود
 پرده ننگ او دریده شود
 چونکه این گفت والد معشوق
 ناله او چون رفت برعیوق

دست معشوق زهم جدا گردید
 عقده افتاده بود وا گردید

بدین ترتیب این داستان پایان می یابد . پس از پایان یافتن
 داستان شاه اجمل به عاشق و معشوق تبریک میگوید و خود را مورد
 لعن و لوم قرار میدهد که او بعد از وفات معشوق و برادر عموزاده
 خودش شاه مصیب چه طور زنده است وبا معشوق خود عشق
 صادق دارد .

برتو اجمل هزار ها نفرین
 که ز درد غلام قطب الدین

جان خود را نه دادی ای بیدرد
 بعجب وقت زادی ای بیدرد

و در آخرین اشعار دعا میکند که مرگ او را برعشق یار فرا گیرد .

حیف باشد ز زندگانی من
 که بمرده است یار جانی من

خواهم اجمل که در غمش میرم
در بطحی شتاب بر گیرم

غرضکه شاه در این مثنوی کوتاه خود به کامیابی عشق اشاره کرده است. از محاسن مهمه این مثنوی اینست که مانند مثنوی رومی و منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار از ذکر و مدح سلاطین خالی است. از این نتیجه توان گرفت که شاعر بالقصد در تقلید از مولوی و عطار از مدح پادشاهان احتراز کرده است. پیش از آنکه به محاسن و انتقاد مثنوی پردازیم مناسب بنظر میرسد که از منبع و ماخذ آن سخن کوتاهی بگوئیم. مطالعه این مثنوی چنین میرساند که مانند شاه مصحفی که شاعر برجسته زبان اردو که در فارسی هم دیوانی بیادگار گذاشته شاه اجمل هم تا اندازه زیر تاثیر مثنوی میر تقی میر، که یکی از معاصرین شاه اجمل و خدای غزل اردو زبان که بفارسی گذشته از دیوان تذکره نثر که عنوانش «ذکر میر» است بیادگار دارد، دریای عشق، قرار داشت از این جهت پس از دور داشتن از نگاه بعضی تغییرات را در هر دو جنبه های مماثلت زیاد تر بنظر میرسد. در مثنوی میر «دریای عشق» کشف معشوق در آب غرق میشود و قهرمان در جستجوی آن خود را در رود خانه می افکند. سپس معشوقان اجمل و میر هر دو بهر خاطر عاشقان خود توی رودخانه جسته جان میدهند. و بعداً پس از جستجو در رودخانه لاشهای عاشقان در مثنوی هر دو شاعر بالاشهای معشوق چسبان برمی آید فرق فقط اینقدرست که در مثنوی شاه اجمل دستهای عاشق و معشوق چسپیده می باشد و در مثنوی میر تمام جسم.

ما آلان درباره محاسن این مثنوی اظهار نظر میکنم. بحریکه

شاه اجمل از آن در این مثنوی استفاده کرده بحر خفیف است . این بحر خیلی روان و دارای انسجام است و برای سرودن مثنوی مناسب . زیرا برای مثنوی بحوریکه برای گفتن قصیده بکار برند درست نباشد بطوریکه الفاظ و بحور قصاید را اگر برای سرودن غزلها بکار برند غزلهالطافت و زیبایی خود را از دست میدهند و از این جهت اختیار کردن بحر مناسبی اهمیت دارد و بگمان بنده شاه اجمل بعنوان يك شاعر كهنه مشق از عهده انتخاب بحربا موفقیت تمام برآمده است بعد از اختیار کردن بحری بینم که زبانیکه شاه اجمل در این مثنوی بکار برده خیلی ساده و آسان است که مثنوی را پرازش می سازد .

ویژگی دیگری که به چشم میخورد اینست که داستان خودش را شاعر با کمال اختصار بدون اینکه از دست او هیچ يك تفصیلات مهمی برود گنجانده که خواندنش بر ذهن و خاطر گران نمی آید و خواننده میتواند که در يك جلسه بلکه در کمتر از آن او را به خواند از او لذت هم ببرد . اختصار این مثنوی ما را بیاد يك مقوله نقادان عرب می افکند که گفته اند که « خیر الکلام ماقل و دل » که بهترین کلام آنست که عبارتش کوتاه معنی اش بسیار باشد . همین و بزرگی ها که این مثنوی دیگر هم صدق میکند و میرساند که شاه اجمل نه فقط بر غزل و قصیده مسلط بوده بلکه بر کلیه اضاف سخن چیره . مثنوی دیگر شاه « ناله عشاق » می باشد که انرا نامبرده در ظرف چهار ماه در سال ۱۱۸۳ هـ نظم کرد . تعداد ابیات آن ۳۴۷ است . در این مثنوی شاه اجمل از بحر مثنوی رومی اتباع کرده و از درد عشق داستانی سروده است چنانچه به حقیقت مزبور نشاندهی

میکنند و بدین منوال در این مثنوی سخن میگویند :

چونکه خوش گفته است حضرت مواوی
در کلام خویشتن در مثنوی

در صد و هشتادسه و یک هزار
در دلم آمد مرابی اختیار

نظم باید کرد درد خویش را
مرهمی باید دل پر ریش را

گر شماری این همه ایات را
سه صد و هفت و چهل باشد الا

نظم کردم جمله را در چارماس
مر خدا را میکنم شکر و سپاس

شاه اجمل در تمهید این مثنوی خود بجائی حمد و نعت اوصاف
عشق بیان میکنند و تصویر موثری از ناله عشاق عرضه کرد .

میزنم سر ناله عشاق را
تا بسوزش آورم آفاق را

نالَم و آفاق را نالان کنم
یادی از و احوال خوش حالان کنم

ناله عشاق میدانی که چیست
عارف این ناله ها امروز کیست

ناله عشاق را محرم کجا
محرم این ناله نبود غیر ما

بعد از این تصویر که بعنوان معرفی به موضوع آورده ، سبب

این ناله و فریاد بدین گونه بیان میکند که در دل دردیست که
دوایش هیچ حکیم و پزشک این عالم ندارد. فقط این ناله و فریادست
که تا اندازه این درد را چاره توان کرد.

نالۀ عشاق است از درد دل

از وفور درد بر لب متصل

درد من هرگز ندارد انتهای

نیست مذکور از ثریا تأثیری

درد من هرروز افزون میشود

کار من از عقل بیرون می شود

نیست دارو را بدرد من اثر

نیست هرگز زان اطباء را خبر

این نالۀ اجمل مردم هر طبقۀ جامعه را زیر تأثیر قرار داده است.

عابدان و زاهدان، پزشکان و حکیمان و فلاسفه برای نجات دادن نوع

انسانی از این درد تدبیرها کردند ولی نگفته اجمل که اینان از

فهمیدن درد عاشق عاجزاند بطوریکه شاعر عرب گفته است. ایحب

داد عسیر فیہ الطیب یحار که عشق بیماری سخت است که پزشک در

آن حیران می ماند. اجمل نیز همین می گوید.

درد من هرگز نه فهمد فلسفی

آمد از ادراک عاجز بوعلی

سپس برای ازالۀ بدگمانیها که از نالۀ وی ناشی شده به تأثیر

بالا اشاره کنان میگوید:

نالۀ من نالۀ ناقوس نیست

حاصل من جز کف افسوس نیست

نالاه من نیست آواز دمل
نالاه من نشأه دارد همچو مل

نالاه ام از جا ریاید کدوه را
می فزاید بر دلم اندوه را

نالاه من کرد عالم را خراب
شوش من کرد عالم را کباب

نالاه من مرده را زنده کند
سوی نالیدن فریبنده کند

شورحشر انگیز باشد در جهان
نالاه ام را صور اسرافیل دان

شاه اجمل زندگی را مانند زاهد خشک مورد تجزیه قرار نه داده بود بلکه به ارزشهای معنوی هم توجه کرد که در آنها زندگی با تمام چگونگی های خود جلوه فکن می باشد. اوزندگی را نه تنها بواسطه پند و اندرز کوشیده است که اصلاح کند بلکه بوسیله بیان و شرح اسرار علم و حکمت خوانندگان را به پیچیدگیهای آن (زندگی) شناسانده است. او خطاب به اطبای روزگار برای تسکین درد خود و سیلهای پیشنهاد میکند. از آنها خواهش میکند که اگر میخواهند که دردش را درمان کنند، داستانی از عشق برایش بیان کنند.

زاهدان از نالاه من غافل اند

عالمان زین مطلق جاہل اند

عابدان را آگهی از درد ما

نیست هرگز درد کو عابد کجا

ای طیب بی خبر داروی من
داروی تو ای طیب بی خبر
تا یکی از حکمت یونانیان
علم رسمی بس چه کار آید مرا
هان طیبیا درس عشق ارشاد کن
چاشنی درد گرداری بیا
ناله‌های عاشقانه یاد کن
نیست پیش تو چه میگوئی سخن

بعداً يك داستان عشقی را بدین ابیات آغاز میکند :

صوفی صافی لیاقت پیشه را
دید اعرابی جوان درخیمه
میزبانش شد بخیمه جاش داد
تب در آمد در بیابان از قضا
زرد و زار و ناتوان درخیمه
در بیابان آب نان و آش داد

خلاصه این صوفی در خیمه آن مرد اعرابی اقامت می‌کند .
بعد از فارغ شدن از صرف شام جوان عرب مهمان خود را به خفتن
دعوت میدهد وی در حالت نیم خفتگی بود که دید که يك نازنین
پری چهره در خیمه اش وارد شد . این مرد اعرابی از وی استقبال
کرد . شاه اجمل این واقعه را متذکر شده از پاکبازی عاشق و
معشوق چنین سخن میگوید :

آمد اندر صاحب خیمه دوید
پس نشسته هر دو قرآن شریف
ربع جزو آن ماه سیما خواند باز
دیده صوفی پاکبازیهای شان
بهر استقبال و پس در برگشید
در میان بنهاده باصوت لطیف
ربع دیگر عاشق صاحب نیاز
شادمان گردید و راضی شد بجان

مرد صوفی بی نهایت تحت تاثیر روش راست و کردار پاک
عاشق و معشوق قرار می‌گیرد و سپس از جوان خواهش کرد که او را
يك روز از روی لطف و کرم به مهمانی خود بنوازد .

گفت میخواهم يك امروزی مرا
میهان داری ز الطاف و سخا

گفت اگر يك عمرمانی جای تست خانه من مسکن و ما وای تست
 خلاصه این مرد صوفی روز دیگر هم با وی اقامت کرد . و بعد
 از فارغ از خفتن نماز خود بخواب زد . کمی بعد جوان اعرابی او
 را بیدار کرده ولی مهمان باوجود هر کوشش از خواب بیدار نه شد
 سر انجام مرد اعرابی گفت ای مهمان !

هست معلومم که بیداری چو ما برنمی خیزی بخیزی ای جان ما
 چونکه شد بیدار گفت ای مهربان هان چه دیدی شب بگو با من عیان

صوفی امتناع می ورزد ولی چون اصرار جوان به این حد رسید که :
 گفت مهمانم ! ترا از من قسم آنچه میدانی بگو از پیش و کم
 هست معلومم که میدانی بگو قصه شب میهمان حيله مجو
 مرد صوفی فقط از حسن آن پری پیکر مدح کنان میگوید :

گفت آری دیدم ★ حسن شد رهین این ادا ها جان من

پس از آن چون مرد صوفی خموشی میگزیند آن جوان بزبان خودش
 داستان خویش بیان میکنند که در حقیقت او دختر عموزاده من است .
 گفت او بنت عم و محبوب من نیست جز او در حمان مطلوب من
 همچو من او هم دلی دارد حزین از برای من همین باشد مکین
 او بمن من در جمالش مبتلا عم ندارد رحم بر احوال ما

آن جوان نیز بیان میکنند که معشوقه من هر شب برای دلداری
 من درین خمیه می آید و حال آنکه جنگل پراز دمه است و در
 راه خطرات عظیم یافته میشود . در اثنای سخن آن جوان ناگاه سر
 را بلند کرده میگوید که : امروز بسیار دیر شد ، چنین بنظر میرسد که

★ این علامت است دیوان اینجا کرم خورده است

معشوقه من را جانوران جنگلی بکشتند . صوفی ازین شگون بد اورا
مانع می آید .

این خیال بد نمی باید ترا	گر نیامد آن بت شیرین ادا
رفت در جوف اسد بی اشتباه	گفت ننی راست میگویم که ماه
بعد يك ساعت بخیمه در رسید	این بگفت و مصطرب بیرون دوید
داشته درخیمه شد بی اختیار	نعش جانان در بغل آورد بار
کشته آورده کشان درخیمه شیر	تیغ بگرفته روانه شد دلیر

سپس خطاب به صوفی نموده بناء وصیت ها کردن میگزارد اینجا
یکی از خواهشهای آحرینش می آورم .

بشنو از من ای شفیق حال ما	يك وصیت میکنم دیگر ترا
این وصیت را ز من منظور کن	مدفن این ماه و من يك گور کن
از دل آهی برکشید و جان بداد	این همه گفت و برویش رونهاد

بدین گونه بهر معشوق خود جان میدهد . مرد صوفی مطابق
وصیتش به تجهیز و تکفین قیام می نماید . شاعر بعد از آن از بی
ثباتی دنیا سخن میگوید و پیشرفت مادی را بی سود قرار داده مینویسد .

اجمل اکمون ترك عقل و هوش کن
این سخن بشنو بگوش و گوش کن

گرچه درد دل ترا باشد دوام
لیکن از جان و دلی یابند نام

کار دنیا را کسی آخر نکرد
درد دل خود هر که آمد برد درد

فرض کردم همچو اسکندر شندی
یا زشاهان دگر بر ترشندی

فرض کردم گرچه افلاطون شادی
یا ارسطو یا که دیگر گون شادی

چونکه در پیش است مردن یار من
کارکی آید از اینها يك سخن

هان کجا شد بهمن و اسفند یار
هان کجا کیخسرو عالی وقار

عهد جمشید و سکندر هان چه شد
نوبت و آوازه آنها چه شد

هیچ باقی نیست زینها غیر نام
نیست آن فرو شکوه و احتشام

اجمل اکنون از غم آن یار خویش
مشغل شو زودتر درکار خویش

بعد از آن شاه اجمل داستان دومین « ناله عشاق » را باین
ابیات شروع میکند .

می بر آید بر ز بانم متصل	قصه دیگر ز درد و جوش دل
سوی طائف مر ترا باید رسید	گفت پیغمبر به خالد بن ولید
آن مهم عمده را اتمام ده	کار آنجا را برو انجام ده

خالد مطابق فرمان رسول (ص) ظایف را فتح کرد و به کشتن
« کفار » حکم صادر کرد . مسلمانان دست به قتل کافران بکشادند .
درین اثنا يك جوان که عاشق زار نازنینی از خویشاوندان خود بود
پیش قاتل بنالید .

لیکن ازجان خود او بیزار بود	نوجوانی زان گروه زار بود
مرگ خود را روز و شب گفתי بیا	داد دل بر دختری از اقرباء

چون رسیده نوبت آن نوجوان
 اندکی فرصت مرا ده بیوفا
 رفت و روی نازنین خویش دید
 قاتل بی رحم او را قتل کرد
 گفت بیچاره به قاتل ای فلان
 تا به بینم روی جان خویش را
 گشت ز آنجا با دل پرنا امید
 هیچ نامد در دل سنگیش درد

بهر حال چون خالد پس از فتح طائف بندهت رسول حاضر شد،
 مردم کلیه وقایع جنگ و حال قتل این عاشق هم باز گو کردند . در
 قلب رسول این واقعه چه تاثیر گذاشت و او در حق عاشقان چه
 فرمود شاه اجمل این امور را بدینگونه برشته نظم کشیده است .

قصه عاشق شنیده چون رسول
 در غضب آمد بر آنها بر ملا
 رحم می آورد بر حال حزین
 آن حزین دردمند و دلفگار
 کرد حضرت مصطفی با صد غضب
 گفت و بر حالش بسی حسرت کشید
 با گروه مسلمین میگفت مان
 سخت حسرت می کشم بر حال او
 شد سراپا ز استماع آن ملول
 گفت آیا کس نبوده از شما
 آن گرفتار بلای نازنین
 آن گرفتار بلای درد یار
 حرفهائی چند در حق عرب
 از غم و اندوه اشک های چکید
 میخورم حسرت بحال آن جوان
 بر ملال خاطر و احوال او

شاه اجمل بکمک این داستان از زبان حضرت رسول مدح و
 اهمیت عشق را بیان کرده است . اگر چه در حقیقت تاریخ از
 امثال این وقایع خالی است . ولی خونریزی خالد و نارضایتی رسول
 از خالد در موقع فتح مکه و بعداً نارضایتی خلیفه ثانی که او را از
 امارت اشکر اسلام در شام معزول کرد در تاریخ مسطور است که
 شاه اجمل وقایع تاریخی را عیناً بیان نکرده است بلکه از کشتاری که

از خالد معروف است و شفقت از رسول که در حق بندگان مرعی داشته استفاده کرده در این مثنوی این داستان را با کمال موفقیّت عرضه کرده است. در طی این داستان شاه اجمل خود را با اعضای دیگر جامعه مورد مقایسه قرار داده خود را فردی میداند که متاع وی در عشق و جنون مخفی است.

نیستم من شاعر شیرین زبان	تا فریم سادگان را زین دکان
نیستم من خوشنویس و خوش سخن	نیستم من در فریب مرد و زن
نیستم من واعظ شیرین کلام	تا بگویم وعظ را هر صبح و شام
والی ملک جنونم ناصحا	هیچ ناید دین فروشها مرا
شهریار ملک دبانم منم	از خرد و ز عقل بیگانه منم
هیچ کس از نام من آگاه نیست	غیر من بامن کسی همراه نیست

سپس شاعر به سرودن داستان سومین عشق می پردازد و ودران متذکر میشود که چطور عاشق در فراق معشوق جان میدهد. خلاصه داستان چنین است که عاشق زاری که در بنگاله بود همه ثروت خود را در راه معشوقه خود به غارت میدهد.

بود در بنگاله مرد تاجری	مالداری صاحب رفعت بسی
گشت او همسایه عاشق بر کسی	کاشت در دل تخم الفت رابی
مال و جاه خویش را در راه یار	صرف کرد و گشت بس زار و نزار
همه عمر آن عاشق سرگرم طلب وصال بود ولی	کارش به ناکامی
انجامید. روزی بردگان مرد بقالی ایات زیر را	نوشته راه ملک عدم
پیش گرفت.	

بر سردکان بقالی گذشت

گفت این ایات از خود در گذشت

طرفه وادی را مسافر گشته ام
اولین گام است آخر گشته ام

حیف در دهمت سرای دهر نام
روی بت را دیده کافر گشته ام

مردن اجمل هست بهر من صلاح
چون بعشق یار آخر گشته ام

پس از پایان یافتن این داستان بوسیله بزرگان دین و آئمه معصومین
برای خودش دعا میکند و در این باب میگوید .

ای خدا ای خالق ارض و سما
بخش بی گفتم و شنو این بنده را

این گنه گار است تو آمرزگار
گر نگویم با تو ای پروردگار

کیست تا پس بشنود احوال من
کیست تا گویم به پیش او سخن

کار ما عرض است و بخشنده تویی
هیچ گره از ما نشد گو نیکویی

لیک فیض عام تو ای پادشا
میراند از غم و رنج و بلا

باد بر من فضل حق هر صبح و شام
از طفیل آل احمد و السلام

سپس در پایان مثنوی شاه اجمل در حق پادشاه وقت شاه عالم

دعای میکنند .

واجب است اجمل که تا گویم ثنا
شاه عالم غازی گیتی ستان
صاحب جود و سخا و فیض عام
در سلف شاهی به این حلم و وقار
همچو این شاه بزرگ نامور
بهر سعد جنگ گفته سعد یا
انوری با آن همه خوبی که بود
رودکی سامانیان را مدح خوان
همچنین هر کس بعهده خویشان
بسکه شاه من ز هر یک بهتر است

آن جناب پاك شاه خویش را
شد ز فیض مقدمش روشن جهان
گوی شاهی برده از شامان تمام
مانده هرگز یکی بر روی کار
آمده کی در جهان شاه دگر
در کتاب خویشان مدح و ثنا
از شه سنجر تفاخر می نمود
بود و فخر خویشان کردی بدان
از برای شاه خود گفته سخن
در حسب هم در نسب اولی تراست

و همچنین جماعه و یزگی های شاه عالم بشمار آورده میگوید .

حالیا وقت دعای شاه شد
یا الهی تا که دور آسمان
یا الهی تا که روشن ماه و مهر
یا الهی تا که روز و شب مدام
شاه عالم مظهر لطف خدا
حکمران باشد به بحر و بر مدام

کز دعای نوشهم آگاه شد
هست گردان بر زمین و در جهان
هست در این دوره گردون دهر
هست و باشد دوره این صبح و شام
بادشاه بحرو بر فرمان روا
از طفیل پاك احمد و السلام

خلاصه شاه اجمل بایان این داستانهای کوتاه موضوع ناله
عشاق را کاملاً توضیح داده است بطوریکه قبلاً عرض شد که شاه
اجمل تا اندازه زیاد زیر تاثیر افکار عاشقانه معاصر خود میرتقی میر ،

شاعر برجسته زبان اردو و فارسی هم ، قرار گرفته بود بدین سبب در سرودن مثنوی پیروی سبک وی کرده است . شاه اجمل پس از سرودن چند اشعار در تمهید مثنوی راجع به عشق ، دست زدن به نظم داستان عشق ، سپس اظهار داشتن تأسف در پایان داستان و با تبریک گفتن به عاشق و ذکر کردن قساوت و سفاکی عشق بر این نکته دلالت میکنند که با قرار داشتن شاعر ما زیر تاثیر شعرای فارسی در مثنوی های وی تاثیر « میر » مخصوصاً روشن است . تاثیر پیروی از اسلوب بیان میر این است که انطباعاتی که در خواندن اولین بیت مثنوی اجمل در ذهن خواننده بوجود می آیند تا اخرواقی می مانند و از این مثنوی بهترین نمونه وحدت اثر بشمار میرود . درین مثنوی شاه اجمل است خصوصاً و در مثنوی های دیگر عموماً در ابتداء بیان رموز عشق و کارپردازیهای دیگرش تفصیل آن اجمال است که در خانواده های صوفیه در مهد و زبان کودکی تعلیم میشود . مشائخ تصوف این کشورهاند بدین الفاظ بچه خود را تعلیم عشق میدادند .

« ای پسر عشق بورز ، عشق است که درین خانه
متصرف است ، اگر عشق نمی بود نظام کل صورت نمی
بست ، عشق بسازد ، عشق بسوزد ، در عالم هر چه هست
ظهور عشق است . »

همین سبب است که کلام شعرائیکه در خانواده های صوفی
بیار آمده بودند ، مخصوصاً در مثنویات شان برای تعریف عشق و
توضیحش بیشتر از پنجاه اشعار سروده اند خواه آن شاعر شاه اجمل
باشد یا میر تقی میر . اجمال کلام اینست که شاعر ما درین مثنوی

خود از عشق ، عاشق و معشوق و نیز تاثیر عشق را کاملاً مورد
بررسی قرار داده به زبان آسان و ساده و شیرین ترین . عقیده اش
اینست که این عشق است که از ظلمت نور آفریده . اگر محبت
نمی بود این گیتی به ظهور نمی پیوست . همه چیز که در زمانه
هست از محبت است این تاثیر محبت است میان تیغ و گردن رقابت
پیداشده .

مفصل ترین مثنوی عاشقانه شاه اجمل « جگر خراش » است . که
تعداد ابیاتش یکزار و نه صد و نو دوشش است که در آن شاعر
داستانی عاشقانه پرشته نظم کشیده است درباره نام و سال تالیف این
مثنوی شاه اجمل چنین می نویسد .

این تازه حکایتی که گفتم
ناسفته گهر بساک سفتم

بوده است ز هجرت محمد
هشتاد و هزار و هفت یکصد

کاین پاره آتش جگر سوز
در عرصه مدت چهل روز
در نظم بدیع من در آید
در نظم سریع من در آمد

بهر نامش تلاش کردم
موسوم جگر خراش کردم

الحق که جگر خراش باشد
زانجا که دل و جگر خراشد

شاعر مشنوی را با حمد خدای عزوجل بدین طور آغاز کرده است .
 ای از توبیجان عاشقان سوز
 هم ظاهر و هم نهان شب و روز
 ای درد تو داروی دل ریش
 حیران تو عقل فکرت اندیش
 ای آنکه برون ز چون و چندی
 داروی هزار درد مندی
 از حسن تو حسن یافت گلشن
 خورشید ز پرتو تو روشن
 حسن از تو گرفت سر بلندی
 عشق از تو بیافت درد مندی
 ای مصدر کائنات کونین
 در ظل حمایت تو ثقلین
 هم ظاهر و هم نهان تویی تو
 هم باطن و هم عیان تویی تو
 مجنون تو صد هزار عاقل
 ای غیر تو هر چه هست باطل
 هر ذره که در جهان است پیدا
 توحید تو بر زبان است گویا
 هر غنچه ز خاک چون بر آید
 در حمد تو صد زبان کشاید
 حسن از تو شده است چهره افروز
 عشق از تو شده است درد اندوز

حسن از تو گرفت خلعت ناز
 عشق از تو شده بدرد دمساز
 ای مجرم راز درد مندان
 مجنون بره تو هوشمندان
 قائم ز تو هفت کاخ افلاك
 بی چوب و طناب بر سر خاک
 خود را تو خود شناسی از بس
 دیگر در تو که دم زندگس

سپس از ادای حق حمد الهی معذرت میخواهد و بقصور خود در
 مرا این اعتراف میکند :

تاکی اجمل سخن سرایی
 از عهدۀ حمد کی برآیی
 بس کن بس کن ازین مقالات
 زن دست بدامن مناجات

پس از حمد خدا شاه اجمل به مناجات پرداخته و بسوی مدح
 رسول گریز کرده است . نعت موضوع خصوصی اجمل بوده است که
 ذکر مفصل آن در شعر نعتی اجمل خواهد آمد . دراین جا فقط بخرشه
 کردن چند تا بیت از مثنوی جگر خراش در نعت اکتفا میشود .

آن مهر سپهر اوج سرمد
 سر دفتر مرسلان محمد
 آن در یتیم بحر اولاك
 وان نقطه مرکز نه افلاك

ای قبله حاجات دوعالم
آن کعبه جان ولد آدم

فردوس نشین عرش منزل
حلال هزار گونه مشکل

ای عرش نشین بصاحب عرش
ای عرش به زیر پائی توفرش

ای غیر به خدا ز جمله بالا
مظهر نور حق تعالی

نی سایه نویی نه سایه گستر
هستی بر مهر و ماه و اختر

ز انگشت تو شد مه دو پاره
خورشید بهر تو آمده دوباره

بعداً از نعت رسول هم بعجز خود اعتراف میکنند :

قرآن به ثنای تست ناطق
مداح چنین به تست لائق

کس را که خدا ستوده باشد
زیباست هر آنچه گفت حق بس

اجمل ز توکی سرآید این راه
از مرتبه اش خداست آگاه

پس از نعت رسول شاعر بارعایت عقاید خود به مدح سرایی
اهل بیت و حضرات ائمه چهارده پرداخته است .

آن مجمع اهلیت عصمت
آن مجمع جود و فضل و عفت

آن مالک ملک انمائی
 آن مظهر ذات حق نمائی
 یعنی که جناب شاه مردان
 صد مشکل خلق از اوست آسان
 سر حلقه حلقه بزرگی
 یعنی یعنی علی عالی
 دیگر شه قبله گاه جانی
 ابن علی آن امام ثانی
 یعنی حسن آن امام رهبر
 آن از همه شبه پیمبر
 دیگر شه دین امام مظلوم
 یعنی که شه حسین مغموم
 در درجه ثالث امامت
 بروی ثابت شده ولایت

سپس بهمان طور مدح سرایی امام دوازدهم کرده است :

ثانی عشر آن امام پنهان	کزوی باشد قیام ایمان
یعنی مهدی هادی خلق	کز باعث اوست شادی خلق
از بهر طفیل این امامان	ثابت داری مرا بر ایمان

بعد از مدح اهلیت رسول ، شاعر همه داستان های گفته را هیچ
 وبی اثر قرار میدهد و يك داستان تازه آغاز میکند . راجع به تازگی
 داستان خودش میگوید .

ناگفته اگر بود حکایت باری بر دل کنند سرایت

تسکین باری دهد بحالم
گفتن سخن تویی توانم
حیران بودیم اندرین فکر
کردیم تلاش معنی بکر
ناگاه یکی از آن عزیزان
این نوع بمن شده سخن ران
یعنی که ز چندگه از این پیش
شوریده دل و حزین و دل ریش
بودند دویی دلی جگرخون
تازه کن رسم و راه مجنون
من قصه شان بچشم دیدم
بر حالت شان بسی تپیدم
کس قصه شان نگفت تا حال
ناسفته گهر نه سفت تا حال
گویند این حکایت نو
کرده است چنین روایت نو
یعنی نه ز کس شنیده ام من
این قصه ز چشم دیده ام من

در آغاز داستان شاه اجمل بیان کرده است که مردعالی نسب
و شریف النفسی را هیچ فرزند نبود . پس از مدتی حضرت پروردگار
عالم او را فرزندی کرامت فرمود . و قتیکه فرمود بچه فقط دو سال
داشت سایه پدر بزرگوار از سرش برفت . و داغ یتیمی و صخرسن
فرا گرفت . ما در مهربان بچه را تسکین میدهد و میگوید .

ای وای براین شکسته حالی
 داغی خورده بخورده سالی
 از مرگ پدر سقیم گشتی
 ای پاک گهر یتیم گشتی
 ای نور و چراغ دیده من
 ای رنج والم کشیده من
 قربان تو باد مادر تو
 از غم ناشاد مادر تو

سپس مادر آن بچه با کلمات تسکین آمیز خود غم پدر را سبک
 میداشت که ناگهان او خودش رهسپار عالم آخرت میگردد. شاه اجمل
 این واقعه را بدین طور عرضه میکند.

ناگاه قضا دگر در آمد	یعنی که قضای مادر آمد
مانند پدر که بود ما در	چون رخت سفر به بست از دهر
فرزند یتیم گشت و یکس	با او نه شفیق ماند و نی کس
هر چند پدر نه بود بر سر	بهرتر ز پدر چو بود ما در
از مردن ما در جگر خون	شد حالت زار او دگرگون

پس از مرگ پدر و ما در آن بچه در این جهان فراخ تنها می ماند.
 تا يك مدت طولانی به همین غم می تپد. سر انجام او بنای حضور
 یافتن به خدمت استادی برای تحصیل میگزارد. استاد کامل از جمله
 علوم او را آشنایی سازد و بعد از همه او را به درس عشق هدایت
 میکند. خیال استاد این که بعد از آشنایی با همه علوم تحصیل علم
 عشق امکان پذیر می باشد. استاد در طی درس به شاگرد خویش
 می گوید :

استاد چو دید طفل ذی هوش با جمله علوم شد هم آغوش
 در پیش طلب نمود ناگاه از جان حزین کشید يك آه
 فرمود که جمله علم گفتم لیکن يك علم را نهفتم
 آن علم نهفته علم عشق است آدم زان علم می شود مست

پس از الف گرفته تا ی آن استاد درس عشق را شرح میدهد
 هر حرفی از الفبای زبان درباره یکی از اوصاف عشق حکایت میکند .
 درباره چند حرف خیالات شاعر ملاحظه شود .

این جیم ز جور يك بیان است ، حاحسرت عشق را نشان است
 از معنی صاد گشته حاصل باید در عشق صافی دل
 از ضاد به ضبط گریه خوکن از طا طلب غم آرزو کن
 از ظا ظهور عشق ظاهر عین است ز عین عشق ماهر
 این غین سوز غم بیان است فافته عشق را نشان است

پس از تحصیل درس عشق از استاد ، آن نوجوان به عشق
 معشوق پری چهره گرفتار می آید . شاعر به يك بیان معشوق از سرتاپا
 می پردازد و می نویسد .

در حسن نداشت ثانی خویش
 از هر چه رسد خیال از آن پیش

زلفش چو مار بود پیچان
 هم چون دل عاشق پریشان

لیلی رویی چو ماه تابان
 شیرین شکلی چو ماه رخشان

خورشید به پیش او خجل شد
شرمنده بسی و منفعل شد

کرده دلها دونیم اکثر
ابروش چو ذوالفقار حیدر

مژگان چو سنان آن سمن بر
بر سینۀ عاشقان چو خنجر

خلاصه این که شاه اجمل بواسطه تشبیهات بیان معشوق پری
جمال بی مثال ار سر تا پا میکند و هر عضو را تعریف میکند . در
تعریف این اعضا شاه اجمل ادب و خوش سنیگی را به کار برده است :

از ناف بزانش چو سنجید

پای قلمم ز شرم لغزید

اینجا نه زبان است محرم راز

یعنی گوید از این سخن باز

اینجا نتوان قلم بر افراشت

باید این کوچه بسته بگذاشت

بر سینۀ صاف او دوپستان

همچون خورشید و ماه تابان

کردیم غلط دو ماه پیکر

بودند همه نشسته خوشتر

زیبایی معشوق شاه اجمل دین و ایمان خاق خدا را غارت کننده

است .

گر سوی کسی نگاه کردی حال دل او تباه کردی
هرگاه ز ناز می خرامی خلقش بی اختیار میدید
میگفت هر آنکه دید قامت این فتنه صد جهان قیامت
غارت گر دین و خانمان است هم آفت دل و بلای جان است

چون آن نوجوان معشوقی را که سر تا پا پیکر حسن است ، دید
بدل و جان براو عاشق میشود و بعداً مکالمه ای را که در میان عاشق
و معشوق صورت میگیرد بدین الفاظ عرضه میکنند .

پرسید بگو که از کجای گفتا که ز ملک آشنای
پرسید کجا مقام داری گفتا آه و فغان و زاری
پرسید نشان و نام تو چیست گفتا هواس گفتم نیست

بدین طور آن نوجوان از آن پری چهره سوالات میکند . و آن
ماه پیکر با کمال چیره دستی جواب میدهد . سر انجام هر دو بر یکدیگر
فریفته میشوند و بالاخره معشوقه خطاب به عاشق خود میگوید .

کای عاشق زار خسته نالان چون کا کل من دلت پریشان
خوردی زخمی ز عشق امروز از عشق شدی تمام در سوز
از عشق بسوی من چو دیدی جیب و جانم همه دریدی
برمن عشق تو کار کرده است عشق تو دلم فگار کرده است
گشتم در عشق از تو افزون لیلی شکلم شدم چو مجنون

این عشق، فلک کج رفتار را پسندیده نیامد و او عاشق و معشوق
را از هم جدا میکند . آنها در طی زمان فراق از يك ديگر بی خبر
می مانند .

زین گونه بخانه‌های خود ها عاشق و معشوق هر دو تنها
 بودند به حال خود گرفتار در آرزوی که چرخ غدار
 شاید که مدعا رساند شربت از وصل هم چشاند

عاشق در آتش فراق معشوق خود میسوزد . چون مردم او را
 دیوانه در جستجوی معشوق پریشان و سرگردان می بینند ، به هر گونه
 خیال بافی میپردازند . کسی او را بیمار و کسی دیگر بعلت غم جانکاهی
 دیوانه قرار می‌دهد ، ولی عاشق در حصول مقصد خویش مشغول
 می ماند . بالاخره روزی او به دیدار معشوق خود برخورداری می‌گردد .
 شاه اجمل حالت دیدار بدینگونه تصویر میکند :

ناگاه ز روزها بروزی روزی چه روز دلفروزی
 از طالع سعید و بخت نیکو بر بام نشسته آن پری رو
 بود است بگوش خورد نای از نای نوای مبتلائی
 دانست که این نوای یار است حرفی از گفته‌های یار است
 چون کرد بجمع خود نظاره خود مه بود و دگر ستاره

معشوقه بعد از ملاقات با عاشق خود به وی شکایت میکند
 سپس او را تسکین داده تلقین هم میکند . شاه اجمل این تدبیر را
 باین ابیات بیان میکند .

با عاشق زار گفت خوش باشی

آئنده دل از فراق مخراشی

وقتی که ز نصف شب در آید

تاریک جهان همه نماید

پوشیده گلیم چون فقیران

اینجا بنشین خموش و شادان

من هم به بهانه بر آیم
 باهم لب گفتگو گشایم

الحال برو بوقت موعود
 باز آ که هم شویم خوشنود
 عاشق چون یافت این بشارت

حالی از یار خواست رخصت

هر چه طور بود آن روز پایان یافت و شب آمد و بعد از نیمه
 شب عاشق مطابق راهی که معشوق پیشنهاد کرده بود به آنجا رسید.
 هر دو از يك ديگر دیدن کردند و در شکوه و شکایت شب پایان
 گرفت و سپیده سحر نمودار شد :

عاشق از درد عشق نالان

معشوقه چو زلف خویش پیچان

اینگونه دوییدل گرفتار

بودند سخن طراز بسیار

هر دو دل داد قصه کوتاه

بودند نشسته تا سحرگاه

تا چرخ که بر مراد شان بود

تا طالع سعد کامران بود

خلاصه تاسه چهار ماه پس از نیم شب با یکدیگر ملاقات
 میکردند .

القصه که آن دو عاشق زار

آن هر دو يك دگر گرفتار

زین نوع سه چار ماه یا کم

بودند بوصل شاد و خرم

حالات زمان وصل آنها
 آیدکی جمله در بیان ها
 هر شب شب عید بود شان را
 آگاهی از او چه این و آن را
 سر انجام خبر این ملاقات عاشق و معشوق رفته رفته در سراسر
 مجله منتشر شد .

مشهور شد این خبر به هر جا
 آن هر دو ازین شدند رسوا
 هر جا که دوکس بهم ستاندند
 از قصه شان زبان گشادند
 با ما در او بطعن بسیار
 گفتند همه که ای نکوکار

داری خبر ز دختر خویش
 و ز بی آبی گوهر خویش
 تنگ و قامت تمام برباد
 افسوس بیک نگاه در داد

مشهور شده است در قبائل
 لیلی است ولی به قیس مائل
 شب ها از خانه برمی آید
 رخ با نامحرمی نماید
 زین شیوة ناصواب و خواری

باید که شتاب باز داری
 مادر معشوقه از دختر راجع به صداقت امر سوال بعمل آورد .

نخستین دختر بصراحت انکار کرد . بالاخره به اصرار مادر روزی
معشوقه به عشق اعتراف میکند .

آگاه منم ز عشق بازی

این چیست بمن زبان درازی

این نوع بسی نمود انکار

ز انکار بسی نمود اظهار

گفت ای ما در چه شرح سازم

از پرده برون فتاد رازم

این قصه بدهر گشته مشهور

چندانکه بهر زبانست مذکور

آن کیست کز این نگشته آگاه

کو دل که در او نیافت این راه

پوشیده ز تو چرا نمایم

بشنو بشنو که مبتلایم

و در نتیجه این اعتراف ، معشوقه از وصل عاشق محروم می ماند .

معشوقه ز وصل دوست محروم

گرویده بقید گشت مغموم

معشوقه در فراق عاشق خود روز و شب به آه و زاری می پردازد .

مادرش بخاطر سلامت جان دختر و نگهداری آبروی خود او را به همسری

یک نوجوان قبیله می دهد . شاه اجمل شکل این نوجوان باین آیات

بیان میکند .

شخصی ناگاه دیو صورت

از سر تا پاش پر کدورت

قدش بود چو غول بیابك
 رویش و چه رو تمام ناپاك
 بنشست بروی پرجفای
 بعینه همچو ازدهای
 هر چند که بود نوجوانی
 لیکن بد شکل و بددهانی
 مادر که بجان بتنگ بوده
 از دختر خود به تنگ بوده
 ناچار به آن جوان بد خو
 عقدش بست و سپرد مه رو

از روابط آن معشوق پری پیکر با شویش پس از هروسسی ، شاه
 اجمل درین ابیات سخن میگوید : شوهر بسوی آن نازنین پری جمال
 پیش میرود ولی او باین الفاظ او را زجر میکند .

القصه زنان آن قبیله
 انگيخته صد هزار حيله
 بردند به پیش شوهر او
 با آن رخ ناز پرور او
 دختر با دیو چون قرین شد
 طوطی با زاغ هم نشین شد
 فرمود مکن دراز دستی
 من اوجم و تو تمام پستی
 شوهر سر خود به سنگ میزد
 او ناله زجان تنگ میزد

میگفت که مبتلائی یارم

کاری با دیگری ندارم

از طرف دیگر پس از جدا شدن از معشوق ، عاشق در آه و بکا
شب و روز بسمی برد تا آنکه او نیز از زنا شوی معشوقه خود خبر
می یابد . خبر این عروسی چه تاثیر در دل معشوق میگذارد ، شنیدن
آن از زبان شاه اجمل بهتر است .

اکنون بشنو ز عاشق زار

وز حالت زار آن گرفتار

به شنید چو شرح عقد منحوس

گردید ز وصل یار مایوس

در داد عنان صبر از دست

وز بار فراق پشت به شکست

فارغ دلی از دلش سفر کرد

بی خبری جانش را خبر کرد

بالآخره چون عاشق قانع شد که معشوقه وی بعقد دیگری در آمده

است از وصل او مایوس می شود ، ولی سوزش عشق کاهش نمی
یابد و سر انجام برای تسکین دل غمزده خود نامه پراز آه و حسرت
نزد معشوقه ارسال میدارد :

این نامه بنام پادشاهی

کوسوخت دلم بیک نگاهمی

این نامه بنام آن سر افراز

کو ساخت مرا به مجر دمساز

گامی بوصل شادمان کرد
 گامی به فراق ناتوان کرد
 ای وصل تو زندگانی من
 دیدار تو شادمانی من
 تا چند ز من رسیده باشی
 دامن ز کفم کشیده باشی
 من بی تو ز دیده اشک بارم
 من بی تو تمام بی قرارم
 حرفی که بگویم از تو گویم
 هر چیز که جویم از تو جویم
 ای جان من حزین کجائی
 بیگانه باین نمط چرای
 ای لیلی من منم چو مجنون
 بر روی خجسته تو مفتون
 تو خندان بد یگران شب و روز
 من گریه چو شمع با همه سوز
 تو شاد چو گل بی‌اغ امکان
 من چو بلبل ز غم پریشان

پس از دریافت نامه عاشق بیچاره و ناتوان معشوق قرار را از دست میدهد. و بنای گریه و ماتم میگذارد، ولی زخم خورده عشق جواب می‌نویسد. جواب هم از مضمون نامه طولانی تر است ولی تصویر بیقراری معشوق که شاه اجمل عرضه کرده است آن را از زبان معشوق بشنوید. به عاشق خود جواب می‌نویسد:

ای عاشق زار و خسته بیدل
 وی غمزده هزار مشکل
 ای تازه ز تست نام مجنون
 از تست فلك بكام مجنون
 ای تازه كن طریق فرهاد
 محكم كن راه و رسم بیداد
 چون نامه نغز تو كشادم
 بر چشم و به سینه اش نهادم
 دیدم چو تمام نامه ات را
 پر بود ز شكوه ام سراپا
 در نامه كه شكوه ها نوشتی
 حرفی نه از آن بجا نوشتی
 ای دور ز من به درد و ماتم
 دردم به دلت چو نقش خاتم
 خواهم كه روی تو به بینم
 از باغ وصال میوه چینم
 لیكن چه كنم كه مادر من
 هر لحظه نشسته بر سر من
 از بهر نگاهبانی من
 تلخ آمده زندگانی من
 هر چند كه عقد من نمودند
 درهای بلا بمن گشودند
 با شوی سخن نگفته ام من
 بر يك بستر نخفته ام من

معشوقه شیفته مزاجم

والله که سخت لاعلاجم

لیکن نیم از خدای نومید

شاید بینم ترا چو خورشید

چون این نامه به عاشق میرسد شادمانی وی را نهایی نماند.

شاعر حالت دل عاشق را بگونه تصویر میکند.

عاشق چو بدید نامه یار در دست گرفت و شد گهر بار

صد بار بچشم خویش مالید صد مرتبه اش بلب ببوسید

میگفت زنانه رشك دارم کاین بود بدست آن نگارم

چون خواند جواب نامه خویش در یافت چون لطف او ز حدیش

میگفت که آه چه کنم آه دست نحیف منست کوتاه

یار این قدر است مهر بانم رفتن بسویش نمی توانم

سپس شاه اجمل اشاره به مرحله مهم عشق میکند. او عقیده

دارد که از جمله صفات عاشق صفت مهمی نیست که او خیلی

زود ظنن می شود. شاعر درباره این مرحله مهم می گوید:

عشق است تمام ناتوانی عشق است تمام بدگمانی

عشق است که ناتوانی نماید عشق است که بدگمانی نماید

سپس در پرتو این بدگمانی، بیقراری و اضطراب عاشق را شرح

میدهد که او هر روز در کوچه یار می ایستاد و مردم که از آن

کوچه می آمدند عاشق دیوانه وار حال معشوق خود می پرسد.

روزی کسی گفت که معشوقات را با فلان کس دیده ام که باری

سخن پر از محبت می گفت.

یعنی سر راه با عزیزی
او بود دگر یکی باو بود
عاشق چو شنید بدگمان شد
پس از آن شاه اجمل حال عاشق بدگمان را شرح میدهد :

عاشق زین نوع صد ترانه
بگذاشت شهر و کوی شادی
در دشت بصد هزار خواری
بر خاک چو سایه گه فتادی
آمیخته جسم خاک کی خویش
با جرخ گهی خطاب کردی
گفتی گاهی بسوی خورشید
با ماه گهی شدی سخن گو

میگفت کلام با تمیزی
سرگرم باو بگفت گو بود
از سرتا پای شعله سان شد
بدگمان را شرح میدهد :

گفته به سوی دشت شد روانه
زد گام بدشت نامرادی
میگرد هزار بی قراری
سیلی زد و دیده ها کشادی
در خاک ز دردناکی خویش
زین نوع جگر کباب کردی
کای از تو مرا هزار امید
کای ماه توی ز یار پرتو

پس از بسر برون مدت طولانی باز هم چون مرحله مرگ دورتر
بنظر رسید او بلندی های کوه را ترك گفته رهسپار شهر می شود و
بخاطرش میرسد که با کوه و صحرا داستان بی وفای معشوق بازگو نمودم.
حالا به شهر رفته همه شهر را از آوازه درد خودم و بی وفای
معشوق برکنم .

گردید روانه جانب شهر
تأیر شود از فسانه اش دهر

عاشق پیش از رسیدن به شهر به واقعه ای دوچار میشود که شاه اجمل
آن را بصورت حکایتی آورده عرضه میکند و ماحصل آن بدین طور
است که بادشاه وقت چند نفر مجرم را برای مجازات اعدام به جلادان
می سپارد . چون جلاد این جماعت مجرمین را برای قتل کردن
میرد . عاشق از آنان درباره امرشان پرسید . بوی گفتند که بادشاه

آنها را به مجازات مرگ محکوم کرده است . عاشق نزد شاه میرود و بواسطه عشق خود آرزوی آزادی آنها میکند . پادشاه را بر او رحمت می آید و بخاطر عاشق رنج دیده حکم عفو صادر میکند . عاشق آن جماعت را مرده آزادی داده از آنها خواش میکند که ای مردم دعا کنید که من به وصال معشوق نایل شوم . شاه اجمال عقیده خانواده خود را از زبان عاشق اظهار کرده است که دعای اسیران بدرگاه حضرت خداوند متعال مستجاب میشود .

فی الفور به پیش شاه دوران	فریاد نموده و گشت نالان
کای شاه بخسروان تو فایق	شاهی ز برای تست لایق
ای شاه سریر عدل و انصاف	بیرون ز حد ثناء و اوصاف
اینست سوالم ای شهنشاه	بازآ بازآ ز قتل بازآ
از بهر همین که این جماعت	گویند دعا شود اجابت
شاید من هم خلاص یابم	بر مقصد خویش تن شتابم
چون منت عاشق گرفتار	بگذشت ز حد وجهد بسیار
شه گفت بخاطر تو بیشک	بگذاشتم آن جماعه اینک
هر جا آید بخاطر شان	باشند و روند شاد و خندان

سر انجام بخاطر دعای این اسیران در بارگاه پروردگار مستجاب شد و قاصدی در جستجوی آن عاشق آمد و او را پیام داد که «معشوقه تو منتظر تست . ملاحظه شود که شاعر چه طور این واقعه را باز گو میکند .

عاشق چوشنید این بشارت	فی الحال نمود عقل غارت
دانست که این سخن خیال است	وز جانب یار این محال است
گفتش با قاصد نکو کار	کای نیک ترا قسم بدادر

این مژده که بمن میرسانی
 بی شبه که گفته‌های یار است
 قاعد گفتش بآن خداوند
 دلدار تو این پیام گفته است
 این حرف و حکایتی که خوانی
 مرهم به جان دل فگار است
 کو درد و الم بجان افکند
 این تازه گهر بسلك گفته است

عاشق مسرور و شادان برای دیدار معشوق روانه شد . وقت
 دیدار هردو باهم گله و شکوی پرداختند بالاخره معشوقه گفت :-

هم مژده ترا دگر دهم من
 بر بام چومهر می بر آییم
 تو هم پی دیدنم در آیی
 هر صبح کنم بام مسکن
 روی خود همی نمایم
 در کوچه و رخ بمن نمایی

بدین طرح هر صبح عاشق برای دیدار روی یار بکوی جانان رفته
 نمی ایستاد و کمی بعد باز می گشت ، ولی این کار تا مدت زیاد
 نپائید . اهل محله به شوهر معشوقه و مادرش ازین کار شکایت کردند
 و معشوقه از دیدار عاشق محروم شد و نیز از رفتن بام
 باز داشتند :-

مشهور شد این خبر به عالم
 از دور یك دگر بینند
 دو چشم سخن هزار گویند
 کردند خبر به مادر او
 محبوب چو این سخن شنیده
 بر بام نمود جلوه موقوف
 یعنی که دو بیدلان پر غم
 از نخل مراد میوه چینند
 در راه وصال خویش پویند
 گفتند دگر بشوهر او
 خود را در پرده ها کشیده
 شد در غم و هم بگوشه مالوف

عاشق هر روز برای دیدار یار می آمد ولی جزنا کامی میوه‌ای نمی
 چید . شاه اجمل حال ناگفته عاشق را و دیوانگی وی را در راه

عشق بدین طور وصف کرده است .

یعنی که کهجاست آن نگارم که هجر وی آه بقرادم
کس گفت که دلبر یگانه در شهر دگر شده روانه

بالآخره عاشق نامه پراز رنج و غم برشته تحریر بکشید ولی چون
قاصدی نیافت خواست بادصبا را قاصد سازد بادصبا برای پیام رسانی
وی آماده می شود ولی باین شرط که در مقابل این پیام رسانی عاشق
جان و دل مردو به وی بسپارد . این قرار داد درمیان آن دو را شاه
اجمل به پیرایه بسیار زیبا بیان کرده است .

گفتا که اجوره کن مشتخص من بعد مرا نما مرخص
گفتم که طلب هرانچه خواهی از گوهر و زر و تاج شامی
چون خواست که جان و دل ستاند بیدل ، بی جان بغم نشاند
گفتم که طریقه جهان است رسم و راه جهان چنان است
یعنی وقت روانه کردن رسم است ز نصف مزد دادن
قاصد هرگاه باز آید آن باقی خویش را به باید
بس دل بتو دهیم جا نرا چون باز رسی دهیم آنرا

پیغامیکه شاه اجمل بوسیله بادصبا بخدمت معشوقه خود می فرستد
خیلی طولانی است . فراق معشوق تباهی ایام هجر خلاصه این پیام
مجموعه ای است از حزن و ملال . در این جا باختصار به آن
جنبه اشاره می شود که در آن از کوی خانه معشوقه و قتیکه
او از آنجا دور بود سخن میراند .

بی تو جای ترا که دیدم بگریسته آه برکشیدم
آن خانه که بود همچو گلشن بی تو اکنون بود چو گلخن

آن جای که بود جای شاهی
آن خانه که نور داشت از تو
جائیکه من و تو شاد بودم
هرگز بدل من و تو اصلاً
بی تو دیدم خالی آن دیر
و الله که هست جای وحشت
در خلد اگر ترانه نینم
ای جان هر جا تراست مسکن

سپس دو عالم جدای در بارگاه پروردگار عالم از بی وفای
معشوقه خود بدین طور گله میکند :

یارب چه بگوئیم از جدایی
هر چند که منتظر براهی
زین راه مگر گزر نماید
لیکن بفریب دلبرانیه
من در غم ز حسرتش پییدم
اوشاد به صد هزار شادی
او شاد بهم به مجمع خویش
او شاد بهم سخن سرایان

وز بی مهری و بی وفایی
بودم که مگر کند نگاه
مارا ز خود دگر نماید
از راه دگر شده روانه
هیبت که روی او ندیدم
من در غم و کنج نامرادی
من دور از او بسینه ریش
من در غم او خموش و حیران

در ایام هجر روزی عاشق را بکوی معشوقه گذر افتاد . دید
که سگی بر آستانه محبوب نشسته است . او را با خود می آورد و در
عالم بیخودی با او سخن میگوید و بوسیله وی پیام شوق را ارسال
میدارد . سگ را چنان نوازش میکند که گوی معشوق همواست .
مقصود شاه اجمل این است که هجر شکل دیوانگی و جنون بخود

گرفته است .

ناگاه بصد خراب حالی	بگذشه زکوی آن جوانی
به نشسته سگی بدید در راه	نزدیک حرم سرای آن ماه
بگرفت بشوق و گشت همدوش	بنشانند به آرزو در آغوش
گفت ای سگ کوی یار جانی	ای کار تو روز ما شبانی
ای سگ توبه پیش یار من رو	از جانب من به آن مکان شو
با یار بگو ز کلفت من	کردی تو فراموش الفت من

چون مردم آن جوان را بدین حالت دیدند ، زمام تحمل از دست دادند و چند نفر نزدی آمدند و پند و اندرز گشودند و بالاخر چنین پیشنهاد کردند از بهر تسکین عشق تو ما یک ماه روی به همسری تو میدهم . شاه اجمل خواش مردم و جواب عاشق را با کمال خوبی عرضه کرده است :-

رو سای قبیلہ جملہ با هم	یک جا گشتند چون فراهم
کردند طلب فسرده جان را	آن عاشق زار و ناتوان را
به نشانند بصد هزار الطاف	گفتند که ای برون ز اوصاف
برخویش و بنام خود نظر کن	از سر تو خیال او بدر کن
تاکی به همین نمط پریشان	باشی مانند درد کیشان
خواهم که عقد تو به بنم	که رنج و غم تو در ... (۱)

پس از شنیدن پیشنهاد آن مردم عاشق چه حالت دست میدهد و چه جواب داد اینهمه امور را شاعر با کمال موفقیت پیش خوانندگان میگذارد :-

چون مار به خویشتن به پیچید
از گفتن آن جماعه دل تنگ
گفت ای نمک جراح دل
از بهر خدا زمن مگوئید
مشهور بود به دهر بسیار
لیلی نقش و دلم نگین است
چون گفته ناصواب بشنید
گردید و فشانند اشک گلرنگ
این حرف شما که هست باطل
فرزانی از جنون مگوئید
دیوانه به کار خویش هشیار
لیلی تخم و دلم زمین است

از طرف دیگر حال معشوقه این بود که شب و روز در یاد
عاشق خود می طپید . مادر و شوهر بهر دلداریش هرگونه اسباب فراهم
میکردند . ولی معشوقه را از هر دو نفرت بسیار دست داده بود . از
این رفتار همسر زیبای خود شوهر خیلی افسوس میخورد و بیمار میشود.
شاه اجمل به این آیات انجام وی را بیان میدارد .

میلش چو بسوی شو نبودش
قا آنکه ضعیف گشت ولاغر
دیده چو طیب نبض آن زار
بیماری او زیاد تر گشت
از قالب تن پریده جانفش
هر لحظه ز رنج می فرودش
بیمار شد از قضای داور
گفتا سخت است حال بیمار
حالش در لمحّه دگر گشت
بیجان شده جسم ناتوانش

بعد از در گذشت شوهر مادر معشوقه هم از این جهان چشم
برمی بندد :-

چون مادر او زمرگ داماد
از مردن شوی دختر خویش
هرچند دواش داده میشد
بسیار نمود داد بیداد
از سنگ نمود سینه را ریش
هرروز غمش زیاده میشد

تا اینکه بعد چند گاهی بر عالم قدس یافت رانی
 بعثت درگذشت مادر و شوهر معشوقه بغم و شادمانی گرفتار
 بنظر می آید باعث حزن این بود که شوهر و مادر هرچه باشد بازهم
 شوهر و مادر هستند و شایسته احترام . چیز یکه او را برشادمانی
 برانگیخت سد راه بودن آن مرد در راه عشق که عشق حاصل
 زندگانی وی بوده . شاه اجمل ابن هردو امر را بزبان معشوق ادا کرده
 است :-

در عرصه هفت روز بل کم	افتاده بمن دومت پیهم
هم مادر مرد و شوهرم مرد	این صرصر موت هردو را برد
همیات مرا نموده تنها	رفتند چه گویم آه و دردا
نی مردن شوهر و نه مادر	بود است بدل خیال دیگر
القصه که چندگاه نالید	آخر بنشست باصد امید

پس از چند روز ، عاشق بیچاره را خبر رسید که شوهر
 و مادر معشوقه وی چشم ازین جهان برپستند . موقع را غنیمت شمرده
 عاشق برای وصال براه می افتد . شاه اجمل منظر وصال عاشق و
 معشوق را باین ابیات تصویر می کند .

یعنی آن عاشق گرفتار	آن کشته رنج و فرقت یار
بشنید ز مرگ شوهر او	وز شادی مرگ مادر او
از فرط خوشی روانه گردید	سوی معشوقه با صد امید
چون رفت به زیر بام ایستاد	مانند گدا نموده فریاد
ناگه اواز این پر از درد	در گوش نگار نازنین خورد
به شناخت که این گدای شاهی ست	این خسته زعشق در تباهی ست

فی الحال پیام خود بر آمد از ننگ و ز نام خود بر آمد
گردید دچار عاشق زار اول نمود اطف بسیار
من بعد ز حال پرسید وز گردش روزگار پرسید

پس از وصال هردو تا دیر به احوال پرسی یکدیگر مشغول بودند،
و رنجهای که در ایام هجر و فراق کشیده بودند برای یکدیگر بازگو
کردند . پس از وصال زندگانی عاشق و معشوق چه طور پیش میرود،
ملاحظه شود .

گویند که آن دو گوهر پاک گشته بوصل چون طربناک
فارغ ز گزند دهر گشتند بی خطر ز طعن شهر گردند
کردند مقام خویش یکجا بودند بکام خویش یکجا
باهم بودند سان بدیدن مصروف گفتن و شنیدن
بانیت صاف و پاک بودند باصد خموشی و تپاک بودند
آن بت به هزار ناز و تمکین از صبح چوقصه های دیرین
میگفتی و روز شام گردی شب هم به سخن تمام گردی

بدین منوال روز و شب عاشق و معشوق میگذشت . پس از چند
روز بسبب موفقیت در حصول وصال در دل عاشق داعیه زیارت
عتبات عالیات پدید آمد و از باین جهت براه افتاد و هنگام رفتن
خطاب به معشوقه میگوید :-

ای رونق کشور نکوی ای شاه سریر خو بروی
ای وصل تو حاصل دل من ای حل تو جماله مشکل من
نیت بدل این نموده بودم هرگاه که رنج میفزودم
بر وصل تو دست جان بیابم بر روضه اولیاء شتابم

اکنون که بکام جان رسیدم رویت بمراد خویش دیدم
حکم تو اگر شود برآیم آن وعده خود وفا نمایم

پس از آن معشوق به عاشق التجا کرد که بعد از چند روز هم
برای زیارت رفتن امکان دارد ، عاشق بدون رضای معشوق بخاطر
ایفاء نذر می‌رود . در این اثنا سفر محبوب بر معشوق خیلی گران
می‌آید و او بیمار می‌شود :-

از بهر وفای وعده ، خویش
بر مقبره‌ها بجان و دل ریش
معشوقه درد آن جدای
افتاد بکنج تنگ نای

پنهان شده سوگوار گردید
بیمار بیاد یسار گردید

غم فراق عاشق ، معشوق را تالاب گور رسانید . روزی چون
او را بمرک خود و تاخیر عاشق در مراجعت یقین کامل حاصل شد .
خواهر کوچکش را نزد خود خوانده گفت :-

ای محرم راز من که جای
ای خواهر من جدا چرای

پوشیده ز تو نداشتم من
هر تخم بدل که کاشتم من

از مادر و از پدر تو بهتر
بودی ای خواهر نکو فر

دیگر ز تو این امید دارم
هرگاه که عاشق نزارم

جوید چوز من نشان بگویی
 کان شاه سریر خو بروی

در عشق تو رفت پاکدامان
 گردید سوی عدم خرامان

احوال مرا تمام برگویی
 ذره ذره بآن نکو روی

یعنی بغم تو جان بسر برد
 آخر معشوقه در غمت مرد

پس از در گذشت معشوقه ، عاشق با کمال شادمانی و مسرت
 زیارت اماکن مقدسه را انجام داده باز میگردد. درباره معشوقه می پرسد .
 او را کسی از حالش خبر نمی دهد . بالاخره خواهر کوچکش می
 آید و داستان غم را کاملاً باز می گوید : -

معشوقه تو و خواهر من
 آن خواهر جان برابر من

آن نور دیده من و تو
 آن رنج کشیده من و تو

هرگاه که تو شدی خرامان
 در جانب روضه بزرگان

بیمار بدرد هجر گردید
 رویش شده زرد همچو خورشید

آخر بهمـوای دیدن تو
 وز رنج دل طپیدن تو

بیماری او فـزود هر دم
 هرگز هرگز نمی شدی کم

آخر به غم تو مرد آن زار

با خود درد تو برده بسیار

پس از شنیدن خبر مرگ معشوق ، عاشق دیوانه وار نشان قبری
پرسد و آنجا رفته بگریه و بکا میپردازد ناله می کشد و بیهوش می افتد.
پس از بهوش آمدن مرگ را صدا می کند .

بیهوش فتاده ماند يك چند

در خواب بدید یار دلبنده

از بیهوشی به هوش آمد

گریان شدو در خروش آمد

میگفت ز زندگانیم سیر

ای مرگ چرا کنی دیار

بسیار ز دیده سیل بکشاد

آخر آهی کشید و جان داد

بعد از وفات عاشق ، مطابق وصیتش نزد پای معشوقه او را دفن
میکنند . وقت وصیت عاشق میگوید .

این است وصیت من زار

این است نصیحت من زار

نعشم پس مرگ من بیارند

پائین مزار او سپارند

تا روز جزا بهم برآیم

باهم رخ خوشتن نمایم

شاه اجمل تاجر خود را بمرگ این عاشق و معشوق در آیات زیر

اظهار داشته است :

معشوقه و عاشق آن دو بیدل
 کردند از این جهان چو منزل
 در خواب کسی بدیدشان را
 باهم آن هر دو نوجوان را
 در خلد برین مقام دارند
 درعیش ابد قیام دارند
 در دهر اگرچه غم کشیدند
 آخر زغم و الم رهیدند
 حاصل زصفای عشق اینست
 آثار ز صادقان همین است

در اشعار انتهایی مثنوی با توسل به جمله چهارده معصومین برای
 نجات از مصائب دنیا و حصول درجات در آخرت بدعا می پردازد .
 آخرین بیت مثنوی اینست .

اجمل بدعات ختم کردم

حـق باد نصیب تو بهـردم

اینک چند کلمه درباره منابع این مثنوی . پس از تجزیه و
 تحلیل و قانعیکه در آن از وی ذکر شده است . چنین بنظر میرسد
 که عناصر این داستان از داستانهای عشق یزیدان عربی اخذ شده ،
 مثلاً شهرت عشق قیس و لیلای عامری و توبه و لیلای اخیلیه از
 قبائل می پیچد و پدر و مادر لیلای عامری و لیلای اخیلیه هر دو
 معشوقه اجباراً برشته ازدواج میکشد بطوریکه شوهر معشوقه داستان
 شاه اجمل خیلی زشت بود ، همچنین شوهر لیلای اخیلیه خیلی زشت
 رو بود و درعین حال از هوسرش خیلی بدگمان که از کتک زدن

هم خود داری نمی کنند . چون داستان در هند تالیف و نظم شده ، طبعاً چیزها در آن پیدا میشود که ما را به یاد عادات هندی می افکند مثلاً اعتراف کردن دختر پیش مادر خود به عشق ، اگرچه در سائر ممالک جهان مادر بهترین دوست و راز دار دختر بشمار میرود ولی درهند این رسم بیشتر اهمیت دارد . بعداً در پایان داستان هم می بینم که بطوریکه چون خبر در گذشت لیلی به قیس می رسد بسراغ گورش میرود و آنجا بگریه و بکا میبردازد تا آنکه جان شیرین در راه عشق میدید . بدین طور می بینم که شاعر عناصر یکه از منابع مختلف بدست آورده داستان خود را تهیه کرده است که حقیقتاً خیلی شور انگیز و دلچسپ است . شاعر در این داستان از مهارت خود بکمال چیزگی و موفقیت استفاده کرده . زبان داستان خیلی روان و ساده و شیرین است که هرکس چه از طبقه عوام و چه از طبقه خواص از خواندنش لذت میبرد . چون شاعر ادای مقصود پیش نظر داشته زبان خود را باضائع لفظی و معنوی گران بار نکرده است لذا راز موفقیت شاعر تا اندازه دراین مضمحل است .

مثنوی دیگر

علاوه بر ناله عشاق ، جگر خراش و عاشق و معشوق که مثنویهای خیلی عالی هستند در دیوان شاه اجمل مجموعه‌ای هم است که بر حکایات اخلاقی و فلسفیه مشتمل است و این مثنوی بنام مثنوی دیگر یاد میشود . در شعر فارسی بالعموم و در کلام شعراء متصوفین بالخصوص اندیشه های اخلاقی و فلسفیه بکثرت دیده میشود . سبب این است که تصوف با اخلاق و فلسفه رابطه خیلی نزدیکی دارد همین سبب است که شعراء بلند پایه فارسی از بزرگترین صوفیه عهد خود بشمار میرفتند . حکیم سنای ، شیخ سعدی و نظامی نه تنها شاعر بودند بلکه صوفی و عارف هم همین سبب است که شعر آنان از اندیشه های اخلاقی تهی نماید . شاه اجمل نه فقط از خانواده صوفی بود بلکه از صوفیان برجسته بشمار می آمد . از این جهت است که در کلام وی اندیشه های اخلاقی و فلسفی بکثرت پیدا است .

وقت بحث از غزل و قصیده ، مثنوی در باغی و سائر اصناف سخن توضیح شده که شاه اجمل تا اندازه زیاد تحت تاثیر افکار و اندیشه های سعدی شیرازی قرار داشت و نیز از سبک وی خیلی متأثر بود و به همین سبب در تقلید از نقش قدم سعدی قدر خود دانسته است . ممکن است که در پیروی از اصناف دیگر از ادب ، شاعر ما از سبک و اسلوب بیان سعدی قدمی یا دو قدمی پس مانده باشد . ولی در نظم حکایت از اسلوب شیخ سعدی کاملاً پیروی کرده است .

این حکایات شاه اجمل به بوستان این قدر شبیه اند که اگر آنها را به نام بوستان اجمل خوانند راه مبالغه نرفته باشند. شاه سید احمد اجملی در مقاله خود می نویسد.

« حکایات متفرقه و پند و قانع باسلوب بوستان برشته نظم کشیده و بنام نامی پدر بزرگوار معنون فرموده است » ۱

ولی شاه اجملی در اثبات این بیان خود تذکراهی را نام نه برده تا هم پس از مطالعه دقیق این حکایات بربنای شواهد درونی برای شك و تردید هیچ جا نمی ماند و هر خواننده مجبور میشود که او را « بوستان اجمل » تسلیم کند. از گفتن « بوستان اجمل » مقصود هرگز نیست که این حکایات هم پله حکایات سعدی شیرازی هستند ولی باز هم از اعتراف این حقیقت انکار نیست که دنیای ادب فارسی مهارتی را که شاه اجمل در پیروی از شیخ بزرگ نشان داده است فراموش نمی تواند کرد: بوسیله يك زبان ساده و بیان تازه شاه اجمل کشیده است مضامین اخلاق و فلسفیان و بوئییره اندیشه های مربوط به الهیات باسلوب خیلی دلچسپ و ماهرانه برشته نظم در آورده بعضی از حکایات را از گلستان سعدی اخذ کرده آنها را به اسلوب دلچسپ وبا اختصار عرضه کرده است.

در گلستان سعدی معتابیهی از حکایات یافته میشود که آنها ذکر از ناپا نداری و بی ثباتی دنیا رفته. حکایتی بدین طور است.

« کسی مرده پیش انو شیروان عادل آورد که شنیبدم که فلان دشمن ترا خدای غروجل برداشت. گفت هیچ

۱. مجله معارف. مقاله از شاه سید احمد اجملی

شنیدی مرا بگذاشت .

اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست

که زندگانی مانیز جاو دانی نیست « (۱)

یعنی بجواب مردی که به نوشیروان خبر مرگ عدوش برده بود
تا پادشاه خوشحال گردد ، پادشاه فرمود که ای مرد تو این نیز
شنیدی که خداوند جهان آفرین مرا زندگانی جاوید بخشیده و از مرگ
معاف داشته است .

شاه اجمل این حکایت منشور را با اسلوبی بی نهایت موثر و
مختصرتر چنین عرضه داده است .

به نوشیروان گفت شخصی چنین

فلان دشمنت رفت زیر زمین

به گفتا که ما نیز روزی چنین

بخواییم رقتن به زیر زمین

چه شادی ست از مردن دشمنی

چه مردن مراست کی مانسی

در تالیفات شیخ سعدی و در کلام وی حکایات بی شمار یافته
میشود که در آنها به پادشاه وقت درس عدل پسندی و رعیت پروری
داده شده است . شاه اجمل هم کوشیده است که به پادشاه وقت
به فهماند که عدالت دوستی و رعیت پروری باعث افزایش
وقار شاهی و جلال سلطانی میگردد . ملاحظه شود این حکایت از وی:-

شنیدم که شاهی عدالت شعار
 چنین کرد احکام در هر دیار
 که هر يك دو چشم زنا کار را
 برآرند بی پرسش و بی خطا
 شاهی عدل گستر یکی پور داشت
 بچشم خود از چشم او نور داشت
 قضا را زنا کرد آن پور شاه
 زدست زمان حال اوشد تباه
 شاهی کامران گفت چشمان او
 برآرند هرگز . (۱) ... او
 وز یران بگفتند جز يك پسر
 ندارد دگر شاه عالی گسر
 جز این نیست دیگر ولی عهد شاه
 که گیرد پس شاه برسر کلاه
 شد از این چنین حرف جگری نمود (۲)
 چو دیدی دگر چاره آخر نبود
 یکی چشم خویش و یکی چشم او
 برآورده آنجا شه نيك رو
 زهی شاه منصف زهی تا جور
 زهی عدل گستر زهی داد و
 شاه اجمل این مضمون را بتاکید می آورد که در دنیا از هر
 انسان گناه صدوری یابد پرو ردگار عالم بزرگترین گناه را هم می بخشد
 ۱. اینجا دیوان کرم خورده است
 ۲. که-دا

لذت بیان عفو خداوند قدوس امکان پزیر نیست و عفو ، از صفات پسندیده آفریدگار جهان است . ولی از بیان این حکایت مقصودش هرگز این نیست که انسان عمداً بر ارتکاب گناه ها دست زند بلکه مقصد حقیقی اش اینست که چون خداوند متعال بزرگترین گناه ها را عفو می فرماید وظیفه عین بندگان هست که خطاهای برادران خود را از کوچک گرفته تا بزرگ فی سبیل الله به بخشند . در این حکایت شاعر از شیخ سعدی پیروی کرده میگوید .

سکندر چنین با ارسطو بگفت
که ای با همه دانش و عقل جفت

فلان بنده را کیو گنه گار ماست

چه تنیه و تعزیر بهرش سزاست

ارسطو زمین ادب بوسه داد

بگفتا که ای صاحب عدل و داد

گناه ار نمی آید از بندگان

کجا لذت عفو میشد بیان

صفات پسندیده عفو بهاز

طفیل گنه یافته امتیاز

در جمله تعالیم شیخ سعدی خاکساری ، عجز و انکسار اهمیت بسیار دارند و در نوشته هایش حکایت های بسیار پیدا می شود که در آنها از پادشاه تا عوام به تواضع و انکسار دعوت شده اند . شاه اجمل هم بعنوان ماهر فن انکسار را تعلیم کرده است او را عقیده بر این است که معیار بزرگی و عظمت انسان عجز و انکسار وی است . هر قدر که يك نفر متکسر المزاج باشد همان قدر بلند و برتر

خواهد بود . مهمترین فائده انکسار این است که انسان از کبر و رعونت که باعث خشم خداوند متعال می باشد نجات حاصل میکند ملاحظ شود تعلیم اجمل در باره انکسار در حکایت زیر :-

شنیدم که آن مقتدا بایزید	که مانند او چشم دوران ندید
بدریای بسطام بر روی آن	قدم می نهادی و کشتی روان
کسی گفت ای مقتدای زمان	قدم میزنی هان بدریا چه سان
بگفتا چه مشکل که بر روی آب	به بین می رود خس بصد آب و تاب
من از خس نیم بیشتر در شمار	براین نکته اجمل توهم گوش دار

در ادبیات فارسی بالعموم ، و در کلام و منشآت سعدی بالخصوص فلسفه زندگی بیان شده است و هر اندیشمند همین عقیده دارد که زندگی ذلت بیسود می باشد . اجمل این عقیده را بعنوان يك جزء مهم تعلیم اسلامی برخ پیش کشیده است . رهبران دین اسلام مثالهای عملی يك زندگی شرافتمند داده اند و ثابت کرده اند که مرگ با عزت و شرافت از زندگی رسوایی و ذلت به مراتب بهتر است . اجمل این پیغام را با کمال مهارت و چیره دستی عرضه کرده است . ملاحظه شود شیرین بیانی اجمل در این باب :-

شنیدم که شخصی بگفتا چنین
به پیشگهی از بزرگان دین

که مردن عزیز است یا زندگی
بفرمود مارا زشـرمندگی

عزیز است از مردن این زیستن
بگفت آن کسی ای عجب این سخن

بفرمود گریه ك خطای کسی
 نمائیم شرمنده باشم بسی
 برویش زشرمند گیم ای خویش
 نیامد زدن پای خود را به پیش
 چه سان پس به خلاق ارض و سما
 نمائیم روی من پر خطا
 که کردم هزاران هزاران گناه
 شدم از هجوم گنه روسیاه
 چه خوش گفتم گوینده اجمل سخن
 تو هم بر همین نکته گوش کن

در صفات خداوند متعال شعرای متصوفه بسیار نوشته‌اند ، شیخ سعدی در هریك از صفات خدای عزوجل حکایات متعدد در نثر و نظم هر دو دارد ، و باین نکته اشاره کرده است که نباید که بزرگ ترین گناهگار هم از رحمت خدای بزرگ و برتر مایوس باشد . معلوم نیست که حضرت رب العزت چه وقت به چه کار از بنده گناهگار خوشنود گردد . اجمل هم این اندیشه را در اتباع از شیخ سعدی چنین یاد آور شده که خداوند گیتی آفرین با بندگان خود محبت غیر متناهی دارد . ذاتیکه در دنیا با انسان محبت بی او داشته باشد فقط يك است که او را مادر میگویند . در هر زبان و ادب ، فلسفه و مذهب محبت مادر به اولیت برخوردار است . بگفته حضرت رسول بهشت زیر پای مادر است . قرآن چنانکه به ایمان آوردن به لا اله الا الله امر میفرماید همچنین بالوالدین احساناً فرموده به حق و عظمت مادر و پدر اعتراف کرده است در روایات اسلامی

آمد است که چون مادر عیسی علیه السلام از جهان چشم برپست از جانب حضرت خدای عزوجل به موسی وحی آمد که ای موسی ! هوشیار باش از شر و فساد اهل دنیا که کسی نماند که اکنون برای بی عرض دعای بکنند . شاه اجمل هم اعتراف میکنند که از مادر مهربان تر هیچکس نیست ولی ذات خداوند متعال آنست که بر انسان از مادر هم مهربان ترست . ملاحظه شود مکالمه يك مادر و بچه اش که بواسطه آن اجمل شفقت و محبت خداوندی را با موفقیت تمام توضیح داده است . این آخرین حکایات از حکایات اجمل است :-

از آن هر دو فرزند خرسند بود	یکی پسر زن را دو فرزند بود
به فسق اندر این دهر گشته شمر	ولی بود يك صالح و آن دگر
بیاد فنا رفت و دنیا گذاشت	قضا را همان پور صالح که داشت
نیامرد بر لب سخنهاى درد	زن نيك دين جزع و فزعى نکرد
مزد يك مادر در آمد بسوز	چون آن پور فاسق پس از چند روز
ز چشم اشك والب فغان برکشید	زن پاك دين چون که رويش بدید
پسر گفت ای مادر نيك زاد	بزارید و نالید از حد زیاد
نماید کسی گریه هر وقت بگریستن	ترا گریه هر وقت بگریستن
..... ★ بگریستن	بگو باعث گریه خویشتن
..... ★ بهرنقصان تو	بگفتا که از بهر عصیان تو
در انتهای تو آخر بنار جحیم	که از باعث فسق های عظیم
ترا هست شفقت بسی بر سرم	بما در چنین گفت کای مادرم
سپارد بدست تو کار مرا	بروز جزا گر خداوند ما

★ علامت است نسخه خطی اینجا کرم خورده است

بگو تو مرا در جهنم دهی
 چنین گفت مادر که فرزند من
 چگونه فرستم ترا در جحیم
 به مادر چنین کرد باز التماس
 ز تو مهربان تر بر احوال ما
 ترا اینقدر چونکه شفقت بمانست
 فرستد کجا در جهنم مرا
 قبولیت این حرف بدکار زشت
 مرا نیز اجمل گناه از بسی است
 اگرچه زیاد است از حد گناه
 خدایا ز غار جهنم مرا
 دیا همراه خود بهشت نمی
 بجان و دل من که دلبند من
 چسان بی تو مانم بگو در نعیم
 که ای مادر پاک دین حق شناس
 بود آفریننده من دلا
 بصد درجه از تو شفیقم خداست
 بحالم همان داد شفقت مرا
 بدرگاه حق یافت شد در بهشت
 امید است بخشیده هم کسی است
 ز مادر شفیق است آن عذر خواه
 همیشه بداری خلاص و رها

خلاصه شاه اجمل بوسیله این حکایات کوتاه کوشیده است که
 به مردم به فهماند که خداوند حقیقی دنیا ذات خدای عزوجل است .
 بجز وی ذات دیگر نیست که بدرد بنده بخورد . در دنیا هیچکس
 کسی را دوست نیست بلکه در وقت ابتلا بزرگترین دوست هم
 کتاره گیری میکند . خویشان در حالت مصیبت به کار نمی آیند و
 اغیار چنین بکار می آیند که از خویشان بشمار می آیند . همین سبب
 است که اجمل بوسیله حکایت که در زیر درج میشود هیچگونه امید
 داشتن از دنیا و اهل دنیا قطعاً معیوب قرار میدهد :

کنون طرفه حرفی بیام رسید
 که در سلك این نظم باید کشید

نصیحت بود بهر آیندگان
 نیفتند تا در فریب زمان

مر از اتفاقات این روزگار
سفر روی داده به امید کار

ز خانه شدم سوی لشکر روان
بامید چندین کس از دوستان

دلی چونکه داخل به لشکر شدیم
بماندیم چندانکه مضطر شدیم

خلاف توقع از آن دوستان
سراسر بخود آمده در میان

از آن جمع يك کار من هم نه شد
★.. دلم از آنها بجز غم نه شد

چو ز آنها نمودیم قطع امید
بگوشم همان وقت مژده رسید

چه مژده که آن کار سربسته ام
همان وقت فی الفور شد حاصلم

عزیزیکه با من شناسا نبود
يك لمحہ آن عقده را وا گشود

عزیزیکه بوده بمن آشنا
نکردند يك مطلب من روا

زیگانگان حاصلم شد مراد
بدل رنج از دوستان شد زیاد

امید از خداوند باید نمود
که ار کارها میتواند گشود

شنو اجمل اکنون مناجات کن
مگو جز مناجات دیگر سخن

الهی طفیل بزرگی خویش
کرم کن بر احوال این سینه ریش

الهی بآن عرش خود بنده را
بکـونین مقصود و مطلب نما

با مضامین اخلاقی و فلسفیانہ شاه اجمل درس عشق هم داده است و قبلاً اشاره شد که دو کلام اجمل از حیث یک شاعر صوفی بلند پایه مضامین عشق بکثرت پیداست . در مجموعه حکایات وی عددی از حکایات یافته میشود که بوسیله آنها شاه اجمل به سبک دل انگیز و ساده و شور انگیز اندیشه‌های خود را درباره عشق و محبت مورد تاکید قرار میدهد داستان های لیلی و مجنون را بزبان فارسی شعراء معروف مانند نظامی ، خسرو ، جانی و غیرهم برشته نظم آورده اند و هر شاعر در نظم این داستان داد سخنوری داده و آن را بطرز گوناگون بیان کرده است . شاه اجمل هم این داستان را درمیان حکایات خود دلکش عرضه کرده است . در زیرما حکایتی را از حکایاتش بطور مثال میدهم که در آن شاعر از بدگمانیهای لیلی و پریشانیهای مجنون سخن گفته و در آخر حکایت درمیان شعراء فارسی نویس مقام و منزلت خویش را متذکر شده است .

شنیدم برآشفست لیلی شبی	به مجنون شوریده بی‌دلی
سحر قیس بیچاره بسی خبر	به پیشش بعبادت نموده گزر
نه آگاه از لیلی و حال او	نه زآشفستگی های آن ماه رو

چو بیچاره بسی خبر در رسید
که رو رو نه ای تشنه شوق من
بسر می بری شب به اغیار من
برو زود دور شو دور شو
چو بشنید بیچاره قیاس زار
زکوشش برون رفت ناچار زود
پریشان و شوریده میرفت راه
که نا کرده جرمم گرفتار غم
بدل گفت که ای عشق من یارشو
پس از مدتی عشق اوکار کرد
بگفتا که مجنون به عشق تو زار
به عشق تو دیوانه و درد ناک
بفرمود لیلی که ای راست گو

فغان لیلی از جان چنین برکشید
نداری سر عهد پیمان شکن
سحر گاه آیی بدر بار من
که يك دل نه ای با من ای زشت خو
عتابی چنین بسی سبب از نگار
سوی دشت از کوی او رونمود
بسی بوده حیران و حال تباه
که افتاده ام در عجب بار غم
کجای اثر در دل یار رو
که در پیش لیلی چو يك نيك مرد
بکوه و بیابان است دیوانه وار
بود در بیابان بمر کرده خاك
همه را شنوبی کم و کاست گو

اگر راستی در سخن های خویش
پیام رسان تاب آن سینه ریش
که لیلی شد از کرده خویش تن
پشیمان بسی از توشه ز نعره زن
که لیلی ز عشق تو شرمنده شد
ترا شاه بود و کنون بنده شد
طلب کرد لیلی مجنون نواز
بصد خوبی و با همه عز و ناز
به مجنون همین عشق شد یار او
همین عشق او آمده کار او

همین عاشقیهای او کار کرد
بنا مهربان یار او یار کرد

چو داریم مانیز عشقی پسر
امید است شاید شوم بهر ور

چه سوز تب عشق در جان ماست
ز داور مرا نیز امیدهاست

بیا اجمل اکنون خموشی میکن
بگوبا من زار پوشی میکن
که اکنون بجز تو سخنور کجاست
سخن گویشی اکنون مسلم تراست

چه شد عسجدی، عنصری گرماند
ترا چرخ برجای آنها نشاند
اگر فرخی فرخی را گذاشت
فلک فرخی بر سر تو نگاشت

اگر مرد فردوسی پاک زاد
ز گویائیت دهر آباد

نظامی اگر رفت سوی عدم
سر تو سلامت بود نیست غم

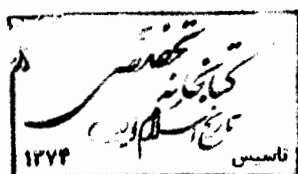
اگر نیست سعدی چه شد در زمان
پراوازه باد از توهم این جهان

اگر رفت خسرو بزیار زمین
مسلم ترا گشت تخت و نگین

اگر سرد بازار جامی شده
چو تو مهر سرگرم نامی شده

اگر نور از انوری دور شد
 ز انوار تو حرف مذکور شد
 ز تو هست اجمل خموشی زبون
 که جز تو سخنور نباشد کنون
 بکن نازه رسم و طریق سخن
 که نظم تو باشد شراب کهن

۹ — باب هشتم
مقدمه‌ای بر غزل‌ها و رباعی‌ها و نعت‌ها و غیره



پیش از اینکه درباره غزلیات شاه اجمل سخن گوئیم لازم است که درباره اصل غزل تاریخ غزل، خصوصیات غزل و استادان غزل را مورد بررسی قرار بدیهم تا اینکه يك شکل اجمالی از غزل در نظر باشد و در پرتو آن شکل اجمالی به ویژگی های و مختصات غزلیات شاه اجمل برسیم. غزل چنانکه واضح است که کلمه ایست عربی و معنی اش بطوریکه اهل لغت نوشته اند «سخن بازانان گفتن» بود. ولی چنانکه به نظر میرسد که این صنف غزل نخستین در فارسی ظهور کرده پیش از این در تاریخ ادبیات عربی و فارسی هردو زبانها از غزل خبری نبود، رکن اصلی غزل همان است که از تعریفش پیدا است و هم چنین ظاهر میشود که غزل در اصل يك جزو بود از قصیده که در تشبیب دارای همان خصوصیات میبود که فعلاً در غزل است. قصیده فارسی باشد یا عربی مضمون غزل برای آنست و هیچ قصیده از قصائد عربی و فارسی نمی بینم که دارای مضامین عشقیه نباشد و در آن ذکر از زنان و خصوصیات آنان نباشد، تشبیب معالقات سبعه که اصل و روح تمام ادب عربی است دور همین مضامین می چرخد. و گذشته از عشق، حسن و جمال و فراق و وصال به بیان اندیشه های فلسفی نیز میپردازد و در ادب فارسی بالاتر اینست و گویا آن قصیده که دارای مضامین عشقیه نباشد قصیده نیست و این روایت از روز ازل هنوز برقرار است. الا آن قصائد یکه برای مطلب دیگر نوشته شده باشد. حالامی بینم که چرا این مطلب اهمیت پیدا کرده که روح تمام ادب شده و چرا مطالب دیگر از لحاظ اهمیت این مرتبه را ندارد و موقعیت آنها کمتر از اینست.

علماء ادب در این خصوص چیزی خاصی را نوشته آنچه از بین

کلام آنها برمی آید این است که ادب در زمان قدیم علاج مشکلات زندگانی مردم نبود و فقط وسیله‌ای بود برای اظهار واردات قلب . و این واردات قلبی منحصر بود در همان موضوعات که جزو زندگانی آنها بودند . واضح است که در زمان جاهلیت ، عرب ها موضوع خاصی نداشتند بیرون خانه باشند باید به جنگند و درون خانه باید بازنها حرف بزنند و لذاست که می بینم که قصائد عرب و ادبیات آنها یا تشییب باشد یا رجز ، یا زن است یا میدان آنها همواره مشغول هستند بذکر همین دو چیز . چون بیچارگان هیچ موضوع مهم برای زندگانی خود تان از شئون مآلی و سیاسی و تحقیقات علمی و غیر از اینها نداشتند و مشغول همین امور سطحی بودند که اکثر ادب آنها را بی مغزوبی اساس قرارداد . ادب فارسی هم تقریباً به همان طور بود که نشوونمای ، این ادب بسته به شاهان و سلاطین بوده و آنها با اینکه موضوعات دیگر برای زندگی داشتند آنها را موضوع شعر و سخن نمی دانستند و لذاست که ادب فارسی هم مثل ادب عربی منحصر در همین مطالب شده . سلاطین و پادشاهان از آن قصائد و اشعار چیزی در نظر نداشتند ، غیر از تفریح خاطر و اظهار فضائل و کمالات و این دو چیز مستلزم بود که در تمام اشعار ذکری از زن ها و جنگها باشد . با اینکه در اثر فرهنگ و تمدن ذکر جنگها کمتر شده و در جایش حکومت و آئین حکومت و تدبیر مملکت جا گرفته و نتیجه اش این شده که موضوع تفریح خاطر و ذکر زن ها بیشتر اهمیت پیدا کرده و در نتیجه يك صنف مستقل بوجود آمده که عبارت از غزل است .

غزل يك خصوصیت دیگر هم دارد و او اینست که عشق از

دو قسم است عشق مجازی که مبنی است بر حسن دنیا و جمال زن ها و عشق حقیقی که عبارت است از حسن ازل و جمال الوهیت و جامعه هم منقسم بود در دو قسم ، یکی از سلاطین و بادشاهان که مبتلا به عشق مجازی بودند و دیگر از علماء و زهاد و مخصوصاً صوفیای کرام که ره عشق حقیقی پیش گرفته بودند و غزل این جهت بر با ظاهر مضامین عشقی اختصاص یافته بود و لذا هر دو از يك چشمه آب میخوردند و تا امروز تمام اهمیت غزل ممنون همین در صنف تا اینکه صنف غزل روح ادب قرار یافته و هیچ صنف در مقابل آن پائندی نمی تواند کرد . غزل امکان دارد که از احسانات تمام دنیا بی نیاز شود ولی ممکن نیست که از احسانات سلاطین و صوفیه کرام مستغنی بشود که همانها بودند که تمام سرمایه زندگانی آنها منحصر بود به واردات قلب که عبارت است از عشق و محبت، وصل و فراق و غیر اینها و همین چیزها اساس غزل می باشد . و چون عشق مجازی دارای مطالب دیگری هم بود و این عاشقان بازاری کارهای دیگری هم داشتند و لذا غزلیات اینها اینقدر ریشه دار نیست که غزلیات عاشقان حقیقی . امتیاز مهم برای غزلیات اجمل همین بود که ایشان به هیچ درگاه و بارگاه دنیوی رابطه ای نداشتند بلکه از تمام دنیا بی نیازانه بسر می برد . مقصد حیاتش عشق حقیقی بود و مرکز فکر آن حسن و جمال الهی . و لذاست که می بینم که غزلیات وی طرز خاصی دارد که از طرز اکثر شعرای فارسی زبان که گرفتار بودند به عشق مجازی و ذکر محاسن پادشاهان ، جدا گانه و متفاوت باشد .

شاه اجمل بنابر اینکه عاشق حقیقی بود و در راه حسن حقیقی تمام شعر و سخن را فدا نموده . چه آن در شکل قصیده باشد یا غزل،

مثنوی باشد یا رباعیات و قصائدش، نسبتی به پادشاه ندارد، غزل هم، هیچ ربط به عشق بازاری ندارد. اکنون این امر برای بنده لازم شده که میان عشق حقیقی و مجازی چه تفاوت وجود دارد این نکته را هم کاملاً واضح بکنم. ولی این امر تفصیل می‌خواهد لذا اینجا يك تاريخ اجمالی از شعراء غزل گو نقل می‌کنم. تا اینکه به بینیم که غزل این پادشاهان سخن چه ویژگی را دارا است و غزلیات شاه اجمال چه مختصات و امتیازات دارد.

سابقاً گفته شده که اصل غزل مضامین عشقیه باشد که از تشبیب قصیده جدا شده و لذا است رودکی که آدم الشراء فارسی زبان است استاد غزل هم بوده. همین جهت است که رودکی در زمان خود يك شهرت فوق العاده در زمینه غزلگویی بدست آورده بود. راجع به غزل گوی رودکی، عنصری میگوید.

غزل رودکی وارانیکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست
پس از رودکی شاعری نیست که در زمینه غزل گوئی شهرت بدست آورد تا اینکه قرن پنجم می آید. در همین زمان تصوف به اوج کمال رسیده و غزل هم بوسیله تصوف در صحنه سخن سرای قدم نهاده. چون تصوف نسبت دارد به و ارادات قلب که آنها را اساسی نیست عنیراز عشق و محبت. و طریقه اظهار عشق و محبت همین غزل است و بس لذا شبلی میگوید.

«ارتقاء تصوف در قرن پنجم سبب ارتقاء غزل است و

ممکن است همین عهد روز نوروغ غزل نامیده شود، (۱)

در تاریخ غزل فارسی حکیم سنای هم خیلی اهمیت دارد. مهم

تربین و یوگرسی، غزل وی اینست که اکثراً عواطف قلب را نظم کرده و برای غزلگوی آن عهد این امتیاز خصوصی بود. و تمام اهل ادب این ویژگی سنائی را اعتراف نموده اند. بعد از سنائی شاعری که را سلاست زبان دصفای بیان عطا کرده عطار و سپس اوحد مراغی بود چنانکه میگوید.

بوی آن دود که امسال به همایه رسید

ز آنشی بود که در خانه من پار گرفت

مولانا روم و عراقی همدانی هم از صوفیه بزرگ زمان بودند و بوسیله همین غزل پیام عشق حقیقی به دلپائی عوام رسانیده اند و لاکن در زمینه غزل اهمیت زیاد بدست نه آوردند. چون محور فکر اینها عشق حقیقی بود و عوام از عشق حقیقی بهره ور نبودند و لذاست اینها برای ابلاغ مقصد اضاف دیگر را اختیار کردند و در مقاصد شان کامیاب و کامران گشتند. همین عصر بود که تاتاریان به کشور عزیز ایران حمله بردند و تمام مملکت محل مرکز ناسامانی و اختلال شده و گمان می رفت در چنین زمان ممکن نیست که کسی از عشق و محبت حرف بزند ولی این اتفاق عجیبی که در چنین زمان مردی از غیب برون آید و کاری بکند، سعدی شیرازی در آن زمینه پا نهاد و آن قدر غزل را ترقی داد که فعلاً غزل عبارت از فن سعدی و سعدی یک نمونه از غزل فارسی است و تمام مققدان ادب به این معنی اعتراف نموده اند که سعدی پیغمبر غزل است و حتی اینکه خواجه حافظ میگوید:

استاد غزل سعدی ست پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز روش خواجه و

سعدی يك امتیاز خصوصی داشته که تمام شعرای بعد از آن تقلید نکرده باشد. و ما فعلاً همین قدر نباداریم که به ذکر همان شعرای غزل گواکتفا بکنیم که تاثیر در فن شاه اجمل داشته باشند. و سعدی اولین شاعری است که شاه اجمل از وی در نظم جمله اصناف ادب تقلید نموده که در باب قصیده و مثنوی اجمل از چیزهای گوناگون مورد بررسی قرار داده شده است.

پس از سعدی نوبت به امیر خسرو و خواجه حسن میرسد که در شراب عشق سعدی تیزتر ساخته. خسرو يك استاد بزرگ و شاعر عظم المرتبت که مورخ عهد حاضر دکتر ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران جلد سوم بخش دوم در بیست و هشت صفحات ذکر از امیر خسرو میکند و بیانات جالب و دلکش درباره آن دارد و در نتیجه میگوید که خسرو يك شاعر بزرگ و استاد غزلیات بوده. ادیب شهر هندوستان دکتر سید امیر حسن عابدی درباره فن خسرو این طور مینویسد.

« حضرت امیر خسرو دهلوی يك شخصیت جامع الصفات و دارای کمالاتی بود که مثلش در ادب فارسی پیدا نیست. او يك شاعر برجسته، يك نثر نگار بلند مرتبه، يك صوفی عظیم الشان، يك درباری قابل احترام، يك دوست مخلص، يك رند وسیع المشرب، ماهر موسیقی، يك هندی وطن پرست يك مفکر و شاعر، يك عالمبردار تهذیب و تمدن گنگ و جمن (تمدن هندی)، يك صاحب رزم و بزم، يك مالک سیف و قلم و بنیان گزار سبک هندی در ادب فارسی بود. » (۱)

۱. مقاله ای تحت عنوان امیر خسرو به حیثیت فارسی غزل گو از دکتر عابدی که در برجسته ترین مجله زبان اردو «دورنو» صفحه ۵۰ سنه ۱۹۷۴ بچاپ رسید

خلاصه امیر خسرو بعد از شیخ سعدی يك شاعر برجسته بود که غزلگوی بالاتراز آن در هند نداریم . شاه اجمل اکثراً از آن تقلید کرده . در دیوان اجمل غزلیاتی ست که غیر از ردیف و قافیه ، بحرووزن در فکر و فن هم به غزلیات خسرو شباهت دارد و از ایشان تقلید کرده . خسرو يك غزل مشهور نوشته که مطلعش اینست

چه بلاست از دوچشمیت نظر نیاز کردن
مژه را کشاده دادن در فتنه باز کردل

شاه اجمل در مقابلش این غزل را نوشته که به تمام جهات چه از زبان و بیان ، فکروفن با غزل خسرو مناسبت و مشابهت دارد .

به شب وصال خواهم سر شکوه باز کردن
که توان بدان بهانه شب خود دراز کردن
چه قدر به بی وفائی صنم تو مبتلائی

من و درد هجر گفتن بود عشوه ساز کردن
دل و دین من ربودن بغضب همیشه بودن

برقیب رخ نمودن ز من احتراز کردن
بسخن بغیر بودن ، شب او سحر نمودن

سرزلف را کشودن شب من دراز کردن
دل من گرفته هرگز تو نوازشی نکردی

گلّه ز درد خواهم بتو دلنواز کردن

چه خوش است از تو جانان که زچشم غیر پنهان
بمژه بشاره دادن به اشاره راز کردن

در جای دیگر امیر خسرو و پریشان حالی فراق معشوق، اضطراب

خاطر و خواهش وصال را بطرز جالب نظم کرده . شاه اجمل همین مضامین را در یکی از غزلها اینطور نظم نموده که تاثیر مجسم شده هر کسی که این اشعار را می خواند يك جذبه خاص در قلب خود می یابد . خسرو میگوید :

ای ز خیال ما برون در تو خیال کی رسد

باصفت تو عقل را لاف و گزاف کی رسد

اجمل در تقلید امیر خسرو میگوید :

خورشید سان آن جان من باروی تابان کی رسد

یارب شب هجران من آخر به پایان کی رسد

دارم عجب احوال بد ، دردم بدرمان کی رسد

هی هی ندانم چون شود جانم به جانان کی رسد

در کوی او رفتن نه شد ، آن در مرا مسکن نه شد

حاصل مراد من نه شد ، دستم بدامان کی رسد

تابنده چون بدر است او ، دارد عجب روی نکو

باسرخی لبهای او ، لعل بدخشان کی رسد

هر يك بخوبان هر کجا ، اجمل زیار خود جدا

هرگز نداند ای خدا با اشك خوبان کی رسد

شخصیت امیر خسرو قابل انکار نیست اما ما وقتی که غزلیات اجمل

را می بینیم باید ادعا بکنیم که او در تقلید کمال مهارت داشت .

جای دیگر شاعر در اتباع امیر خسرو يك مطلب خاص را نظم کرده

که از ابتکارات امیر خسرو بود . ایشان در یکی از غزلیات درجای

پیام انسان دوستی گفته بود که دل انسان خودش يك حرم است و

ابروی انسان يك محراب عبادت . اگر کسی با انسان محبت ندارد هیچ

لطف عبادت و بندگی ندارد . خسرو میگوید .

ساقیا باده ده امروز که جانان اینجاست
سرگلزار نداریم که سلطان اینجاست

اجمل در تقلید خسرو میگوید :

طواف کعبه دل کن که مدعا اینجاست
چه میروی بحرم ، خانه خدا اینجاست
پی نیاز قدم تو نقد جان بکنم
تو بی بها گهری اندکی بها اینجاست
نظر کهشاده بمحراب ابروش گفتم
چرا بکعبه روم عین مدعا اینجاست
اگر ترا هوس سیر لامکان باشد
نشین بعرش دل من که خوش فزا اینجاست

ولم بغربت اجمل به شب همی سوزد
که خاك برسر و بیکس بر هته پا اینجاست

گذشته از این غزلیات زیاد است که اجمل در اتباع امیر خسرو
نظم کرده است و این اتباع هم گاهی محض تقلید به نظر می آید و
گاهی اینطور جلوه میدهند که گویا شاه اجمل در مقابله ایستاده صدا
میزند « گذشت نوبت خسرو رسید نوبت ما »

پس از سعدی و امیر خسرو دورسلیمان ساوجی و حضرت
خواجو میرسد که اخیر الذکر اینها استاد حافظ شیرازی بود و اینها
در فن خودشان خیلی مائل بودند الا اینکه چون به تصوف رابطه ای
ندارند لذا کلام اینها آن لطف و جاذبیت خاصی ندارد که در کلام اهل

تصوف وجود دارد. همین فرق است بین عشق حقیقی و عشق مجازی. علاوه بر این، سبک این اساتذۀ این قدر پیچیده است که غیر از حافظ شیرازی کسی نمی تواند که تقلید از اینها بنماید. خود حافظ شیرازی که عهدش بعد از شعرای غزل گویان در زبان فارسی ست. حافظ در کلام خودش اینقدر خصوصیت دارد که در شمار نمی گنجد. حتی اینکه اکثر غزلهای حافظ از طرف دیگران تقلید شده و هزارها شعر در زمین حافظ گفته شده مگر هیچ کس به مقام حافظ نرسید. حافظ يك ویژگی دیگر هم دارد که غزلات وی منحصر نیست در مضامین عشقیه بلکه مضامین دیگر از قبیل اخلاق و فلسفه و تصوف، پند و نصیحت و سیاست و کوشش برای اصلاحات مذهبی هم از رنگ تغزل دوری ندارد و حافظ با مهارت تمام این مضامین را صرف کرده و با روح غزل آشنا ساخته تا اینکه منقدان ادب فارسی بر این معنی اتفاق نمودند که غزل بعد از حافظ تاصد و پنجاه سال دیگر جامد گشته و هیچ ارتقا در بین نبود. حافظ صنف سخن را در فصاحت و بلاغت به آن جا رسانیده که تقلیدش تقریباً امکان نداشته. ولی این حقیقت هم قابل انکار نیست که اساتذۀ شعر و سخن بعد از حافظ در این زمینه خیلی کوششهای بعمل آوردند و خواستند که خصوصیات این صنف از دست نرود. فغانی شیرازی، نظیری نیشابوری، حکیم سنایی، عری شیرازی و غیر از آنها از حافظ تقلید کردند و در ایجاد مضامین و مشکل پسندی هم سعی نمودند تا اینکه در عهد ظهوری، جلال، اسیر، طالب و ابو طالب کلیم همدانی همین طرز، طرز عام شده و نتیجه اش این شده غزل روح عشق را از دست داد، مائل به طرف فلسفه و خیال آفرینی شده و این معنی

اگرچه بدن بود ولی برای غزل فال نيك هم نبود . اجمل در غزلیات خودش از سبك آینه‌مه شعراء پیروی کرده انداست که غزلیاتش فلسفه هم دارد و مضامین خیالی هم . ولاکن باین همه امتیازات رنگ سعدی شیرازی در غزلیات شاه اجمل از دور پیداست و آن يك نقص که در غزلیات . سعدی بوده که ایشان رنگ مذهبی را نتوانست که در روح غزل جذب کنند در اجمل هم پیداست . بلکه اجمل گاهی در این زمینه افکار دینی از سعدی جلوتر می‌رود و می‌خواهد که عشق حقیقی را بمسورت عشق مجازی در بیاورد . سعدی جای می‌گوید .

اگر خدای نباشد زبنده ای خوشنود

شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

اجمل در آغاز دیوان در اولین غزل خود از سبك و افکار سعدی پیروی نموده عقیده خودش را اینطور اظهار می نماید و نیز می‌خواهد به فهماند که مقصد زندگانی انسان خوشنودی پروردگار است و این خوشنودی تا آن وقت حاصل نمی شود که انسان محبت رسول و آل رسول (ص) نداشته باشد که همین محبت آل رسول (ع) عشق حقیقی روح غزل . اینك اولین غزل شاه اجمل .

نام خوبان است بسم الله بر عنوان ما

مطلع ابروی جانان مطلع دیوان ما

برسریر سلطنت ما پشت پای می‌زنم

بوزریای فقرآباییست عزویشان ما

عالمی را کرد غارت را خجالت میکشم

رشك دریا خیز باشد لجه طوفان ما

نیست هرگز بی ولای آل احمد دین درست
 حب اهلیت باشد مایه ایمان ما
 بهر یار اینکه اجمل بعدها حسرت کشند
 یادگار ما بود اشعار ما دیوان ما

سابقاً در باب معاصرین شاه اجمل ، شیخ علی حزین را هم نام
 بردیم و گفتیم که شاه اجمل با شیخ حزین خیلی روابط دوستانه
 داشته و بر وفات شیخ يك مرثیه هم نظم کرده . در پرتو این وقتیکه
 غزلیات شاه اجمل را مطالعه می کنیم می بینیم که او از شیخ حزین هم
 متأثر شده و خیلی از غزلها را در زمین شیخ نظم کرده . مطلع غزل
 شیخ حزین اینست :

چون گرد باد حیرت از خود رهاند ما را
 سرگشتگی بجای آخر رساند ما را

شیخ اجمل از شیخ تقلید کنان در غزل خودش بلند حوصلگی
 عاشق و بی مهری معشوق را اینطور به سلك نظم کشیده :

سرگشتگی طالع هر جا دواند ما را
 درکوی نامرادی آخر رساند ما را

شیخ از حرم بر همین از دیر راند ما را
 اکنون بغیر کویت جایی نماند ما را

برخشت و خاک کویت آرام ما نمودیم
 ز آسائش دوگیتی حسرت نماند ما را

مردیم وجان سپردیم کردیم قصه کوتاه
 شکر خدا که هستی از خود رهاند ما را

نی تاب نه شکیمی نی دل بما نه دینی
عشقت به این خرابی آخر رساند ما را
کردیم نام روشن در کوئی نامرادی

با درد بی نصیبی فرزند خواند ما را
بخت زبونم اجمل در قید دام انفس
با این سیاه بختی آخر رساند ما را

جای دیگر شیخ علی حزن در یکی از غزلها از جور زمانه شکایت میکند . و از پریشان حالی خودش فریادکنان میگوید که ای معشوق چشمهای ما به سبب گریه و زاری در فراق سفید شدند و این روزگار در نظارما مثل زلف تو سیاه شده . شاه اجمل همین معنی را در غزل خودش نظم میکند و همین یاس و حسرت ، حزن و الم را عرضه میدارد . او میگوید که ای معشوق ! این شکوه نداریم که تو در عالم شباب چرا جمال خودت را بما جلوه ندادی . رنج و شکایت فقط برای اینست که تمام زندگانی را در عشق تو گزراندم و حالا آن وقت هم آمده که چشم از این عالم به بندم و تو وقت آخر هم برای دیدنم نمی آیی . این امرطیعی ست که هر کسی که از دنیا میرود و میخواهد که عزیز ترین چیزهای او در جلو نظرش باشد . و در خاطرش از این دنیا هیچ حسرت و آرزو باقی نماند اینک غزل شاه اجمل :

باغزالان ختن نیست سرو کار مرا
الفتی نیست بآن نرگس بیمار مرا
بسوی خواب برد خواهش دیدار مرا
که نمودند در آن دولت بیدار مرا

با جوانان چمن نیست سرو کار مرا
 الفتی نیست به مرغان گرفتار مرا
 وقت جان کندن من جلوه نکردی افسوس
 در دلم ماند همین حسرت دیدار مرا
 حاجت بال هما نیست که آید ب سرم
 چتر شاعیست از آن سایه دیوار مرا
 من در این ساغر و مئی بوی کسی یافته‌ام
 زاهدان کعبه ترا خانه خمار مرا
 باغبان نیست مرا از گل و از لاله غرض
 با اسیران چمن نیست سرو کار مرا
 کوهکن کوه‌کنی کرد و دلم جانرا کند
 اجمل استاد بگویند در این کار مرا

در غزلیات فارسی ذکر از زلف معشوق زیاد شده و تمام شعراء
 بر طبق سلیقه خود شان این معنی را نظم کردند. یکی معشوق را کند
 ناز گفته و دیگری مار سیاه ولی شیخ علی حزین این مفهوم را به يك
 سبك نوییان کرده مطلع غزل حزین اینطور است .

تا سرو را هوای قدت سرفراز کرد
 پا از گلیم ناز چو زلفت دراز کرد

در غزل شاه اجمل هم ذکر از سیاه کار یهای زلف معشوق
 بعنوان داستان مفصلی دیده میشود. او میخواهد که به سامع به فهماند
 که این زلف معشوق در پیچ و خم خود چه قدر بلاها دارد و چه

طور انسان را تباہ و برباد می سازد . واضح است که از این زلف سیاه
غیر از سیاه کاری چه انتظار داشت ؟ در غزل زیر آورد، ملاخط شود
که اجمل دریان زلف معشوق و اتباع از سبک حزین چه موفقیّت
فوق العاده را بدست آورده .

آن مست ناز دی که سر زلف باز کرد
بر من شب فراق قیامت دراز کرد
ظلمی بحال بنده که آن عشوه ساز کرد
برقیس لیلی و نه بمحمود و ایاز کرد
مسدود شد مگر ره مهر و محبتش
دوران بروی من در کلفت دراز کرد
آشوب عرصه گاه قیامت نمود شد
آن مست ناز چشم خمارین چوباز کرد
مانند برق شعله زبانم ز سوز دل
باید کنون ز صحبت من احتراز کرد
فواره سان نکرد مذّلت فرونشست
هرکس که از غرور سر خود فراز کرد
پای سعی و دست طلب را بخود کشید
خوش زیست آنکه از همه ترك آز کرد

اجمل پیاس خاطر اهل مشاعره
در بدله غزل غزل طرفه ساز کرد
گذشته از این غزلهای دیگری هم است که شاه اجمل از

سبك حزين تقليد نموده يازمين غزلهاي شيخ حزين را اختيار کرده غزل خود را ترتيب داده است . و اين معنی خودش دليل يك کمال و مهارت است . چون شيخ حزين در زمان خودش به يك مقبوليت بي نهايت برخوردار بود و کلامش ميان فارسي زبانها اين قدر رواج عام داشته بود که بعضی از محافل مشاعره بر مصراع شيخ حزين برپا ميشد . چنانکه از تذکرها بر می آيد که در شهر اکه:ؤ يك محفل مشاعره بر اين مصراع شيخ علی حزين انعقاد يافته بود و تمام اساتذۀ شعر و سخن غزلهای نوشته اظهار عواطف شان کردند . مرزا فاخر مکين که ذکرش در باب معاصرین آمده يکی از مهم ترين شاعر فارسی آن زمان بود و در مشاعره بر اين مصراع شيخ حزين طبع آزمائی فرموده . شاه اجمل هم بر مصراع زیرنوشت شيخ يك غزل زيبا نوشت .

آينه صبحم غم زنگار ندارم

غزلیکه شاه اجمل در اين مشاعره خواند اينست

خورشيد و شمسيم شب تار ندارم

چون تينغ زبانم غم زنگار ندارم

گرمشتریم کس نشود هيچ غم نيست

آن جنس گرانم که خريندار ندارم

دکان دلم ز آتش عشق است فروزان

غم نيست اگر گرمی بازار ندارم

کی حاجت حاجب به من و خطره در مان

صحرا است مقامم در و ديوار ندارم

درد دل من عین علاج است دلم را
اندیشه درد دل بیمار ندارم

دارم سر زلف توو کاری بتو دارم
دیگر بکسی هیچ سرو کار ندارم
آئینه صفت درصفت کوران منم اجمل
غم نیست اگر قیمت و مقدار ندارم

شاه اجمل با اینکه از اساتذۀ فن تقلید نموده دارای يك ویژگی دیگر هم می باشد که در غزلیات خودش تمایلات تازه برای عشق و عاشقی ایجاد کرده می خواهد به فهماند که عشق بازی سرکوچه و بازار نیست ، عشق صحرا نوردی و بادیه پیمای هم نیست بلکه عشق يك عقیده خاص در عاشق لازم دارد و مستلزم است که عاشق دارای آن عقیده باشد که مناسب شان معشوق باشد . او در عشق حقیقی مثل مجنون و فرهاد از خود میگذرد و مثل حافظ شیرازی يك عقیده مخصوص جلوه میدهد . میگوید

بازی آرام بوحشت این دل دیوانه را
میروم سوی بیابان میگذارم خانه را
کار خوبان گرنه بیرحمی ست شمع بزم چون
داد برباد فنا خاکستر پروانه را
بوم و کرگس لایق ویرانه من نیستند
همچو من دیوانه می بایست این ویرانه را
راحت دنیا بدل سازم به غم یکبارگی
از دل خود چون برآرم ناله مستانه را

ملك سودا صاف باشد از غمش حقد و حسد

نیست با دیوانه هرگز دشمنی دیوانه را

گوسلام من صبا گر شوی صحرا بگری

قیس را فرهاد را آن اجمل دیوانه را

اجمل در غزلیات خودش يك حرارت عشق و سوزش محبت دارد که تمام دنیای کفر و دین را به آتش میدهد و عاشق پیکر جنون و دیوانگی بنظر می آید . اهل دنیا از وی فرار می جویند . او اینقدر از دنیا و متعلقات دنیا بیگانه میشود که کفر و دین هم نمی گزارد . دنیای او کوچه معشوق است و مقصد زندگانی او تسلیم شدن به بارگاه محبوب . عاشق رند است مگر انسان دوست ، دیوانه است مگر بکار خویش هشیار . رفتی وی فرار از زندگی نیست بلکه تعبیر سلیقه زندگانی است . شیخ و زاهد بعمل خود شان مورد طعن نیستند . طعن و طنز به آنها از جهت سخت گیری ، کبر ، رعونت و ریاکاریست که میخواهد انسان را از انسان جدا بکنند . اجمل این تصور زهد را منافی به عشق حقیقی میداند . او میگوید که عشق با تمام تباه کاری و بی سرو سامانی يك جهت بی نیازی از دنیا و امتیاز خصوصی را برخوردار است . عاشق در نگاه ظاهر فنا میشود ولی در باطن يك زندگانی تازه را بدست می آورد که عاشق را بعد از فنا زنده جاوید می سازد . چنانکه میگوید .

چون زلف و ابروی خود آن مست باز کرد

روزم نمود شام و شب من دراز کرد

عشق توان قدر بسم ترك و تاز کرد

هرکس که دید صورت من احتراز کرد

پروای هیچ کس بدل خسته‌ام نماند
 عشق تو از دو کون مرا بسی نیاز کرد
 این کعبه رخ تو و محراب ابروت
 هر کس که دید سجده نمود و نماز کرد
 زاهد بگو بسر حقیقت کجا رسید
 آنکس که سیرها نه به کوی مجاز کرد
 آواز عشق بود ندانم که بیک کشید
 یارب چه نغمه بود که جانرا گداز کرد
 هر چند المتیکه به باید بمن نکرد
 شادم از این که از دگران امتیاز کرد
 وی پیش او چو اجمل بیچاره بار یافت
 چیزی بکف نداشت دل و دین نیاز کرد

عشق روح تغزل ، موضوع مهم تغزل و محرك غزل است و
 غزل برای اظهار عشق وسیله خوبی بشمار می آید ولی در غزلیات
 اجمل عنصر عشق حقیقی غالب شده، و کم است که ایشان عشق حقیقی
 را گذاشته عشق مجازی را بطور عشق مجازی ور زیده باشند بلکه
 اگر گاهی ذکری از عشق مجازی هم می بینم از این جهت است که
 بوسیله عشق مجازی به عشق حقیقی برسد یا سامع را برساند و میخواهد
 اظهار بکند که او به یکی از معشوقان این دنیا عشق و محبت داشته
 باشد ولی در مقابل تمام این قرائن وقتی که در غزلیات شاه اجمل
 بدقت نگاه می کنیم می بینم که در این پرده کاغذی يك معشوق
 مادی مست ولالا اجمل با کسی عشق داشته و الا باور نمی شود که
 مثل شاه اجمل این صوفی بزرگ برای عشق حقیقی آن خصوصیات

ذکر بکند که در غیر عشق مجازی ممکن نیست او در غزل خودش
 ذکر تغافل و بی وفایی ، ظلم و کج ادایی رقیب و بیگانه و اغیار
 هم میکند . و اینهمه صفات در معشوق حقیقی ممکن نیست . لذا ناچار
 هستیم که این معنی را تصور بکنیم که اجمل در زندگانی خودش
 عشق مجازی هم داشته اما این عشق مجازی با آن زهد و تقوی
 روحانیت و دین داری سازش نداشته و لذا رنگش پریده و غیر از یک
 نمونه عشق چیزی در خودش ندارد . ما اینجادوتا از غزلیات شاه اجمل
 نقل میکنیم که دلالت میکند برادعا ما که اجمل باعشق حقیقی
 مبتلای عشق مجازی هم بود . معشوقش غیر از معشوق حقیقی دیگر
 هم است که دارای این خصوصیات است .

رنج های کشیده ام که مپرس
 حرف های شنیده ام که مپرس

در جدای او به آتش غم
 آنقدر ها طپیده ام که مپرس

عمر باشد که بـ سـرو سامان
 بره کس دویده ام که مپرس

شوخ چشمی و غارت جانها
 وی باین چشم دیده ام که مپرس

امشب از حرف سخت و دشنامش
 لذتی برچشیده ام که مپرس

من زفیضان عشق مه رویان
 به دتمای رسیده ام که مپرس

اجمل امروز از زبان کسی
سخت حرفی شنیده‌ام که مه‌رس

غزل دیگر

اگر بگلشن وصل تو دسترس باشد
بجان خسته من کی دگر هوس باشد
بگریه آمده بسیار زار بگریستم
بگفتمش که همین بار ملتمس باشد
که من به پیش تو و توبه پیش من باشی
در این میان من و تو نه هیچ کس باشد
شنیده آه و فغانم به غصه آمده گفت
بناله اجمل شوریده هر نفس باشد
ما که خطره به خویشان و اقربای خود است
باو نه خطره قاضی و نی عسس باشد
چه آدم است که اندیشه ندارد هیچ
باو نه هیچ احاطی زپیش و پس باشد
نه ننگ خاق و نه ننگ خود نه ننگ من
ندانمش که چنین بیهوده چه کس باشد

این همه اشعار يك سبك نیست . بعضی ها خیلی صاف و ساده
و بعضی ها يك گونه رنگ خصوصی از تغزل دارند که اگر بدرجه
کمال عشق نمی رسد از تغزل فاسقانه به هرطور بهتر است اجمل
این کمال فن را هم اظهار نموده که در عشق او فقط عواطف شاهد
و محبوب نیست بلکه يك لذت خاص است که در عشق مادی

حاصل نمی شود و اگر حاصل توان کرد فقط از راه عشق حقیقی .
 اجمل در ذکر این لذت هم يك گونه انفرادیت دارد . او شوق دیدار
 معشوق هم دارد و اظهار شوق ملاقات هم میکند . ولی درعین حال
 احترام عشق را هم در نگاه دارد . کلامش آوارگی ذوق و اشفتگی
 مزاج دارد ولی این آوارگی ، آوارگئی دل نیست . اشعارش نشئه
 عشق دارد ولی این نشئه انشان را بسی هوش نمی سازد غزل اجمل
 جنون و وحشت هم دارد مگر این جنون با دیوانگی سازش نمی دارد .
 و همین سبب است که اجمل در اکثر از غزلهای خود قصه فرهاد و
 مجنون و وامق را داستان پاریته می نامد . و میخواهد که به فهماند
 که عشق او تازه و از عشق دیگران متفاوت است . چنانچه میگوید .

اقلیم دل به عشق تو ویرانه گشته است
 آئینه خانه بود پری خانه گشته است
 با کاکلت مرا سروکاری نمانده است
 دل بر رخ چوشمع تو ویرانه گشته است
 ناصح مرا ز عشق بتان منع نمیکند
 این خانمان خراب چه دیوانه گشته است
 در کوچه های شهر زبان زد حدیث ماست
 احوال کوهکن کهن افسانه گشته است
 نی نامه نی پیام زدل میرسد بما
 دیرینه یار ماست که بیگانه گشته است
 هرگز برون نرفته خیال بتان زد
 این خانه خدا چه صنم خانه گشته است

بهر نثار خویش تلاش اینقدر چرا
اجمل فدای نام تو آیا نه گشته است

گذشته از این در دیوان اجمل عده زیادی از غزلهاست که دارای همین خصوصیات است . در غزل دیگری ذکر از هجر و وصل کرده و خواسته که چگونه قلب عاشق را اینطور اظهار بکند که او گاهی از خیال وصال یار خوشحال میشود و گاهی از فکر هجر محبوب مغموم . شاه اجمل در غزل زیر نوشته این مطلب را به طرز موثری و دلیلی بیان میکند .

شب نظر کردم که در آغوش ما جانانه بود
چون صبح برخاستم دیدم که این افسانه بود
خانه و صحرا و کوه و خاهوشی افغان او
در طریق عاشقی مجنون من فرزانه بود
من چو گفتم در دل ما یار نا کرده بگوش
گفت با من اینکه تو گفتی چه بد افسانه بود
گرد شمع روی او هر لخط می گشتی نثار
بود شب پروانه یارب بادل دیوانه بود
نغمه عشقی که اجمل داشت افلاطون نداشت
.....★..... کم از لغزش مستانه بود

اجمل چون يك فرد صوفی مساك و شخصى پاكباز و پاك
طینت بوده همین جهت در بیان عشق و عاشقی يك طهارت و پاکیزگی
در نظر دارد و نمى خواهد که عشق يك فرد بازاری بشود . غزل در

★ اینجا کرم خورده است

سابق يك روايت مخصوص داشته كه عاشق در آن يك شخص منفعل ، شكست خورده و مريض و حزيمت نصيب بوده و معشوق برعكس آن بيوفا كج ادا، ظالم، جابر و درعين حال زيبا و خوبروهم . اجمل اين طرز را واقعاً نمى پسنديد . او خواست و سعى كرد اين طرز مريضانه را از بين ببرد و عاشق را به فهماند كه جان نشارى صحرا نوردى ، ديوانگى و باديه پيمايى انتهاى عشق نيست شرط ابتدائى است . چنانكه نظيرى ميگويد .

گريزد از صف ما هر كه مرد غوغا نيست
كسى كه كشته نه شد از فيله ما نيست

اجمل ميگويد :

بوم و كركس لايق ويرانه من نيستند
هم چو من ديوانه مى بايست اين ويرانه را
گوسلام من صبا گر سوي صحرا بگزي
قيس را فرها را آن اجمل ديوانه را
در غزل ديگر رفعت و بلندي عشق اجمل را نگاه كنيد .

نگار جاوه كند ، كردنى بخانه ما
قدم بعرش نهد خاك آستانه ما
كنون ز قصه فرهاد و قيس دم مزنيده
پر است گوش همه عالم از فسانه ما
هزار گريه نموديم و ناله ها كرديم
كسى نداد بما از مئي شبانه ما

گذشت نوبت منصور و سرمدی اجمل
رسیده است کنون نوبت زمانه ما

اجمل در غزلیات خودش از خلوت پسندی و گوشه نشینی هم
تبلیغ میکند و این مطلب را با کمال لطافت شرح میدهد و برای
اظهار این مدعا سکوت و خاموشی را نمونه قرار داده و به اسالیب
مختلفه این سکوت را توصیف میکند بهترین نمونه سکوت در نگاه
اجمل شمع است که طبق عقیده اش دیده معرفت دارد ولی خاموش
می ماند و در آتش خودش می سوزد . شمع رنج و الم هم دارد و
و گریه پیهم هم ، چاك گریان هم دارد و عرفان غم هجران هم .
اجمل وقتی که به این شمع نگاه میکند دو جور خیال در ذهنش پیدا
میشود . گاهی تصور میکند که شمع از وصل یار می خندد و گاهی
تصور میکند که در عشق یار اشك می ریزد . اینجا چند تا اشعار از
غزلیات اجمل نقل میکنم که در آنها اجمل تصویر هجر یار را با
شمع تشبیه می کند .

تا سحر از شام در یاد تو گریانم چوشمع
در شب هجران تو پیوسته سوزانم چوشمع
بسکه چون تاب جگر در یاد او از چشم رفت
شعله های بارد از هراتر مژگانم چوشمع
حالت سوز و گدار خویش را بر يك نمط
تا سحر از شام پیش یار گزرانم چوشمع
خنده من گریه گشت و گریه من خنده شد
گاه گریانم چوشمع و گاه خندانم چوشمع
در غزل دیگر میگوید .

ما کاکلت مرا سروکاری نمانده است
دل بر رخ چو شمع تو پروانه گشته است

نه مردم مثل پروانه بر آن شمع
مرا از زیستن ننگ است امشب

شمعی ز رخ خویش نما در شب تارم
ای باعث هجران و شب تار کجایی

جای دیگر موضوع هجر معشوق را به اسالیب مختلفه بیان داشته .
در یکی از غزلها میخواهد به فهماند که روز برای عاشق مسئله
نیست که در کارهای گوناگون می گذرد اما چون وقت شب
میرسد که میداند که بدل عاشق بیچاره چه میگذرد ؟ و چه طور این
شب طولانی را بسر می برد . تمام شب بخود می پیچد و این طور حس
میکند که تا رسیدن صبح از این جهان چشم خواهد بست . اینک
غزل اجمل که دارای مطالب مذکور است .

شب هجر است دل تنگ است امشب
مرا با بخت خود جنگ است امشب
زبس در هجر دل تنگ است امشب
پی جان دادن آهنگ است امشب
فروزان است امشب مشعل راه
زمانه در عجب رنگ است امشب
نمردم مثل پروانه بر آن شمع
مرا از زیستن ننگ است امشب

بصبح وصل او می تاخت لیکن
 کیت بخت من تنگ است امشب
 به شام غم صفای خاطرم رفت
 مرا آئینه و رنگ است امشب
 نمیدانم که بینم صبح با نی
 نفس در سینهام تنگ است امشب
 ییاد ماه روی ماه تا بان
 مرا هر سینه چون سنگ است امشب
 زمن اجمل به هجرش روز راحت
 هزاران میل و فرسنگ است امشب
 اجمل اگر از يك طرف در بیان عزم و همت و جذبه و حوصله
 عاشق مهارت کامل دارد جای دیگر حزن و یاس را هم بطوری ذکر
 میکنند که خواننده بدون تاثیر فوق العاده نمی ماند و اینطور هم حس
 میکنند که تمام این احوال بدل خودش میگردد .
 نه دل نه جان نه جگر نی توان نه تاب مرا
 غم تو کرد دگر خانمان خراب مرا
 نه خواب شب کنم و نه کم بروز آرام
 گذشت عمر به هجرت نه پیچ و تاب مرا
 بسیر باغ کجا طاقی که بر خیمزم
 نشانده است غم تو به يك عذاب مرا
 بغیر حرف توجان در بدن نمی آید
 بده برای خدا از زمان خواب مرا

بدل قرار ندارم بغیر دیدن او
 بسوخت خانه صبر آه اضطراب مرا
 به هجر یار الهی منهم چو اجمل زار
 بمدعای دل من رسان شتاب مرا

مضامین هجر در غزلیات اجمل زیاد است . او گاهی در مطلع
 غزل هجر یار را يك ادای معشوقانه می شمارد و خیال میکند که این
 يك ادا برای زخم رسانیدن به قلب عاشق بلکه برای قتل عاشق هم
 کافی میباشد . و گاهی بیگانه‌ای عاشق و بی مهری معشوق را این
 طور شرح داده که خواننده قهراً زیر تاثیر بی چارگئی عاشق میرود
 و دلش هم از بیچارگی عاشق زار بیچاره میشود .

در آخرین غزل دیوان خود این مطالب هجر را بدین طور بیان میکند .

عاشق بی گناه را کشتی	کرده در هجر مبتلا کشتی
نگدشتی ز قتل من آخر	آخر ای ییوفا مرا کشتی
جرم من غیر عشق هیچ نبود	عبث ای جان من مرا کشتی
در جواب خدا چه خواهی گفت	بیگانه بنده خدا کشتی

گفت اجمل به قاتل خود دوش
 ای که کشتی مرا بجا کشتی

اجمل زیر تاثیر تصوف و اخلاق عشق مجازی گاهی تنقیص
 هم میکند و میخواهد که به فهماند که در اصل عشق حقیقی مقصود
 زندگانی است . ولی ما وقتی که تمام غزلیاتش را ملاحظه می کنیم می
 بینیم که عشق حقیقی و مجازی لازم و ملزوم هستند و فرق میان
 هردو تقریباً امکان ندارد . بلکه نغمه عشق مجازی در غزلیات اجمل

بیشتر روح پرور و جانگداز است. و این امر دیگر است که این
نغمه با سازش و آمیزش به عشق حقیقی يك رنگ طهارت و پاکیزگی
و ماورائیت بوجود آورده و غزلیات اجمل را برای حقیقت و مجاز
مجمع البحرین قرار داد.

ای مرهم زخم دل افگار کجایی
ای باعث آرام دل زار کجایی
برخلق جهان شور زغوغای تو باشد
ای شهره هر کوچه و بازار کجایی
شمعی ز رخ خویش نما در شب تارم
ای باعث هجران و شب تار کجایی
ای یار کجا جلوه گهت است مقرر
در خانه نباشی نه به گلزار کجایی
بی روی تویی قدر متاع همه دکان
ای باعث این گرمی بازار کجایی
بی روی توشد زندگیم بار ملامت
ای یار من زار و گرفتار کجایی
یکبار تسلی نکنی اجمل مارا
ای یار ستم پیشه جفاکار کجایی

اما وقتی که در غزلیات شاه اجمل کمی وقت را به کار میریم
ملاحظه می شویم که اگر از يك سو بر اختراع مضامین کاملاً تسلط
است از سوی دیگر تسلطش به زبان فارسی ادبی کمتر از تسلط يك
شاعر ایرانی هیچ وجه نیست. سخن اینجا بزبان گفتاری نیست و
نمی توانیم قضاوت بکنیم که در سخن گفتن یا ایراد خطابه چقدر

مسلط بوده باز هم بر اساس شعروی اگر زبانش را مورد سخن قرار دهیم نتیجه میگیریم که او به اسرار زبان فارسی و ریزه کاری های وی کاملاً آگاه بود .

ناصر خسرو در سفر نامه خود راجع به قطران می نویسد که او فارسی نیکو ندانسته و معلوم است که قطران چه غزلهای نغز و لطیف دارد . شاید مقصود ناصر خسرو این باشد که قطران به سخن گفتن بفارسی مسلط نبوده چه در محیطی زندگانی کرده که غیر فارسی زبان بوده یعنی زبان گفتاریش دری نبوده بلکه يك گویش محلی و این چیز شگفت آور نیست . بلکه در تاریخ ادبی جهان مشهور افتاده که زبان نوشتاری از زبان مجاوره ای مختلف می باشد . بطوریکه در تاریخ ادبی ملت عرب مشاهده میکنم که گویش قریش پیش از اسلام و بعد از اسلام زبان ادبی ملت عرب قرار گرفته بود و همچنین در ایران استانها وجود داشت و دارد که زبان گفتاریش عیناً فارسی دری نیست ولی وقتی که میخواهد چیزی بنویسند برای اظهار افکار خود از زبان دری استفاده میکنند . اگر این مثال را پیش چشم خود قرار بدهیم بوضوح خواهیم در یافت که شاه اجمل باوجودیکه فارسی زبان نبوده باز هم بفارسی چنین تسلط کامل داشته که از شعراء زبان فارسی کمتر نیست . ما این غزل شاه اجمل را بعنوان نمونه از سادگی زبان و شیرینی بیان برخ پیش میکشیم که خواننده خود تان نتیجه توان گرفت که ما در این ادعا خود هیچ راه مبالغه نه پیموده ایم .

هنوز آن سوزش عشق است در زیر غبار من
که دود سینه باشد سایه گستر بر مزار من

گهی سر بر سنگم ، گهی سنگی بسر دارم
به شبهای فراقت نیست دیگر کاروبار من

بده ای جان شیرین تلخ کامم شربت بوسه
به بالینم اگر آیی بوقت احتضار من

نه روز وصل می آید نه هجرانی که بردارد
فلک پیموده میگردد در این شبهای تار من

اگر در زندگی دامن فشان رفتی زمن یاری
گرفت آخر ز بعد مرگ دامانت غبار من

نشینم بر درش چند آنکه پامال فنا گردم
که ننگ آستان او شود لوح مزار من

باین امید در کویش نشستم عمرها اجمل
که شاید همراه طفلان بر آید نی سوار من

مجموعه غزلیات دیوان شاه اجمل دارای دویست و بیست و نه
غزل است و نظر به اجمال و اختصار کلام اینجا چند
تا غزل از آن اقتباس نموده میشود تا خواننده محترم از مختصات و
ویژگی های غزل گوئی شاه نامبرده وقوف بدست آورد
که شخصی به زبان فارسی علاقه بسیار داشته باشد از سهم شعراء
هندوستان در تحول زبان و ادب فارسی غافل بشود و برای همین
کار اینجا يك انتخاب اجمالی از غزلیات اجمل هم اضافه می نمایم زیرا
که دیوان اجمل تا کنون به حد طبع نرسیده و خدا نکند که زحمات
این شاعر بزرگ به هدر برود و نسل های آئنده بر خدمات نیاکان
شان مطلع نباشد

غزل

از جدائی یار می نالم
در چمن بیقرار می نالم

همچو و بلبل همیشه در گلشن
ای گل نو بهار می نالم

دور از پیش گاهش افتاده
سخت دیوانه و ار می نالم

نکنند کس ترحمی بر من
که بر این حال زار می نالم

در فراق نگار خود اجمل
غم زده اشکبار می نالم

(۲)

بود خموشی حیرت ترانه دل ما
رسد چگونه بگوشش فسانه دل ما

رسیده است به عالم ترانه دل ما
ولی نرفت بگوشش فسانه دل ما

زییدمانی او میشود مرا معلوم
رسیده است بگوشش فسانه دل ما

مزار هست از آن سجده گاه برهمنان
که هست نام بتان نقش خانه دل ما

بسوخت در ازل از برق عشق خرمن ما
چگونه سبز شود باز دانه دل ما

چولا مکان که ز ادراك و فهم ها دور است
ندیده است کسی آشیانه دل ما

پر از جواهر عالیست کم نمی گردد
باین فضولی بخشش خزانه دل ما

زساده لوحیم همچو آئینه خاوش
بگوش یار رسیده فسانه دل ما

چو بوی گل برداز خویش اجمل مارا
که میرود چو صبا ز آستانه دل ما

(۳)

مسجد و خانقه و دیر و کلیا دیدم
جلوه گر جلوه جانانه بهرجا دیدم

آدم از عدم و طرفه تماشا دیدم
روی نا دیدنی مردم دنیا دیدم

حیف صدحیف که هم چهره بیک خلق شدم
همچو آئینه رخ خوب و زیبون را دیدم

زندگانی من از شربت وصل دگر است
رتبه خفرو دگر قدر مسیحا دیدم

یار از گریه شبهای غمم هیچ مپرس
یک بیک پیش نظر موجه دریا دیدم

در غم هجر خود ای یار چه پرسی از من
 که چسان جور و ستم رنج و جفاها دیدم
 یارب این چیست که هر چند تسلی کردم
 دل دیوانه خود را نه شکستیا دیدم
 چون مرا هم که بدل خواهش دیدار کسی است
 بس دلی نیست که خالی ز تمنا دیدم
 در شفا داری درد دل من میجوئی
 آگهی نیست ترا باش طیبیا دیدم
 عقده دل که مرا بود زیك کس بگشود
 شوکت بر همن و زاهد و ملا دیدم
 شیخ را دوش بآن جبه و عمامه او
 در خرابات مغان وای چه رسوا دیدم
 منتخب مطلب برجسته ابرو کردم
 چونکه دیوان جمال توسراپا دیدم
 از تو امید ندارم دگرای یار عزیز
 وعده شام شب و صبح و فردا دیدم
 حالیا تاب غم و درد کسی نیست بمن
 آنچه در قسمت من بود خدایا دیدم
 چون حکایات من خسته نباشد پرشور
 قصه قیس دگر و امل و غدرا دیدم
 حالیا تاب ندارم که بگویم چه کسی
 که گرفتار تو چون اجمل دانا دیدم

(۴)

چون بدرد و غم تو خو کردم
 از همه ترك آرزو کردم
 شاهد مقصدم دوچار نه شد
 حرم و دیر جستجو کردم
 نه شد این تیرگشی بخت سفید
 ز اشك بسیار شست و شو کردم
 چون شنیدم کلام معجز او
 با همه ترك گفتگو کردم
 دوش این دلق پارسای را
 رهن باده و صبو کردم
 بدی اجمل که کرده ام اینست
 بآبدان در عوض نکو کردم

(۵)

غزل

دل را بدست كودك نادان فروختیم
 ما جنس بی بهای خود ارزان فروختیم
 از دین گرفته تا بدل و جان فروختیم
 ما آنچه داشتیم بجانان فروختیم
 دیگر زما چه میطلبی در بساط چیست
 داریم دل بدست تو و جان فروختیم

در يك نگاه ناز او از دست داده ايم
 حيف از متاع دل كه چه ارزان فروختيم

با يك نشستن بسر كوى تو مدام
 با خود تمام روضه رضوان فروختيم

اجمل خوشيم ما بسر تخت انزوا
 با ملك فقر ملك سليمان فروختيم

رباعیات

در دیوان اجمل مانند انواع دیگر شعر حدود پانصد رباعی نیز یافت میشود که اجمل از آن بعنوان «دسته گل» یاد کرده است. در حقیقت رباعی صنفی است از اصناف سخن که برای تکمیل لوازم آن شاعر به مضامین صوفیانه و اندیشه های حکیمانه نیاز دارد. شاید همین سبب است که شعرای رباعی سرای ادبیات فارسی همه بالعموم حکمای وقت هم بوده اند. در دیوان شعرای دوره غزنویان رباعیات زیادی یافته میشود که دلالت میکند که تا آن روزگار رباعی بعنوان صنف منظم از شعر در آمده بود، ولی شاعری که رباعی را منحصرأ برای اظهار اندیشه های صوفیانه و فیلسوفانه بکار برد ابوسعید ابوالخیر بود. او امکانات این صنف را درك کرده و آن را وسیله اظهار اندیشه های خود قرار داد. پس از وی عطار، سنائی، عراقی، سعدی، رومی و جامی در این زمینه طبع آزمائی کرده رباعی را باوج کمال رسانیده اند. شاه اجمل هم از این شعرای عظام پیروی کرده صنف رباعی را با کمال چیره دستی بکار برده اظهار هرگونه افکار چه مذهبی و فلسفی، چه عاشقانه و دنیوی با موفقیت تمام برده است.

در باب گذشته با کمال وضوح ما این نکته را مورد بررسی قرار داده ایم که در شعر اجمل اندیشه های مذهبی غلبه دارد. غزل باشد یا قصیده، مثنوی باشد یا رباعی و یا صنف دیگر از سخن همه آنها

ترجمان افکار و اندیشه های مذهبی بنظر میرسد . اجمل بواسطه رباعیات به رهبری رهنمایان مذهبی و شفقت های غیر متناهی شان نسبت به بنی آدم اعتراف میکند . او را عقیده هست که ذاتیکه در دنیا و آخرت بکار آید تنها ذات حضرت پروردگار است و راضی بودن به رضایش وظیفه هر مرد مذهبی مومن است . بحزوی حاجت روائی در اختیار هیچ کس نیست . در زیر چندتا از رباعیات وی که در مدح خداوند متعال می باشد عرضه میشود که از آنها عقیده شاعرانه شاه اجمل را حدس توان زد .

یارب بسحرم شام شود شام صباح
نی خاطر جمع است صباح و مساح
ای خالق من فضل تو گر یاور است
بالله که میرسم به مقصود و فلاح

یارب تو بکن هر آنچه خواهی بر ما
من راضی ام از رضای پاکت مولا
محتاج بغیر ایـک ز منـار مکن
از بهر خدا بهر رسول دوسـرا

یارب دارم نه تاب وقت مدد است
حالم شده بس خراب وقت مدد است
این سال تمام شد کنون سال نواست
کن لطف شتاب وقت مدد است

در دهر بسی گذشته و سنجیده بسی
نی داد رسی و نیست فریاد رسی
یارب بمن از جناب عالی تسویبی
مراجمل بیکس که شفیق است کسی

خواننده در اولین و هاه در می یابد که تاثیر رباعیات ابوسعید ابوالخیر
تاچه اندازه در رباعیات اجمل هویداست .

پس از ذات حضرت آفریدگار مطابق عقیده شاعر هستی دیگری که
شایسته مدح و ثنا است ، ذات حضرت رسول (ص) است . اجمل را عقیده
است که انسان مجبور است که از دو مرحله بزرگ بگذرد ، یکی این
دنیا که در آن نجات از جمله آفات و مصائب فقط در آن صورت
ممکن است که خدا و رسول وی بخواهند و دیگری آخرت که
فقط هنگامی آراسته و درست میتواند شد که از او خدا و رسول (ص)
راضی شوند . مصائب گیتی ، عیش و نعمت ، اینهمه در مقابل نعمتهای
آخرت خدایش هیچ است . همین سبب است که شاه اجمل هرگامی که
بدعا میپردازد ، برای فلاح در آخرت آرزو میکند . شاعر ما در
رباعیات خود برای نجات پیدا کردن از آلام دنیوی هم دست دعا
بیارگاه حضرت الهی بلند میکند .

افسوس که يك لحظه دام بسی غم نیست
هیئات ز حال من کسی محرم نیست

الله و رسول است مددگار مرا
اجمل بدگر هیچکسی کارم نیست

ای فخر رسل فخر دو عالم فریاد
امسال بر این بتده تو شد بیداد
کن رحم که نا کلام نه ماند حالا
فریاد رس از تو همی خواهم داد

ای شاه رسل کرم بحالم فرما
نا حاجت این بنده شود زود روا
مردیم بانتظار مطالب مردیم
ای عقده کشا ، عقده من زودکشا

او بروش اهل دنیا و خوشامد پسندی آنها اشاره میکند که
مردم در دنیا آستانه ثروتمندی و صاحب جاهی را بوسه می زنند و کفش
برداری امیر و وزیر می کنند تا از انعام و اکرام آنان مالا مال شوند.
از این رباعیات که در زیر می آید اوضاع اجتماعی آن روزگار را نیز حدس
توان زد. امراء کوچک خود را رازق و پروردگار بندگان تصور میکردند.
عامۃ الناس آنها را خدا پنداشته بر در بارگاه آنان سجده میکردند.
شراب و کباب ، عیش و عشق پرستی چنین رواج و رونق داشتند
که قطع نظر از عوام، شاهان اود و نوابان رقص کمان دیده می شدند
ولی اجمل این همه امور را نادیده گرفته با کمال ثبات و پافشاری فقط
به ذات رسول اکرم (ص) تعلق دارد و بس. ملاحظه شود.

در دهر کسی باده و مل میخواست
هر بوالهوسی دیدن گل میخواست

کس پیش شه است و کسی پیش وزیر
اجمل مدد از شاه رسل میخواهد

بعد از رسول مقبول ، موضوع مهم رباعیات شاعر ما ذات
حضرت علی (ع) است که درباره وی استناد به حدیث رسول کریم
صداقت عقیده خود را کوشیده است صحیح و درست ثابت کند .
اگر در کائنات بعد از خدا و رسول هستی دیگری است آن از حضرت
علی است . از این جهت در قصائد و غزلیات و مثنوی شاه اجمل
دلایل این ادعا یعنی ارادت شاعر بذات حضرت علی (ع) موجود
است :-

اعداد علی نیز اعداد بحق
هستند مساوی چو نمای مشتق
ثابت شده زاینجاست که بی شبه وشك
بوده است حق علی و علی بود بحق

اعداد علی نیز اعداد نمك
كن غور مساوی اند بی شبه وشك
در مجمع آنها که علی نیست لطیف
بی مزه طعام است ندارد چونمك

توجیه این ارادت شاعر بذات علی بدین طور ممکن است که همه
سلسله های تصوف جز سلسله نقشبندیه، به حضرت علی منتهی میشوند، یعنی
صوفیه را عقیده است که حضرت رسول تعلیم تصوف را علناً نه
داده بلکه به چند نفر مخصوص که امیرالمومنین رأس آنها بودند و

ایشان هر که را اهل این تعلیم دیدند محرمانه بوی رساندند .

گذشته از حضرت علی (ع) ، شاه اجمل در مدح ائمه دیگر هم رباعیات بسلک نظم کشیده است ولی هریک را از آنها آوردن طویل و ملال خاطر خوانندگان خواهد شد . لذا فقط رباعیاتی که در مدح حضرت امام حسین و امام مهدی آخرالزمان سروده است عرضه میشود . ارادت شاه اجمل به ذات حضرت حسین تنها بر اساس عقیده مذهبی نیست بلکه او را عقیده است که حضرت حسین برای عالم انسانیت عظیم ترین قربانی انجام داده است که حضرت خدای بزرگ و برتر آن را بنام ذبح عظیم یاد فرموده است . شعرا و ادبای زبانهای مختلف درباره کربلا اندیشه های خود را ابراز داشته اند که حادثه کربلا نه فقط اساس و بنیان مذهب را نگاه داشته بلکه دیوار نظام باطل را منهدم ساخته دنیای انسانیت را بحرکت آورده آن را بسوی حق هدایت کرده است . اجمل مخصوصاً خطاب به سیدالشهدا راجع به واقعه کربلا تاثرات خود را بعبارت زیر اظهار می دارد .

ای شاه شهیدان که تو در کرب و بلا

روزی که شدی شهید ظلم ای مولا

حیرانم از این حادثه حشرانگیز

بر روی زمین چرخ نه افتاد چـرا

ای مومنان به تعزیه داران خبرکنید

تیغ هلال ماه محرم نظر کنید

ایام تشنه کامی اولاد مصطفی است

تنها به آب گریه خونناب ترکینید

دریک رباعی دیگر مظالم روزگار را ازیک زاویه نومی نمایاند و بدین صدد میگوید :

من پیش تو خواهم ای شاه شهید

گویم چه براین بنده های تو رسید

شاهای ذات تو نیست پیدا لیکن

الحال بهر طرف یزید است یزید

در جای دیگر این طور میگوید :-

هرکس که به عشق تو مُرد شاه است

بسی شبه بهر دوکون عالیجاه است

چون در غم تو شهید گشتم دیروز

امروز مزار من زیارتگاه است

در رباعیاتیکه در مدح امام عصر (عج) نوشته شده شاه اجمل بطرزو روشهای ظالمانه آن روزگار بوضوح صراحت کرده است . او اعتقاد داشته که زمانیکه در آن وعده ظهور امام آخر الزمان در احادیث نبوی ذکر شده همان روزگار شاه اجمل بود که در اجتماع ظلم و ستم با کمال شدت رواج گرفته بود . ازین جهت یگانه راه نجات از جور و ستم آن روزگار را در ظهور امام آخر الزمان می داند و در این صدد چنین گفته .

ای مهدی سایه موعود بیا
 ای سایه فگن ذات تو موجود بیا
 دوران هم زقنه دجال پر است
 وقت است کنون بادشها زود بیا

مهدی به دوکون پادشاهی مارا
 مردیم به غم نه رونمایی مارا
 یا کن مددی تا نجاتی یابم
 یا زود بیا ده رهائی مارا

گذشته از افکار مذهبی در رباعیات شاه اجمل مهم ترین موضوع شکایت روزگار است ، بلکه اگر گفته شود که موضوع اساسی رباعیات شاه اجمل شکایت روزگار و اهل روزگار است راه خطا نه پیموده باشیم و برای طلب نجات از شرور زمانه بواسطه بودن يك شاعر مذهبی از پیشوایان خودش استمداد کرده است . بطوریکه قبلاً بیان شد که فقر و افلاس به عهد شاه اجمل به اوج رواج رسیده بود . دولت مغول نزدیک بود که جان سپارد و اجتماع در عالم حیرت و لاچاری این حالت تباهی را مشاهده میکرد لابه گری و چاپلوسی وسیله امرار معاش بود در این باره شاه اجمل چنین میگوید :

تا چند در این دور بسر باید برد
 تا کی دگر این جور بسر باید برد

یا رب کن لطف و کامیابم فرما

تا کی به همین دور بسر بایسد برد

قدر ناشناسی اهل علم به چنین حالت رسیده بود که نه برای
پرکردن شکم قوت فراهم بود و نه برای سترعورتین لباس . در حقیقت
شاه اجمل در این شعر راه مبالغه پیموده است ولی باز هم این مثال
به وضوح میرساند که طبقه‌ای که بنام عوام یاد می شود کاملاً بی
سرو سامان بود و هیچکس فکر ایشان نه داشت در این صدد
گفته است :

ای پادشه هردو جهان مهدی ما

شاه اکنون بتو خروج اولاً

عالم همه پرزقته دجال است

دیری مکن الحال تو از بهر خدا

شکایت روزگار و اهل روزگار موضوع خصوصی شعراء فارسی
بوده است و به سبب چنین رباعیات که حاکی از شکایت روزگار
هستند آنها در دنیای علم و ادب شهرت و محبوبیت حاصل کردند
عمر خیام به عنوان يك شاعر رباعی نویس دارای بلندترین پایه است
اگرچه او در فلسفه و ریاضیات تالیفات متعددی دارد و ریاضی دانان و
فلاسفه به مهارت وی در این دو رشته معترف اند ، باز هم شهرت
عمرخیام بر رباعیاتش قائم است . دکتر رغیب حسین درباره اطلاعات
فلسفی و ریاضی عمرخیام با استناد به بیهقی مینویسد :

« او در فلسفه و ریاضیات یگانه بود و چون حکمای

خراسان شهرده می شوند خیام در میان آنها حکم بحر
ذخار دارد و دارای بلند ترین پایه است در رباعیات بزرگتر
از همه و در ریاضیات (حساب و جبر و مقابله) بالاتر از
همه است ، ۱

ولی چینی که نام عمرخیام را زندگی جاوید بخشید رباعیات
وی هستند و همین سبب است که وقتیکه سخن از رباعیات میرود
نام عمرخیام خواه ناخواه به میان می آید .

شاه اجمل در نگاه کردن به زمان از عمرخیام اتباع کرده
است . خیام راجع به زمانه و اهل زمانه عده بزرگی از رباعیات نوشته
است . درباره گردش روزگار رباعی زیر را که از خیام است میتوان
بطور مثال آورد که در آن شکایت از روزگار کرده است .

از گردش روزگار بهری برگیر
بر تخت طرب نشین و ساغر برگیر

از طاعت و معصیت خدا مستغنی است
یاری تو مراد خود از عالم برگیر

چنانکه قبلا گفته شد که در دیوان شاه اجمل عده بزرگی از
رباعیات که بر افکار مزبور عمرخیام مبتنی است پیدا میشود ولی شاعر
تنها به پیروی از عمرخیام اکتفا نه کرده بلکه درعین حال برمه‌هاری
شاعرانه خود دلیل آورده است . در رباعیاتش گاهی رنگ تلخی

هم به نظر می‌رسد و از بی التفانی اهل روزگار و سرد مهری آنان خیلی نالان و پریشان دیده میشود. در داش این اندیشه می‌خیزد که اهل زمانه چرا در پی جان مردم افتاده‌اند. زندگی قبل از اینکه به بار نشیند نخل حیات خشک میگردد، آخر سبیش چیست. این زندگی ناپایدار است. سراسر کائنات را مرگ در پنجه خود محکم گرفته و به دنیا و اهل دنیا هیچ اعتبار نیست. اینک برای توضیح ادعای خود چند تا رباعیات دیگر از شاه اجمل.

پرسند مرا چرا شدی زار نزار
دیوانه نوط چو قیس گشتی بیمار
یاران چه بگویم آه کشته است مرا
بی رحمی روزگار و بی مهری یار

خوبان بامن که عشق بازی کردند
اظهار حقیقی و مجازی کردند
از هرچه یکی نگشت ثابت آخر
هیئات به من زمانه سازی کردند

پس از شکایت زمانه شاه اجمل خواسته است ثابت کند که در حقیقت همه شرور و مفسد از مردم نیست بلکه دنیا خانه رنج و صعوبت است درباره دنیا فلاسفه تفاسیر مختلف بیان کرده‌اند کسی آن را میدان جنگ نامیده، کسی آن را نوعی از صحنه، بازیگری دانسته و کسی آن را بازی گاه گفته ولی حضرت رسول (ص) دنیا را برای مومن زندان گفته است. شاه اجمل نیز دنیا را بهمین نظر دیده است

و سبب مهمش این است که شاه اجمل چون شاعری بود صوفی مشرب، تصوف را مرحله نهائی ایمان دانسته است و چون هر صوفی مومن میباشد این دنیا چرا به نگاه شان زندان نه آید .

اجمل این قلق و اضطراب بیجاست
ای بنده مگو عقل نداری سوداست

از اول کار این نمی دانستید
رنج است و صعوبت آنکه نامش دنیا است

گذشته از این در رباعیات شاه اجمل عاطفه میهن دوستی نیز پیداست . رباعیاتی که در باب معاصرین آمده و در موضوع وطن دوستی نقل شده است در آن شاه اجمل برای شاعر ایرانی شیخ علی حزین محاسن وطن عزیزش برشمرده است . چون شاعر ما در شهر اله آباد چشم به جهان گشوده ، اله آباد را بر شهرهای دیگر هند مقدم و از آنها افضل میداند .

از لکهنو و بنگاله که دلشادم
از دملی و خوبانش نیاید یادم

زیرا که من شکسته خاطر اجمل
دیوانه خوبان اله آبادم

به اختصار میتوان گفت که رباعیات شاه اجمل آئینه ای هستند از افکار و اندیشه های مذهبی . پناه از جور زمانه و اهل زمانه طبق عقیده اجمل فقط در دامن رهنمایان مذهبی بدست میتوان آورد . زبان و ترکیب الفاظ خیلی ساده و آسان و عام فهم می باشد و همین

امر است که شاه اجمل را در ردیف اول شعرای رباعی گوی آن عهد قرار داده است .

شعر نعتی

اگرچه معنی نعت بزبان عرب وصف کردن است ولی باصطلاح شعراء عجم منظومه ای مقصود می باشد که در مدح پیغمبر (ص) بسرایند مانند سائر اصناف شعر در دیوان اجمل منظومات نعتی یعنی مشتمل بر مدح پیغمبر اکرم (ص) هم یافته می شود که عده آنها چهل می باشد . بعنوان شاعر مذهبی شاه اجمل در قصائد و مثنویات و رباعیات حتی در غزلیات اظهار ارادت خود بذات حضرت رسول (ص) کرده است ، ولی چنین بنظر می رسد که شاعر را تسکین قلب حاصل نعتی شود و بالاخره يك صنف سخن توسل می جوید که در آن جز مدح رسول و ذکر رسول موضوعات دیگر هیچ جا ندارد . در ادبیات فارسی در کلام خاقانی و عرفی و قافا آئی عالی ترین نمونه های نعت یافته می شود ولی خاقانی بعنوان يك شاعر نعت گو از شهرت و اهمیت بیشتری نسبت به شعرای دیگر برخوردار است . شاه اجمل بواسطه نعت های خود با عرض کردن جمله پریشانی های خود از وی نجات را طالب شده است . شاه اجمل را عقیده بر این است که در عالم پریشانی و ابتلاء جز محمد و آل محمد (ع) هیچ کس به کار نمی آید . و نیز حضرت حق تعالی بوسیله اینها وعده اجابت دعا فرموده است همین سبب است که شاعر هرگاه در جمله اضاف سخن بوسیله همین شخصیات مقدسه آرزوی خود را به بارگاه حضرت خداوند متعال عرضه کرده مغفرت را طالب شده است و در نعت این عاطفه واضح تر میگردد .

پس از مطالعه کلام شاه اجمل در نعت همین نتیجه بدست می آید که شاعر با ذکر همه پریشانی های خود در منظومات نعت آرزو کرده است که ای خداوند متعال تنها تو هستی که در عالم ابتلا یار و مددگار هستی . ترا واسطه حبیب تو سوگند میدهم که جمله پریشانی های من را دور بکن ، در نعت مذکور پریشانی شاعر اشاره دارد به ضبط تیولهای اعطایی پادشاهان مغول به نیاکاش توسط شاه شجاع الدوله نواب اوده . ما این واقعه را در باب گذشته کاملاً مورد بررسی قرار داده ایم . بطور اجمال در این جا فقط این قدر توان گفت که شاعر در طی زمان ضبط بودن تیولهای خود به پریشانیها و زحمتهای گوناگون دچار شد . به خاطر واگذاری تیولهای خود چند بار به سفر لکهنو هم مجبور شد و تا يك مدت طولانی در لکهنو اقامت داشت که ذکر مفصل از آن گذشته است . در نعت هم بدین امر اشاره کتمان می نویسد .

در مصیبت مبتلا آواره از اهل وقار
آمده در لکنؤ افتاده بهر مدعا

کار او حاصل نمی گردد ز دست ظالمان
در دل این ظالمان رحمی عطا کن یا خدا
تا که مقصود دل اجمل همه حاصل شود

رخشش سوی وطن با شادمانیهای ما
در نعت دیگر شهر لکهنؤ را متذکره شده طالب نجات میکنند .

افتاده ام دور از وطن هم مبتلایم در محن
یارب طفیل خویشان مقصود من حاصل نما

اجمل بشهر لکهنو یارب بود در آرزو
 این عقدۀ امید او یارب ز لطف خود گشا
 در طی ضبط بودن تیولها شاعر باچه مسائل دچار بود ، بخدمت
 حضرت رسول به وسیلۀ این نعت بدین منوال معروض داشته :-

یا رسول الله خبرگیری کن ای آقای من
 نیست این وقت تغافل حالیا مولای من

هر دو کون ای بادشه در قبضۀ مقدور تست
 قدرت خود را نمایان کن شه والای من
 پادشاه ، جرم بخشا از گناه هم عفو کن
 مرحمت کن مرحمت ای مرحمت فرمای من

این دل ناشاد ما را شاد فرما از کرم
 نیست غیر از ذات تو بر دیگری دعوای من
 وجه قوت جملگی اهل و عیال من تمام
 کرده اند افسوس ضبط این مجمع اعدای من

سال هم آخر شدو رحمی نکردند این گروه
 تا کجا باشند اینها آه در ایندای من
 از تو دارد التجا اجمل شها حاصل نما

مقصد دین من و هم مقصد دنیای من

خواننده می تواند باسانی مشاهده نماید که در این شکوه سبک
 قصیدۀ خاقانی روشن است . چیریکه شاعر ما را از خاقانی ممتاز
 می کند ، سادگی زبان و بیان وی می باشد .

در يك نعت دیگری به بیکسی و بی چارگی خود اشاره کنان می
خواهد بگوید که ای رسول مقبول رحمت بر مجبوران و بیکسان و
مشکمل کشای آنها وظیفه اساسی تو است و تو خودت هم بدین
امر وعده فرموده ای لذا بی چاره و مجبور تر از اجمل در این گیتی
کیست . ملاحظه شود نعت دیگری از وی :

مدد به حال من زار یا رسول الله

بود ز ذات تو درکار یا رسول الله

مراد خویش ز ذات تو یا بزم ای مولا

مرا به تست سروکار یا رسول الله

نظر به بیکستی بیکسان بکن که تویی

به هر دوکون مددگار یا رسول الله

کسی نه پرسدم اکنون مرا به این حالت

توای شفیق تو ای یار یا رسول الله

شده ز چار طرف ناامیدی حاصل من

مگر شوی تو مددگار یا رسول الله

تصدق همه آل کرام و صدقه خود

کرم چنان بکن این بار یا رسول الله

که تا حصول جمیع مطالب اجمل

شود به خوبی بسیار یا رسول الله

به پلیدی و گناه کاری خود اعتراف کرده شاه اجمل در نعت زیر

برای بندست آوردن مقصود بدین طور التماس می کنند .

یا رسول الله به درگاهت پناه آورده ام

از کرم سویم به بین ای پادشاه ذوالکرم

یا رسول الله اگرچه پرگنا هم سر به سر
منفعل از کرده خویشیم شاه دمدم

لطف کن ای لطف فرمای شه روی زمین
بنده نا پاکم و کم از سگان درگم

رحمت للعالمین ذات تو آمد در نظر
وارها ما را ازین تصدیع و رنج و درد و غم

ای شفیع دوسرا جز تو ندارم من کسی
تا کند اکرام بر این حال زار پرستم

یا رسول الله فدای تو شود اجمل کنون
زود تر مقصود او حاصل نما ای محترم

بعد از بررسی این نعتها در نتیجه گرفتن هیچ دشواری باقی نمی ماند که بیشتر زندگانی شاه اجمل در پریشان حالی گذشت . این پریشانیا بردو گونه بود یکی مرتبط به اموردنیوی که به سبب آن قلب و ذهن مجموعه از پریشانی و پراگندگی خاطر شده . و اگر گاهی مسائل دنیوی کاهش می یابد ، فکر آخرت بر ذهنش مستولی به نظر می آید . بعلا این پریشانیا در جمله نعتهای خود فریاد کرده است . دعای مغفرت کرده خودش می گوید :

خدا کند که شود خاطر پریشان جمع
بدان نمط که خدایا شده است قرآن جمع

به طور اجمال میتوان گفت که نعت هایی که شاه اجمل در مدح حضرت رسول (ص) تقدیم کرده است با شیرینی و سادگی بیان مرقع تاثیر هم شده است و چنین حدس می شود که آن فریاد يك دل

دردمند است و بدون گداختن دل باز نخواهد ایستاد . در زیر از
بهترین نعت‌های اجمل دوتا بعنوان انتخاب عرضه می شوند .

الف

یا رسول الله حیرانم پریشانم هنوز
یا رسول الله در امید احسانم هنوز
بی سرو سامانی من حایه از حد گذشت
در پی کار خود و در فکر سامانم هنوز
لطف عام تو اگرچه شامل حال من است
لیکن از الطاف عام تو به هجرانم هنوز
نیست معلومم که طالع کی مدد گاری کند
در طلاطم های موج و بحر عمانم هنوز
کامیابی خود شود الحال اجمل زود تر
تا به کی گوید که بی دارو و درمانم هنوز

ب

یا رسول الله من محتاج تو حاجت روا
پس در این حاجت روایی های من دیری چرا
ای خدا را دوست ای پیغمبر عالی مقام
نا امید از چارسویم دارم از تواللتجا
هیچ کس جز تو در این کون و مکان نیاید نظر
تا شفیع کار های من شود پیش خدا

گرچه رزاق حقیقی رزق داده میدهد

تا که باشم زنده البتہ دهد روزی مرا

هم یقین دارم که ای مولا تو یی حامی من

کار من البتہ سازی بر مراد من عطا

یا رسول الله از بهر خداوند کریم

زود تر کن حاجت این اجمل خود را روا

قطعات تاریخ

گذشته از رباعیات و نعت ها در تذکرها و کتب تاریخی قطعاتی هم از شاه اجمل یافته می شود که در دیوانش نیست . این قطعات شاه اجمل به درخواست مردم یا بمناسبت وفات شخصیت بزرگی نوشته است . بطور مثال بمناسبت وفات تفضل حسین خان کشمیری که معاصر با شاه اجمل و نزدیک ترین دوست وی بود قطعه ای تاریخ برشته نظم کشیده است که در مفتاح التواریخ تالیف ویلیام بیل درج است و راقم سطور آن را در باب معاصرین اجمل نقل کرده است .

میان شاه اجمل و نواب آصف الدوله روابط دوستانه وجود داشت . بنابراین بعد از وفات پدر خود تیولهای ضبط شده را به شاه اجمل واگذار کرده بود ، و هرگاه به اله آباد می آمد البته از شاه اجمل دیدن می کرد . شاه اجمل به مناسبت وفاتش قطعه ای بسلك نظم کشیده که در مفتاح التواریخ موجود است ویلیام بیل وقت عرض کردن قطعه چنین می نویسد .

این تاریخها شاه محمد اجمل اله آبادی در وفات او گفته^۱ و قطعه تاریخ که شاه اجمل نوشته بقرار ذیل است و زیر اعظم و دستور افهم

گرامی گوهری از ولد آدم

ابا عن جد امیر ابن الامیری
 ابا عن جد و زیر ابن الوزیری
 سلیمان حشمت و آصف شکوهی
 فریدون صورت و در حلم کوهی
 جناب آصف الدواه که در جود
 نظیر او بعالم که مترك بود
 کسی از فتنه گرجستی پناهی
 بدیدی کشورش آرام گاهی
 هزاران مردم از اقصای عالم
 هزاران یافتند از وی دراهم
 نیازاتش به حضرت کربلا رفت
 نه پنهان باره باره بر ملا رفت
 به مشهد نهری آورد آن یگانه
 که باشد یادگارش در زمانه
 غلام همت او حاتم طای
 بود از آبندگانش مومن بن رای
 سراپا مظهر جود و سخاوت
 ز نوشروان فزون حدتر عدالت
 چو خود روی زمین تابنده میداشت
 جهان را بخشش او زنده میداشت
 اگرچه خانانان هم بود
 امیر عالی من هم نه کم بود

در این ایام بودی خانخانان
 از او میخواستی انعام و احسان
 دریغا رفت آن میر جوان بخت
 دریغا بست ازین دارالفنا رخت
 دریغا آن سپهر جود و حشمت
 بمالك جاودانی کرد رحلت
 ازین ملك فنا دل سیر گردید
 بمالك لا یزالى كنج بگزید
 دریغا آن امپر پاك طینت
 كه ناید كس نظیرش در بصیرت
 به تنگ آمد زبس این دارمانی
 نموده بندوبست جاودانی
 بروز پنجشنبه آه صد آه
 و داع این جهان بنمود ناگاه
 ربیع الاول بیست و نهم بود
 كه رحلت آن سپهر جود بنمود
 چه گویم آنچه شد حال دل من
 چه گویم آنچه شد غم حاصل من
 در آن حالت بخود مرگز نماندم
 به چرخ هفتمین ناله رسا ندم
 بغیر ناله و آه و فغان هیچ
 نبوده با من سر ناتوان هیچ

بدل حسرت بچشم اشك و بلب آه
ز وقت شام تا وقت سحرگاه

هزاران آه میکردم در آن شب
دهانم بود از آه‌م لبالب
۱۲۰۰

از آن جمله شمردم چون دوصد آه
۱۲
فردوم هم بر آن دو آه جانکاه

شمار این دوصد آه و دو آه‌م
بود بر سال ترحیلش گوا هم

دگر تاریخ فوت او نباگاه
غم آصف بگفتم باسر آه

دگر تاریخ گفته جان پرفت
سلیمانی نمانده آصفی رفت

۱۲۱۲

بطور تعمیه تاریخ دیگر
بگو بخشش تمام و جود بی سر

۱۰

۱۲۰۲

خدا یا جان او خلد برین باد
طفیل احمد و اولاد امجد

ایضاً از شاه اجمل

آصف الدوله و زیر اعظم هندوستان
کرد رحلت گشت حال اهل عالم بس تباہ

سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام
گفت هانف عمده ماتم عمده ماتم آه آه

۱۲۱۲

در قریه رسول پور قدیم، یعنی محله سیول لائن امروز در جواره دفتر
تلگراف اله آباد مسجد کهنه ای تا کنون وجود دارد و قبه ای هم به این
مسجد ملاحق یافته میشود که آن را قدم رسول میگویند درین قبه سنگی
است که بر آن نشان قدمی هست که آن را به قدم حضرت رسالت مآب
(ص) نسبت میدهند و به همین نسبت این جا را در آن زمان رسول پور
نام گذاشته بودند در این مسجد کهن بر سنگی قطعه تاریخ تعمیر مسجد
نقش است که نوشته شاه اجمل است ویلیم بیل در تالیف گران مایه
خود راجع به این مسجد و این قطعه چنین میگوید :-

« در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر
اله آباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان
منصبتدار شاه عالم بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
و چهار (۱۱۸۴) هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای
آن شاه محمد اجمل اله آبادی گفته :

تاریخ

قرب قدم رسول رهبر
از بهر نماز این مکان است
تعمیر بدور شاه عالم
آن شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی
کوسید فوجدار خان است

اجمل ز تو گر کسی پرسد
تاریخ بنای او چنان است ۱۱۸۴

گویت خدا و کعبه دین
تاریخ بنای این مکان است « (۱)

۱۰ — پایان

با گرفتن این همه امور این امر بسی هیچ تردید می توان گفت که شاه اجمل به زبان و ادبیات فارسی خدمت شایانی کرده است . برای ارزیابی مرتبه و مقام يك شاعر زبان و سبك را در نظر گرفته میشود . زبانش اگر دارای شیرینی و سادگی باشد و اسلوبش واضح و دارای قدرت باشد طبعاً مانند این شاعر، از شاعران موفق و مقبول به شمار میرود . باید بخاطر داشت که کمال يك شاعر موفق در همین حقیقت نهفته است که موضوع سخن هرچند که ساده و عام باشد شاعر بقلم توانایش در کالبد وی جان تازه بیافریند . کلام شاه اجمل گواهی است صادق بر این حقیقت که هرچند او همان مواضع و مضامین را در شعر خود اختیار میکند که شعرای دیگر هم در آن زمینه ها شعر سروده اند ولی علت موفقیت اجمل اینست که آن مضامین را به پیرایه و نمط تازه ای بیان کرده است .

خدمات شاه اجمل به زبان و ادبیات فارسی آنوقت اهمیت بیشتری پیدا می کند که در نظر بگیریم که با زوال دولت مغول و اعتلای دولت انگلیس زبان فارسی از این دیار رخت بر بسته بود و در نتیجه تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی ، زبان اردو رو به ترقی نهاده بود و ارباب ذوق سخن گوی برای اظهار اندیشه های شاعرانه خود زبان اردو را اختیار کرده بودند ، ولی با اعتراف تمایلات روزگار که زبان اردو روز بروز پیش می برد ، شاه اجمل دامن زبان فارسی از دست نداد و با سرودن شعر بفارسی ثابت کرد که با وجود آن تمام صفاتی که حامیان زبان اردو نسبت میدادند فارسی همان قدر شایسته و لطیف است که در بدو امر بوده است . و اگر دوستانان يك زبان برای محفوظ نگه داشتن آن عزم داشته باشند دگرگوئیهای سیاسی

نمی تواند مانع پیشرفت و بقا آن زبان شود نکته دیگری که در خدمات اجمل به فارسی خیلی اهمیت دارد اینست که این خدمات را او بدون مساعدت و سرپرستی هیچک از حکام وقت انجام داده بود . چنانکه معلوم است که شاه اجمل بدربار کسی از شاهان و حکمرانان وابسته نبود که مدیحه های بجا و ناجایش را به انعامات و جوایز شان مالا مال بکنند و در سایه آنان شهرتی بدست آورد . همین سبب است که شاه اجمل با آن همه مزایا که بعنوان شاعر از آنها برخوردار بود در گوشه گمنامی و خمول افتاده است و سی چون امروز هند دارای حکومت دموکراتیک است که زمامش بدست عامه مردم است ، و دولت میکوشد که فرهنگ و ادبیات ملی را احیاء نماید ، باید که اجمل مقام مناسب خود را در تاریخ فرهنگی کشور بدست آورد ، و بویژه در نظر گیریم که روابط فرهنگی ما با ایران تجدید شده بدین مناسبت پیشنهاد می شود که پژوهشگران ما درباره خدمات ارزنده آن شعرا و نویسندگان توجه خاصی مبذول بفرمایند که در عهد مغول و حتی پس از زوال آن دولت هم خدمات شایانی به ادبیات فارسی انجام داده اند . جای تاسف است که برای نشر دیوان این شاعر عالی قدر اقدامی از طرف هند یا ایران بعمل نیامده است . ای کاش این امر بزودی مورد توجه مقامات رسمی قرار گیرد .

اعتراف دارم که نتوانسته ام آنگونه که می باید داد موضوع بدهم و مجبور شده ام که بسیاری از گوشه های وی را نامکمل بگذارم . اگر خدمات ادبی شهر اله آباد و دایره های دیگرش که در زمینه ادبیات فارسی انجام داده اند بکنار گذاریم و

از ذکر آنها صرف نظر کنیم ، باز هم نقش با ارزشی که بزرگان
دایره شاه اجمل در ترویج و بقا زبان فارسی ایفا کرده اند فراموش
ناشدنی است و موفقیت‌های چشمگیری را که در این زمینه نصیب
شان شده در تاریخ ادبی هند نا دیده نتوان گرفت .



غاطط نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۵	۵	در ۰۰۰	سردیوار
۵۰	۶	سلازم	مستلزم
۵۰	۶	انین	این
۵۰	۲۰	ممامطور	ممانطور
۵۴	۱۰	خودس	خودش
۵۴	۱۰	لباش	لباس
۵۵	۹	سلطان	سلطانی
۶۱	۴	با کند	بکند
۶۳	۱۵	پانزاده	پانزده
۶۶	۳	لدام	کدام
۶۶	۱۷	اگاه	آگاه
۶۸	۸۴	نهادم	نهاد
۷۷	۸	باید	یابد
۸۱	۲۳	محر	بحر
۹۱	۴	ابتد	ابتدا
۹۵	۲۰	فضلی	افضلی
۹۷	۱۱	التمساس	التماس
۹۷	۳۱	بخوان	بخوان
۱۰۰	۷	شرح	شرح
۱۱۳	۱۵	پرسد	فرمود
۱۱۸	۱۹	اضاف	اصناف
۱۲۷	۲۲	سوم میں	سومین

درست	نادرست	سطر	صفحه
باشی	باشد	۴	۱۳۴
حفظ	فقط	۵	۱۳۶
صحبت	محبت	۱۴	۱۳۸
توان	توانند	۳	۱۴۳
نوازی	نوا	۱۴	۱۴۸
بمرتبه	طرتبه	۱۸	۱۵۴
میترسد	یترسد	۱	۱۶۱
بسوی	لبسوی	۸	۱۷۲
دیده‌ای	دیدم	۱۶	۱۷۵
بخوبی	بخوبی	۲۳	۱۹۰
بوسه	بوسو	۲۲	۱۹۲
عزروشان	عزروشان	۱۰	۱۹۵
خوبی	خوبی	۱	۲۰۳
دویی	دوی	۲۰	۲۰۵
فیرنگی	نیگرنی	۲۱	۲۱۸
تعالی	تعالی	۴	۲۱۸
ناتوانستند	ناتوان‌نستند	۵	۲۲۱
دانستند	دانشمند	۶	۲۲۱
کردن	کرده	۷	۲۲۱
عه	عمر	۷	۲۲۱
هنر	هنر	۱	۲۲۱
منظوم	مظوم	۷	۲۲۱
شاعری	شاعری	۷	۲۲۱

درست	نادرست	سطر	صفحه
آئین	ائبن	۸	۲۲۱
آمد	امد	۹	۲۲۱
حالت	رحالت	۱۶	۲۲۱
یانی	پایی	۱۶	۲۲۱
صریر	صربر	۲۳	۲۲۱
نفر	کفر	۱۴	۲۴۱
باز من ناخواست	باز ناخواست	۱۸	۲۴۵
قسمت	تست	۱۶	۲۵۴
خاصان	خامان	۱۰	۲۵۵
چه	چر	۱۷	۲۶۸
همانطور	هماخطور	۸	۲۸۶
گران را	گر آنرا	۲۰	۲۸۸
ثنائی	ثنای	۲۱	۲۸۸
نیز	هم	۱۳	۲۸۹
که عبارت	از عبارت	۱۵	۲۹۵
میخواهند	میخواهند	۱۸	۳۰۵
جهان	جهان	۱۵	۳۰۷
مضطرب	مضطرب	۵	۳۰۸
آخرینش	آخرینش	۹	۳۰۸
اکنون	اکنون	۱۶	۳۰۸
بیقرارم	بیقرلدم	۲	۳۳۷
شوی	شو	۱۲	۳۴۰
تا	قا	۱۳	۳۴۰

درست	نادرست	سطر	صفحه
د و رباعی	در رباعی	۱۴	۳۴۸
بویره	بویره	۱۴	۳۴۹
ویا	دیا	۱	۳۵۶
اوحدی	اوحد	۴	۳۶۹
همسایه	همایه	۶	۳۶۹
بناداریم	بناداریم	۲	۳۷۰
حیثیت	حیثیت	۲۳	۳۷۰
کردن	کردل	۷	۳۷۱
کج	کجج	۲	۳۸۴
لحظه	لحظ	۱۵	۳۸۷
فرهاد	فرها	۱۴	۳۸۸
غدرا	غذرا	۲۰	۳۹۸
بنده	بنده	۲	۴۰۴
زفته	زفته	۳	۴۰۸
یکصد	یکصد	۱۱	۴۲۴
بنای	نبای	۴	۴۲۵
ویلیم	ولیم	۵	۴۲۵
صفاتیکه	صفاتیکه	۲۱	۴۲۹
شیرین	شین	۲۱	۴۲۹
آورد	اورد	۶	۴۳۰
آزاد	ازاد	۱	۴۳۶

۱۱ — فهرست مأخذ و مدارك

۱. اذکار عشره شاه محمد ناصر افضلی خطی
۲. اکبر نامه جلد سوم ابوالفضل علامی
۳. آئینه اکبری جلد سوم ابوالفضل علامی
۴. آئینه اکبری جلد سوم ابوالفضل علامی
۵. آب حیات مولانا محمد حسین آزاد
۶. انشا الله خان انشاء عهدوفن دکتر اسلم پرویز
۷. آثار الصادید سرسید احمد خان
۸. اردو مثنوی کار تقا دکتر سید محمد عقیل رضوی (اردو)
۹. اردو مثنوی شمالی ہند میں دکتر گیان چند جین (اردو)
۱۰. بحر ذخار جلد اول شاه وجیہ الدین لکھنوی خطی
۱۱. بحر ذخار جلد دوم شاه وجیہ الدین لکھنوی خطی
۱۲. بیست مقالة قزوینی عبدالوہاب قزوینی
۱۳. خزینۃ الشعراء شاه میرن جان سید الہ آبادی خطی
۱۴. تذکرہ وفیات الاعلام شاه خوب الله الہ آبادی خطی
۱۵. تذکرہ وفیات الاعلام شاه خوب الله الہ آبادی خطی
۱۶. تذکرہ وفیات الاعلام شاه خوب الله الہ آبادی خطی
۱۷. تکماتہ وفیات الاعلام شاه غلام قطب الدین مصیب الہ آبادی خطی
۱۸. تذکرۃ شمع اجمن محمد صدیق حسن خان
۱۹. تذکرۃ روز روشن مظفر الدین صبا گوپا موی

۲۰. تذکره مائرالکرام موسوم
به سرو آزاد
غلام علی ازاد بلگرامی
۲۱. تذکره علماء هند
مولوی رحمن علی
۲۲. تذکره نگارستان سخن
سید نورالحسن خان
۲۳. تذکره بینظیر
سید عبدالوهاب
۲۴. تذکره سفینه هندی
باگوان داس هندی
۲۵. تراجم علماء حدیث
ابو یحیی امام خان نوشهروی
۲۶. تاریخی مقالات
پروفسور خلیق احمد نظامی
۲۷. تاریخ مشائخ چشت
پروفسور خلیق احمد نظامی
۲۸. تاریخ ادبیات ایران
رضا زاده شفق
۲۹. ترجمه سیرالمتاخرین
غلام حسین طباطبای
۳۰. تذکره دولت شاه ثمرقندی
دولت شاه سمرقندی
۳۱. تذکره لباب الالباب
عوفی یزدی
۳۲. تذکره گلزار ابراهیم
علی ابراهیم خان خلیل
۳۳. تنقید شعر العجم
محمود شیرانی
۳۴. تجلیات بدر
دکتر بدرالحسن عابدی (اردو)
۳۵. حل مشوی
شاء محمد افضل اله آبادی
خطی
۳۶. جواهر نفیسه
شاء محمد ناصر افضلی اله آبادی
خطی
۳۷. حیات جلیل
مقبول احمد صمدنی (اردو)
۳۸. خلاصه التواریخ
سجوان رای کهتری
۳۹. خلاصه الانساب
شاء میرن جان سید
خطی
۴۰. دیوان شاه محمد افضل
شاء محمد افضل اله آبادی
خطی
۴۱. دیوان خوب الله
شاء خوب الله اله آبادی
خطی

۴۲. دیوان فاخر شاه محمد فاخر زائر الہ آبادی خطی
۴۳. دیوان طاہر شاه محمد طاہر الہ آبادی خطی
۴۴. دیوان ناصر شاه محمد ناصر افضل الہ آبادی خطی
۴۵. دیوان مصیب شاه غلام قطب الدین مصیب الہ آبادی خطی
۴۶. دیوان اجمل شاه محمد اجمل اجمل الہ آبادی خطی
۴۷. دیوان نجفی شاء علام خوب اللہ نجفی الہ آبادی خطی
۴۸. دیوان شیخ علی خیرین شیخ علی حزین لاهیجی
۵۹. دیوان حافظ حافظ شیرازی
۵۰. دیوان امیر خسرو امیر خسرو دہلوی
۵۲. دیوان عرفی جمال الدین عرفی شیرازی
۵۳. دیوان ناصر خسرو ناصر خسرو ناصر
۵۴. دیر عجم مولوی اصغر علی روحی
۵۵. در بار اکبری مولانا محمد حسین آزاد اردو
۵۶. ذکر المعارف سید شوکت حسین اردو
۵۷. ذکر میر میر محمد تقی میر
۵۸. رقعات عالمگیری مولفہ محمد مصطفیٰ خان
۵۹. سبک شناسی جلد اول آقای محمد تقی بہار
۶۰. سبک شناسی جلد دوم آقای محمد تقی بہار
۶۱. سخن سخنورا ن بدیع الزمان خراسانی
۶۲. نہضت سیاسی شاه ولی اللہ مولانا سندھی (اردو)
۶۳. شعر العجم جلد اول علامہ شبلی نعمانی
۶۴. شعر العجم جلد دوم علامہ شبلی نعمانی

۶۵. شعر العجم جلد سوم علامہ شبلی نعمانی
۶۶. شعر العجم جلد چہارم علامہ شبلی نعمانی
۶۷. شعر العجم جلد پنجم علامہ شبلی نعمانی
۶۸. غیاث اللغات غیاث الدین
۶۹. فہرست مکتوبات خوب اللہ شاہ میرن جان سید الہ آبادی خطی
۷۰. فضائل التقی شاہ غلام کبریا خطی
۷۱. فرہنگ ویلیام جونز ولیم جونز سانسکرت وانگیزی
۷۲. قاموس المشاعر جلد اول نظامی بدایونی
۷۳. قاموس المشاعر جلد دوم نظامی بدایونی
۷۴. قلمرو سعدی آقای علی دشتی
۷۵. قومی آواز (روزنامہ اردو) حسن واصف عثمانی
۷۶. کشف الاستار شاہ محمد افضل الہ آبادی خطی
۷۸. مکتوبات شاہ خوب اللہ عبدالعزیز بسمل گورکھپوری خطی
۷۹. مکتوبات شاہ خوب اللہ الہ آبادی جلد اول خطی
۸۰. مکتوبات شاہ خوب اللہ الہ آبادی جلد دوم خطی
۸۱. مرآۃ محمدی میر طالب علی
۸۲. مخزن الغرائب احمد علی سندیلوی
۸۳. مقدمہ کلیات افضل شاہ خوب اللہ الہ آبادی خطی
۸۴. مناظر اخص الحواس شاہ محب اللہ الہ آبادی خطی

۸۵. مفتاح التواریخ ویلیام بیل
۸۶. مویذ الفضلا مولوی محمد لاد
۸۷. مجلہ معارف مقالہ شاہ سید احمد اجملی الہ آبادی
۸۸. مجلہ معارف مقالہ دکتر ولی الحق انصاری (اردو)
۹۹. مجلہ نگار مقالہ امیر احمد علوی (اردو)
۹۰. مجلہ نیادور راجع بہ حیات مصحفی
۹۱. مجلہ نیادور مقالہ دکتر امیر حسن عابدی (اردو)
۹۲. زہجات الانس راجع بہ غزلیات خسرو
۹۳. گلستان مقالہ سید اکمل اجملی (اردو)
۹۴. بوستان مولانا جامی
- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

English Books :

1. Archaeological Report of 1862-63 Part I By Major General
A. Caningham
2. District Gazettier, Allahabad Vol. VIII Pub. 1884
3. District Gazettier, Allahabad (New) Pub. 1911
4. Discovery of India By Jawahar Lal Nehru
5. Encyclopedia Americana Vol. I Pub. 1965
6. Encyclopedia Britanica Vol. I Pub. 1965
7. Hindustan Pub. 1965 By Wilson
8. History of Persia Vol. I By Colonel Persy Sykes
9. History of Persia Vol. II By Colonel Persy Sykes
10. Islamic History and its sources By Muzaffar Uddin Nadvi
11. Indian Philosphy By Dr. Radha Krishnah
12. Literary History of Persia Vol. I By E. G. Browne
13. Literary History of Persia Vol. II By E. G. Browne
14. Prayag in legend & History By U. N. Roy
15. Studies in Islamic Mysticism By R. A. Nicholson
16. Study of Suba-e-Allahabad By S. N. Sinha
17. The National Culture of India By S. Abid Husain
18. The Later Mughals By William Irvine
19. Decline and fall of Roman Empire By Edward Gibbon
20. Short History of Saraceans By S. Amir Ali

Grants Commission for awarding research fellowship, which helped me in completing this work without any financial worries.

I would also like to express my thanks and gratitude to His Excellency Mr. M. B. Karimian, Cultural Counsellor and Mr. Akbar Sobout, Director, Persian Research Centre, Culture House of the Islamic Republic of Iran, New Delhi for accepting this academic work for publication. Professor Reza Mustafavi, a renowned Iranian scholar of Persian language and literature, has been kind enough to write a foreword for the book.

Last but not least, I express my sincere thanks to Dr. Mohsen Shojakhani for his friendly advice and sincere cooperation in the publication of this book.

Dr. Akhtar Mehdi
Assistant Professor
Centre of African & Asian Languages
Jawaharlal Nehru University
New Delhi

September 1992

hardly any poor family in his town, which had not been the recipient of his favours and kind help at one time or another. His generosity was proverbial. As a man of letters, he made his mark felt far and wide throughout the country and his authority as a man of letters was scarcely challenged. On one occasion when a celebrated Persian poet of Iranian extraction Shaikh Ali Hazin challenged Shah Ajmal, after a good deal of literary debate, Shah Ajmal was found to be correct.

He has successfully followed the style of great Persian poets like Saa'di, Hafiz, & Khusrāu. The most creditable thing about Indian scholars of Persian of whom Shah Ajmal was one, was their command of the Persian language, though it could hardly have been the mother tongue of any Indian poet or writer at the time when Shah Ajmal lived. It was their minute and thorough study of the language which has made their names immortal in the annals of Persian literature. As far as his ideas, are concerned they are original, and unparalleled.

Shah Ajmal's name and fame during his life time reached its height. However, due to the political vicissitudes, his services to Persian literature fell into oblivion as English was made the official language of India. More and more people took to its study with the result that the younger generations of India soon became oblivious of their rich cultural heritage.

After the attainment of independence, India paid special attention to restore and to strengthen the cultural relations between India and Iran, which once existed before the British rule in this country. I have tried to bring to light the fruits of the literary effort of this esteemed Indian scholar of Persian language and literature. I hope that this humble effort of mine might provide some material and aid to researchers who are engaged in unearthing the literary treasures of our forebears during the middle ages.

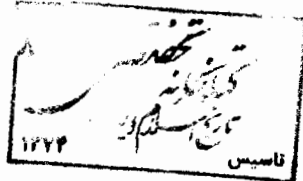
I do not find appropriate words to adequately express my feelings of deep gratitude and sincere thanks to my supervisor Professor Muhammad Rafiq, former Head of Arabic and Persian Department, University of Allahabad, whose able guidance and supervision enabled me to complete this work.

I would also like to express my sincere thanks to the University

named after Shah Ajmal is a very important one. This 'Daira' produced a number of great Sufis and Persian writers. The ancestor of Shah Ajmal whose contribution forms the subject of my thesis, was Shah Afzal who was the first to come to Allahabad and settle there. He belonged to a noble family of saints and eminent scholars. After family had settled down at Allahabad, it contributed a lot to Persian literature. Between Shah Afzal and Shah Ajmal there were a number of distinguished scholars who were greatly respected and honoured not only by common but also by the ruling class. Shah Nasir, father of Shah Ajmal, was a distinguished Sufi and a man of letters. Shah Ajmal lost his father at a very early age. He was brought up by his cousin Shah Ghulam Qutub Uddin Musib, who was himself a celebrated writer of Persian prose and verse. It was at his feet that Shah Ajmal received his literary training. He was given the best education, which could be available in those days. During his boyhood he began to compose poetry, a pursuit which lasted till the end of his life.

Shah Ajmal can easily be accepted as one of the leading Persian poets in Northern India in those days. He tried his pen at all the literary genres including qasidas, mathnavis, love songs, quatrains and short poems. During his life time, he was the greatest literary figure of Allahabad. He was also acknowledged as a great mystic. He lived in times of great troubles and was sometimes out of favour of the ruling class. that certainly perturbed him but he soon regained their favour and was in very good terms with both Emperor of Delhi and the Nawab of Awadh. Whenever Shujaudaulah the Nawab of Awadh came to Allahabad in connection with some official work, he did not fail to meet Shah Ajmal. The Emperor of Delhi also had great regard for him. Shah Ajmal recognised this fact by praying for the emperor and praising him to a certain extent. It is to be borne in mind that Shah Ajmal like a good Sufi and saintly man, did not attach himself to any worldly ruler, though he did acknowledge the favours received by him from the ruler of the day.

Shah Ajmal was undoubtedly great both as a man and as poet. As a man he made it his point to help all his poor neighbours and fellow men. Love for one's fellow beings is one of the most important and basic teachings of Sufism was his hallmark. There was



PREFACE

Persian was the official and the literary language of India for nearly a millennium. During this long period a number of poets and writers arose who made valuable contributions to Persian literature. There was hardly any city or important town which did not have its poets or writers. Allahabad too had a large share in this contribution. When the Muslims conquered this region, this city or district did not bear its present name, which was given to it by Emperor Akbar. It was during his reign that this city began to assume importance. The Muslims had preached and settled in this district and it was Manikpur which was the seat of the government during the pre-Moghal times. This town produced a number of Persian scholars and poets as well as Sufis who wrote in Persian. Among them Shah Karak, Qazi Yaqub Manikpuri deserve particular mention. Under the Moghals this ancient town which has always been a seat of culture almost from times immemorial, became a centre of Sufism and alongwith it that of Persian literature. Sufism, as is irrespective of well known, is mainly a Persian cult. That is why its exponents have been either Persians themselves or men who had adopted Persian culture, whether they were Turks, Afghans or Indians. Hence the Sufis played a leading role in the development of Persian Literature.

Under the Moghals and particularly during the reign of Shah-jahan a number of centres of Sufi teaching were established in this city. Such centres were known in Allahabad as 'Dairas' which was Persian translation of the Sanskrit term 'Mandal'. That was obviously due to the predominant Hindu influence. Allahabad was particularly chosen by the Sufi preachers as a field of their activity, Hence we find a number of monasteries established in Allahabad. These monasteries or 'Dairas' can be divided into two categories, the major and the minor.

I have confined my attention to the major 'Dairas' of which that